

کاندید اکادمیسین سیستانی:

# سیمای امیر آهنین

امیر عبدالرحمن خان



در تاج التواریخ

سویدن - ۲۰۱۲/۱۳۹۰ ش

## بازخوانی تاریخ افغانستان

### مشخصات کتاب

نام کتاب : امیر آهین، امیر عبدالرحمن خان در تاج التواریخ

نام مؤلف : کاندید اکادمیسین اعظم سیستانی

تاریخ نگارش : نومبر ۲۰۱۱ - مارچ ۲۰۱۲

محل نشر :

تیراژ : ۱۰۰۰ نسخه

مهتمم- ولی احمدنوری

حق چاپ و تکثیر برای مؤلف محفوظ است

درس ایمیل : [sistani01@hotmail.com](mailto:sistani01@hotmail.com)

## فهرست مطالب

۷ ..... مقدمه: اهمیت تاج التواریخ

### فصل اول

#### امیر عبدالرحمن خان قبل از رسیدن به قدرت

۱۵ ..... حکمران ۱۳ ساله، امیر آینده

۱۸ ..... شهزاده در کسوت یک کارگر ماهر

۱۹ ..... یک سال در زندان پدر

۲۱ ..... طاقت و تحمل امیر

۲۳ ..... نبردی که سرنوشت سلطنت کابل را رقم زد

۲۷ ..... دو نمونه از شجاعت ذاتی امیر

۲۹ ..... به قدرت رسیدن امیر

### فصل دوم

#### امیر عبدالرحمن خان و اعاده نظم و امنیت در کشور

۳۳ ..... پادشاهی که جای خوابیدن نداشت

۳۸ ..... تشکیلات اداری

۴۰ ..... عواید دولت

۴۰ ..... مالیات اراضی

۴۱ ..... مالیات مواشی

۴۳ ..... مالیات بر صادرات

۴۴ ..... روش اخذ مالیات

۴۵ ..... اداره خزانه

## فصل سوم هیرارشی قدرت

۴۷	..... امیر در رأس قدرت
۴۸	..... اشرافیت وابسته به دربار
۵۰	..... ازدواج های سیاسی
۵۳	..... پسران امیر
۵۶	..... طرز کار امیر
۵۹	..... کارهای روزانه امیر
۶۲	..... جرگه مشورتی امیر
۶۳	..... خدمتگزاران حضور امیر
۶۵	..... موقف غلام بچه ها
۶۶	..... منظره بی از دبدبه رکاب امیر
۶۸	..... امیر بمثابة یک سرباز آماده جنگ
۶۹	..... توجه امیر به قوای مسلح کشور
۷۳	..... استخبارات
۷۶	..... استبداد امیر

## فصل چهارم اصلاحات اجتماعی - اقتصادی

۷۹	..... تطبیق عدالت
۸۳	..... داستان امتناع امیر از ادای قرضش
۸۵	..... توجه امیر به نقش زنان در ترقی کشور
۸۹	..... تساوی حقوق ارثیه اولادها
۹۱	..... منع برده داری
۹۲	..... قطع مستمری خان ها، ملا ها، و پیرها

۹۳	.....انزجار امیر از پیرها و مرشدها وملاها
۹۶	.....امیر و عمرانات باشکوه
۱۰۱	.....ایجاد مراکز تعلیمی و آموزشی
۱۰۴	.....امنیت راه ها و رونق تجارت
۱۰۷	.....امیر در تلاش مدرنیزه کردن کشور
۱۱۰	.....توجه امیر به انکشاف زراعت

### فصل پنجم

#### سوقیات امیر و سرکوبی شورشهای فیودالی

۱۱۳	.....مقدمه
۱۱۵	.....سوقیات امیر برای الحاق قندهار و هرات
۱۱۹	.....شکست سردار ایوب خان در جنگ قندهار
۱۲۳	.....فتح هرات و الحاق آن بکابل
۱۲۴	.....سرگذشت سردار ایوب خان در ایران
۱۲۸	.....غلبه امیر بر سید محمود پاچای کنری
۱۳۰	.....امیر و شورش شینواری ها
۱۳۲	.....امیر و شورش غلجانی ها
۱۳۸	.....قیام مردم اندر، بنابر سراج التواریخ
۱۴۳	.....فرمان امیر به کوچیان ناصری
۱۴۵	.....جنگ امیر با سردار اسحاق خان
۱۴۹	.....قیام هزاره جات (۱۸۹۱-۱۸۹۲)
۱۵۴	.....فرهنگ راست میگوید یا فیض محمدکاتب؟
۱۶۰	.....دلجویی امیر از مردم هزاره
۱۶۲	.....تبعید اجباری اقوام شورشی به شمال هندوکش

### فصل ششم

#### امیر عبدالرحمن خان و تعیین سرحدات

۱۶۹	.....سرحدات شمال کشور
-----	-----------------------

۱۷۱	..... سرحدات شرقی و جنوب کشور
۱۷۳	..... زمینه سازی انگلیس برای تحمیل معاهده دیورند
۱۷۸	..... معاهده دیورند در ۱۸۹۳
۱۸۲	..... آیا امیر معاهده را چشم پت امضا کرده ؟
۱۸۳	..... اقدامات امیر برای آگاهی مردم
۱۸۵	..... پیامدهای سیاسی معاهده دیورند
۱۸۸	..... عکس العمل امیر در برابر انگلیس
۱۹۳	..... چند نظر منصفانه به ارتباط معاهده دیورند
۱۹۵	..... نظر استاد نگارگر
۱۹۸	..... نظر عبدالعلی نور احراری
۱۹۹	..... نظر داکتر سید عبدالله کاظم
۲۰۴	..... نظر رحمت آریا
۲۰۸	..... الحاق نورستان بمرکز
۲۱۰	..... آخرین سخنان امیر بر بالین مرگش

### فصل هفتم

#### تحلیل مقایسی از دو مرحله تاریخی افغانستان

۲۱۷	..... مقدمه
۲۱۷	..... مکثی بر موضعگیری های غبار در قبال امیر
۲۲۱	..... موضعگیری فرهنگ در برابر امیر
۲۲۶	..... شاهی که افغانستان را دوباره ساخت
۲۴۴	..... جهان بینی و میهن دوستی امیر
۲۴۵	..... یک میلیون عسکر برای صیانت کشور
۲۴۷	..... درایت و ذکاوت امیر
۲۵۰	..... مانیفست امیر، وصیت نامه او به ولیعهدش
۲۵۳	..... ایدئولوژیهای که وطن را تباه کردند
۲۵۸	..... ضرورت یک دیکتاتور با کفایت دیگر

## مقدمه مؤلف

### اهمیت تاج التواریخ

بحث راندن در مورد امیر عبدالرحمن خان، کسیکه در طی سه دهه اخیر هم از سوی همتباران خود یعنی پشتونها مذمت شده است و هم از جانب غیر پشتونها همواره به زشتی و اغلب با لحن توهین آمیز یاد میگردد، کاری بس دشوار است.

با دریغ که امیر عبدالرحمن خان با همه خدمات ماندگار خود سال هاست که از جانب اکثریت نویسندگان افغانستان از هر تبار و هر قماش که هستند، مورد بدگویی و هتاک قرار گرفته و میگیرد. این نویسندگان تا توانسته اند در مورد جنبه های منفی امیر عبدالرحمن خان داد سخن داده اند و مآخذ اکثریت قریب به اتفاق آنها، سه کتاب تاریخی "افغانستان در مسیر تاریخ" از مرحوم غبار و "افغانستان در پنج قرن اخیر" از مرحوم فرهنگ و تاریخ سیاسی افغانستان از مهدی فرخ (سفیر ایران در کابل در عهد امانی) می باشد که از جمله دو مؤرخ اولی وابسته به جریان مشروطیت سوم و ملهم از ایدیولوژی چپی و هر یکی مدتی را در زندان های رژیم سلطنت سپری کرده بودند، پس از همان آغاز کار هدف نویسندگان این کتابها محکوم کردن موسسه سلطنت در کل و بخصوص سلطنت محمد زائی ها در افغانستان بوده است. به همین دلیل این دو کتاب مورد استناد اکثریت نویسندگانی قرار دارد که در مورد امیر سخن زده اند. کتاب سوم، تاریخ فرخ، که از لحاظ پخش تخم نفاق مذهبی یکی از خطرناکترین کتابها در مورد افغانستان میباشد، بیشتر مورد استناد نویسندگان محترم هزاره قرار دارد.

جالب است کسانی که به استناد تاریخ غبار در مورد امیر قلم زده اند، بدون توجه به کارکرد های خوب امیر، بیشتر بر جنگها و لشکرکشی های امیر (که بمنظور از میان بردن رقبای سیاسی و ختم ملوک الطوایفی و استحکام دولت

مرکزی صورت گرفته و ناگزیر همراه با اعمال خشونت بوده است)، تکیه کرده اند و امیر را به عنوان کسیکه جز کشتن و خون آشامیدن دگر کاری نداشته و گویا ضحاک مار دوش زمان خود بوده است، برجسته سازند و ذهنیت قوم و طایفه و جوانان خود را نسبت به امیر که از قوم پشتون بوده است خراب سازند و از این طریق تفکر انتی پشتونیزم را در میان اقوام غیر پشتون، تقویت بخشند که کاری بسیار غیر منصفانه است، در حالی که مرحوم غبار همانگونه که از مطلق العنانی و خودکامگی امیر انتقاد و اظهار انزجار میکند، در موارد زیادی کارکرد های امیر را در عرصه های وحدت دوباره خاکهای کشور و از میان برداشتن فئودالیزم و امنیت راه ها و بالنتیجه رشد سرمایه داری تجارتي و مدرنیزه کردن کشور و رونق صنایع ملی و پیشه وری و همچنان از نقش امیر در کمک رسانی به رهبران قبایل و تحریک مردمان آنسوی خط دیورند بر ضد انگلیس ها بعنوان عملکرد های مثبت و قابل توجه امیر یاد کرده است.

پس منصفانه این خواهد بود که هنگام برشمردن کاستی های امیر، از کارهای خوب و سودمند او نباید چشم پوشید و آن را به صفر ضرب کرد.

دانشمند افغان، داکتر اکرم عثمان سالهای پیش در مقالتي تحت عنوان، «تاریخ در ترازوی دیگر» از قول "بندتوکروچه"، نوشته بود: «از شگفتیهای سرنوشت یکی اینکه، تا زمانی متمادی، تاریخ خوارترین نوع دانش به شمار میرفت، حال آنکه فلسفه بلند پایه ترین رشته دانش حساب میشد. و اکنون تاریخ، نه تنها بر فلسفه برتری دارد، بلکه بر آن خط بطلان میکشد. فلسفه تاریخ، فلسفه جامع و کاملیست که از یک دیدگاه تاریخی متصور شده باشد، چه نه تنها واقعیتهای تاریخی هستند، بلکه همه حقایق نیز تاریخی میباشند» و چه بهتر که ما به این کار خطیر و ارزشناک با احتیاط و وسواس علمی نزدیک شویم و حقایق تاریخی را برحس خودی و انانیت خویش مقدم بدانیم.<sup>۱</sup>

در افغانستان پس از طالبان، موازی با از دیاد رسانه های تصویری، شمار کارشناسان و تحلیل گران وحتى تاریخ دانان نیز زیاد شده است و هرکه توانسته یکی دو کتاب را مرور کند و خاطرات خود را به نشر رساند، بطور اتوماتیک

۱ - اعظم سیستانی، یک نگاه انتقادی بر دو جلد تاریخ غبار، چاپ ۲۰۰۰، ۹۹



عنوان استاد و کارشناس و کارپوه و مؤرخ و غیره را از سوی رسانه های تصویری کسب کرده است و از برکت این القاب هر هفته و یا هر شب میتوان چهره های شان را از ورای امواج تلویزیونها دید و یا از طریق نشرات اینترنتی با نام و طرز دید شان آشنا شد.

در جوامع متمدن امروزی کارها بحدی تخصصی شده است که اگر کسی شاعر و ادیب، یا انجنیر، طبیب، تاجر یا معلم ریاضی و شیمی باشد، سعی میکند در رشته خود برای خود کسی باشد نه اینکه با خواندن یکی دو کتاب شعریا تاریخ ادعای ادیب بودن و تاریخ نویس بودن کند. بدون تردید اگر ادعا هم بکند کار او مثل کاری که در رشته اصلی خود انجام میدهد، نمیتواند عالی و بی عیب باشد، لهذا نمیتوان به او تاریخ دان یا ادیب خطاب کرد، **سعدی** بدرستی فرموده است:

#### **بوریا باف گرچه بافنده است نبرندش به کارگاه حریر**

بلی از بوریا باف، نمیتوان توقع بافتن پارچه های نفیس حریر را داشت، برای فهم تاریخ یا تاریخ نگاری خواندن یکی دو کتاب تاریخ کافی نیست، این کار از خود دانش خاص ضرورت دارد. بدون دانستن میتودولوژی تاریخ نمیتوان خصوصیات و ویژه گی های تاریخ نگاری را درک کرد.

بیش از نیم قرن است که من بدنبال حقیقت تاریخ سرگردانم، و نزدیک به تمام تاریخ هایی که توسط دانشمندان و استادان تاریخ افغانستان نوشته شده اند، مرور کرده ام، ولی تا هنوز موفق. به کشف دقیق این گوهر گرانبها نشده ام و در حد یک شاگرد تاریخ هستم و بنابراین خود را تاریخ نگار نه، بلکه تاریخ نگر میدانم.

من هر وقتی که چشمم به گوشه ئی از حقایق تاریخ بیفتد از بازگفتن آن برای هموطنانم دریغ نمی ورزم. این بار با مطالعه تاج التواریخ، سرگذشت امیر عبدالرحمن خان بقلم خودش، من به حقایقی برخورددم که تاکنون از آن بی اطلاع بودم و باید بگویم که علت اصلی نگارش دو مقاله تحت عنوان «تحلیل مقایسی از دو مرحله تاریخی افغانستان» و «جهان بینی و میهن دوستی امیر عبدالرحمن خان» که در نومبر ۲۰۱۱ در پورتال افغان جرمن آنلاین به نشر رسیده اند نتیجه مطالعه عمیق همین کتاب بوده اند.

بنا بر تاج التواریخ، میتوان گفت، امیر عبدالرحمن خان یکی از مقتدر ترین و مدبر ترین و در عین حال با انضباط ترین شاهان افغانستان بود و به همین دلیل نویسندگان اروپائی او را "امیر آهنین" لقب داده اند.

من سالها نمی دانستم چه کسی از نویسندگان و یا سیاستمداران اروپائی امیر عبدالرحمن خان را به لقب "امیر آهنین" نامیده است، ولی میتوانستم حدس بزنم که هر که او را به این لقب یاد کرده باشد، از اوضاع و احوال سیاسی - اجتماعی و تشنت و پراکندگی جغرافیای بشری افغانستان بخوبی آگاهی داشته است و بالأخره می دانسته است که به سامان آوردن و به هم پیوستن دوباره این کشور از هم پاشیده با مردمان و قبایل سرکش و یاغی، بدون اراده آهنین یک مرد مصمم و قاطع مثل امیر عبدالرحمن خان، کار بسیار مشکل و حتی ناممکن بوده است. به همین سبب او را به این لقب خوانده است.

اما بالأخره به این راز پی بردم که نخستین اروپائی ای که امیر عبدالرحمن خان را به این صفت نامیده است، همان فرانک مارتین انگلیس بوده است. "فرانک. ای. مارتین" انگلیس، سر انجنیر ماشینخانه کابل (۱۸۹۵ - ۱۹۰۳) مدت شش سال در عهد امیر عبدالرحمن خان و مدت دو سال در عهد امیر حبیب الله خان بحیث سر انجنیر ماشینخانه کابل کار کرده و در دربار امیر عبدالرحمن خان و پسرش امیر حبیب الله خان از قرب و عزت زیادی برخوردار بود. او از نزدیک با امیر و خوی و خصلت وی آشنائی داشته است. این شخص بعد از بازگشت به لندن کتابی تحت عنوان:

Under The Absolute Amir By: Frank A. Martin. London. ۱۹۰۷  
نوشت.<sup>۲</sup>

فرانک مارتین، در فصل دوم کتابش در مورد امیر عبدالرحمن خان مینویسد: "امیر عبدالرحمن خان، یک شخصیت استثنائی ولایق و چنان کسی بود که تمام دقت و توجه خود را به کاری که باید تمام میکرد، با خوشی وقف کرده بود. همان کاری که از زمان برخاستن از بستر خواب تا دوباره رفتن به بستر خواب دوام داشت. با اینهم به تمام کارها رسیدگی کرده نمیتوانست. زیرا نبود

<sup>۲</sup> - این کتاب بالأخره توسط نویسنده گرانقدر افغان معصوم هوتک تحت عنوان "دپولادی امیر تر سیوری لاندی" (زیر سایه امیر آهنین) بزبان پشتو ترجمه شده که در سال ۲۰۰۴ از سوی مرکز انتشاراتی دانش به چاپ رسیده است.

### پرسونل با مسئولیت وقت زیاد امیر را ضایع میکرد.<sup>۳</sup>

برای درک شخصیت و ویژگی های روحی و بینش سیاسی امیر باید کتاب تاج التواریخ را با دقت مطالعه کرد.

کتاب تاج التواریخ که سرگذشت پر از فراز و فرود حیات سیاسی امیر عبدالرحمن خان می باشد، آئینهٔ قدنمای است از شجاعت او در میدانهای نبرد، از کرداری او، از تدبیر او، از رزمجویی او، از تحمل او در برابر مشکلات، از توکل او بخداوند، از تصامیم قاطع او، از فرازاندیشی او برای ساختن افغانستان موجوده و حفظ آن از دست اندازی های سیری ناپذیر روسیه و انگلیس، از علاقهٔ مفرط او به تأمین نظم و امنیت در میهن او، از تلاش او در سوق دادن افغانستان در شاهره ترقی و رشد تجارت و صنعت و تعمیم سواد و معارف و انتظام امور اداره در دست اشخاص پاک نفس و کار آزموده. مجرب، از مبارزات او در سرکوبی دزدان و قطاع الطریقان بخاطر امنیت راه ها و سلامت جان و مال مسافری، از برخورد قاطعانهٔ او با مخالفان و روحانیون مستمری گیر و مفتخور، از صداقت بیان او، از توجه او به حقوق زنان و بردگان و اقلیت های مذهبی، از عشق او به عمرانات و ساختن عمارات مجلل و با شکوه در کشور و احداث جاده ها و رباطها و کاروانسراها می باشد.

من کتاب تاج التواریخ را دوبار خوانده ام و برخی قسمت های آنرا بیش از دو بار مرور کرده ام، و در هر بار نکات تازه و مهمی توجه ام را بخود جلب کرده است که دیدگاه مرا نسبت به امیر تغییر داده است. اهمیت کتاب در این است که دیدگاه و نظر مرا نسبت به امیر که قبل از خواندن آن سخت منفی بود، بعد از مطالعهٔ دقیق این اثر دو جلدی مثبت ساخته است.

تاج التواریخ از سوی امیری نوشته شده که نه مؤرخ بوده و نه نویسنده، اما رخدادهای تاریخی را با فهم و شیوهٔ خود چنان به سادگی و روانی بیان کرده است که خواننده فکر میکند خود در صحنهٔ حوادث حاضر و ناظر است و آنچه را میخواند با چشمان خود نیز می بیند. ذکر دقیق صحنه ها و میدان های جنگ امیر با مخالفان و سرکشان و دلیل این جنگها و ذکر نام بسیاری از اشتراک کنندگان در این نبردها و یاد کرده ها حادثهٔ دیگر و بسا رازهای حکومت داری

<sup>۳</sup> - دپولادی امیر تر سیوری لاندی، فرانک ای. مارتین، ترجمهٔ پشتو از محمد معصوم هوتک، طبع ۲۰۰۴ ص ۷۷

در کتاب، به اثبات میرساند که امیر، شخص آگاه و صاحب مطالعات وسیع بوده است و بقول خودش تا هر شب کسی کتابی را برایش نمیخواند، خوابش نمی برد. امیر میگوید: "به محض آنکه در رختخواب می روم خوابم نمی برد، ولی شخصی مقرر است که به جهت من کتاب بخواند، نزدیک تخت خواب من می نشیند و کتابی برای من میخواند. مثلاً تواریخ ولایات و ملل مختلف و کتب جغرافیا و شرح حالات سلاطین و مدبرین عظام و کتب پولیتیکی، و من گوش میدهم تا به خواب روم. خودم چندین کتاب تصنیف کرده ام و آنها هم در مطبع کابل به طبع رسیده است. رسم خواندن کتاب به آواز بلند برای من بعضی فواید دارد، از آنجمله درمدت عمرم که هزارها کتاب برای من خوانده اند، هر روزی به جهت ترقی و تحصیل علم سبقی گرفته ام."<sup>۴</sup>

بدون تردید، امیر خاطرات شاهان و سلاطین گذشته ممالک اسلامی، مانند خاطرات امیر تیمور گورکان (تزوک تیموری) و خاطرات ظهیرالدین محمد بابر (تزوک بابری) و جهانشگای نادری (سرگذشت نادرافشار) را مطالعه کرده و به تأسی از روش همان شاهان، خاطرات خود را نوشته است. و چون هر سه تن از این شاهان ترک تبار تاریخ ساز و در کشور گشائی بیرحم بوده اند چنانکه در جنگها برای ایجاد رعب و ترس در دل مخالفان به برپا کردن کله منارها از ججمه کشته شدگان و تبعید جبری طوایف شورشی می پرداختند، امیر نیز درس های ایجاد رعب و ترس در دل دشمنان را از کتابهای خاطرات این شاهان جبار تاریخ فرا گرفته بود و به ساختن کله منارها و تبعید اجباری طوایف شورشی می پرداخت. که این عمل وی مورد انتقاد بسیاری از پژوهشگران و خود من نیز هست.

در مقدمه چاپ دو جلدی تاج التواریخ آمده است که جلد اول این کتاب بقلم شخص امیر نوشته شده و در سال ۱۸۸۵ م (۱۳۰۳ هـ) باخط نستعلیق و قطع بزرگ در مطبعه کابل به طبع رسیده است. سپس منشی دربار امیر منشی سلطان محمد، این جلد را به انگلیسی ترجمه کرد که بعداً غلام مرتضی قندهاری معاون جنرال قونسلگری افغانستان در تهران آنرا از انگلیسی به فارسی برگرداند. جلد دوم تاج التواریخ توسط منشی سلطان محمد، یکی از منشی های مورد

<sup>۴</sup> - امیر عبدالرحمن خان، تاج التواریخ، چاپ پشاور، ۱۳۷۵، ص ۳۷۵

اعتماد امیر مطابق آنچه امیر برایش حکایت میکرده و یا آنرا بچشم خود می دیده است، نوشته شده و هر مطلب و هر صفحه تحریر شده دوباره از نظر امیر میگذشته و بعد از صحه گذاری امیر درج صفحات خاطراتش می نموده است. جلد دوم را امیر در سال پانزدهم سلطنت خود ظاهراً در ۱۸۹۴ که کشور را از وجود مخالفان و مدعیان سلطنت و دزدان و قطاع الطریقان تصفیه کرده بود، نوشته است.

تاج التواریخ تا کنون در ایران و هندوستان و افغانستان چندین بار به چاپ رسیده است. چاپ موجوده آن در پشاور از سوی مرکز نشراتی میوند در سال ۱۳۷۵ش از روی چاپ ایرج افشار سیستانی که در سال ۱۳۶۹ش / ۱۹۹۰ تحت عنوان "سفرنامه و خاطرات امیر عبدالرحمن خان" طبع شده، صورت گرفته است. متأسفانه این چاپ دارای اغلاط فراوان املائی و انشائی و ضبط نادرست نام جاها و کاربرد لغات فارسی ایران بجای لغات دری می باشد. بطور مثال: در چاپ تهران از سوی امیر عبدالرحمن خان بجای کلمات: سرخ، تکت، کارتوس، تفنگچه، چوکی، گادی، کلمات تهرانی: قرمز، بلیت، فشننگ، شش لول، صندلی، گالسکه و غیره بکار رفته که فکر نمیشود امیر آنها را بکار برده باشد.

به هر حال اگر از لغات و کلمات تهرانی که برای فهم خواننده ایرانی در آن وارد شده درگذریم، میتوان گفت که: "تاج التواریخ"، دارای اطلاعات مهم و دست اول از اوضاع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی افغانستان است که نظیر آنرا در هیچ کتاب و منبع دیگری نمیتوان یافت.

تحلیل و تشریح اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی کشور در یک مرحله بحرانی و تصامیم جدی امیر برای رفع آن بحرانات از طریق توسل به جنگ و لشکر کشی ها چنان در تاج التواریخ جالب و جذاب مطرح و بررسی شده است که خواننده را و امیدارد بگوید در بسا موارد حق با امیر بوده است.

یکی از آگاهان تاریخ در باره چپستی تاریخ، چنین مینویسد :

« هر تعریفی که از تاریخ ارایه دهیم، اصل رسالت تاریخ بدون تغییر باقی خواهد ماند و آن اینکه تاریخ يك پدیده ساکن و خاموش نیست، تاریخ يك شط در حال حرکت از حوادث و پیشامدها و تغییرات پدید آمده به دست انسان است و او خواه ناخواه مجبور بوده است برای دگرگون کردن محیط اجتماعی خویش تلاش کند و شرایطی به وجود آورد تا بتواند رشد کند، پیش برود، حتی بجنگد یا

با طبیعت پیرامون خود وارد نزاع شود و موانع موجود در پیش پای خود را دور کند. آنچه امروز بشریت بدان دست یافته است آسان و بی رنج و تعب فراهم نشده است. در این رهگذر بسی جان فدا شد تا تاریخ به روند خود ادامه دهد.

در حقیقت اگر انسان يك موجود غیر فعال و منفعلی می بود تاریخ هرگز زاده نمی شد در آن صورت ما دارای تاریخ تحول طبیعی می بودیم نه تاریخ مدون بشری. تاریخ و انسان دو عنصر سازنده و خلاق هستند.

تاریخ انسان را به نیرویی مبارز و خستگی ناپذیر برای ساختن، دگرگون کردن و پیشرفت تبدیل می کند و انسان تاریخ را به عنوان يك سند پایدار و ابدی برای مبارزاتی که انسان قرن ها درگیر آن بوده است، مبدل ساخته است. و این دو ملت ها، فرهنگ ها و تمدن ها، علوم و فنون را به وجود آورده اند و این يك روند همیشگی و بالنده است و نابودی نمی شناسد.

لحظه یی درباره دستاوردهایی در زمینه های علوم و فنون، علوم هوا و فضا، زیست شناسی، فلسفه و حکمت و مذهب و غیره بیندیشیم. چه انسان های بزرگی در طول قرن ها در شاخه های مختلف دانش بشری شرکت داشته اند و تلاش آنها هرگز بی ثمر نبوده است و به موفقیت های تحسین برانگیزی دست یافته اند. انسان سازنده و هوشیار، فداکارانه در راه خیر و سعادت ممنوع خود گام برداشته و برای رسیدن به اهداف پیش رو رنج های فراوانی را به جان خریده است، و ما تمام این حقیقت را از زبان تاریخ می شنویم که سندی است گویا و پایدار. آیا این گونه نیست؟ اگر تاریخ را بخوبی بشناسیم، می توانیم با شناخت آنچه به بشر رفته است، به آینده با دید وسیع تر و منطقی تر نگاه کنیم. انس با تاریخ به آدمی قدرت شگرفی می بخشد که حوادث در شرف تکوین راهم پیش بینی نماید.<sup>۵</sup>

کاندید اکادمیسین سیستانی- سویدن ۲۰۱۲/۱/۱۳

## فصل اول

### امیر عبدالرحمن خان قبل از رسیدن به قدرت

#### حکمران ۱۳ ساله، امیر آینده:

امیر عبدالرحمن فرزند امیر محمد افضل خان ابن امیر دوست محمد خان ابن سردار پاینده خان (وزیر شاه زمان)، ابن حاجی جمالخان بارکزی معاصر احمد شاه درانی، در ۱۸۴۴ میلادی هنگامی که پدرش محمد افضل خان والی ترکستان (بلخ بشمول سرپل، آقچه، شبرغان، میمنه و تاشقرغان) بود، متولد شد و دوران کودکی و جوانی خود را در مزار شریف سپری کرد. به تفنگ و شکار و چوگان بازی و اسب سواری و مسایل نظامی علاقه فراوان داشت و از درس خواندن متنفر بود.

عبدالرحمن خان در ۹ سالگی از کابل به مزار شریف رفت و در ۱۳ سالگی به حیث حکمران تاشقرغان مقرر شد و دو سال در این سمت باقی ماند و وقتی پدرش برای واریسی امور تاشقرغان رفت، دید پول مالیات و عواید دولت را یا به مالیات دهندگان بخشیده و یا به خدمتگاران خود انعام داده است. محمد افضل خان دستور داد آن پول را که در حقیقت معاش و تنخواه عساکر بود، دوباره از نزد شان واپس بگیرند، شهزاده این عمل پدر را کسر شان خود دانسته از کار خود استعفا داد و به مزار شریف برگشت. در این وقت او ۱۵ سال داشت.

امیر در خاطرات خود میگوید: "در ۹ سالگی از کابل به بلخ نزد پدرم رفتم و بحکم پدر مشغول درس خواندن شدم. اگرچه سعی میکردم که تمام روز مشغول خواندن و نوشتن باشم، ولی خیلی کند ذهن بودم و از خواندن درس نفرت داشتم. خیالاتم بیشتر مایل به سوارکاری و شکار بود. هرچه امروز میخواندم فردا فراموش میکردم. اگرچه معلم من خیلی ساعی بود بمن درس بیاموزد ولی فایده ای نداشت." چهار سال بعد که پدرم به دیدار پدرکلانم امیر کبیر به کابل رفت، مرا بجای خود فرمانفرمای ترکستان نمود. در مدت شش ماه روش کار من چنین بود که تا چهار ساعت مانده بظهر مشغول درس خواندن بودم، بعد تا ۲ بعد از ظهر به دربار می نشستم، بعد از اتمام دربار میخوابیدم و عصرها جهت گردش سوار میشدم. پدرم از کابل بمن نوشت که جدم مرا به حکومت تاشقرغان مفتخر فرموده است (در اینوقت او ۱۳ساله بود) باید فوراً با هزار سوار و دوهزار نفر خاصه دار و شش عراده توپ به آنجا بروم. سردار محمد امین خان برادر وزیر محمد اکبرخان حکومت آنجا را بمن تفویض نمود و خودش عازم کابل گردید. پدرم یک نفر نایب به جهت من تعیین نمود که اسمش حیدر خان و یکی از خوانین قزلباش و آدم خیلی محترم و عاقل و با وقار و صاحب طبل و علم بود. در اینجا از اول صبح الی سه ساعت به ظهر مانده مشغول درس خواندن بودم بعد الی دوی بعد از ظهر به دربار می نشستم. بعد از آن میخوابیدم و پس از آن مشغول مشق نظامی و شکار و چوگان بازی و غیره میشدم. روزهای جمعه عموماً تمام روز مشغول شکار بودم. بعد از دو سال پدرم به تاشقرغان آمده حسابات ولایت را از من مطالبه نمود، چون دید من تخفیفات و انعاماتی داده ام، از تخفیفاتی که داده بودم انکار نمود و فرمود که عاید کم است و مخارج لشکر زیاد، تقریباً صد هزار رویه تخفیفات که من به رعایا داده بودم استرداد نموده به



بلخ مراجعت فرمودند. بعد از رفتن پدرم من هم از حکومت استعفا نموده به تخته پل رفتم. (در این وقت او ۱۵ سال داشت.) مجدداً مشغول درس خواندن شدم. عصرهای پنج شنبه همیشه به شکار میرفتم و شام روز بعد مراجعت میکردم. عموماً در دسته شکار من تقریباً ۲۰۰ تازی و قوش و چرخ و دیگر پرنده های شکاری و صد نفر غلام بچه و همراهان و سواران که تعداد همه آنها پنجصد نفر می شدند موجود بودند.<sup>۷۶</sup>

امیر در مورد اعمار قلعه تخته پل میگوید که «بخاطر دارم در ایامیکه ۱۲ ساله بودم در باب قلعه مذکور این مذاکرات را می شنیدم، و اکنون که ۴۳ سال دارم، مثل اینکه دیروز شنیده باشم، مقصود از بنای قلعه تخته پل که پدرم و جدم امیردوست محمد خان بنا کرده بودند و در مدت پنج سال به اتمام رسیده بود، این بود که - اگر روزی کابل را از دست بدهیم، باید پناهی برای حفاظت خانواده سلطنتی در خارج از کابل داشته باشیم»<sup>۷۷</sup>

و در جای دیگر مینویسد: پدرم در جایی موسوم به تخته پل، مدرسه و باغ جدید ساخت بدو دلیل: «یکی اینکه شهر بلخ کهنه و هوای بدی داشت و دیگر اینکه پدرم میخواست اوقات عبادت خود را در حرم مزار شریف بعمل آورده باشد و تخته پل به مزار شریف نزدیکتر از بلخ<sup>۷۸</sup> بود، حرم سرا و دربار و سربازخانه ها و کارخانجات خود را در آنجا بنا نمود، غرس اشجار هم نموده در ظرف سه سال باغات و شهر تازه و خوبی احداث شد»<sup>۷۹</sup>

این قلعه از چنان استحکامی برخوردار بود که وقتی لشکر ترکستان مقیم

<sup>۷۶</sup> - تاج التواریخ، ج ۱، ص ۲۲ - ۲۴

<sup>۷۷</sup> - تاج التواریخ، ج ۱، ص ۲۲ - ۲۴

<sup>۷۸</sup> - تاج التواریخ، ج ۱، ص ۱۹۲

<sup>۷۹</sup> - بلخ از شهر مزار شریف ۲۰ کیلومتر دورتر واقع است.

<sup>۸۰</sup> - تاج التواریخ، ج ۱، ص ۲۰

تخته پل بر ضد جنرال غلام حیدرخان حکمران ترکستان بنای شورش را گذاشتند، جنرال با هژده توپ و سه هزار سواره نظام برای سرکوبی شورشیان به تخته پل لشکر کشید و قلعه را به توپ بست، ولی قلعه در برابر ضربات توپخانه مقاومت کرد و سربازان داخل قلعه فریاد برآوردند که ما بخاطر دفاع از خاندان سلطنت برای انتقام قتل محمد سرورخان پسر امیر محمد اعظم خان که بدست جنرال غلام حیدر خان کشته شده است برخاسته ایم. این فریاد سمت و جهت جنگ را علیه جنرال غلام حیدرخان تغییر داد و سربازان شورشی یکجا با سربازان مهاجم بر غلام حیدرخان عنان پورش بردند، غلام حیدرخان با همراهان خود بسوی مزار شریف فرار کرد و چون لشکریان در تعقیب او بودند جنرال مذکور در مزار شریف نیز توقف نکرده زن و فرزند و اموال خود را گذاشته با اسب خود را به دریای آمو انداخت و با زحمت زیاد از آمو گذشت و بسوی بخارا رفت و سربازان اموال او و حامیان او را غارت کردند و زن و فرزند او را اسیر گرفته با خود به تخته پل بردند<sup>۱۱</sup>

### شهزاده، در کسوت یک کارگر:

عبدالرحمن خان از کودکی، انسانی متشبث و فعالی بود و علاوه بر اسب سواری و شکار و چوگان بازی به کارهای عملی و صنایع دستی شوق بسیار داشت. او در مورد آموختن حرفه های بنائی و آهنگری و تفنگ سازی و صحافی و تذهیب کاری کتب مینویسد:

"وقتی که طفل بودم از خواندن و نوشتن متنفر بودم، اوقات خود را در کارخانجات پدرم در کار نمودن با عمله جات مصروف می داشتم و اشتیاق وجدانه زندگانی من در آن زمان، فقط این بود که عمل بنائی و تفنگ سازی و ریخته گری و نجاری و آهنگری و کارهای دیگر را بیاموزم و در همه این صنایع بخوبی ماهر شدم و هر اسبابی را میتوانستم بدست خود به همان خوبی که استادها

۱۱- تاج التواریخ، ج ۱، ص ۱۹۲

می ساختند بسازم، بدون اینکه از سایر عمله جات کارخانه اعانتی بخواهم، دولوله تفنگ که بدون اعانه احدی از اول الی آخر ساخته ام، الحال در کابل موجود است. حاصل کلام در اوایل عمرم بغير از این صنایع، مایل به صنعت دیگری نبودم. در زمانیکه در خاک روسیه سکنا داشتم، اوقات فراغت خود را مصروف مینمودم به اینکه هر قدر ممکن باشد، از صنایع و حرفت تحصیل نمایم. در آنوقت کار زرگری و میناکاری و تذهیب کاری و غیره را آموختم.

در اینجا امیر اسامی سه تن از استادان خود را نام می برد و میگوید: سه نفر از استادان کارخانجات حالیه من که اسم یکی "غلام" و رئیس کارخانه سوهان کاری است، و اسم یکی [دیگر] "زمان" و تفنگ ساز است و اسم یکی [دیگر] "نجف" و استاد کارخانه آهنگری است، از جمله اشخاصی می باشند که این صنایع را به من آموخته اند.<sup>۱۲</sup>

علاوه بر این حرفه ها، امیر میگوید که به تشویق جنرال شیرمحمد<sup>۱۳</sup> سپهسالار لشکر ترکستان «سه سال مشغول تحصیل فن جراحی و فنون حربیه بودم. وقت ظهر بعد از اتمام درس و تحصیل علوم، به کارخانه "تفنگ سازی" میرفتم و به دست خودم کار آهنگری و سوهان کاری را آموختم. به این طور من صنعت تفنگ سازی را تحصیل نمودم و سه تفنگ دو لوله به دست خود ساختم.»<sup>۱۴</sup>

### یک سال در زندان پدر:

امیر حکایت میکند که عبدالرحیم خان از خاندان سردار رحیم داد خان بارکزائی از ندمای پدرم، آدم خیلی بد و غدار بود و میت رسید که اگر اقتدار من

<sup>۱۲</sup> - تاج التواریخ، ص ۳۰۳

<sup>۱۳</sup> - این شخص اصلاً انگلیس بود و در وقت جنگ قندهار با شاه شجاع بدست امیر دوست محمدخان اسیر و مسلمان شده بود و امیر نام او را شیرمحمد گذاشته بود و اکنون با پدرم

سپهسالار کل قشون در بلخ بود

<sup>۱۴</sup> - تاج التواریخ، چ ۱، ص ۲۳ - ۲۴

نزد پدرم بیشتر شود، از اعتبار او کاسته خواهد شد، بنابراین همواره از من بدگویی میکرد و پدرم را نسبت بمن متغیر میساخت. روزی به پدرم گفته بود که پسرت بشراب و چرس معتاد شده است، حالانکه من ابدأ چنین عملی نداشتم. چون خیلی جاهل (خیلی جوان) بودم و از سرزنشهای پدرم بتنگ آمده بودم، تصمیم گرفتم از بلخ فرار کنم و نزد خسرم وزیر دربار، محمدخان<sup>۱۰</sup> حاکم هرات بروم. درحینی که مخفیانه مشغول تهیه فرار بودم نوکرهایم اراده مرا به پدرم اطلاع داده بودند و پدرم وقتی از این قصدم مطلع و متیقن شد، مرا به زندان انداخت. و این اشتباه من تمام اتهامات عبدالرحیم خان را نزد پدرم تائید نمود. مدت یک سال مغلولاً (زنجیر پیچ) در زندان ماندم و خیلی ملول بودم. یک سال بعد جنرال شیر محمد خان سپهسالار لشکر ترکستان، فوت کرد و عبدالرحیم خان مترصد بود که پدرم او را بجای آن متوفی مقرر کند، اما چون پدرم نسبت به او هم بدگمان بود، یک نفر دیگر از افراد مورد اعتماد خود بنام عبدالروف را بحیث سپهسالار انتخاب کرد، اما عبدالروف خان فوراً به پدرم میگوید: بهتر است پسر خود را که یک سال است زندانی است، بحیث سپهسالار لشکر مقرر فرمائید. پدرم میگوید: عبدالروف خان دیوانه شده است که میگوید لشکر را در تحت حکم پسرم قرار بدهم. بر اثر اصرار درباریان پدرم مرا بحضور طلبید، من هم با همان وضع که از مدت یک سال موی سر خود را اصلاح نکرده بودم و لباس هایم نیز تعویض نشده بود، و پاهایم در غل و زنجیر بود به حضور رفتم، وقتی پدرم مرا دید اشک از چشمانش جاری شد و مرا در آغوش گرفت و گفت "چرا مرتکب اینگونه حرکت شدی؟" عرض کردم خطایی نکرده ام، قصور از کسانی است که خود را خیرخواه شما وانمود میکنند. در همین فرصت عبدالرحیم خان وارد شد همینکه او را دیدم، گفتم اینست خاینی که مرا مغلول کرده است. عبدالرحیم خان مضطرب شده چیزی گفته نتوانست و پدرم خطاب به صاحب منصبان گفت: از

<sup>۱۰</sup> - این محمدخان چه زمانی حاکم هرات بوده است؟ در زمانی که محمدافضل خان حکمران ترکستان بود و محمدخان دخترش را به عبدالرحمن خان نامزد کرده بود، هرات در تصرف سردار سلطان احمدخان سرکار بود که از جانب دولت ایران به هرات گماشته شده بود. شاید این اشاره امیر به مقام محمدخان به حکمرانی او در هرات متعلق به عهد سلطنت خود امیر بوده باشد؟

امروز ببعد من این پسر دیوانه ام را سپهسالار شما مقرر نمودم. صاحب منصبان جواب دادند که خدا نکند که پسر شما دیوانه باشد، ما خوب میدانیم که او عاقل و هوشیار است و شما خواهی دانست که این کار اشخاص نمک به حرام بوده است.<sup>۱۶</sup>

دقت در سرگذشت امیر نشان میدهد که در این وقت او بیش از ۱۶ سال نداشت و این سن او مطابق است با سال ۱۸۶۱ میلادی. در این زمان، هنوز قته غن و قندوز و بغلان از امیر بخارا فرمان برداری داشتند و میراتالیق حکمران قته غن و بدخشان به امیر بخارا باج و خراج میداد. پس از انتصاب سردار عبدالرحمن خان در رأس سپاه ترکستان و رفتن به تاشقرغان است که پدرش به میر اتالیق توسط برادرش پیغام فرستاد تا از امیر دوست محمد خان اطاعت کند، مگر میراتالیق برادر خود را بخاطر آوردن این پیام می خواهد حبس کند، برادر از نزدش فرار میکند، سپاهیان میراتالیق برادرش را در راه فرار می کشند. سردار عبدالرحمن خان نعلش برادر میر اتالیق را به تاشقرغان آورده با احترام بخاک می سپارد و سردار افضل خان موضوع را به کابل به امیر دوست محمد خان اطلاع میدهد. بدستور امیر کبیر، محمد افضل خان، پسر خود سردار عبدالرحمن خان و برادر خود سردار محمد اعظم خان را در رأس ۲۰ هزار عسکر برای تصرف قته غن مامور میکند. در این لشکرکشی و پیروزی او بر لشکر چهل هزار تفره میراتالیق است که سردار استعداد نظامی خود را تبارز میدهد و با فتح قته غن و بغلان و قندوز و الحاق آن ولایات با مرکز، تحسین و تائید پدر و پدرکلان خود امیر دوست محمد خان را بدست می آورد. از این تاریخ ببعد است که در هنگامه های ضد سلطنت در ولایات قته غن و بدخشان شرکت می جوید و در اکثر این نبردها میدان را فتح میکند.<sup>۱۷</sup>

بدینگونه امیر از کودکی تا رسیدن به سلطنت کابل همواره با اداره کردن مملکت و اعمال قدرت سر و کار داشت و در بسیاری هنگامه ها برای سرکوبی شورشیان سلطنت امیر دوست محمد خان و پدرش امیر محمد افضل خان، شرکت

۱۶- تاج التواریخ، ج ۱، ص ۲۴-۲۵

۱۷- تاج التواریخ، ج ۱، صص ۲۵-۴۵

جسته و در اکثر این نبردها میدان را فتح کرده بود، این تجارب جنگی او را مرد شجاع و جنگجوی مصمم و پر طاقت بار آورده بود که شکست در جنگی نمی توانست روحیه قوی او را ضعیف کند.

### طاقت و تحمل امیر:

برخی از حوادث و اتفاقات که امیر قبل از رسیدن به قدرت با آنها مواجه شده، چنان طاقت شکن و توان فرسا است که بیشتر با حوادث **هفتخان رستم در شاهنامه** شباهت دارد.

یکی از این حوادث پرخطر، داستان بازگشت امیر از تاشکند به سمرقند و از سمرقند به بدخشان و گذشتن از کوه ها و کوتل های پوشیده از برف منطقه حصار و کولاب است.

امیر میگوید: از **اوره تپه** عازم گذار **اوچی** شدم که از کوهی میگذشت و راهی است که هرکس از سمرقند بیاید باید از این کوه عبور نماید. توکل بر خدا نموده شروع به بالا رفتن نمودیم. وقتی نزدیک قلّه کوهی رسیدیم به سبب باد سختی که میوزید، سرما شدت پیدا کرد، برف تا زانوی ما می آمد. اسپهای خود را به جلو انداخته، **دُم** (دمب) اسپها را گرفته بالا می رفتیم. تقریباً یک فرسخ (۵- ۶ کیلومتر) بالا رفته بودیم. نوکرها و همراهان من از سرما وحشت نمودند، من به آنها دلداری داده میرفتم، ولی چند نفر آنها را سرما ضایع نمود. من به موذن گفتم آدان بگوید، موذن فقط هفت مرتبه آدان گفته بود که از فضل الهی باد ایستاد و سرما تخفیف یافت. چون اعتقاد ما صاف بود، خداوند ما را از این ورطه نجات داد. منکه دمب اسپ را گرفته خود را بالا میکشیدم، گمان کردم هر دو شانه هایم از بند جدا شده است، ولی مجبوراً میرفتم. از **صد نفر** همراهان من **فقط خودم و ده نفر دیگر** به قلّه کوه رسیدیم. آنقدر خسته بودم که یاهایم را نمی

توانستم حرکت بدهم. علیهذا روی برف نشسته خزیده پائین رفتم. پنج نفر از همراهان من جلوتر پائین کوه رسیده بودند. وقتی من پائین رسیدم دیدم تقریباً سیصد نفر از اهالی آنجا حاضرند. هیزمها را افروخته خود را گرم نمودیم. اهالی آنجا مرا بخانه های خود بردند. وقت طلوع آفتاب وارد قلعه شدیم، همین که از اسب پیاده شدم، آنقدر خسته بودم که ضعف کردم. اهالی قلعه مرا در اتاقی گرم برده در رختخوابی خوابانیدند، تا غروب آفتاب خوابیدم.<sup>۱۸</sup>

### نبردی که سرنوشت سلطنت کابل را رقم زد:

این نبرد، نبرد دو قوماندان جنگجو و بیباک: یکی لوی ناب خوشدلخان مدافع سرسخت امیر شیرعلیخان و دیگری سردار عبدالرحمن خان، دلبسته امارت امیر محمد اعظم خان در شش گاه غزنی در سرمای طاقت شکن سال ۱۸۶۸ بود.

میرزا یعقوب علیخان خافی، مؤلف کتاب «پادشاهان متأخر افغانستان» که خود شاهد و ناظر کارنامه نبرد لویناب خوشدلخان با سردار عبدالرحمن خان در جنگ ششگاو، در قلعه زنه خان بوده، نامه های تطمیع کننده و تهدید آمیز سردار عبدالرحمن خان را عنوانی لویناب خوشدلخان و جواب آن نامه ها را اینطور ثبت کرده:

#### «مضمون رقعہ بندگان عالی:

عالیجاه عزت نشان صداقت بنیان ایشک آقاسی خوشدلخان بدیدن رقعہ خوشدل باشند و یقین بدانند که آمدن بندگان عالی به این حدود بقصد تصرف کردن قلعه میباشد، باید و شاید که به توکل خداوند باز نگردم تازمانی که قلعه را تصرف دارم، لاکن سزاوار بزرگی اطلاع دهی بود، به شما اطلاع دادم که هم قوم پادشاه و هم خدمتگار صادق می باشید و امروز ایشک آقاسی کلان حضور سرکار امیر شیرعلی خان می باشید، نمیگویم که فوراً به حضور بندگان عالی

<sup>۱۸</sup> - امیر عبدالرحمن خان، تاج التواریخ، ص ۱۷۴، داستان عزیمت به بدخشان دیده شود.

آمده سلام کنید، امر است که جنگ با تدبیر کنید و مقدمه را پیش گیرید و خود را از بدنامی بری ساخته ثانی قلعه را واگذارید و رقعہ بندگان عالی را دست آویز عزت خاندان خود نگهدارید که سراسر احسان و نوازش و مرحمت خواهد بود و هرگاه چنین نکنید به یاری خداوند به دو ساعت قلعه را با خاکدان دهر برابر خواهم کرد، بعد از آن اسباب دوستی ثمر نخواهد بخشید. والسلام»<sup>۱۹</sup>

چون نامه سردار عبدالرحمن خان بدست لویناب خوشدلخان رسید، جوابی به قلم میرزا یعقوب علیخان خافی بدین مضمون نوشت و فرستاد:

« فدایت گردهم، فرمان عالی متعالی را دیدم و بوسیدم و برتارک گذاشتم، امروز ما خاندان نمک پرورده حضور سرکار امیرشیرعلی خان میباشیم و سرکار والاتبار به فضل خداوند قهار حاضر و در حدود ششگاو با لشکرهای فراوان قرین صحت میباشند، سزاوار خدمتگار عریضه فرستاده بود قبل از این روز گذشته عریضه فرستادم، هرگاه تا فردا نماز پیشین جواب آمد، فهوالمراد و الا فرمان عالی را فرمانبردارم، زیاده حد ادب است.»<sup>۲۰</sup>

وقتی این جواب را سردار عبدالرحمن خان مطالعه کرد، با خشم رقعہ ای دیگر بدین مضمون به لویناب خوشدلخان فرستاد:

« **مضمون رقعہ ثانی بندگان عالی:** عالیجاه ایشک آقاسی خوشدلخان را واضح باد! عریضه شما که سراسر فریب بود از نظر گزارش یافت و از مکر و فریب شما دانسته بندگان عالی گردید. مهلت یک ساعت ممکن نیست یا از در صلح سخن سازید یا از در جنگ پیش آئید. فقط.»<sup>۲۱</sup>

و لویناب خوشدلخان بجواب سردار عبدالرحمن خان اینطور نوشت :

« **مضمون عریضه :** صاحب من! سرشت ما خاندان راستی میباشد، نه غدر و فریب، اما غلام خوشدل نام دارم و پسر شیردل مینامند و پدرم شیردل نام دارد و شیردل اند، نخواهد که از پسر شیردل روباه صفتی پیش آید، هرگاه عریضه غلام فریب باشد و قبول خاطر خطیر بندگان عالی نشود، مختارند،

<sup>۱۹</sup>- میرزا یعقوب علیخان خافی، پادشاهان متأخر افغانستان، ص ۳۸۹

<sup>۲۰</sup>- پادشاهان متأخر افغانستان، ص ۳۸۹

<sup>۲۱</sup>- پادشاهان متأخر افغانستان، ص ۳۹۰



سر غلام و کنگره قلعه سزاوار است. والسلام»<sup>۲۲</sup>

خلاصه چون امور قلعه به صلح انجام نیافت و نوبت به شمشیر تیز و تفنگ خون ریز رسید، سردار عبدالرحمن خان که شخص غیور و شجاعی بود، حکم نمود که دود از دمار قلعه گیان برآرند، حسب الامر توپچیان چابک دست چنان گلوله ریزی کردند که گوئی تگرگ از آسمان فرو میریخت، مدت دو ساعت دود از نهاد قلعه برآورده در و دیوار قلعه را با خاک یکسان کردند و دو پخسه از در و دیوار قلعه باقی ماند، لکن لشکر درون قلعه در مقابل خروش لشکر بیرون، داد مردانگی دادند و با تفنگ جان سوز جواب میگفتند و به غیرت می کوشیدند تا آنکه دو ساعت از شب گذشت و در و دیوار یک طرف قلعه باقی نماند. بعد ازین کار نبرد به جنگ تن بتن کشید و هر دو طرف مانند ببر بیان و شیرگران در میدان نبرد پیش رفتند و با کارد و خنجر و شمشیر بهم درآویختند و در جان فشانی سرمویی دریغ نکردند، تقریباً یک ساعت کامل باهم در زد و خورد بودند و از طرفین تعداد بیشماری در خاک و خون غلطیدند و سر انجام نیروهای سردار عبدالرحمن خان شکست خوردند و از دیوار قلعه به عقب نشستند و در منزل جاه خود که تپه مامونی بود رفتند، سردار عبدالرحمن خان که اصلاً شکست خود را تصور نمی کرد، سخت مکرر و خشمگین شد و یک بار دیگر نامه ای برای لویناب خوشدلخان فرستاد و ضمن تعریف از او با وعده و عید بیشمار از او خواست تا قلعه را تسلیم کند و بیشتر سبب مرگ لشکر دو طرف نگردد، زیرا که نیت دارد تا بار دیگر بر قلعه یورش ببرد و در آنصورت او دچار محنت و پشیمانی خواهد شد.<sup>۲۳</sup> لویناب در جواب سردار عبدالرحمن خان نوشت :

« مضمون عریضه ایشک آقاسی خوشدلخان : فدایت شوم، فرمان بندگان عالی که سراسر خوف و بیم و ترس بود، رسید، معراج سپاه و رسم سپاهی گری مرگ است و به رکاب بادار مرگ فخر خدمتگار است، زهی سعادت خدمتگاری که به حضور پادشاه جان خود را فدا سازد و یک قطره خونیکه دارد به رکاب

۲۲- پادشاهان متأخر افغانستان، ص ۳۹۰

۲۳- پادشاهان متأخر افغانستان، ص ۳۹۱

ولینعمت خویش ریزد و نام نیک حاصل دارد و تا قیامت به نیکی یاد شود و در جریده ها ثبت گردد، امروز که پدر و اجداد غلام که همه کوه نشین بودند و شهرستان ندیده بودند به دولت سرکار امیر کبیر و بعد از آن به میراث حضور سرکار عدالت پرور مجلس نشین شده، رگ و ریشه غلامان از نمک سرکار امیر شیرعلیخان برگشته و نام بلند و مقام و مرتبه ارجمند یافته ایم و از حضور شهریار عزت تمام حاصل کرده ایم، تا جان در تن و رمق در بدن داریم به خدمت حضور بندگان اقدس اشرف همایون میکوشیم و می خروشیم و خود را فدای حضورش میسازیم و آن چیزی که از روز ازل به سرنوشت غلام رفته باشد از نصیبه ازلی میدانیم خواه فتح حاصل شود، خواه شکست و ما النصر الامن عندالله چنانچه فرموده :

**چون رفته به تقدیر دگرگون نشود یک ذره از آنچه هست افزون نشود**

باقی جناب قبله ام در هر خصوص مختارند.»<sup>۲۴</sup>

میرزا یعقوب علی خان خافی مینویسد که « این کمینه بی بضاعت که تحریر کننده این گزارشات و محرر این کتاب (پادشاهان متأخر افغانستان) میباشم به درون قلعه به خدمت ایشک آقاسی خوشدل خان حاضر بودم و به رکاب جناب شان جان فشانی داشتم و همین سوال و جواب را که از طرفین می شد از جانب ایشک آقاسی مذکور چقدر که عریضه فرستاده شد، بدست خط تحریر کننده کتاب بود.»<sup>۲۵</sup>

این نبرد گرچه برای سردار عبدالرحمن خان پایانی جز شکست در برداشت، و آنرا با عمویش آواره کوه ها و دره های وزیرستان و دشت های بلوچستان نمود ولی دزدان وزیرستان و بلوچستان تصور میکردند فراریان افغان با خود خزانه دارند، و به همین این نیت بر آنها حمله میکردند. امیر میگوید:

« قبل [از جنگ] در خزانه من هشتصد هزار طلای بخارائی و بیست هزار اشرفی سکه هندوستان، و بیست هزار مثقال طلا، و یازده لک روپیه کابلی و پنج لک روپیه قندوزی که مساوی روپیه هندی میباشد و ده هزار توپ خلعت موجود

<sup>۲۴</sup> - پادشاهان متأخر افغانستان، ص ۳۹۳

<sup>۲۵</sup> - پادشاهان متأخر افغانستان، ص ۳۹۴

بود. و بقدر کفایت دو هزار نفر که هر روزه با من غذا میخوردند، از ظروف آشپزخانه مهیا داشتم. مالک یک هزار شتر بودم که در حقیقت من از دیگر اهالی افغانستان ممتول تر بودم.» طبعاً این خزانه سرشار از نقود بدست نیروهای طرفدار امیر شیرعلیخان افتاد و بگفته امیر بعد از جنگ «فقط یک قلیان و یک گلیم کوچک و یک شمشیر و یک تفنگچه برایم باقی مانده بود.»<sup>۲۶</sup> معه‌ذا سردار عبدالرحمن خان با همراهان خود، هریک از حملات دزدان را خنثی میکرد و با جنگ و گریز خود را از وزیرستان به بلوچستان و سپس به سیستان و خراسان و سرانجام به بخارا رسانید. این آوارگی چنان با مشکلات همراه بود که اگر هرکس دیگری بجای او می بود، دیگر هرگز دنبال سیاست و قدرت نمی گشت، اما شکست در جنگ ها هرگز نمیتوانست روحیه قوی او را ضعیف کند.

### دو نمونه از شجاعت امیر:

امیر از سمرقند تا رسیدن به بدخشان چندین بار در کام مرگ فرو می‌رود ولی گاهی بخت با او یاری میکند و زمانی با جرئت خودش، از کام مرگ نجات می‌یابد. به این یکی دو مثال از زبان خود امیر توجه کنید:

امیر در تاج التواریخ میگوید: «وقتی در کنار رود جیحون رسیدیم نامه ای به شاهزده حسن (کاکا خسرم) نوشتم که من به خواجه گلگون رسیده ام و فردا از رودخانه عبور کرده نزد شما می آیم، ولی شاهزاده حسن قاصد مرا حبس نموده بمن جواب داد: «عهد کرده ایم که اگر پای شما که افغان هستید به یکی از قطعات خاک ما برسد، قطعه مذکور را که نجس شده است با شما یکجا از ولایت خود خارج خواهیم نمود.» امیر میگوید این مراسله بمن رسید و من بجوابش چنین نوشتم: «ای احمق نامرد ناسپاس! تورا و برادرهایت را چندین سال پرستاری کردم، با خانواده شما وصلت نمودم به خیال اینکه در وقت لزوم به درد من

<sup>۲۶</sup>-تاج التواریخ، ص ۱۲۲

خواهید خورد، حالا می بینم اشتباه کرده ام. از طینت اصلی شما اطلاع یافتم. اگر از مرگ می ترسیدم، تا اینجا نمی آمدم. ای نامرد فردا معلوم خواهد شد از ما دو نفر کدام یک پر زورتر است.<sup>۲۷</sup>»

امیر علاوه میکند، همان شب شاهزاده حسن هزار سوار را موظف کرد تا مانع عبور من از رودخانه شوند. وقتی هوا خوب تاریک شد، به ۲۰ تن از افراد خود هدایت دادم تا بر آنها گلوله شلیک کنند، آنها به خیال اینکه افراد من زیاد اند پا بفرار نهادند - و ما از رودخانه گذشتیم و در رستاق وارد قلعه بی شدیم. - من فقط صد سوار جنگی و ۲۰ نفر بیرق دار داشتم و روز بعد با ۱۲ هزار لشکر دشمن مقابل میشدم. اگر چه میدانستم مقابل اینقدر لشکر کاری از پیش برده نمیتوانم ولی چون میخواستم سرخود را در راه جهاد قربانی بدهم، آیات قرآن را که خداوند به مجاهدین وعده داده است در نظر داشتم. ده هزار نفر و یک میلیون نفر برای من تفاوتی نداشت. . .

امیر ادامه میدهد: فردا توکل بر خدا نموده روانه شدم تا با لشکر شاهزاده حسن روبرو شوم. بعد از طی مسافت سه فرسخ دیدم لشکر دشمن که تعداد شان ۱۲ هزار نفر بود و ۱۲ بیرق با خود داشتند به طرف ما می آیند، وقتی که به فاصله ربع فرسخی از یک دیگر دور بودیم، معلوم شد دشمن متدرجاً پراکنده میشوند، مثل اینکه آنها را دیو زده باشد. هر چه فکر میکردم نمی فهمیدم که چه واقع شده است. در این بین دیدم جمعی از سواران میر بدخشان که پسر عموی شاهزاده حسن میشد از طرف دیگر تکبیر گویان می آیند، به سوارهای خود گفتم ایستاده شوید، خودم با چند نفر سرکرده جلو رفتم تا از خیال[شان] مطلع شوم. وقتی به آنها رسیدم گفتند به سلام عبدالرحمن خان آمده ایم، گفتم اگر شما از او اطاعت میکنید باید متدرجاً دسته دسته نزد او بیایید. بعد از آن چند نفر از سرکرده های خود را منتخب نمودند که با من بیایند. آنوقت

<sup>۲۷</sup> - تاج التواریخ، ج ۱، ص ۱۷۹

به آنها گفتم من عبدالرحمن خان هستم. خیلی متعجب شدند، به من سلام دادند و از من پرسیدند آیا میل دارید لشکر شاهزاده حسن را تعقیب کرده آنها را به قتل برسانیم؟ گفتم من نیامده ام مسلمانان را بقتل برسانم، بلکه برای جهاد آمده ام.<sup>۲۸</sup>

یکی دیگر از وقایع خطرناکی که امیر در بدخشان با آن روبرو شد و از مرگ نجات یافت، این است که شبی امیر یکی از میران بزرگ بدخشان (میربابا بیگ) را مهمان کرد و منتظر آمدن وی به مهمانی بود، ولی میر بابا همراه با لشکری برمحل اقامت امیر حمله آورد و درب اول ارگ را با زور اشغال نموده فریاد میزند که عبدالرحمن بیرون بیا!

امیر میگوید: ناگاه "خدمتگار خبر آورد که تباه شدیم. من با لباس فراخ و کمر گشوده نشسته بودم. فقط یک شش لول (تفنگچه) در جیب خود داشتم فوراً برخاسته با همراهان خود بطرف درب ارگ رفته دیدم قریب پنج هزار افراد مسلح بیرون درب ارگ ایستاده اند، به نوکرهای خود گفتم با اینقدر جمعیت جنگیدن ممکن نیست، لهذا خود به تنهایی بیرون رفته با مردم شامل میشوم. اگر قبل از اینکه مرا بشناسند توانستم گردن میر بابا را بگیرم سلامت خواهم ماند و اگر مرا کشتند شمارا بخدا میسپارم. بعد تفنگچه خود را زیر آستین پوستین خود پنهان نموده از دروازه عقبی ارگ خارج شدم. خوشبختانه چون هوا تاریک بود کس مرا نشناخت و از میان مردم گذشته از عقب گردن میر بابا تفنگچه خود را بر شقیقه او گذاشتم و گفتم حالا بگیر، این همان افغانی است که به او دشنام میدادی، زودباش شمشیر خود را ببنداز و الا شش لول را خالی میکنم. میر بابا بنای عجز و زاری و لابه را گذاشت و گفت شما شش لول خود را بردارید من شمشیر خود را می اندازم، ولی من سخت او را پیچانیدم تا اینکه مجبور شد شمشیر خود را به

<sup>۲۸</sup> - تاج التواریخ، صفحات ۱۷۹ - ۱۸۱ و ۱۸۸

زمین اندازد. گفتم به کسان خود حکم کن از ارگ خارج شوند. گفته مرا اجرا نمود، من به زبان افغانی (پشتو) به نوکرهای خود گفتم دروازه جلو را متصرف شوند. آن وقت به میر گفتم من شما را دوستانه بخانه خود دعوت کردم، شما چرا اینطور غدارانه حرکت کردید؟ بعد از آن اهالی بدخشان را مخاطب داشته گفتم، آیا حاضرید به کمک من بجنگید یا به کمک این نامرد که نمیتواند دست خود را حرکت بدهد؟ مردم دیدند میر آنها در قبضه اقتدار من است، گفتند به کمک شما حاضریم، به آنها حکم دادم به خانه های خود برگردید. وقتی مردم حکم مرا قبول نموده متفرق شدند، خودم میر بابا را با ده نفر سوار به خانه اش برده به عیالهایش گفتم به جهت من شام حاضر نمائید. صبح روز بعد به ارگ خود مراجعت کرده بخوبی استراحت نمودم.<sup>۲۹</sup>

### رسیدن به سلطنت کابل :

هنگامی که وضع در افغانستان بر اثر دومین تجاوز انگلیس رو به وخامت نهاده بود، سردار عبدالرحمن خان از تاشکند بعزم شرکت در جهاد مردم افغانستان کمر بست و با قبول مشقات راه وارد بدخشان شد و در بدخشان مشکلات را با سرپنجه تدبیر از سر راهش پس کرد و با نیروهای ملی وارد کوهستان و چاریکار شد و در اینجا از سوی حامیان خود به امارت افغانستان برگزیده شد. (۲۷ جولای ۱۸۸۰) و نامش در خطبه های نماز جاری گشت. گریفن نماینده سیاسی انگلیس به ملاقات او رفت و دستور حکومت هند برتانوی را به وی روشن ساخت که :

" در باب مملکت افغانستان به من امر شده است اظهار بدارم که تمام ولایت قندهار به حکمرانی مستقلی تفویض شده غیر از محالات پشین و سببی که به تصرف خود دولت انگلیس خواهد بود. علیهذا دولت انگلیس در این مسایل و در

<sup>۲۹</sup> - تاج التواریخ، ص ۱۸۸

باب قراردادی که با امیر محمد یعقوب خان داده است (منظور معاهده گندمک<sup>۳۰</sup> است) نمیتواند تجدید مذاکراتی با شما بنماید. با این مستثنائات دولت انگلیس مایل است شما اقتدار کامل و مبسوط خود را بر افغانستان چنانکه قبلاً امرای خانواده شما داشته اند، مستحکم نمائید و در تصرف هرات دولت انگلیس نمیتواند بشما اطمینان بدهد، ولی از اقداماتی که خودتان خواسته باشید به جهت تصرف هرات بعمل آورید ممانعتی ندارد. . . .<sup>۳۱</sup> "گرفین بعد از این میگوید:

"فرمانفرمای هندوستان بمن اجازه داده اند به شما اظهار بدارم از آنجائی که دولت انگلیس قبول نمیکند دول خارجه در افغانستان حسن مداخله داشته باشند و نیز دولت ایران و دولت روس قول داده اند که از مداخله نمودن در امور افغانستان احتراز نمایند، واضح است که حضرت والای شما نمیتوانید غیر از دولت انگلیس با دیگر دولت خارجه روابط پولیتیکی داشته باشید و اگر احدی از دولتهای خارجه خواسته باشند در افغانستان دخالت نمایند و مداخله مذکور تجاوزات به مملکت حضرت والای شما گردد، در انصورت دولت انگلیس حاضر خواهد بود به اندازه و طریقی که لازم بداند به جهت دفاع مداخله مذکور از شما کمک نماید، مشروط براینکه حضرت والای شما در باب روابط خارجی خود برحسب مصلحت دولت انگلیس صادقانه رفتار نمائید."<sup>۳۲</sup>

گرفین البته این را نیز به امیر خاطر نشان کرد که: "بهترین وضعی که [امیر] دوستی خود را نسبت به دولت انگلیس ثابت نماید این خواهد بود که با رعایای خودش که به انگلیس خدمت نموده اند به طور رأفت (مهربانی) سلوک

<sup>۳۰</sup>- در معاهده گندمک (مورخ ۲۶ می ۱۸۷۹) در ماده نهم آن قید شده بود:

« حکومت برتانیه شهر های قندهار و جلال آباد و علاقه های را که اکنون تحت اشغال قشون برتانوی قرار دارد تخلیه کرده و واپس میسپارد. به استثنای کرم، پشین و سیبی » طبق نقشه ملحقه، که تحت تسلط و انتظام برتانیه است، اما این سلطه دایمی نبوده و مالیات آن بعد از وضع مصارف داخلی سالانه به امیر افغانستان پرداخته خواهد شد. « (غبار، در مسیرتاریخ، ج ۱، ص ۶۱)

<sup>۳۱</sup>- تاج التواریخ، ج ۱، ص ۲۰۰

<sup>۳۲</sup>- تاج التواریخ، ج ۱، ص ۲۰۳-۲۰۴

گرفین در همین دیدار اظهار میکند که جنرال رابرتس عازم قندهار است و خودش با بقیه سپاه خود عازم پشاور میگردد و از امیر میخواهد به کابل آمده زمام امور را بدست گیرد. امیر که دید انگلیسها از در مذاکره و مصالحه پیش آمده و آمادگی خود را برای تسلیمی تخت سلطنت به او و خروج خود از افغانستان اعلام میدارند، او هم که از خدا چنین چیزی را میخواست، شرایط انگلیس را مبنی بر قبول معاهده گندمک و اینکه مرا در امور داخلی آزاد بگذارید، و به امور خارجی کاری ندارم، از چاریکار به کابل رفت و در یک ملاقات پانزده دقیقه ئی از نماینده انگلیس گرفین تقاضا نمود تا سی عراده توپ موجود در شیرپور را با پولی که انگلیسها به عنوان مالیات از مردم گرفته بودند و بالغ به ۱۹ لک روپیه میشد به او تسلیم نمایند و نیز قلعه های که انگلیسها در شیرپور ساخته بودند، تخریب نکنند. گرفین این خواهش امیر را قبول نموده و متعاقباً با بقیه سربازان و افسران خود در اوایل رمضان ۱۲۹۷ هجری (نیمه اگست ۱۸۸۰) عازم پشاور شد.<sup>۳۴</sup> از این تاریخ بیعد امیر دست به یک سلسله تدابیری میزند که موفق او را به عنوان امیر کل افغانستان استحکام می بخشد. در مباحث بعدی به این اقدامات خواهیم پرداخت.

<sup>۳۳</sup> - تاج التواریخ، ج ۱، ص ۲۰۲، امیر عبدالرحمن خان قبل از این دیدار در نامه اش از گرفین سوال کرده بود که میخواهد افغانهای خدمتگزار انگلیس را بشناسد تا به آنها از سوی ماموران وی اذیت و آزاری نرسد، ولی در واقع هدف امیر این بود تا آنها را شناسائی کند و خود را از شر آنها نجات دهد. امیر بعد از گرفتن نام و نشانی آنها از انگلیسها، همه را بطور مرموزی از میان برداشت. مگر انگلیسها از طریق پیشخدمت امیر این راز را کشف نمودند که ترور تمام اجنت های شان به دستور شخص امیر صورت گرفته است، موضوع را به امیر گوشزد کردند، ولی امیر همان پیش خدمت را نیز که از اسرار ترور اجنتان انگلیس خبر داشت، سر به نیست نمود.

<sup>۳۴</sup> - تاج التواریخ، ص ۲۰۴



## فصل دوم

### امیر عبدالرحمن خان و اعاده نظم و امنیت در کشور

#### پادشاهی که جای خوابیدن نداشت:

هنگامی که امیر عبدالرحمن خان به تخت سلطنت کابل جلوس کرد، شیرازه دولت در افغانستان از هم پاشیده بود. خزانه دولت خالی و از اردوی ملی خبری نبود. کشور نه تنها به بخش های مجزا از هم و در دست مدعیان قدرتمندی چون سردار ایوب خان و سردار شیرعلیخان و سایر فیودالان مرکز گریز قرار گرفته بود، بلکه از این جهت که امیر به عنوان دوست انگلیسها مورد تنفر مخالفان و طعن و لعن روحانیون و ملایان و هواداران سردار ایوب خان قرار گرفته فتوای کفر او را صادر کرده بودند، نیز در وضعیت دشواری قرار داشت.

امیر مینویسد: "در خزانه سلطنتی دیناری موجود نبود که موجب قشون یا نوکرهای دولتی (مامورین دولتی) داده شود، نه فقط همین علت بود، بلکه خزانه ابداً وجود نداشت. مالیات مملکت را قبلاً شیرعلی خان و محمد یعقوب خان و لشکر انگلیس یا بطور مساعده گرفته بودند یا یک سال و دو ساله را پیش از وقت دریافت کرده داشته بودند. از این جهت نمیتوانستم مالیاتی [از مردم] اخذ نمایم. [علاوتاً] هرات از مملکت من مجزا شده تخت حکمرانی محمد ایوب خان بود که مردم را به مخالفت من تحریک مینمود و

به جهت جنگ [لشکر] تهیه می دید. انگلیس ها قندهار را به سردار شیرعلی خان تفویض نموده بودند که در آن وقت والی قندهار بود و مشارالیه هم از یک طرف مردم را محرک بود که با او شامل شوند. در میمنه حاکم آنجا موسوم به دلاور خان به مخالفت من مشغول فساد بود. در خود مملکت به سبب کم حالی پادشاهان سابق یعنی شاه شجاع و شیرعلی خان و محمد یعقوب خان، هر سرکرده و سید و ملایی خود را حاکم بالاستقلال میگفتند و از رعایا پول اخذ مینمودند. حامیان خانواده شیرعلی خان در کابل و ملا های بی علم و غازی هایی که فقط اسم شان غازی بود و مردم آنها را "تازی" میگفتند، مردم را به مخالفت من برمی انگیزتند و میگفتند من کافر هستم، زیرا که دوست انگلیس ها می باشم و آنها کافر هستند، لهذا هر مسلمانی باید با من جهاد کند.<sup>۳۰</sup>

امیر عبدالرحمن خان، دولت آنروزی افغانستان را به باغی تشبیه میکند که نه درخت داشته باشد، نه گل و سبزه و نه دیوار و نه دروازه و آنگاه باغ نامیده شود. امیر میگوید: "دولت افغانستان به عینه همان حالت را داشت که هرچه لازم بود ولی وجود نداشت." بطور کل وضع چنان مایوس کننده بود که حتی خود امیر برای بود و باش خود جایی نداشت. امیر در تاج التواریخ چنین میگوید:

« من که پادشاه مملکت هستم، در موقع جلوس به تخت سلطنت دچار این مشکل شدم که خانه بجهت سکونت نداشتم، چرا که عمارات بالاخص را که خانه اجدادی من بود، لشکر انگلیس خراب کرده بود و دیگر خانه موجود نبود. خانه کرایه هم پیدا نمی شد که مؤقتاً آنجا بمانم. بخیالم در تواریخ کمتر حتی هیچ دیده نشده است که پادشاه برای خوابیدن اتاقی نداشته باشد و تا زمانیکه عمارت تازه به جهت خود بنا نمودم، در چادر (خیمه) و خانه های

<sup>۳۰</sup> - تاج التواریخ، صص ۲۲۲ - ۲۲۳

گلی مال رعایا عاریه می نشستم.<sup>۳۶</sup>»

امیر به خوبی میدانست که برقراری نظم و نسق در کشور و مطیع ساختن مدعیان سلطنت و سران اقوام و خوانین اکثراً هوادار سردار ایوب خان بدون داشتن یک اردوی قوی و یک شبکه وسیع استخباراتی کاری بسیار دشوار و ناممکن است، پس قبل از هر چیز دیگر امیر به فکر تأسیس این دو نهاد امنیتی افتاد. ایجاد و تقویت اردو و بدست آوردن اطلاعات از وضعیت مخالفان در سراسر کشور به پول نیاز داشت و امیر باید منابع تهیه این پول را تدارک میدید. این منابع درحالی که خزانه خالی بود از کجا مهیا شده میتوانست؟ طبعاً مردم یگانه منبع چنین عوایدی شمرده میشدند. برای این منظور امیر مجبور به تحصیل مالیات های عقب افتاده و قروضی شد که مردم از دولت گرفته و نپرداخته بودند. همچنان امیر مجبور شد مالیات اراضی و مالیات مواشی و مالیات گمرکات و سایر مدارک عایداتی را بالا ببرد ولو که باعث ناخوشنودی بیشتر ملاکان و مالداران و پیشه وران میگردد، ولی چاره دیگری نداشت. البته یک منبع دیگر عواید امیر پولی بود که سالانه از انگلیسها دریافت میکرد.

امیر مینویسد: "پس از جلوس به تخت سلطنت افغانستان، در هر شهری که در این وقت تحت حکمرانی من بود مامورین و اشخاص خیلی با کفایت و قابلیت را مقرر نمودم و این مامورین قرار ذیل بود: یک نفر حاکم با منشی و اجزا، یک نفر قاضی با یک نفر مفتی، یک نفر کوتوال (پولیس) با جمعیت پولیس و اجزای اداره رهداری یعنی پاسپورت، اداره تجارتی با اجزای مجلس تجارتی و اداره مالیاتی و دخل و خرج ولایت و اداره گمرک و قوای عسکری که به جهت محافظت مملکت لازم بود."<sup>۳۷</sup>

امیر همزمان با فرستادن حکام و ماموران کاردان به قلمرو حاکمیت خود، دست به ایجاد شبکه جاسوسی زد تا اوضاع ولایات و روش کارمندان او را در

<sup>۳۶</sup>- تاج التواریخ، چاپ پشاور، ۱۳۷۵، صفحه ۲۲۱-۲۲۲

<sup>۳۷</sup>- تاج التواریخ، چاپ پشاور، ۱۳۷۵، صفحه ۲۰۵

امر اداره بدون وقفه به او گزارش بدهند. پس از اندک مدتی او بسرعت دشمنان خود را در قلمرو حاکمیت خود شناسائی و تصفیه نمود و دوستان خود را بخود نزدیک تر کرد، بلکه تلاش ورزید تا اقتدار دولت خود را روز تا روز توسعه دهد و از بخشهای پراکنده و متفرق، کشوری واحد و منضبط و با امن بسازد که ساخت. همین سیاست مدبرانه او باعث استحکام دولت مرکزی افغانستان گردید.

امیر میگوید: "چون در مملکت حالت یاعی گری ظاهر بود، جاسوس ها و مفتش های مخفیانه مقرر داشتم که هر چه بین مردم واقع میشود به من گزارش دهند. به این قسم با دلایل کثیره آنهایی را که وفادار و دوست بودند دریافتم و با اینها بطور مهربانانه سلوک نمودم، ولی اشخاصیکه خیالات خصمانه داشتند و محرک فتنه و فساد بودند کاملاً سیاست نمودم. ملاهای متعصب و رؤسای سرکشی که با خانواده شیرعلی خان متوفی هواخواهی (منظور همنوایی با سردار ایوب خان) داشتند، سرحلقه و بدترین مقصرها بودند. با اینها برحسب حرکات شان رفتار نمودم، بعضی از آنها را از مملکت تبعید کردم و بعضی به جهت حرکات ناشایسته خودشان به بدترین سیاستها رسیدند. همه این اوقات بکلی مصروف کار بودم. تمام مراسلات را بدست خود مینویشتم، زیرا که در این کار به دیگری اعتبار نداشتم."<sup>۳۸</sup>

امیر به دو نکته مهم اشاره کرده میگوید:

" دو فقره خیلی اهمیت داشت که محتاج به توجه مخصوص بود. از این جهت توجه مخصوص خود را صرف این کار میکردم. فقره اول این بود که پول نقد جهت مواجب لشکر و دیگر اخراجات دولتی موجود نداشتم. فقره دوم این بود که اسلحه و قورخانه (مهمات) و ذخیره حریبه نداشتم. در فقره اول چنین اقدام کردم که ضرابخانه تأسیس نمودم که توسط

<sup>۳۸</sup>-تاج التواریخ، ص ۲۰۶

منگنه های دستی، نقره سکه می زدند، زیرا که جهت این کار ماشین نداشتم. دولت انگلیس پولی به من داده بود که در ضرابخانه کلکته سکه [ضرب] شده بود، حکم دادم که این پول را آب نموده صدی شش عیار مس داخل کرده مجدداً روپیه کابل سکه بزنند و نیز به مامورین خود حکم دادم که نقره از ولایات خود خریده و آب نموده، مس [در آن] داخل کرده روپیه سکه بزنند. به این قسم منفعتی حاصل نمودم و علاوه بر این حکم دادم مبالغی را که در زمان حکومت سابقه مردم قرض گرفته بودند یا تاراج کرده بودند به خزانه مسترد دارند و نیز مبالغ دیگری را که دولت افغانستان به جهت مخارج رسمی به آنها داده بود پس بدهند. زیرا که این مبالغ را به تصرف خود نگاه داشته به مصارف دیگر رسانیده بودند. بعد از این اعلان عمومی اکثر مردم پولهایی را که مدیون بودند مسترد داشتند و به جهت اینکه بقیه پول را از اشخاصی که نمیخواستند مسترد دارند وصول نمایم، مامورین مقرر داشته به آنها دستورالعمل دادم که مقروضین را مجبور نمایند قرض خود را بدهند و نیز محاسبین را مقرر داشتم محاسبات را ملاحظه نمایند و مواظبت کنند تمام مالیاتی که در محل مانده وصول شود.

به جهت اینکه مملکت را از مخاطره اغتشاش و جنگ محفوظ بدارم حکم دادم ذخایر حربیه و آذوقه بقدر کافی جمع نمایند و مال به جهت حمل و نقل ابتیاع کنند و نیز چیزی که متعلق به عساکر است مرتب نمایند. به این قسم به جهت اتفاقی که بغتاً حادث شود حاضر بودم و به جهت پیشرفت اشکال ثانوی، یعنی عدم ادوات حربیه هر قدر کارگر ممکن بود فراهم آوردم که تفنگ بسازند و توپ و گلوله بریزند و فشنگ (کارتوس) با دست بسازند، چرا که در مملکت افغانستان ماشین نبود، ولی کارخانه های دستی که جدم تحت ریاست پدرم و نظارت خودم دایر کرده بود، هنوز هم در کابل دایر بود، ولی جزئی بودند. چون حالت کارخانه ها مغشوش شده بود. آنها را مجدداً مرتب نموده وسعت دادم و نیز به مامورین خود حکم دادم هر قدر ادوات حربیه که بتواند از اهالی مملکت که

اسلحه و قورخانه را تاراج کرده بودند یا به جهت فروش ذخیره داشتند ابتیاع نمایند.<sup>۳۹</sup>

به این طور بعد از مدت قلیلی که لازم شد به جنگ با [سردار] ایوب خان بروم پانزده هزار گلوله نارنجک اگرچه تا اندازه ای معیوب و ضایع شده بود ابتیاع نمودم و نیز اسلحه و آلات حربیه هم به همین قسم تحصیل و این تدبیر به جهت مملکت خیلی نافع ثابت شد. بعد مشغول انتخاب نمودن چند نفر صاحب منصب نظامی ممتاز از عساکر شیرعلی خان متوفی گردیدم و نیز تمام صاحب منصبانی را که تحت حکم من قبل از فراری شدن [به بخارا] خدمت کرده بودند احضار نموده و به این قسم لشکر زیاد و قوی در مدت قلیلی تشکیل دادم.

... قرار دادم هرکس مایل داخل شدن نظام و مایل خدمت نظام باشد به میل خود قبول خدمت نماید. در هر محلی معسکر و به جهت هر فوج مریض خانه دایر نمودم که سربازهای مریض و زخمی را معالجه نمایند. نیز مکاتب به جهت تدریس سربازها دایر کردم. بجهت مسافرتین، مستحفظین در راه ها مقرر نمودم. و به تجار مملکت اطمینان دادم که بدون بیم در راه ها عبور و مرور نمایند و هر گونه تشویقات به آنها نمودم که دخول و خروج (واردات و صادرات) مال التجاره را ترقی بدهند. مهندسین دولتی را مقرر داشتم که راه ها را بسازند و کاوران سراها بنا نمایند و همه قسم انتظامات لازمه را جهت راحت و حفاظت مسافرتین فراهم کنند تا مردم مرفه الحال و در امنیت باشند.<sup>۴۰</sup>

### تشکیلات اداری :

امیر عبدالرحمن خان تشکیلات زمان امیر شیرعلی خان را ناقص می دانست و چون در امور مهمه دولت بغیر از خود به هیچکس دیگری اعتماد نداشت، لهذا دوایر عمده دولت همه زیر نظر شخص شاه قرار داشت. امیر در عین حال هم صدراعظم بود و هم وزیر حربیه، وزیر داخله، وزیر خارجه و

<sup>۳۹</sup>- تاج التواریخ، ص ۲۰۷

<sup>۴۰</sup>- تاج التواریخ، صفحات ۲۰۷-۲۰۸

وزیر سایر وزارت خانه ها بود. بنابراین در این وزارتخانه ها قشر بزرگی از مامورین و شخصیت های مطیع، فرمانبردار و متکی به شخص امیر پرورش یافت. با وجود آن تشکیلات ملکی و نظامی در زمان سلطنت عبدالرحمن خان انکشاف زیاد نمود و تعداد زیاد کاتب و کارمند در ادارات دولتی مصروف کار گردیدند. مامورین دولت مسئول کار محوله خود بودند، هیچگونه خطا و لغزش نادیده گرفته نمیشد و مرتکبین گناه شدیداً مجازات میگردیدند.

برای تنظیم امور و فعالیت مسئولین امور دستور نامه بنام «دستور العمل حکام و ضباط»، برای قضات و دوایر قضائی قانون مدنی بنام «اساس القضاة»، برای تنظیم امور محاسبات کشور دستور نامه بنام «شهاب الحساب» و برای تسریع کار «قاعدۀ حاضری» وضع شده بود و هم برای صرفه وقت «قلم های نوک آهنی» در دوایر بکار افتاد تا به سبب تراشیدن قلم های نئی کاتبان وقت را ضایع نسازند.

بقول غبار، ادارات عمده دولت عبارت بود از دوایر مالی و استیفا، دفتر بزرگ نظام، دفاتر سنجش و سنجش سنجش (کنترول محاسبات)، دفاتر واردات، مال شماری، پوسته، رهداری (پاسپورت)، کوتوالی (امنیه و پولیس)، تحصیلی (مالیات)، حیاتی (مصدق حیات معاش خوران)، صکوک وده ها دفتر و اداره فرعی دیگر. بزرگترین موسسه دولت دربار بود که با ادارات دارالانشاء و امور ایشیک آقاسی گری و غیره در رأس حکومت قرار داشت. تمام این تشکیلات از ۱۸۸۵ تا ۱۸۹۶ انکشاف کرده میرفت. در ۱۸۹۲ نشان "محراب و منبر" در مکاتبات رسمی منقوش گردید.<sup>۴۱</sup>

بنا بر تاج التواریخ ادارات دولتی در عهد سلطنت امیر عبدالرحمن خان عبارت بود از: خزانه - محاکمات عدلیه - اداره تعمیرات دولتی - اداره طبی - اداره معادن، اداره ادوکه، اداره تدریس، اداره تجارت - اداره پست و غیره.<sup>۴۲</sup>

<sup>۴۱</sup> - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۶۴۳

<sup>۴۲</sup> - تاج التواریخ، صص ۳۳۸ - ۳۵۲

## عواید دولت:

امیر عبدالرحمن خان برای ایجاد و انکشاف صنایع، سازماندهی و نگه داشت قوای مسلح تعلیم دیده و نیرومند به پول ضرورت داشت که باید تدارک میگردید. منبع اساسی عواید دولت عبارت از مالیات بود. امیر نظم جدید مالیاتی را بوجود آورد که نسبت به قبل میزان مالیات افزایش یافت. به این ترتیب عواید خزانه دولت نیز بیشتر گردید. گرچه فشار بالای دهقان و سایر زحمتکشان بیشتر شد ولی در مقابل امکانات دولت بخاطر انکشاف اقتصادی و اجتماعی کشور نیز بهتر گردید. برای زمین، مواشی، باغها، صادرات، واردات و غیره مالیات جدید تعیین و مورد تطبیق قرار داده شد. همه اوقاف مذهبی که از قدیم در افغانستان مروج بود، بدولت تعلق گرفت. قبلاً عواید اوقاف به روحانیون تعلق میگرفت و روحانیون از تادیه مالیات معاف بودند، امیر عبدالرحمن خان این امتیازات را لغو نمود. عواید و مصارف دولتی از طرف امیر شخصاً کنترل و بررسی میشد. نصف مالیات هر ولایت بمصرف خود ولایت میرسید و بقیه تحویل خزانه دولت میگردد. عمده ترین مالیات های عهد امیر عبدالرحمن خان اقلام ذیل بودند

## مالیات ارضی:

یکی از منابع عمده عایدات خزانه امیر مالیات اراضی بود. امیر برای تعیین مالیات اراضی مساحه زمین و جریب کشی را اساس قرارداد و بر میزان مالیات اراضی افزایش بعمل آورد. غبار، میزان مالیات زمین های آبی را فی جریب نشان نمیدهد ولی در مورد زمین های للمی میگوید: "مالیات اراضی للمی که "ده یک" بود، "پنج یک" گردید." فرهنگ میگوید امیر عبدالرحمن خان مالیات زمین را چنین وضع نمود: مالیه "سه کوت" مساوی یک ثلث محصول زمین در مورد زمین های آبی، و پنج کوت یعنی پنج یک محصول در مورد زمین های کاریزی بود.<sup>۴۳</sup> این همان مالیاتی بود که از زمان احمد شاه وضع شده بود.

<sup>۴۳</sup> - فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر ج ۱، ص ۳۸۷



### مالیات مواشی:

غبار، ادامه داده میگوید: مالیات مواشی نیز برحسب شمار حیوانات و نوعیت آن تعیین شده بود. مثلاً، مالیات هر اشری که سالانه یک روپیه و ۲۰ پیسه بود به ۲ روپیه بلند رفت (هر روپیه برابر ۶۰ پیسه بود). بر اشجار مثمر مالیات جدید گذاشته شد. همچنان بر مواشی مردم کوچی که تا آن زمان از پرداخت مالیات معاف بودند، مالیات وضع گردید و از هر ۴ گوسفند و بز ۴ روپیه، از هر اشر یک روپیه، از هر یک ماده گاو ۴ روپیه و از ناقص دو روپیه گرفته میشد.

علاوتاً از اموال مواشی یک زکات کامل گوسفند و بز ده و نیم روپیه و از ناقص ده روپیه در صد رأس گرفته میشد. بر طبق شمارش مواشی از یک هزار گوسفند و بز ۲ گوسفند و از هر اسپ یک روپیه اخذ میگردید. (به استثنای اسپ سواری، گاو شیری خانواده، نر گاو قلبه ئی و گاو و خری که شامل گله نبود).

مالیات بر چراگاه های افغانستان از این قرار بود: ماده گاو ۵۰ پیسه، خر ۳۰ پیسه، اسپ یک روپیه، اشر یک قران (نیم روپیه)، از صد گوسفند ۲ روپیه، و از صد بز یک روپیه.

غبار می افزاید که امیر بشمار مواشی نیز پرداخت و در ۱۸۸۶ به تعداد ۱۳۶۳ خانوار مالداران بی زمین ولایت فراه و قندهار را اجباراً در مراتع بادغیس و مرغاب هرات منتقل و ده نشین ساخت. اراضی در دسترس این مردم با مصارف سفر و بذر و گاو و پول تفاوتی گذاشته شد و مقرر شد که بعد از چهار سال مالیات بپردازند. همچنین در تعیین مالیات بعضی مناطق تسهیلاتی فراهم نمود، چنانچه از مردم اندری عشر محصول (ده یک) میگرفت و مالیات شنواری ها را (حیدر خیل، پشه ئی و رحیم داخیل) سالانه ۱۷ هزار روپیه معین کرد.

از مردم نورستانی قبل از قبول اسلام، مالیات "سرخانه" سالانه فی خانه ۴ روپیه گرفته میشد و هم جنس به تسعیر ذیل در عوض پول نقد پذیرفته می شد. گاو شیری ۱۰ روپیه، گاو قلبه ئی ۲۰ روپیه، همچنین مالیات جدید بر ازدواج و داد و ستد داخلی و متروکات مرده وضع گردید. مثلاً از هر نکاح باکره ۱۲ روپیه

و ۳۰ پیسه و از زن بیوه ۶ روپیه و ۳۰ پیسه گرفته میشود. ۲ روپیه در اجرت ملای ناکج و یک قران به قیمت تکت نکاح نامه محسوب میشود. از اموال متروکه که مرده و سایر داد و ستد های متفرقه هم نیم فیصد مالیات اخذ میگردید.

### مالیات بر صادرات:

از هر گوسفند یک روپیه و از هر رونده ئی ۱۰ پیسه (در بندر خمیاب)، از هر دو نیم چهارک روغن بوزن کابل یک روپیه و ۱۲ پیسه و از هر گاو طبق قیمت از هر ۲۰ روپیه ۸ روپیه گرفته میشود. از صدور اسپ نریان در هند سالانه ۲ هزار اسپ نریان صادر میشود و صدور مادیان ممنوع بود. از صادرات پسته و بادام به هند علاوه بر مالیات معینه گمرکی، مالیات بارانه فی بار ۳۰ روپیه و از پسته پوست دار فی بار ۱۵۰ روپیه اخذ میگردید. مالیات بر واردات نیز متعدد و مختلف بود، ولی عموماً طبق قیمت "چهل یکه" گرفته میشود یعنی از چهل روپیه متاع یک روپیه، بعلاوه این مالیات یک نوع مالیه دیگر هم بنام "کوشی" (ظ: کفش برای عساکر) از واردات و صادرات افغانستان در سرحدات کشور اخذ میگردید.<sup>۴۴</sup>

به این ترتیب بود که مالیات و عایدات دولت بلند رفت. مثلاً مالیات نقدی یک ولایت افغانستان (قندهار) در سال ۱۸۹۷ به شش میلیون و ۳۳۰ هزار روپیه بالغ شد و مالیات نقدی خالص سالانه میمنه به ۶۰۰ هزار روپیه رسید. مناصف مالیات هر ولایت به مصرف خود ولایت میرسید و بقیه تحویل خزانه عمومی میشد. در حالیکه مالیات جنسی و غلگی دولت داخل این حساب نبود.

رویهمرفته انکشاف تجارت و رشد پیشه وری و مالیات های متعدد با تصدی های تجارتي دولت، عایدات دولت را که در اوایل سالانه در حدود ۳۰ میلیون روپیه بود به ۶۰ میلیون روپیه در سال بالا برد.<sup>۴۵</sup>

امیر میگوید: منابع مالیات و عایدات دولت عبارت بود از: «مالیات

<sup>۴۴</sup> - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۶۴۶

<sup>۴۵</sup> - افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۶۴۷

اراضی و باغات، گمرک مال التجاره که داخل و خارج مملکت میشود با بعضی وجوهات دیگر که راجع به گمرک است، پوسته خانه و فروش تمبر (تکتها) به جهت اسناد و قباله جات و بروات و غیره تجارت دولتی، و اجاره املاک خالصه دیوانی، مستغلات و دکاکین و سراها و غیره. وجه جریمه که به جهت جنایات و تقصیرات گرفته میشود. و اموالی که ضبط (مصادره) دولت میشود و محصولات معادن دولتی و وجه اعانه سالیانه که دولت هندوستان میدهد و مبلغ آن سالی هیجده لک روپیه است. این وجه عموماً به جهت خریدن ماشینها و ادوات حربیه از فرنگستان مصرف میشود.<sup>۴۶</sup>

امیر عبدالرحمن خان تمام عایدات دولت را با آنچه که از انگلیس میگرفت (در آغاز ۱۲ لک روپیه و بعد از ۱۸۹۳ سالانه ۱۸ لک روپیه) به مصرف می رسانید و بزرگترین بخش عواید دولت صرف اردو و نظامیان میگردد. وقتی که امیر چشم از جهان پوشید در خزینه او فقط ۶۰ میلیون روپیه و مقداری طلا موجود بود.<sup>۴۷</sup>

### روش وصول مالیات:

در این دوره وصول انواع مالیات مستقیم و غیر مستقیم در معرض مزایده و اجاره داری مستاجرین گذاشته میشد. این روش منجر به داشتن دست آزاد مستاجر و زحمت و خسارت مردم میگردد. همچنین در شقوق ادارات مالی دولت، طریقه " داوطلبی" معمول بود. هر ماجراجویی میتوانست علیه رئیس یک اداره مالی ادعای خورد و برد نموده مدعی تزئید عایدات و یا تقلیل مصارف را نماید. این داوطلبی به آسانی پذیرفته میشد و داوطلب در صورت تحقق ادعایش جای متهم را میگرفت و در صورت عدم تحقق جزائی نمی دید.<sup>۴۸</sup>

ولی امیر در خاطرات خود میگوید: طریق وصول مالیات به این قسم می باشد، از دفاتر متعدد فردها (حواله ها) صادر میشود که هر کس هر قدر مالیاتی که

<sup>۴۶</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۳۳۹

<sup>۴۷</sup> - افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۶۴۸

<sup>۴۸</sup> - افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۶۴۷

به خزانه دولت باید بدهد تا فلان تاریخ باید برساند یا به ماموری که از طرف خزانه معین میشود بپردازد و قبض رسید بگیرد. بعد قبض رسید را باید به محاسبین دفتری که از طرف آنها [حواله] آنها صادر شده بود نشان بدهد تا سواد این قبض را در دفتر ثبت نموده اصل آنرا به صاحبش (مسترد) کند که به جهت تصدیق پرداخت شدن وجه نزد خود نگهدارد. به جهت لشکری که در ولایات مختلف هستند و به جهت مالهای بارکش دولتی و به جهت ذخایر غله و کاه و به جهت اداره آذوقه و به جهت مخارج خانواده سلطنتی و سایر اخراجات رعایا مازونند که غله و کاه و هیزم بدهند و قبض رسید دریافت دارند و قیمت این اشیاء به موجب نرخ روز از مالیات بدهی آنها وضع میشود. . .

در قدیم هیچ کتابچه به جهت ثبت محاسبات نداشتند و قطعه های کاغذی که تقریباً سه گره قد و دو گره پهنا داشت استعمال می نمودند و هریک از آنها را فرد می نامیدند. اگر مباشر یا مامور مالیاتی خیال تقلب میکرد به سهولت میتوانست یک قطعه یا چند قطعه از این افراد را از میان ببرد و فرد دیگری نوشته بجای آن بگذارد. لهذا به جهت این جلوگیری از تقلب کتابچه ها ترتیب دادم. در صفحه اول آنها تعداد صفحه ها یا اوراق آن کتابچه را نوشته و به مهر دستی خودم مهر می نمایند دیگر کسی نمیتواند ورقی از کتابچه را از میان ببرد که معلوم نشود. در اوایل امر بعضی اشخاص این تقلب را کردند و به سزای عمل، انگشتان آنها را قطع نمودم. حالا هرکس در وقت تحویل گرفتن کتابچه در صفحه اول آن بدست خود مینویسد و تعهد مینماید که اگر کتابچه را دست بزند، دستهای او را قطع نمایم.<sup>۴۹</sup>

### اداره خزانه :

تمام دخل و خرج کشور به این اداره مربوط بود. جای این اداره را اکنون وزارت مالیه گرفته است، اما در آنوقت خزانه متکفل جمع آوری مالیات ها و تمام عواید و مخارج کشور بود. امیر مینویسد:

<sup>۴۹</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۳۴۰

« اداره تمام دخل و خرج مملکت من در خزانه وارد میشود و تمام مخارج هم از آنجا پرداخت میشود. خزانه به دو قسم منقسم است. یعنی خزانه عامره و خزانه خاص. خزانه خاص، خزانه خاص خودم می باشد که در آنجا فقط دخل شخص خودم از املاک و تجارت و غیرهما جمع میشود به جهت اخراجات شخصی خودم غیر از مخارج ماکولات و ملبوساتم وجه نقدی از خزانه عامره نمیگیرم و هریک از این دو خزانه هم به دو قسمت منقسم میباشند، یعنی خزانه نقدی و خزانه جنسی و تمام این خزاین در ارگ سلطنتی کابل میباشند و خارج از ارگ، دفتر خانه های دولتی دیوان خانه عام میباشند و اطراف عمارت ارگ باغی که وسعت آن تقریباً مساوی تمام شهر کابل است می باشد و قبل از جلوس من به تخت سلطنت افغانستان این عمارت و باغ وجود نداشت.

تقریباً در هر شهر بزرگ و مالات افغانستان، شعبه های این خزاین دایر است و در آخر هر سال بعد از تفریق حساب آنچه در این شعبه ها فاضل بماند به کابل ارسال میدارند و اگر خرج ولایتی بیش از دخل آنجا بوده باشد، وجه نقد به جهت کسر آنجا از کابل فرستاده میشود.

به جهت اینکه از دخل و خرج دولت خود مطلع باشم، چنین قرار داده ام که هر شب خلاصه حساب را از خزانه نزد من می آورند و از آن خلاصه معلوم میشود که چه مبلغ پول در ظرف روز داخل خزانه شده و است و چقدر خارج شده است و در وقت نوشتن خلاصه مذکور تنمه در خزانه چه مانده است و به این قسم هر شب میدانم که چقدر پول نقد در خزانه دارم و نیز میتوانم مخارج سالهای قبل را به این وسیله مقابله نمایم و همچنین محاسبه آن شعبه های متفرقه در ولایات هم در تحت نظارت خزانه دار کل است و این مستخدمین، محاسبات خود را به مستوفی الممالک صورت میدهند و به جهت هر مبلغی که در خزانه اصل می شود قبض رسید میدهند. و به جهت تمام وجوهاتی که خارج میشود قبض رسید میگیرند و هیچ وجهی بدون برات به مهر خودم یا به مهر پسر بزرگم حبیب الله خان و امضاء رؤسای ادارات دولتی که پول به جهت مخارج ادارت خود می

خواهند از خزانه داده نمیشود.<sup>۵۰</sup>

اداراتی که تحت اثر خزانه داری بود عبارت بودند از: اداره حکومت، اداره قضاوت و ادارات بلدییه و تجارت و داروغه گی (پولیس) و قافله باشی و گمرک و ادارات مالیات که تعداد آنها چهار است: شمالی و جنوبی و شرقی و غربی. و پوسته خانه ها یا اداره فروش [تکتهای پوستی]، و ادارات اخراجات که محاسبه یومیه دولتی را ثبت می نمایند و اداره تحویلات که تمام دخل دولت را ثبت مینمایند. و دفتر شاهی که تمام نوشته جات دولتی در آنجا ضبط میشود، اداره تذکره، اداره روزنامه که در آنجا تمام نسخه جات بروات خزانه به جهت پول دادن و پول گرفتن نوشته میشود. اداره حسابگیری که در آنجا تمام محاسبات تفریق میشود که این به منزله اداره مستوفی کل است. این اداره تحت امر دو نفر مشیر است که یکی از آنها مشیر محاسبین است و دیگری مشیر و مصدق محاسبات است تا رسیدگی نمائید که محاسبات درست و صحیح ثبت و پرداخته شده باشد (به اصطلاح امروزی کنترول عمومی) عرایض شعبه های ولایتی این ادارات به ادارات مرکزی کابل میرسد، عریضه جات را پسر بزرگ حبیب الله خان ملاحظه میکند و بعد نزد من می فرستد و یک اداره دیگری هم هست که واسطه اداره مرقومه فوق و شخص خودم می باشد و اسم آن اداره وزارت دربار است و رئیس آن یک نفر از وزرای بزرگ می باشد. علاوه بر این ادارت، اداره وزارت نظام و اداره آذوقه و اداره نظارت کارخانه های شاهی است و اداره کارخانه جات صنایع و اداره تعمیرات دولتی میباشد.<sup>۵۱</sup>

<sup>۵۰</sup>- تاج التواریخ، ج ۲، ص ۳۳۹

<sup>۵۱</sup>- تاج التواریخ، ج ۲، ص ۳۴۱

## فصل سوم

### هیر ارشی قدرت

#### امیر در رأس قدرت:

امیر عبدالرحمن خان دولت مقتدر شاهی مطلقه را بروی تهداب ملیتاریستی استوار ساخت تا از یک طرف مخالفان خود را سرکوب کند و از طرف دیگر ملوک الطوائف و فیودالها و روحانیون مخالف خود را معدوم و جایشان را به فیودالها و روحانیون خادم دولت خالی کند.

در این دوره نیز مانند ادوار پیشین، افغانستان دارای نظام شاهی مطلقه و فاقد قانون اساسی و قوای ثلاثه بود. شریعت، قانون کشور و شاه به عنوان «ظل الله» (سایه خدا) شناخته میشد و مردم مطابق آیه «اطیع الله و اطیع الرسول و اولی الامر منکم» مکلف بودند از اوامر شاه اطاعت کنند، در غیر آن، مخالفت با اوامر شاه، مخالفت با امر خدا و رسول او تلقی میگردید و متخلف متمرّد مستوجب اشد مجازات بود.

بعد از امیر، پسرهای امیر و رؤسای ادارات دولتی و جنرالان و صاحب منصبان لشکری و رؤسای محاکم عدلی و پیشوایان مذهبی و سرداران طایفه محمدزائی قرار میگرفتند و سپس توده های مردم قرار داشتند. نکته بسیار مهمی

که در دوره این امیر به ملاحظه میرسد، فقدان اهدا و یا تفویض اراضی اقطاعی یا تیول به سران نظامی و متنفذان محلی و خارج کردن موقوفات از چنگ روحانیت متنفذ بود. از دوره غزنویان تا تیمور شاه درانی هر وقت که حکومت مرکزی قادر به انجام وظایف عمومی خود نبود، حقوق عامه بدست افراد متنفذ سپرده میشد و ناگزیر توأم با این اعطای اختیارات، تغییرات اجتماعی نسبتاً فراوانی پدید می آمد.

مثلاً در وهله نخست، حکومت مرکزی، حق وصول مالیات را به افراد متنفذ می سپرد، سپس بتدریج که ضعف حکومت مرکزی آشکار میشد، مردم ناچار می شدند که برای حفظ اموال خود بیش از پیش دست بدامن حمایت متنفذان بزنند و آنگاه که قدرت سیاسی و اجتماعی متنفذان محلی بیشتر میشد، از یک سو حکومت مرکزی بناچار بیشتر از پیشتر به آنان اختیار میداد و از سوی دیگر وابستگی سکنه اقطاع نسبت به مقطع بیشتر و تبعیت آنان از اینان در امور سیاسی و اقتصادی افزون تر و اختلاف اجتماعی میان افراد نظامی و غیر نظامی عظیم تر میشد.

اما امیر عبدالرحمن خان هرگز به اعطای اقطاع یا تیول و جاگیر به اشخاص متنفذ محلی و یا نظامیان لشکری دست نزد و حتی موقوفات را در شهرهای بزرگ نیز از چنگ روحانیون منتزع و مربوط به اداره دولت ساخت. امیر شخصاً بر تمام امور مملکت از مرکز تا ولایات کنترل داشت. تبعیت از امیر، خطبه و ضرب سکه و وصول مالیات بود که مشروعیت او را تسجیل میکرد.

### اشرافیت وابسته به دربار:

معلومات است که در رأس اشرافیت مرفه، خانواده امیر و نیز اولاده امیردوست محمد خان قرار داشتند. هرچند در سالهای اول سلطنت امیر، خانواده امیردوست محمد خان بیشتر در اطراف دربار امیر شیرعلیخان جمع بودند و از او حمایت میکردند، بنابراین امیر عبدالرحمن خان چندان رابطه خوبی با آنها نداشت، مگر با وقوع قیام غلجائی ها در سالهای ۱۸۸۶ - ۱۸۸۷ نقش همکاری



درانی های قندهار بخصوص بارکزائی ها و الکوزائیهاو محمدزائی ها در حفظ سلطنت برای امیر با اهمیت تلقی گردید.

جامعه افغانی اساساً یک جامعه فیودالی - قبیله‌ای است و روابط قومی و خونی بر سایر مناسبات اجتماعی غلبه دارد. شاهان و امرای افغانستان برای بقا و دوام قدرت خود بر این مناسبات همواره تکیه کرده اند. چنانکه وقتی قیام غلجائی ها در برابر امیر عبدالرحمن خان شدت گرفت، در قندهار این مطلب شایع و برجسته شد که غلجائی ها میخواهند سلطنت را از درانیان بگیرند. در نتیجه یک تعداد از اقوام درانی بخصوص بارکزائیان و الکوزائیها متشکل شدند و در زیر فرمان سکندر خان پدر جنرال غلام حیدرخان بسوی قلات غزائی حرکت کردند. گویا روی چنین احساس و همکاری بود که امیر عبدالرحمن خان توجه خود را به اقوام درانی بخصوص اقوام محمدزائی بیشتر معطوف نمود. بعد از خاموش شدن شورش هزاره جات "در سال ۱۸۹۳ امیر برای هر مرد خانواده محمد زائی سالانه چهارصد روپیه و برای هر زن محمد زائی سیصد روپیه معاش مستمری وضع کرد." <sup>۵۲</sup> بقول فرهنگ، این افراد علاوه بر معاش مستمری، از معافیت مالیاتی نیز برخوردار بودند. معافیت مالیاتی این گروه از متن سفارش نامه مادر امیر عنوانی مستوفی الممالک آشکار میشود: «عالیجاه ... مستوفی الممالک میر محمد حسین خان (ظ: میرزا محمد حسین خان) قرین صحت بوده به مکان عافیت باشند. در خصوص مالیات املاک عالیجاه غلام قادرخان کاکا شنیده شد که شما از املاک عالی جاه مذکور غم مطالبه می نمائید، چون که غم ملک هایی که از متعلقین ما میباشد گاهی نداده اند از غم خلاص و معاف می باشند، لازم آنکه بقرار دیگر متعلقین ما مالیات املاک عالیجاه موصوف را معاف دارند. در این باره سفارش دانید. تحریر یوم دوشنبه ۴ شهر جمادی الاول، ۱۲۹۸ قمری/۴ اپریل ۱۸۸۱ م." <sup>۵۳</sup> در این نامه کلمه "غم" به معنی مالیات است.

در سال ۱۸۹۶ تعدادی از سرداران کابل از اولاده سردار پاینده خان عریضه ئی باعنوان "عهد نامه سرداران محمد زائی مقیم کابل" ترتیب نموده در

<sup>۵۲</sup> - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۶۶۲، سراج التواریخ، ج ۳، ص ۴۹۳

<sup>۵۳</sup> - فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۱۷۴

ضمن سایر مطالب لقب "ضیاء الملت والدین" را برای امیر پیشنهاد نمودند که امیر آنرا قبول نمود و لقب رسمی او گردید.<sup>۵۴</sup>

بقول غبار، امیر این لقب را پذیرفت و «امر کرد که به شکرانه این لقب، ملت افغانستان آنکه زمیندار است یک روپیه و آنکه بی زمین است نیم روپیه و افراد اردو هر فردی از نیم تا یک روپیه، افسران کوچک از پنج تا ده روپیه و افسران بزرگ از پنجاه تا صد روپیه تحویل خزانه دولت نمایند. البته سردارانی که اعطاکننده این لقب بودند از تادیبه پول شکرانه معاف بودند.»<sup>۵۵</sup>

### ازدواج های سیاسی :

بعد از خانواده سلطنتی چند خانواده معتبر از خوانین واقوام بزرگ از طریق دادن دختر به پسران امیر، خود را در سلطنت شریک ساخته بودند. بسخن دیگر امیر از طریق ازدواج های سیاسی میخواست پایه های سلطنت را در میان اقوام و خاندان های معتبر و صاحب نفوذ پایدارتر بسازد. امیر خود میگوید:

" چون تخت این سلطنت به طور واقعی در تسلط رؤسای ملت (اقوام) می باشد، من سعی نموده بعضی از خانواده های خیلی معتنای این مملکت را با پسر بزرگ خودم بستگی داده و دخترهای بعضی اشخاص بزرگ ملت را به جهت او تزویج نموده ام و پسرهای او را با دخترهای دیگر که عمرشان مناسب یکدیگر است، نامزد کرده ام و بعضی از این وصلتها قرار ذیل است:

عیال اول که میتوان گفت معتنا ترین همه است، دختر محمد شاه خان رئیس تگاب و خواهرزاده جنرال امیر محمد خان، جنرال اول و سردار قشون کابل می باشد. این تزویج، پسر من را با طایفه غلجائی تگاب (واقع در شمال شرق کابل) که مقتدر میباشند، بستگی داده است. نواسه بزرگ من که اسمش عنیات الله خان است، از بطن عیال اول او می باشد.

عیال دوم که اینرا هم میتوان گفت درجه اعتنائش اگر بیشتر نباشد مساوی عیال اولی است، دختر قاضی سعدالدین خان نایب الحکومه هرات می باشد که

<sup>۵۴</sup> - فرهنگ، همان اثر، ص ۴۱۶، سراج التواریخ، ج ۳، قسمت اول، ص ۵۵۳ - ۵۵۶

<sup>۵۵</sup> - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۶۶۲، فرهنگ، ص ۴۱۶

نواسه خان علوم عبدالرحمن خان رئیس روحانی ملت افغانستان است، از این عیال هم پسری دارد. عمو و عموزادهای این عیال، رئیس محاکمات قضاوت کابل و جلال آباد و قندهار و هرات و بلخ که معظم ترین شهرهای این مملکت است می باشند.

عیال سوم که یک پسر و یک دختر از او دارد، دختر ایشیک آقاسی محمد سرورخان (محمد سرورخان پدراندر سرور سلطان بود، پدرحقیقی سرور سلطان لوی نایب شیردلخان بود. بعد از مرگش، محمد سرور خان با بیوه جوان او ازدواج نمود.) که سابقاً ایشیک آقاسی من بود و اکنون به جای او ایشیک آقاسی من سردار عبدالقدوس خان است و محمد سرور خان را به جای پسر عموی خود محمد اسحاق خان به فرمانفرمائی تمام ترکستان مقرر داشتیم. امیر بعد از این اعتراف میکند که محمد سرور خان پدر ربیبه (پدراندر) عیال سوم (سرور سلطان) است و پدر حقیقی او لویناب [شیردلخان] متوفی میباشد که یک وقتی از خدمتگاران مرحوم امیر شیرعلیخان بوده است و اشخاص کار آمدی که حال با ایوب خان هستند، برادرهای همین عیال سوم می باشند.

عیال چهارم که فعلاً نامزد پسر من می باشد و هنوز عروسی نشده است، عیال خیلی بانفوذ، بلکه نفوذش به سبب رتبه خانوادگی از این سه نفر عیال مذکور بیشتر است. مشارالیه نواسه مرحوم امیر شیرعلیخان و دختر پسر بزرگ مرحوم یعنی سردار ابراهیم خان است که عجالتاً در هندوستان است. این وصلت که میتواند دو خانواده پادشاهی را به سلطنت کابل اتصال دهد، یعنی خانواده مرحوم امیرشیرعلیخان و خانواده خودم. و این وصلت جنگها و اغتشاشات استمراری را که همیشه سبب نفاق بین پدر من و مرحوم امیر شیرعلیخان واقعی میشد ختم مینماید. [امیرسالانه ۱۸ هزارروپیه برای سردار به هندوستان میفرستاد.]

عیال پنجم، نیز از خانواده خیلی نجیب می باشد، و پسر من را با رؤسای اوزبک وصلت کار می نماید، زیرا که این عیال دختر میرسهراب بیک پادشاه و ساقی قلاب (کولاب) و خواهر زاده سردار عبدالقدوس خان می باشد.

عیال ششم، دختر رئیس ولایت منگل و خوست می باشد و پسری از این عیال دارد که اسمش حیات الله خان می باشد و عمراً پسر دومی می باشد.

عیال هفتم، دختر اکبرخان مومند لال پوره می باشد. این وصلت پسر مرا با طایفه خیلی مقتدر مومند که در سرحد هندوستان می باشد بستگی میدهد.

[عیال هشتم حبیب الله خان دختر سردار محمدعظیم خان هزاره بود که بعد از سرکوبی شورش های هزاره جات در ۱۸۹۲ و دستگیری محمد عظیم و آوردن او و عیال و اطفالش به کابل، امیر دختر او را به عقد پسر خود حبیب الله خان در آورد و سردار امین الله خان از همین زن بوجود آمد که در زمان سلطنت شاه امان الله بحیث والی در هزاره جات کار میکرد.]

امیر ادامه میدهد: پسر ارشدم حبیب الله خان (سردار عنایت الله خان) نامزد دختر حمرا خان باجور می باشد. باجور نزدیک سرحد پشاور و مملکت افغانستان میباشد. اولاد های دیگر حبیب الله خان هم با دخترهای نجیب نامزد شده اند. پرواضح است که اگر این اشخاص معتنا با این وصلت های محکم به خانواده من بستگی داشته باشند، برای خودشان مفیدتر است که با پسر همراهی نمایند و به این سبب نیز پسر من از اغتشاشات داخله و خارجه محفوظ خواهد ماند.<sup>۵۶</sup>

فرهنگ از خانواده های که امیر عبدالرحمن خان از آنها به عنوان خانواده بانفوذ نام برده، یاد نمی کند و صرف از دو خانواده، از اعیان و متنفذین قندهار که در دربارهای شاهان افغانستان از قرب و منزلت بسیاری برخوردار بودند یاد مینماید. یکی از این دو خانواده، خانواده قاضی القضاات ملقب به "خان علوم" از احفاد قاضی نصرالله خان بارکزی که در عصر احمدشاه ابدالی و تیمورشاه قاضی بود و دیگر خانواده با رسوخ شاغاسی (ایشیک آقاسی) شیردلخان از بازماندگان یاسین خان بارکزائی که در دربار امیردوست محمد خان و امیر شیرعلیخان مقام وزارت دربار یا تشریفات را بدوش داشتند و بعضاً بحکومت ولایات مأمور می شدند یاد میکند.

اما دو خانواده با نفوذ دیگر، کابل یکی خانواده حضرات شوربازار بود که هم در بین مردم و هم در دربار از عزت و حیثیت زیاد برخوردار بود. بقول فرهنگ، "حضرت محمد عمر مجددی از افراد این خانواده در جنگ میوند به

<sup>۵۶</sup> - تاج التواریخ، ج ۱، ص ۲۹۵ - ۲۹۶،

عنوان یک تن از رهبران قومی شرکت داشت و حضرت فضل محمد مجددی با برادرانش در جنگ استقلال افغانستان سهم فعال داشتند.<sup>۵۷</sup> به همین جهت از سوی شاه امان الله خودش به لقب شمس المشایخ و برادرش فضل عمر به لقب نور المشایخ نامیده شدند و سرانجام نورالمشایخ در مقابل ریفورم های آن شاه ترقیخواه قرار گرفت و تا او را در برنامه های اصلاحی اش ناکام و مجبور به ترک کشور نکرد، از پا نه نشست. وی بدستور انگلیس ها این جفا را در حق مردم افغانستان نمود.

خانواده معتبردیگر روحانی، خانواده میرواعظ از سادات چهاردهی کابل بود که جد آن در عصر تیمورشاه درانی با لقب میرواعظ وظیفه خطبه نماز جمعه را در پایتخت بعهده داشت. پسرش میراحمد که مردی عالم، شاعر و متصوف بود هم وظیفه مذکور را انجام میداد و پسر او میر حاجی از جمله رهبران جنگ اول افغان و انگلیس بود. شاه بویوجان ملکه رسمی امیر عبدالرحمن خان مربوط به این خانواده و دختر میر عتیق بود. مقام این خانواده ها و دیگر خانواده های اشرافی در اغلب احوال توسط ازدواج های چند جانبه با خانواده شاهی استحکام مزید می یافت و همراه با آن قشر بالائی جامعه را تشکیل می دادند.<sup>۵۷</sup>

### پسران امیر عبدالرحمن خان:

مرحوم شیون کابلی، نواسه امیر عبدالرحمن خان مینویسد که: "امیر عبدالرحمن خان پنج پسر داشت که چهارم آنها حبیب الله<sup>۵۸</sup> بود (به تاریخ ۲ جولائی ۱۸۷۲م در سمرقند تولد یافت)، نصرالله<sup>۵۹</sup>، امین الله و محمد عمر و پسر

<sup>۵۷</sup>- فرهنگ، ج ۱، ص ۴۱۶

<sup>۵۸</sup>- آقای ولی احمدنوری، ۸ زن نکاهی و ۳۲ خانم صورتی امیر حبیب الله خان را یاد داشت کرده میگوید برخی از این خانم ها تاکنون زنده و در امریکا می باشند.

<sup>۵۹</sup> سردار نصرالله خان برادر امیر حبیب الله خان سراج الملة است و نائب السلطنه او بود که بعد از شهادت امیر در کله گوش لغمان از طرف همراهان امیر به پادشاهی برگزیده شد و برای چند روز مختصر پادشاه افغانستان بود، ولی همزمان شهزاده امان الله خان عین الدوله در کابل خودش را پادشاه اعلان کرد و به زودی نماینده خاص او به جلال آبار رسید و پیام پادشاه جوان را به سردار نصرالله خان نائب السلطنه سپرد که در

پنجم او غلام علی در مزار شریف زندگی می کرد. مادر غلام علی دختر یکی از روحانیون محلی (مزار شریف) بود. امیر عبدالرحمن خان هنگامیکه برای سرکوبی اسحاق خان پسر کاکایش که علیه او قیام کرده بود، به مزار شریف آمد، او را به عقد نکاح خود در آورد.

مادر شهزاده حبیب الله و شهزاده نصرالله اصلاً از واخان بود، اگر چه خود امیر عبدالرحمن خان در کتاب (تاج التواریخ) می نویسد که مادر حبیب الله و نصرالله از تبار امیران بدخشان است، اما می گفتند که امیر او را از یک حکمران محلی واخان در بدل دوازده طلای بخارائی خریده بود. این زن از هر نگاه یک انسان فوق العاده شایسته بود.



امیر حبیب الله خان با حرم وسیع اش

آن تقاضا شده بود تا سردار نصرالله خان از سلطنت افغانستان استعفی بدهد و به امان الله خان بیعت نماید که همانطور هم شد. سردار نصرالله خان پدر خانواده های «ناصر ضیاء ها» و «ناصر ضیایی ها» میباشند. نصرالله خان سه همسر نکاحی (بی بی بلقیس ملقب به کو کو جان - بی بی جهان آرا - بی بی حبیبه ملقب به عالییه بیگم) و پنج همسر صورتی بنام های (لیلا از بامیان - شیرین از هزاره جات - گلشن از سیغان - مریم از سیغان - زرین از سیغان) داشته است که بطور مجموع از همه زنان ۲۴ فرزند بدنیا آورده است.

مادر شهزاده امین الله پسر سوم امیر، از تاجک های بدخشان از کوه چترال بود و مادر محمد عمر پدر نگارنده این خاطرات حلیمه نام داشت. پدر حلیمه (میر عتیق الله پسر میر واعظ کابلی) یکی از روحانیون متنفذ کابل در زمانش بود. مادر حلیمه (شمیجاخان) دختر امیر دوست محمد خان پادشاه افغانستان بود. در خانواده امیر عبدالرحمن خان میان وارثان او بر سر تاج و تخت اختلافات بسیاری وجود داشت. مادر کلان من حلیمه، ملکه رسمی افغانستان بود. حلیمه هم در محافل دربار و هم در بین مردم از نفوذ و اعتبار فراوان برخوردار بود. او اولین زن افغان بود که ممکن بعد از ملالی میوند، اکثراً سوار بر اسب پیشاپیش قطعات عسکری ظاهر می شد. تقریباً همیشه می توانست هر قضیه را مطابق میل خود حل و فصل کند. در برخی موارد حتی موفق میگردید حکم اعدامی را که امیر صادر کرده بود، ملغی قرار دهد.

پس از وفات امیر عبدالرحمن خان بی بی حلیمه نمی خواست شهزاده حبیب الله پسر چهارم امیر وارث تاج و تخت شناخته شود. بی بی حلیمه در این فکر بود که پسر خودش سردار محمد عمر که هنوز یازده ساله بود پادشاه شود و تا زمانی که پسر وی به سن بلوغ برسد و بزرگ شود، خود زمام امور مملکت را در دست بگیرد. این امر در محافل دربار سراسیمگی و آشفتگی بزرگی ایجاد کرده بود. سردار عبدالقدوس خان که در زمان امارت امیر عبدالرحمن خان لقب (شاه آقاسی حضور) یا وزیر دربار را داشت، در رفع این سراسیمگی سعی زیاد نمود. این همان شخص بود که برای اینکه از مجادله به خاطر تاج و تخت جلوگیری کرده باشد، به سود شهزاده حبیب الله دست به کار شد. و بی بی حلیمه را راضی ساخت تا شهزاده حبیب الله را وارث امیر بشناسد.

بعدتر بی بی حلیمه به یاری هواداران خود در دربار بسیار کوشید تا به هر وسیله که می شود امیر حبیب الله خان را از قدرت برکنار سازد. برای این منظور توطئه ای را سازمان داد، ولی توطئه اش افشاء گردید و تمام کسانی که در آن شرکت داشتند زندانی شدند. طوریکه معلوم شد این توطئه را میرزا محمد حسین خان کوتوال (پدر خلیل الله خلیلی)، که بعداً امور استخباراتی امیر را رهبری می کرد، کشف نمود. به منظور کاهش امکانات مالی حلیمه و از بین

بردن زمینه های دسیسه بازی، امیر حبیب الله خان حلیمه را وادار ساخت تا تمام دارائی خود را به قسم هدیه به امیر انتقال بدهد. در این توطئه سردار شیرمحمد خان نیز شرکت داشت. عناد شخصی وی در مقابل سردار محمد یوسف خان (پدرمحمد نادر خان) از آنجا ناشی می شد که محمد یوسف خان دختر خود را که با شیرمحمد خان نامزد نموده بود در عقد نکاح امیرحبیب الله خان در آورد.<sup>۶۰</sup>

بی بی حلیمه بعد از وصلت با پادشاه به نام "بویوجان جغه دار" یعنی بویوجان تاج دار مشهور شد. او زن دانا، فاضل و نکو کاری بود. یکی از کار های عمرانی او اعمار پلی در راه پغمان است که تا امروز بنامش یاد می شود (پل حلیمه). و از کار های عمده و قابل یادآوری دیگر او اهدای کاخ شخصی اش برای اولین مکتب نسوان کابل بود. این کاخ بنام (بوستان سرای)، و باغ بزرگ آن بنام (باغ زرنگار) یاد می شد. این کار او از علاقه زیادش به معارف و تنویر نسوان افغانستان نمایندگی می کند.<sup>۶۱</sup>

<sup>۶۰</sup> - سردار رحیم ضیائی، صفحاتی از تاریخ افغانستان، ص ۳۰-۳۱، به اهتمام ولی احمدنوری، چاپ لیموژفرانسه، ۲۰۱۰

<sup>۶۱</sup> - ولی احمدنوری، حواشی رساله "برگهایی از تاریخ معاصر افغانستان، قسمت دوم. آقای نوری اسامی زنان و فرزندان امیر عبدالرحمن خان چنین نام میبرد: امیر عبدالرحمن خان دارای چهار همسر نکاحی و هفت همسر صورتی بوده است:

۱- از همسر اول «بی بی جان» یک دختر بنام «بی بی گوهر» که در خورد سالی وفات کرده است.

۲- از همسر دوم «بی بی مریم» هیچ اولادی بدنیا نیامده است.

۳- از همسر سوم «بی بی حلیمه» معروف به «بویوجان جغه دار» دو پسر بدنیا آمده است. اولی بنام شمس الدین که در طفولیت فوت شده و دومی بنام «محمد عمر» پدر سردار عبدالرحیم ضیایی (شویون کابلی) نویسنده این خاطرات. سردار محمد عمر در تاریخ ۱۹ محرم ۱۳۰۷ قمری مطابق (۱۸۹۰م) متولد شد (تاج التواریخ، ص ۲۶۰)

۴- از همسر چهارم «پاچا بیگم» یک پسر بدنیا آمده بنام «غلام علی».

[در میان همسران امیر از دوهمسر او یاد نشده است، اینها یکی دختر امیرمحمد اعظم خان بود و دیگری دختر وزیر دربار محمدخان حاکم هرات. امیر در خاطرات خود یادآور میشود که نامه ای از نازدم دختر عموام بمن رسید که از من خواسته بود نامه را هیچکس دیگر نبیند. امیر علاوه میکند که من نوشتن نمیدانستم و شب تا صبح بحال خود گریستم و بیدار ماندم ویر ذهن فشار آوردم و کلماتی را که نزد معلم خوانده بودم بیاد می آوردم بالاخره جواب نامزدم را نوشتم.]



بروایت ماگه رحمانی، بوبوجان (بی بی حلیمه) به عمر ۱۶ سالگی با امیر در سال ۱۸۸۰ ازدواج کرد، صبح روز چهارشنبه ۲۰ جوزای ۱۳۰۴ شمسی (۱۰ جون ۱۹۲۵) درگذشت و جنازه اش در جوار تمیم انصاربخاک سپرده شد.<sup>۶۲</sup>

### طرز کار امیر:

امیر میگوید: کارهای که بجهت خود معین نموده ام و هر روز مشغول آن هستم، قرار ذیل است: " امورات وزارت خارجه، اداره اخباریه (استخبارات)، کارهای پولیتیک، حسابهای خزانه، استنطاق مقصرین که متهم به خیانت به دولت و دیگر خیانت ها و تقصیرات می باشند، و مراجعه به احکام محاکمات پسر (حبیب الله) و دیگر محاکمات حکام جزء، و تمشیت تمام امورات متعلق به ابتیاع اقسام ادوات حربیه و اشیاء به جهت کارخانجات، و دایر نمودن محاکمات جدید، اصلاح قانون مملکت، اجراء اصطلاحات و دادن دستورالعمل به پسر خودم و سایر مامورین و امورات شخصی خانواده خودم، و نیز امورات تمام رؤسا و سرکردگان خارجی که در تحت حمایت من میباشند، امورات مهمانها و مستخدمین و غلام بچه ها.<sup>۶۳</sup>

امیر در اجراءاتش با هیچکس مشورت نمیکرد، چون در میان اطرافیان خود هیچکس را هوشیارتر از خود نمی دید. واقعیت نیز تقریباً همین است.

۵- از همسر صورتی «ستاره» از اهل چترال دو دختر بنام «رقیه» و «هاجره» بدنیا آمده که اولی در خورد سالی فوت شده و دومی بی بی هاجره با سردار محمد یونس خان ازدوج نموده است {بی بی هاجره مادر: بی بی حمیرا، نجیب الله خان توروایانا سفیر افغانستان در دهلی جدید، محمد اشرف، داکتر محمد انس خان وزیر معارف ظاهر شاه، بی بی امینه، محمد سرور و محمد اکبر بوده است}

۶- از همسر صورتی «زهرا» از سیغان یک دختر بنام بی بی فاطمه بدنیا آمده که با محمد یونس ازدواج نموده است.

۷- از همسر صورتی «نیک قدم» از اهل چترال یک پسر بنام (امین الله) بدنیا آمد.

۶۲- ماگه رحمانی، پرده نشینان سخنگوی، ص ۱۴۶

۶۳- تاج التواریخ، ج ۲، ص ۳۵۸

امیر در تاج التواریخ بصراحت میگوید، دوبار با مشاوران و وزراء خود مشورت کرده ام و هر دو بار از مشورت با ایشان پشیمان شده ام. بار اول در بخارا فرمان فرمای ترکستان مرا خواست و بمن گفت امپراتور روس میخواهد شما را ببیند. گفتیم فردا بشما جواب میدهم، فردا از فرما فرما خواهش کردم معذرتم را از رفتن به پترزبورگ به عرض امپراتور برساند. فرمانفرما معذرت مرا به پترزبورگ گزارش داد و دستور رسید که خوب از سرکردگان افغان عکس گرفته بفرست. روز بعد نایب فرما فرما، مارا (سردار اسحاق خان و سردار محمد سرور خان و سردار عبدالقدوس خان و غیره را) به دکان عکاسی برد تا عکس ما را بگیرد. از من عکس گرفتند ولی سرکرده های من از گرفتن عکس خود انکار کردند و گفتند که "هرکس عکس خود را بگیرد کافر میشود. تا آنوقت من فکر میکردم همراهان من اندک عقلی دارند، ولی از این وقت دانستم که هیچ عقل ندارند" نایب فرمانفرما پرسید چرا همراهان شما عکس نگرفتند، جواب دادم آنها سرکرده هیچ طایفه ای نیستند و نوکرهای شخصی من استند. از آن پس هیچ وقت همراهان را طرف مشورت خود قرار ندادم، زیرا به دانائی آنها اعتقادی نداشتم.<sup>۶۴</sup>

بار دوم در کابل بعد از احراز سلطنت، قیمت نان و آرد و غله در کابل گران شد و شکایت مردم بلند گردید، با وزرای دولت خود جلسه کردم و از آنها پرسیدم که برای جلوگیری از بلند رفتن نرخ غله چه باید کرد؟ جواب دادند که اگر غله فروشان از گوش به تخته دوکان شان میخ زده شوند<sup>۶۵</sup> در آنصورت نرخ غله پائین می آید. از آن روز با خود فیصله کردم که منبعد هرگز از وزرای خود در کار مملکت مشورت نگیرم.<sup>۶۶</sup>

حافظ نور محمد کهگدای سرمنشی دارالانشاء ظاهر شاه، در خاطرات خود، از روش حکومت داری امیر دوست محمد خان یاد کرده مینویسد: "نواب جبار خان در زمان امیر کبیر حاکم کابل بود. در آنوقت کمی قیمتی شده و آرد

<sup>۶۴</sup>- تاج التواریخ، ج ۱، ص ۱۵۵

<sup>۶۵</sup>- در عهد امیر شیر علی خان قصابی که گوشت را به نرخ بلندتر میفروخت گوش به تخته دوکانش میخ میشد. (فرانک مارتین، دیولادی امیر ترسیوری لاندی، ص ۱۳۱)

<sup>۶۶</sup>- تاج التواریخ، ج ۱، ص ۲۲۴

فروشان از نرخ معینه یک پاو کمتر میدادند. حاکم مذکور گوش یکی از آرد فروشان را میخ کرده و جهر گشتاند که بر علاوه آنکه از نرخ تجاوز نشود فردا هر دکاندار ولو از هر صنفی که باشد باید در دکان خود فلان مقدار آرد به نظرگاه مردم بگذارد. بنابراین فردا در تمام دکانهای بازارهای کابل به همان مقدار آردی که حکومت گفته بود دیده میشد. کهگدای در جمله باغ های کابل، از باغ نواب نیز یاد کرده می افزاید: باغ نوابی که نزد مردم کابل شهرت دارد، باغ « نواب جبار خان» است که باغ نهایت سبز و خرم بود و در آنوقت از باغهای مشهور کابل بود علاوه از این باغ، سرای حاجی خانه و حمام گاه فروشی که تا حال پا برجاست هم از اوست.»<sup>۶۷</sup>

امیر عبدالرحمن خان نمونه یی از رفتار وزرای خود را چنین شرح میدهد: « رسم دیگر این بود که وقتی خوانچه های شیرینی را به دربار می آوردند وزراء و صاحب منصبان به عوض اینکه منتظر قسمت باشند به طرف شیرینی ها تاخته خود را روی یک دیگر می انداختند که هر شخص عفاً هر قدر بتواند شیرینی بردارد. اگرچه خیلی سعی کردم به آنها حالی نمایم این کار به جهت آنها و پادشاه آنها اسباب افتضاح است که مثل حیوانات وحشی در حضور او رفتار می نمائید، ولی به حرف من اعتنائی نداشتند. یک مرتبه در موقع عید از جنگیدن بین خود شان به جهت شیرینی آنقدر متغیر شدم که به سربازان قراول حکم دادم آنها را تا میتوانند بسختی بزنند، قدری محظوظ و قدری هم متأسف شدم که سرهای آنها شکسته و از ضرب چوب قراولها که به آنها زده بودند خون می ریخت، ولی این رفتار من در ختم عادت احمقانه و زشت شان مؤثر افتاد.»<sup>۶۸</sup>

وقتی ارکان دولت دارای چنین اخلاقی باشند، پس می باید که امیر با چنین

<sup>۶۷</sup>- خاطرات حافظ نورمحمدکهگدای، افغان جرمن آنلاین، دسمبر ۲۰۱۱

<sup>۶۸</sup>- تاج التواریخ، ص ۲۲۴

اشخاصی مشورت نمی‌کرد و خود همه امور را هر طور صلاح می‌دانست به پیش  
ببرد.

### کارهای روزانه امیر :

امیر در مورد کارهای روزمره خود مینویسد: "پس از فراغت از شست و شوی و پوشیدن لباس قهوه چمی می‌آید و چای و نهار مختصری با خود می‌آورد و در ظرف تمام این مدت یعنی از زمان داخل شدن اطبا تا وقت فراغت از آنها، ایشیک آقاسی (وزیر دربار) و ناظر و منشی و یک دو نفر از اجزاء دیگر به طرف من نگاه میکنند و در دل خود میگویند زود باشید تا هر یک از ما کارهای خود را عرضه بداریم. به جهت این فقره آنها را ملامت نمیکنم چرا که منشی‌ها باید جواب تمام مراسلات و مکتوبات آن روز را از من بشنوند و ناظر بروات اخراجات یومیه دولتی را به مهر برساند و تمام اطلاعات اداره اخباریه را که بعد از خوابیدن رسیده است، به من عرضه بدارند و ایشیک آقاسی، صدها نفر را که عرایض آنها را باید رسیدگی نمایم یا آنها را به بعضی ماموریتها مقرر دارم در حضور بیاورد. و همین که بعد از اتمام صرف نهار مشغول کار می‌شوم، چندین نفر از اجزاء و پسرهای خودم و نوکرهای شخصی به حضور می‌آیند که به جهت کارهای خود، دستور العمل بگیرند و هر غلام بچه که از اینها بسیار می‌باشند و اجزاء اداره اخبار خفیه با عریضه جات اشخاص متظلم که استدعای داد رسی و عدالت از من دارند؛ در دست گرفته داخل اتاق میشوند و همچنین اشخاص بسیاری که میخواهند متوجه کار آنها بشوم و نیز میخواهند که کار زیادی به جهت من تهیه نموده و اظهار سعی خود را بنمایند، اطراف من هجوم می‌آورند. هیچ یک از اهالی وطن من عشر زحمت مرا

ندارند، تا وقت سحر [هر] روز مشغول کار هستم و [فردا] باز همان ترتیب قبل را معمول میدارم.<sup>۶۹</sup>

امیر ادامه میدهد: "همیشه مایل بوده ام که شب و روز خود را کاملاً مصروف کاری داشته باشم و فقط چند ساعتی را صرف خواب مینمایم. و چون عادت طبیعت ثانوی پیدا میکند، طبع من عادی شده است، درحالتیکه ناخوش سختی هم باشم که نتوانم در بستر حرکت نمایم، باز هم برحسب معمول مشغول مطالعه و تحریر رسایل و سایر نوشته جات دولتی و اصغاء عرایض و تظلمات رعایای خودم و صادر نمودن دستورالعمل ها و احکامات می باشم...."

تعجب است که هرچه بیشتر زحمت میکشتم عوض آنکه خسته شوم بیشتر مایلم که مشغول کار بوده باشم. جهت اشخاصی که میخواهند بعضی تفصیلات وضع زندگانی مرا بدانند، اظهار میدارم که برای خواب وقت معین یا به جهت خوراک زمان مخصوصی ندارم. بعضی اوقات غذای من تا چندین ساعت در سفره جلو من میماند و خودم در تفکرات مستغرق بوده از غذا فراموش دارم. اکثر شبها مشغول مطالعه و نوشتن جواب مراسلات می شوم و سرم را بلند نمی کنم یا ملتفت نمی شوم که شب گذشته است و صبح نمودار شده است.

حکایت من مثل حکایت عاشقی است که در مشرق زمین به اسم مجنون معروف است. مجنون با لیلی آنقدر تعش داشت که روزی سگ لیلی را دیده به عقب آن سگ رفت و ملتفت نشد که مسجد می باشد و اشخاصی را هم که در آنجا مشغول نماز بودند ندید، وقتی اهل مسجد از او مواخذه نمودند، اظهار داشت که من نه مسجد را دیدم و نه شما را که در اینجا مشغول نماز هستید،

<sup>۶۹</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۳۵۷

زیرا که سگ محبوبه خود را خیلی دوست دارم. پس اشخاص مذکور آنقدر متوجه خدای خود نبودند که مجنون متوجه سگ معشوقه خود بوده است.

داکترها و اطباء به من میگویند که اشتغال لاینقطع علت کلی تمام امراض من است و چون خیلی زحمت میکشم و غذای خود را به اوقات معینی از روز و شب صرف نمیکم. ولی جواب من اینست که عشق و عقل و حکمت هیچ وقت با همدیگر موافقت ندارند، چون من عاشق رفاهیت ملت خود می باشم، لهذا ملتفت خود نیستم، بلکه ملتفت رنج و زحمات رعایای خود می باشم و نمیتوانم متحمل اینها بشوم. کسانی که هرگز عشق نداشته، نمیدانند که زحمات عشاق چقدر سخت و مطلوب میباشد. در طلب رفاهیت افغانستان هرچه آثار تغییر و ترقی مشاهده مینمایم، تندتر عقب آن می دوم. به مثل آنکه عاشق به عقب نقش پای معشوقه خود می رود....<sup>۷۰</sup>

### جرگه مشورتی امیر:

امیر مینویسد: "من ترتیب ذیل را برای اینکه افغانستان را دولت قانونی بسازم، قرار داده ام. نماینده هایی که به دربار من حاضر میشوند تا در باب تهیه نمودن ادوات حربیه و سایر امورات دولتی با من مشورت نمایند، مرکب از سه قسم اشخاص می باشند. یعنی سردارها (طایفه سلطنتی) و خوانین (وکلائی ملتی) و ملاها (رؤسای مذهبی).

قسم اول از اینها از روی استحقاق موروثی در دربار به اذن سلطان جلوس می نمایند. قسم دوم از رؤسای مملکت انتخاب میشوند و طریق انتخاب به این وضع است که در هر قریه یا قصبه یک نفر را اهالی آن محل انتخاب می کنند که باید دارای بعضی

کمالات باشد. و او را ملک یا ارباب می نامند و این ملک ها یا اربابها، یک نفر دیگری از بین خودشان منتخب میسازند، ولی باید این شخص در محل و [بین] عشایر خود نفوذش بیشتر و شخصیتی قابل تر بوده باشد و او را "خان" یعنی سرکرده میخوانند.

مجلس مبعوثان ما مرکب از خوانین می باشد. لکن در باب انتخاب این خوانین امضاء آنها بسته به رأی سلطان از روی لیاقت و شأن و خیر خواهی در خدمات آنها یا خدمات آباء و اجداد آنها شایستگی انتخاب آنها را برای منصب عالی تعدیل می نماید. قسم سوم مرکب از خان علوم (رئیس مذهبی) و سایر قضات (حکام شرع) و مفتی ها (یعنی اجرا کنندگان قوانین شرعی) و ملاها میباشند. این ملاها رؤسای مذهبی می باشند. بعد از فراغت از تحصیل علوم دینی و قوانین مملکت و خدمت ادارات شرعیه منزلت جلوس مجلس شورا را حاصل می نمایند.<sup>۷۱</sup>

### خدمتگزاران حضور امیر

امیر میگوید: اشخاص ذیل از زمانی که از خواب بیدار می شوم تا زمانی که باز بخواب میروم، همیشه در حضور من می باشند: منشی ها، ایشک آقاسی، ناظر، رئیس اداره اخباریه، رئیس کارخانه های شاهی که آوردن تمام عرایض هم به عهده این شخص می باشد، هیچ منصبی معزز تر و محترم تر از این منصب نمی باشد و شخصی که حالا دارای این منصب می باشد **صفرخان** است که مراسلات دولت انگلیس هم توسط همین شخص به من میرسد. یک نفر دکتر طب جدید، یک طبیب قدیمی، یک نفر جراح، یک نفر دواساز، دو سه نفر صاحب منصب های فوج

<sup>۷۱</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۴۴۴ - ۴۴۵

خاصه، که علاوه برداشتن منصبهای نظامی، در زمانیکه حاضر دربارند، موقتاً میرغضب و جلاذ هم می باشند و چند نفر پیش فراش خلوت (خانه سامان) که متوجه گلها و کاغذها و قلم و سایر اسباب اتاق می باشند. چند نفر پیشخدمت و یک نفر شربت دار و یک نفر قهوه چی باشی، یک نفر آبدار، یک نفر سقاء باشی و غلام بچه ها و شاطرها و صندوق دارها و خازن اسلحه شخص خودم و قلیان بردار و چند نفر فراش و چند نفر خیاط و خدمه شخصی خودم و یک نفر کتابدار و چند نفر قابچی و منجم باشی و عرض بیگی و اعلان چی دربار و میرآخور.<sup>۷۲</sup>

علاوه بر اینها شطرنج بازها و تخته نرد بازها و چند نفر از رفقای شخصی خودم و یک نفر کتاب خوان که در شب به جهت من کتاب میخواند و یک نفر قصه گو و بعضی از مامورین که در ظرف روز اطلاعات به حضور من می آورند اجازه میدهم که شب وقتی از کارهای شان فارغ میشوند با من مصاحبت کنند. . . شبها چند نفر از اعیان و سرکرده های کابل به جهت ملاقات من می آیند، اگر فراغت دارم اشخاصی را که برای صحبت داشتن و ملاقات خواسته ام اذن توقف میدهم و سایرین مرخص میشوند.

مطربها از چندین طایفه یعنی هندی و ایرانی و افغانی می باشد و اینها هم در شب به دربار حاضر میشوند و اجرت آنها داده میشود و اگر خودم فارغ باشم، اینها بحضور می آیند و مشغول خواندن و نواختن سازها میشوند، اگرچه خودم هیچوقت بکلی فراغت ندارم، ولی اهالی دربار از تغنیات آنها خوشوقت میشوند و خودم گاهی گاهی گوش میدهم. این قبیل اشخاص یعنی جماعت دوم عموماً شب را حاضر خدمت میشوند.

طایفه سوم نوکرهای شخصی میباشند که همیشه در اتاقهای



متصل به اتاق نشیمن من یا اگر در سفر باشم در چادرهای متصل به سرپرده خودم حاضر می باشند تا هر وقتیکه آنها را بخواهم حاضر باشند و این اشخاص قرار ذیل میباشند:

کالسکه چی، جپان چی ها، باغبانها، سلمانی ها، جاروب کش ها، نخیره دارها، نقشه نگارها و مهندسین، بیل و کلنگ دارها، اجزاء طبی، علاوه بر طبیب های سابق الذکر و اجزاء مهندسین و قاصدهای پیاده و سواره به جهت فرستادن احکام و نوشته جات و اجزاء پستخانه و دیگر نوکرهای شخصی هم میباشند وملا و امام جماعت و مکتب به جهت غلام بچه ها و یک دسته موزیک چی و یک نفر نقاره چی و چتر چی و بیرق دار.

### موقف غلام بچه ها:

امیر میگوید: شب ها وقتی میخوام آنهایی که بیدار و کشیک میدهند: "قراول ها با صاحب منصبهای شان، قهوه چی، آبدار، دواساز، قلیان بردار، پیشخدمت، خیاط باشی، غلام بچه های مقرب من، پسرهای اجزاء خانواده سلطنتی و پسرهای اعیان و خوانین و پسرهای صاحب منصب های دربار من میباشند. علاوه بر اینها، غلام بچه هایی می باشند که از طوایف کافری و شغنائی و چترالی و بدخشانی و هزاره و سایر طوایف می باشند. در حقیقت این بچه ها بیشتر از سایر نوکرهای من، تحت تربیت و تعلیم خودم می باشند. لباس آنها مثل شاهزادگان از پارچه های نفیس و گران بها است. اسپهای ممتاز نیز به جهت سواری دارند و نوکر ها و مستخدمین شخصی هم دارند. علاوه بر لباس و خوراک و اسپ و منزل و نوکر که از دولت داده میشود، پول جیب خرچ هم دارند. زمانیکه بزرگ میشوند، چون آنها را خود تربیت نموده ام، به مناصب جلیله مملکت مفتخر مینمایم. مثلاً فرامرزان را که

غلام چترالی می باشد، سپهسالار معتمد من در هرات می باشد و ناظر محمد صفرخان که او هم غلام بچه چترالی است، یکی از نوکرهای خیلی امین دربار من میباشد و مهر ثبت من در دست اوست که نوشته جات و غذا و دوی مرا مهر مینماید. خلاصه جان و تمام مملکت من بکلی در دست اوست. مرحوم پروانه خان نایب سالار و مرحوم خان محمد خان خزانه دار کل که دو نفر از بزرگترین صاحب منصب های مملکت بوده اند، در زمان حیات خود غلام بوده اند.

فی الواقع لفظ غلام، فقط اسمی است که باقی مانده، ولی معنی حقیقی این لفظ در افغانستان در عهد سلطنت من اینست که آنها از سایر نوکرهای مملکت معتمدتر و مقرب تر می باشند. وقتی آنها به کمال رشد می رسند، دخترهای اعیان از خانواده های خیلی محترم را به جهت آنها تزویج می نمایم. منازل و اسباب و تتم لوازمات خانه داری بهتر از شاهزادگان خانواده سلطنتی به آنها میدهم. عیالهای آنها مستمری علیحده به جهت خرج جیب خود دارند و نیز مستخدمین شخصی از جانب دولت دارند.

امیر در مورد نحوه تربیت غلام بچه ها مینویسد: در هر جا که بوده باشم چه در سفر و چه در حضر به جهت غلام بچه های من همیشه مکتبی مرتب میباشد که آنها در آنجا تکالیف و مسایل دینی خود را و تواریخ و جغرافیا و هندسه و السنه خارجه و تیر اندازی را تحصیل نمایند. وقتی که یک دسته از آنها حاضر خدمت هستند دسته دیگری مشغول درس می باشند. زمانیکه فارغ التحصیل و بزرگ شدند، به خدمات دولتی مامور و برقرار میگردند.<sup>۷۳</sup>

### منظره بی از دبدبه رکاب امیر:

وقتی امیر عزم رفتن از یک محل به محل دیگر میداشت، با فوج سواره و پیاده و توپخانه خاصه همراه اهل دربار و اکثر صاحب منصب ها و غلام بچه ها و سایر نوکرهای مقرب [مزین به] یراق طلا و نقره حرکت میکرد. امیر میگوید:

"خودم در وسط آنها می باشم و اطراف من اهالی دربار و

صاحب منصب ها و نوکرهای مقرب و غلام بچه ها و غیره می باشند و اینها از هر طرف، مرا بکلی احاطه دارند و نوبت به نوبت با من صحبت مینمایند. شاطرها با اسپها و فراش ها متصل به اسپ سواری یا چپان من میروند، این دایره وسطی میباشد.

جماعت دیگری از نوکرهای شخصی درجه دوم می باشد یعنی خیاط ها و فراش ها و قلیان بردارها و دواساز ها و غیره. جماعت سوم از سرباز های فوج خاصه می باشند که در جلو و عقب حرکت می نمایند و توپخانه هم به اقتضای وضع سفر که به کدام سمت و در چه موقع هست معین میشود. مستحفظین فوج خاصه خودم و فوج خاصه پسرها و عیال هایم، از دو طایفه می باشند: اولاً از طایفه سلطنتی که موسوم به رساله شاهی قندهاری اند، از درانی های قندهار می باشند. و دیگری فوج پیاده، که اینها هم از طایفه درانی قندهار می باشند. ثانیاً مستحفظین رساله شاهی کابلی یعنی فوج خاصه سواره می باشد و تمام اینها پسرهای سرکرده های طوایف کوهستانی افغانستان می باشند و یک فوج پیاده شاهی کابلی که اینها هم پسرهای رؤسای افغانستان می باشند. به این فوج های خاصه قندهاری و کابلی، فرقه ثالثی یعنی پسرهای رؤسای ترکستان را هم سواره و پیاده زیاد نموده ام.

صاحب منصب های افواج خاصه و سواره و پیاده و توپخانه، از رؤسای منتخب افغانستان اند که محل اعتماد کامل من می باشند و پسرهای اقوام خودم و اشخاصی که نوکرهای باوفای

پدرم بوده اند و نیز همراهان خودم که در اوایل عمرم با من بوده اند، می باشند و مواجب تمام افواج خاصه و نیز مواجب صاحب منصب های آنها از سایر عساکر قدری بیشتر می باشد به جهت آنکه مسئولیت محافظت نفوس خانواده سلطنتی و نیز حفاظت عمارات دولتی و خزانه و مخازن قورخانه به آنها می باشد. این افواج و نیز دسته ئی از توپخانه که مشتمل بر توپهای ماکسیم و گاردنر و یک باطری توپهای کوهی و یک باطری توپ های کوچک که همیشه حاضرند که به هر سمتی و هر آنی که خواسته باشم عازم شوم فوراً حرکت نمایند.<sup>۷۴</sup>

### امیر بمثابه یک سرباز آماده جنگ:

امیر میگوید: " در این مملکت جنگ طلب بخیال من لازم است که سلطان، مخصوصاً سلطانیکه خودش هم سپاهی باشد، باید همیشه به جهت حوادث ناگهانی مثل یک نفر لشکری که به میدان جنگ میرود، حاضر بوده باشد، باز هم شخص هر قدر احتیاط و تهیه داشته باشد، هنوز کم است.

خودم همیشه مثل یک نفر سپاهی که به جنگ می رود، حاضر السلاح می باشم به قسمیکه در صورت لزوم بدون معطلی میتوانم حرکت نمایم. جیب های نیم تنه و شلوارم، همیشه از شش لولها پر می باشد و یک یا دو عدد نان هم به جهت آذوقه یک روزه همراه دارم و نان ها را هر روز عوض میکنند و چند لوله تفنگ و چند قبضه شمشیر پهلوی تخت خواب من یا صندلی که روی آن نشسته ام، دم دست من حاضر است. و اسبهای زین کرده هم همیشه در جلو اتاق دفتر من مهیا است نه فقط به جهت خودم، بلکه برای تمامی اهالی دربار و مستخدمین رکابی من جلو اتاق

<sup>۷۴</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۳۶۰ - ۳۶۱

دربار حاضر است و نیز امر نموده ام که مبلغ کثیری از مسکوکات طلا در میان زین برگ اسپ هایم به جهت تهیه سفر بدوزند و هر دو طرف زینها دو قبضه شش لول می باشد.<sup>۷۵</sup>

امیر جای دیگری میگوید: «مطالعه کنندگان کتاب من از تاریخ حالات من میتوانند خودشان استنباط نمایند که در ظرف تمام زندگانی خود، آیا مرد سپاهی نبوده ام؟ و شاید از ادنی فعله یا کارگری، زحمت کش تر بوده ام.»<sup>۷۶</sup>

### توجه امیر به قوای مسلح:

امیر عبدالرحمن خان، به سپاه و قوای مسلح کشور بسیار اهمیت می داد و بیش از هر بخش دیگر ارکان دولت خود به تقویت اردو و قدردانی از سربازان و صاحب منصبان اردو توجه میکرد.

از نظر غبار: امیر عبدالرحمن خان که یک سپهدار لایق و یک قوماندان ماهر بود، برای تقویت نیروهای نظامی کشور تلاش فراوان نمود و بخش اعظم امکانات مالی و فکری خود را درین راه بکار انداخت. اداره نظامی بر همه دوایر دولتی برتری داشت و تقریباً ثلث بودیجه دولتی برای مقاصد نظامی تخصیص داده شده بود. اکثریت قاطع فابریکه های تولیدی در ترکیب اداره نظامی و تحت مراقبت مستقیم امیر فعالیت میکردند. تعداد پرسونل اردوی زمان عبدالرحمن خان به ۹۶۴۰۰ نفر میرسید.

صنوف اساسی اردو عبارت بودند از: پیاده، سواره و توپچی. در تشکیل این اردو هشتاد فوج (لوا) پیاده (هر لوا ۷۰۰ نفر)، چهار پلتن (کندک) سواری (هر کندک ۴۰۰ نفر)، یکصد بطریه توپچی (هر بطریه دارای شش ضرب توپ و یکصد نفر پرسونل)، گارد شاهی دارای چهار فوج یکهزار نفری پیاده و سه فوج هشتصد نفری سواره بود. بر علاوه این تشکیلات یک نیروی دیگر که تعداد آن به ۶۰۰۰۰ نفر میرسید وجود داشت که نصف آن بنام «خاصه دار» در ادارات

۷۵- تاج التواریخ، ج ۲، ص ۳۶۱

۷۶- تاج التواریخ، ج ۲، ص ۳۵۳

کشور و سرحدات و وظایف پولیس و ژاندارم را اجرا میکرد و نصف دیگر آن بنام «خوانین سواران» در مناطق مختلف کشور تحت امر خانهای دست نشانده دولت قرار داشته و موقع ضرورت به خدمات ملکی و نظامی دولت سوق می شدند. برای اكمال به موقع قطعات و جزواتم های اردو ذخایر اسلحه، مهمات، تجهیزات، خوراکه باب، کمندهای متعدد حیوانات بارکش و اسب های سواری وجود داشت. امیر تلاش میکرد تا ذخایر مهمات و تجهیزات نظامی را برای یک میلیون سرباز و افسر تدارک بدارد.<sup>۷۷</sup>

امیر به اخلاف خود توصیه میکرد تا برای حفظ افغانستان از چنگ اندازی دول همسایه (روس و انگلیس) تعداد اردوی افغانستان به یک میلیون سرباز ارتقا یابد و همگی مسلح با سلاح مدرن باشند.

امیر در این مورد مینویسد: "به جهت اینکه تاج و تخت افغانستان برای پسرها و اخلافم از تخطیات دول خارجه و مدعیان سلطنت افغانستان و باغیان خود مملکت محفوظ بماند، باید در باب تربیت نظامی مملکت، توجه تامی داشته باشند. اگرچه در این خصوص در محل دیگری هم صحبت کرده ام، ولی اینجا چند فقره مطالبی را که کمال اهمیت دارد به جهت ملاحظه جانشین خود اظهار میدارم. تمام لشکر افغانستان باید مسلح به اسلحه جدید ممتاز و مرغوب باشد، یک میلیون اشخاص جنگی به جهت محافظت افغانستان از تخطیات دول خارج کفایت میکند. با داشتن این تعداد مرد جنگی افغانستان نباید دیگر از معظم ترین دول دنیا واهمه داشته باشد. و برای حصول این مطلب ترتیب های که من در اجرای آن سعی میباشم اینست که برای تدارک زمان جنگ هرتوپ جدید مرغوبی باید پانصد عدد گلوله و هرتفنگ خزینه داری و هنری مارتینی، پنج هزار عدد کارتوس باید مهیا داشته باشد. این مقدار اسلحه و قورخانه به جهت یک میلیون سپاه کافی است.

این سپاه را به دو قسم منقسم نموده ام، یعنی سیصد هزار نفر لشکر نظامی و هفتصد هزار نفر لشکر داوطلب و ردیف، ولی این لشکر ردیف باید خوب

<sup>۷۷</sup> - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۶۴۴

تربیت شده و مشق نموده باشند. علاوه بر ادوات حربیه، آذوقه به جهت خوراک لشکر مزبور که کفایت سه ساله آنها را بنماید، در انبارهای خود مملکت در صورت لزوم حاضر باشد و نیز فیل و شتر و اسب و یابو و قاطر و سایر حیوانات بارکش، از برای رفع ضرورت لشکر در خود افغانستان، در دست کرایه کش ها و مالهای بارکش دولتی حاضر می باشد، و در حقیقت به جهت اکثر دول معظمه خیلی مشکل است که برای حرکت دادن عساکر خود از نقطه ئی به نقطه دیگر تمام اسباب حمل و نقل را بقدر کفایت خود داشته باشند و واقعاً این اشکال بالنسبه به خاطر [آماده نمودن] آدم برای جنگ یا مسلح نمودن لشکر خیلی بیشتر است، ولی حمد میکنم خدای را که افغانها چنان مردمان قوی و صحیح المزاج و توانایی هستند که برکوه های مملکت خود به تندی اسب میتوانند بالا بروند، درحالتی که تفنگ و فشنگ و چادر و خوراکه چند روزه خود را هم به دوش داشته باشند، لهذا تعداد خیلی معدودی از حیوانات بارکش به جهت جمعیت زیادی لازم است.<sup>۷۸</sup>

امیر میگوید: "در حقیقت تمام اسلحه و ادوات جدید با نارنجک و کارتوس در صورت لزوم به قدر کفاف سیصد هزار قشون حاضر میباشد. [درفابریکه حربی کابل سالانه ۳۶۰ توپ تولید میشد و امیر برای هرتوپ اقل پنجصد گلوله و برای هر تفنگ پنجهزار کارتوس در نظر گرفته بود]. تهیه آذوقه و وجه نقد و مال بارکش به جهت حرکت فوری حاضر و مهیا است. نهایت سعی را دارم که یک میلیون عساکر جنگی که همه مسلح به اسلحه جدید باشند حاضر نمایم. و ادوات حربیه و آذوقه و مواجب دو ساله آنها را هم تهیه نمایم تا به جهت جنگی که امتداد آن به قدر مدت مذکور بوده باشد، مهیا باشند. البته حاضر کردن این تعداد کثیر در ظرف دو هفته از افغانستان اشکال ندارد، ولی شخصی که از حقیقت جنگ بصیرت دارد باید اشکالات تهیه نمودن مال بارکش و آذوقه و

موجب و سایر لوازم برای جنگی که این تعداد کثیر را شامل است در نظر داشته باشد.<sup>۷۹</sup>

کمی بعد تر امیر مینویسد: در باب انبارهایی که به جهت ذخیره آذوقه و علوفه لشکر در شهرهای بزرگ و معتنای افغانستان بنا نموده ام، به پسر و اخلاف نصیحت می نمایم که از من پیروی نموده ذخیره این انبارها را هر ساله تجدید نموده از غله پر نگهدارد و غله کهنه را به قیمت ارزانتر از جاهای دیگر، به عوض موجب لشکر بدهند و بقیه را هم فروخته و گندم و جو تازه خریده به جای غله که خرج شده است ذخیره نمایند. و غله را که می فروشند عموماً جلودار به جهت اسپ ها و یابو ها و سایر مال های بارکش می خرند. پسر و اخلاف نباید به حرف اشخاص نامجرب گوش بدهند که اینها از این تدبیر من که چهل و هشت هزار یابوی بارکش و چندین هزار خروار غله حاضر دارم، نکته گیری (انتقاد) مینمایند. این اشخاص میگویند چرا باید دولت متحمل مخارج این همه مالهای بارکش بشود. در صورت لزوم ما میتوانیم مالهای مذکور را از خود مملکت به آسانی ابتیاع نموده یا کراه کنیم، این اشخاص نکته گیر خیال نمیکند که در تنگی وقت شخص آنقدر خیال و کار دارد که نمیتواند به همه این امورات بپردازد و اگر بعد تهیه دیده شود وقت زیاد ضایع میشود.<sup>۸۰</sup>

پسرایم و اخلاف نباید فقط از دیدن تعداد زیاد لشکر خوشحال بوده باشند. شخص از اینکه لشکری مغایر و آزرده خاطر داشته باشد، بهتر است که هیچ لشکری نداشته باشد. دریافتن این امر که لشکر را چگونه باید خوشحال و دلگرم داشت، بسته به قوه فهم خود پادشاه آنها است، ولی چیزی که معین [مهم] است این

<sup>۷۹</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۳۳۴-۳۳۵

<sup>۸۰</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۴۴۸



است که لشکر را نباید عنفاً مستخدم نمود و مواجب آنها را مرتباً باید داد. امیر شیرعلی خان که لشکر را به عفو میگرفت و مواجب آنها را هم مرتباً نمی پرداخت، در تمام مملکت لشکر خیلی آزرده خاطری داشت. و آنها در جلو لشکر انگلیسی که به طرف کابل می آمدند بقدر رعایای افغانستان هم ایستادگی نکردند به سبب همین دل شکستگی لشکر بوده است... سربازی که خاطر او در باب مواجب و اخراجات عیالش مشوش باشد نمیتواند تمام توجه خود را مصروف تکالیف نظامی خود بنماید.

صاحب منصبهای شجاع و دلیر و محبوب القلوب، سربازها را اشخاص جنگی دلیر میسازد و به جهت جنگ آنها را خوب تربیت مینمایند و آنها را راغب به تکالیف خودشان میکنند. جهت انتخاب صاحب منصب های نظامی و به جهت نظم و ترقی آنها خیلی باید دقت کرد. تمام صاحب منصب های نظامی باید اشخاص جنگی معتمد و قابل و غیرتمند و وفادار دولت بوده باشند و اگر ممکن باشد، از خانواده های نجیب هم باشند. من نمی پسندم که ترفی (ترفیع) از روی تقدم زمان خدمت داده شود، بلکه ترفیع باید بسته به امتحان و قابلیت و خدمات و شجاعت و نظم در وقت جنگ و درست کرداری و وفاداری آنها بوده باشد. بیشترین صفت آنها کمترین وصف شان باید این باشد که نزد سربازهای خود محبوب القلوب باشند. به خیال من این صفت آخری معتاترین همه صفات صاحب منصب می باشد. . . پسرها و اخلاف نباید هرگز نصیحت مرا در این باب فراموش کنند که ابداً صاحب منصب های نظامی را، اگر یکی از دول همسایه افغانستان بخواد به آنها بدهد قبول نکند.<sup>۸۱</sup>

امیر معاش مستخدمین خارجی را ماه به ماه از بودیجه نظامی می

۸۱- تاج التواریخ، ج ۲، ص ۴۵۰

پرداخت ولی معاش مستخدمین ملکی را از مدرک مالیات مملکت توزیع میکرد. بدین معنی که بجای معاوش کارمند براتی صادر میشد که از طرف رئیس دفتر امضا شده بود بعد این برات از طرف شخص امیر نیز مهر میشد. این گونه بروات به آدرس کسی که از ناحیه پرداخت مالیات باقی دار بود حواله میگردید. امیر میگوید این مواجب ها سالی یکبار و بعضی اوقات سالی دو بار در آخر هر شش ماه بطور مساعدت پرداخته میشد و کارمند دولت باید خودش برای گرفتن و تحصیل چنین حقوقی نزد افراد و اشخاصی میرفت که از بابت مالیات زمین یا گمرکات و یا زکات یا مزروعات و املاک به خزانه دولت باقیدار می بود، مراجعه میکرد.<sup>۸۲</sup>

### استخبارات امیر:

جای شک نیست که امیر شبکه وسیع جاسوسی در سرتاسر مملکت داشت و توسط این شبکه از اوضاع و احوال هر محل و اشخاص خلاف کار و توطئه گر مطلع میشد. و برای قلع و قم آنها بلاوقفه داخل اقدامات جدی میگردید. امیر میگوید: "من از راپورتهای اعیان و اشراف و اهالی دربار و صاحب منصبان و جاسوس و هرکس از رعایای مملکت که خواسته باشد به من اطلاعی بدهد علم خود را تحصیل مینمایم. علاوه بر این از راپورتهای که مخبرین من که در ممالک خارجه می باشند بمن میرسانند و مواظب اتفاقات و حالات یومیه میباشند کسب اطلاع مینمایم. این مخبرین خلاصه روزنامه جات را هم در باب افغانستان به من میرسانند. تمام این مطالب را جمع نموده و در آنها تصور (غور) کرده رأی خود را در یک باب مستقیم میدارم و ابدأً به مصلحت یا راپورت کسی عمل نمی کنم."<sup>۸۳</sup>

غبار از قول مؤلف سراج التواریخ متذکر میشود که، "سیاست" امیر چنان در دل مردم ترس ایجاد کرده بود که اگر نام کسی گرفته میشد که او را به کابل خواسته اند، شخص یا فاتحه خود را میگرفت و یا از کشور فرار میکرد، مثل

<sup>۸۲</sup>- تاج التواریخ، ج ۲، ص ۳۳۰-۳۳۴

<sup>۸۳</sup>- تاج التواریخ، ج ۲، ص ۴۴۲

سپهسالار غلام حیدر خان توخی وقتی شنید که ۳۸ هزار رویه باقیدار قلمداد شده، بدون درنگ به هندوستان فرار کرد. همچنین میرزا ابوالحسن پسر میر محمد حسین سرشته دار، وقتی مطلع شد که پدرش محبوس شده، خودش با ضرب گلوله خود را کشت. مردم از شنیدن "شش کلاه" و "نام گیرک" مخصوصاً در پایتخت تنفر و انزجار نشان میدادند.

**شش کلاه**، عبارت بود از تشکیل یک اداره سنجش محاسبات امور مالی و تعیین دارائی محکومین که سرشته دار آن میرزا محمد حسین کوتوال و اعضایش میرزا عبدالرؤف خان نایب کوتوال، میرزا محمد قاسم خان روزنامه‌چ، میرزا سید محمود خان قندهاری، میرزا شیرعلیخان و میرزا غلام حسن خان بودند. اینها برای ابراز حسن خدمت به امیر عبدالرحمن خان بسا خانواده‌ها و مردم بیگناه را به عناوین باقیداری و تحریف محاسبات و غیره بریاد نمودند. و اما نام **گیرک**، یک نوع ترور سری بود که چندی در شهر کابل از طرف کوتوالان شهر - به امر و بنام امیر - عملی گردید. در نصف شب‌ها خانه شخص مد نظر دق الباب و خودش خواسته میشد. از آن بعد مرده یا زنده این شخص معلوم نبود و خانواده اش از ترس جرئت اظهار و استغاثه را نداشت. "ظاهراً مقوله "دیوار موش دارد و موش گوش دارد" از عهد امیر عبدالرحمن خان در کشور عمومیت پیدا کرده است.

امیر شکایت میکند که "اکثر مواقع به سبب بد رفتاری رعایای خودم که همیشه مشغول یاغی‌گری و دعوا و اسباب‌چینی برای یکدیگر می‌باشند و به مخالفت همدیگر خبرهای دروغ به من میرسانند، بسیار دل شکسته می‌شوم. آن وقت باید به جهت تحقیق صحت مطلب رسیدگی نمایم و این فقره اسباب تزییع نصف وقت من میشود، به این معنی که هرچه سعی مینمایم رو به ترقی قدم بزنم، آنها مرا عقب میکشند، از این جهت خیلی خسته می‌شوم."<sup>۸۵</sup>

معهداً، امیر بر اثر همین راپورهای که به او میرسید تصمیم میگرفت و

<sup>۸۴</sup>- غبار، ج ۱، ص ۶۵۵

<sup>۸۵</sup>- تاج التواریخ، ج ۲، صص ۳۵۵

اشخاص متهم به زندان می افتادند و در زیر شکنجه های وحشت آور مجبور به اعتراف به گناهی که شاید مرتکب نشده بودند میگرددند و مدت های مدیدی عذاب می کشیدند.

انجنیر مارتین انگلیس، مولف کتاب "در سایه امیر آهنین"، میگوید که امیر عبدالرحمن خان مطابق کرکتر مردم خود آنطور که لازمه آنها بوده بر آنها مثل یک امیر آهنین حکومت کرده است.

مارتین، فصل دهم کتاب خود را به شکنجه های زندانیان تخصیص داده و در آن انواع شکنجه ها و انواع اعدامها که بر مجرم اعمال میشد شرح داده است. این شکنجه ها چنان ناگوار است که دوباره خوانی آن خواننده را روحاً مکدر میسازد. شرح هر یکی از این اعدامها مو بر اندام آدمی راست میکند. معمولاً متهمین که محکوم به اعدام میشدند، قبل از اعدام چنان شکنجه میگرددند، که هربار شکنجه از صد بار مردن سخت تر بود. به قول انجنیر مارتین، متأسفانه اکثر این شکنجه ها بدستور امیر در حق متهمین اجرا میشده است. مارتین می افزاید: به جزئی ترین جرمی حیات انسان برباد میرفت. وی میگوید که جزای فرار از زندان و فرار از کشور اعدام بود و جزای دزدی قطع کردن دست توسط قصاب یا اعدام بود. جزای زانی یا فرار زنی با مردی نامحرم بستن با ریسمانها و از فراز کوه شیردروازه به زیر پرتاب کردن بود. جزای اختلاس گر و خیانت به بیت المال اعدام بود.<sup>۸۶</sup> جزای کسی که راپور دروغ به امیر میداد نیز اعدام بود. به نظر امیر راپور بزرگترین جنایت بود و در صورت کشف چنین راپورهایی امیر عاملین را بدون معطلی اعدام میکرد.<sup>۸۷</sup>

### استبداد امیر:

امیر عبدالرحمن خان به مثابه یک پادشاه مطلق العنان شرقی از آنجایی که جغرافیای کشورش را با زور شمشیر شکل داده بود، لهذا در پرتو اختیارات وسیع و مطلقه ای که از این شمشیرکشی بدست آورده بود، فرماتش بر جان و

<sup>۸۶</sup> - فرانک مارتین، دیولادی امیر ترسیوری لاندی، ترجمه معصوم هوتک، ۱۲۲-۱۳۳

<sup>۸۷</sup> - دیولادی امیر ترسیوری لاندی، ص ۱۱۹

مال ساکنان این جغرافیا ساری و جاری بود و میتوانست جان کسانی را که برضد او دست بشورش زده اند، بگیرد و دارائی و مایملک آنها را مصادره کند و اقوام و اولاد آنها را در داخل یا به خارج کشور تبعید نماید.

اگرچه استبداد هدفمند به ثبات سیاسی و ملت سازی کمک میکند، مگر صفحه سیاهی در تاریخ نظام های مطلقه بشمار میرود. امیر مخالفین و شورش گران امنیت داخلی را با قساوت تمام بدست شکنجه و مرگ می سپرد تا امنیت را در کشورش تأمین کرده باشد.

امیر فکرمیکرد که پادشاهی افغانستان یک عنایت و امانت خداوندی است و باید از این امانت و عنایت بهر وسیله ممکن حفاظت شود.

غبار از قول امیر به جواب ملا مشک عالم چنین مینویسد: «... ما در حفظ امانت الهی که بارسطنت و حراست عرض و ناموس رعیت است کوشیده زحمت را راحت می پنداریم. هرکه بدخواهی نسبت به دولت و ملت نماید مستحق غضب کردگار است و به امر کتاب خون و مال چنین شخصی حلال خواهد بود.»<sup>۸۸</sup>

در هر حال، انسان موجودی جایز الخطا است، بنابراین همه انسانها بشمول رهبران سیاسی و پیشوایان مذهبی در زندگی و عملکرد خود مرتکب خطا و اشتباه شده اند و امیر عبدالرحمن خان هم نمیتواند از این قاعده مستثنا باشد. در میان تمام اعمال و کردار منفی امیر سه عملش برجسته است :

**اول،** سخت گیری و اعمال خشونت افراطی بر کسانی که در برابر او قد علم کرده بودند، امیر در حق چنین کسانی از بریدن سر از تن شان و برپا کردن کله منارها از مجسمه شورشیان دریغ نمیکرد تا ترس و رعب در دل دیگران ایجاد کرده باشد.

**دوم،** کوچ اجباری کتلوی و دسته جمعی اقوام شورشی از زادگاه و محل اصلی بود و باش شان به یک منطقه دورتر و نا آشناتر در داخل افغانستان.

**سوم،** واگذاری بخشی از خاک افغانستان به انگلیس ها با امضای قرارداد دیورند در نومبر ۱۸۹۳ میلادی. در این مورد در فصل ششم، زیر عنوان برخی

<sup>۸۸</sup> - غبار، در مسیر تاریخ، ص ۶۵۹

نظریات منصفانه به ارتباط معاهده دیورند مکث کرده ام و اینجا از بحث روی آن صرف نظر میکنم.

در موارد استبداد امیر باید یاد آور شد که برپا کردن کله منارها از جمله کشته شدگان در جنگها و شورشها و نیز کوچ اجباری و دسته جمعی اقوام شورشی از زادگاه و محیط پیدایش شان ولو بمنظور کاهش قوت قومی و قبیله‌ای یا به هدف ملت سازی صورت گرفته باشد، نیز یک عمل استبدادی و ظلم صریح تلقی میشود که باعث رنج و نفرت مردم از وی میگردد.

این بخش از اعمال امیر که بدون تردید به تقلید از رفتار وحشیانه فاتحان و کشور گشایان قهاری چون: تیمور لنگ و نادرشاه افشار و بابر و غیره مستبدین تاریخ صورت میگرفت، باعث گردیده تا کارهای مثبت و مفید امیر را هم تحت الشعاع قرار بدهد و برخی نویسندگان منسوب به اقوامی که ضرب شصت امیر را دیده اند وادار به نکوهش از وی بکند، اما امیر برخورد خشونت آمیز بامخالفان خود را برای آوردن امنیت و تمدن قابل توجیه میداند و میگوید که تأمین امنیت اولین شرط آوردن عدالت و تمدن است، چیزی که از نظر بسیاری منتقدین امیر چندان با اهمیت پنداشته نشده است، درحالی که امروز مردم ما قدر امنیت را دانسته و آنرا برای ادامه حیات مثل آب و هوا پراهمیت و ضروری می دانند.

برخی از سیاستمداران معاصر امیر، این هر سه عمل تشدد آمیز شرقی را از جمله نواقص امیر نمی شمارند، بلکه تمرکز قدرت را در وجود امیر یگانه نقص او میدانستند. چنانکه سروالنتین چیروول، نویسنده و سیاستمدار معاصر امیر میگوید: "در کار امیر عبدالرحمن خان فقط یک نقص وجود داشت و آن این بود که در زمان حیاتش قدرت و نفوذ در یک نفر تمرکز یافته بود و آن یک نفر هم شخص امیر بود. امیر عبدالرحمن خان بزرگترین رجال عصر خود بود، فقط او بود که توانست دستگاه حکومت افغانستان را که خود موجد آن بود بگرداند."<sup>۸۹</sup>

<sup>۸۹</sup>- محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹، ج ۳، ص ۱۸۳

## فصل چهارم

### اصلاحات اجتماعی و اقتصادی

#### تطبيق عدالت

امیر عبدالرحمن خان برای اداره درست مملکت به تطبيق عدالت در کشور سخت ارج می نهاد و عقیده داشت که برقراری عدالت سبب اعتماد مردم به نظام او و بالنتیجه تأمین امنیت در کشور خواهد شد. نگارنده سراج التواریخ مینویسد که امیر به حکام و قاضیان خود در سراسر کشور فرمانی فرستاد و در آن چهار شرط را مقابل حکام و قضات گذاشت:

**"شرط اول:** برطبق احکام مندرجه کتاب "اساس القضاة"<sup>۹۰</sup> او رفتار کرده، مخالفت نورزند، و اگر خلاف ورزیدند، موجب باز پرس شدید باشند.

**شرط دوم:** از احدی رشوه نگیرند و تحفه و هدیه نپذیرند و اگر گرفتند، سزاوار عقاب و عذاب باشند.

**شرط سوم:** اگر حاکم شهر یا محل، در حق کسی ظلم و ستم کند، قاضی و مفتی از ظلم و جور او بحضور انور اطلاع دهد تا بازخواست مظلوم از ظالم کرده شود.

<sup>۹۰</sup> - اساس القضاة، چنانکه از نامش پیداست، در واقع دستورالعمل یا لایحه وظایف قضات بود که حدود وظایف و مسئولیت ها ونحوه اجراءات قضات را معین مینمود.

**شرط چهارم:** از واردات و حوادث و صادرات ملک از قبیل خیر و شر و نفع و ضرر که متعلق به دولت و شریعت باشند، قضات با خبر بوده، مستمراً به حضرت والا خبر دهند. فقط.<sup>۹۱</sup>

امیر عبد الرحمن خان همچنانکه خود به تطبیق عدالت می پرداخت و در این خصوص لحاظ و خاطرخواهی احدی را نمیکرد به پسر خود حبیب الله خان نیز در مورد تحقق عدالت چنین توصیه میکند:

**" فرزند عزیزم! از لحاظ و خاطر داری و رعایت سابقه**

**پرهیز نموده، در غور رسی مظلوم از ظالم و بازخواست از مجرم اگر چه مجرم پسر و پاره جگر تو باشد هیچ مضایقه نکنی، زیرا با این شیوه دلهای عموم آنها را شکار و مطیع و منقاد خود خواهی ساخت.**"<sup>۹۲</sup>

امیر میگوید که قبل از رویکار آمدن او: "هرسرکرده و مامور و شاهزاده حتی خود پادشاه افغانستان دسته جات قاتلین و تعداد زیادی از قطاع الطریقان و دزدها را مستخدم نموده و چون رهنان مسافرین و کسبه و تجار متمول مملکت را می کشتند و اموال نقدینه آنها را غارت میکردند. اموال مسروقه بین خادم و مخدوم تقسیم میشد. هریک از این قطاع الطریقان دسته هایی از خود داشتند که مسلح به تفنگها بودند. ظلم و تعدی این اشخاص از درجه تحمل گذشته بود. یکی از مزاحهای این بود که سرهای مردها و زنها را بریده روی ساجهای آهن تافته می گذاشتند تا جست و خیز سرها را تماشا کنند و بعضی رسومات بدتر از این هم داشتند. . . امیر علاوه میکند که: چقدر اقدامات مجدانه به جهت گرفتاری دو نفر از این قطاع الطریقان موسوم به **سادو** و **دادو** که چندین مرتبه لشکر مرا شکست داده بودند بعمل آوردم. یکی از

<sup>۹۱</sup> - سراج التواریخ، ج ۳، چاپ ایران، ص ۵۶۴

<sup>۹۲</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۵۴۸، آخرین وصیت امیر عبدالرحمن خان، به فرزندش امیر حبیب الله خان



اینها فعلاً در قفس آهنین گذاشته شده و به قلۀ کوه موسوم به لته  
بند محبوس است.<sup>۹۳</sup>

امیر حکایت میکند که "روزی به حمام میرفتم که مردی و  
زنی تند تاخته عقب من داخل حمام شدند و شوهر ضعیفه ریش  
مرا از جلو گرفته، ضعیفه هم مرا از عقب میکشید. از این  
کشمکش خیلی متالم شدم، زیرا که شخص مذکور ریش مرا بطور  
سختی میکشید. از آنها استدعا نمودم که ریش مرا بگذارید و به  
آنها گفتم بدون اینکه ریش مرا بکشید میتوانم بعرض شما رسیدگی  
نمایم، ولی فایده نکرد. متأسف بودم چرا رسم فرنگی ها را نداشتم  
که ریش خود را پاک می تراشند. پس از آن حکم دادم به درب  
حمام قراول زیادی حاضر باشند."<sup>۹۴</sup>

این روش عرض حال و گرفتن از ریش پادشاه در دوره امیر شیرعلی  
خان و پدرش امیر دوست محمد خان رواج داشت و مقصود این بود که عرض  
حال خود را به عدالت شخص پادشاه وا میگذارم و پادشاه هم مجبور بود به  
عرایض آنها گوش دهد.

امیر در مورد رسیدگی به عرایض مردم بحضور خودش میگوید:  
"هرکس میتواند ادعای خود را در حضور من به این طریق عرضه دارد: اول  
بیرون درب اتاق آمده اطلاع میدهد که میخواهد به حضور من بیاید. پس از آن به  
او اجازه داده میشود داخل اتاق شده شخصاً به خودم عرض حال خود را بنماید یا  
عریضه خود را نوشته به ناظر یا معاون او یا به یکی از منشی های دربار یا به  
پست خانه بدهد و باید روی پاکت بنویسد غیر از امیر صاحب کسی دیگر نباید  
پاکت را باز بکند. این عریضه را خودم باز میکنم و میخوانم و اگر لازم باشد به  
دست خودم هم جواب مینویسم و به همان وسیله که عریضه بمن رسیده است به  
عارض میرسانم. اگر مشارالیه نتواند عریضه خود را به توسط یکی از این

<sup>۹۳</sup> - تاج التواریخ، ص ۲۱۸-۲۱۷

<sup>۹۴</sup> - تاج التواریخ، ص ۲۲۳

وسایل بمن برساند، مخبرین و جاسوسان آشکارا و مخفی دارم که فقره مذکور را اطلاع بدهند و اگر آنها هم اخبار ندهند از ایشان مواخذة و آنها را سخت تنبیه مینمایم. عقیده مردم افغانستان اینست که هرکس از من دستخطی دارد، در هر خانه جاسوسی از من میباشد، ولی این مطلب خالی از اغراض نیست.<sup>۹۵</sup> "ظاهراً مقوله" دیوار موش دارد و موش گوش دارد" از عهد امیر عبدالرحمن خان در کشور عمومیت پیدا کرده است.

امیر در مورد رسیدگی محاکمات خود میگوید: "وضع رسیدگی در محاکمات مملکت من آسان و ساده است. هرکس میتواند مرا یا یکی از اعیان دولت مرا شخصاً ببیند و بدون توسط (واسطه) یا سفارش احدی عرض حال خود را بنماید. آن وقت برحسب شهادت و ثبوت فقره مذکور بی ملاحظه و طرفداری خودم یا پسر حکم میدهم. اگر کسی نمیخواهد عرض خود را در محضر عام بنماید، مشارالیه میتواند عرض خود را کتباً معروض دارد و در خواندن این عرایض مطول ملال انگیز مردم، وقت زیادی ضایع میشود و مطلب هم کمتر فهمیده میشود، ولی مردم آنقدر تنبل می باشند که زیانتشان را حرکت نمیدهند و از نوشتن مزخرفات، وقت مرا ضایع میکنند. لهذا حکم کرده ام که هرکسی غیر از صاحب منصبهای دربار خواسته باشد، کتباً عرض حالی بنماید، باید کاغذ نمبر داری که قیمت آن سه روپیه است خریده عریضه خود را روی آن بنویسد و این تدبیر بسیار زحمت بی فایده مرا کم نمود و منشی های دربار خلاصه این عرایض و جواب آنها را می نویسند."<sup>۹۶</sup>

در جای دیگری امیر مینویسد: " بر هر طایفه که خداوند مهربان است، حکمران عادل را میگمارد و هرگاه مشیتش قرار

<sup>۹۵</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۳۷۲

<sup>۹۶</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۳۷۰

گیرد مملکتی خراب شود به دست ظالمی می سپارد. حمد خداوند را که حالا افغانستان مثل قدیم نیست، زیرا که در سال پنج فقره قتل در تمام مملکت اتفاق نمی افتد و این تعداد کمتر از تعدادی است که در خیلی از ممالک متمدنه واقع میشود.<sup>۹۷</sup>"

امیر میگوید که قبل از من، سیصد روپیه قیمت جان یک نفر انسان بوده است، این قانون را منسوخ کرده ام. قانون دیگری به عوض این اجرا نموده ام و آن اینست که حکم قاتلی بکلی در دست اولیاء و کسان مقتول می باشد. اگر بخواهند قصاص نمایند مختارند و اگر بخواهند قاتل را عفو نمایند باز هم دولت مختار است که این عفو را امضا یا رد نماید، لکن اگر دولت هم مثل اولیاء مقتول عفو نمود باز هم قاتل باید هفت هزار روپیه بعنوان جریمه غرامت برای استخلاص خود به دولت بپردازد، اگر خودش نمیتواند اقوام و دوستان او ماذونند که اگر خواسته باشند این جریمه را بدهند.<sup>۹۸</sup>

### داستان امتناع امیر از ادای قرضش:

گویند هنگامی که امیر در بخارا به حال تبعید بسر میبرد، به پول احتیاج پیدا نمود و از شخصی که در بخارا با او دوست شده بود مبلغی پول قرض گرفت. سالها بعد که امیر به افغانستان آمد و بر تخت امارت کابل تکیه زد، آن دوست بخارانی اطلاع یافت که سردار عبدالرحمن خان به پادشاهی افغانستان رسیده است، باید به افغانستان برود و پول قرض خود را از امیر درخواست کند، ولی مردد بود که آیا امیر او را خواهد شناخت و پول او را مسترد خواهد کرد یا خیر؟ با این نیت از بخارا به کابل آمد و چند روز بعد خود را به حضور امیر رسانید و با گفتن نام و نشان خود، پول خود را از امیر تقاضا کرد. مگر امیر که

<sup>۹۷</sup> - تاج التواریخ، ج ۱، ص ۲۲۵

<sup>۹۸</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۳۴۲

میخواست شیوه عدالت گستری محاکمات خود را به عارضی نشان بدهد از قرض وی منکر شد. مرد بخارائی با اندوه بسیار از دربار امیر بازگشت و چند روزی در کابل سرگردان بود و با هرکه رو برو میشد داستان قرض دادن خود به امیر و انکار او را از قرض بیان میکرد. آنکه این داستان را می شنید به مرد بخارائی میگفت برو برادر پشت کارت، گرفتن پول از امیر عبدالرحمن زور فیل میخواهد. سرانجام روزی یکی از شنوندگان داستان مرد بخارائی به وی مشورت داد که نزد قاضی القضاة سعدالدین خان بروود و علیه امیر عارض شود، شاید قاضی به عرضش گوش کند و چاره ای شرعی برایش بسنجد. شخص چنین کرد و نزد قاضی سعدالدین خان رفت و علیه امیر عارض شد. قاضی القضاة هم در زیر عریضه وی امر داد:

**"مدعی و مدعی علیه حاضر محکمه گردند تا نظر به حکم شریعت محمدی مدعی علیه یا پول را بدهد و یا قسم بخورد که پول را نگرفته است."**

بنابراین موضوع به استحضار امیر رسانیده میشود. در روز موعود امیر از دربار بیرون میشود و با شمشیر آخته و برهنه یگراست به دارالقضای کابل می رود و میخواهد برصدر مجلس رفته نزدیک قاضی القضاة بنشیند، اما قاضی القضاة همینکه چشمش به امیر می افتد، بدون آنکه از جایش بلند شود با دست اشاره میکند که پیش نیاید و میگوید جای شما امروز پهلوی مدعی شما است تا محکمه به قضاوت پردازد. امیر عبدالرحمن خان با شنیدن این دستور قاضی شمشیر را به غلاف میگذارد و خطاب به قاضی سعدالدین خان میگوید: بخدا قسم که اگر غیر از این حکم میکردی با این شمشیر گردن شما را قطع میکردم. و اکنون که ترا چنین عادل دیدم خاطر من از جانب شما بسیار شاد گشت. و بعد قصد و نیت خود را از نپرداختن پول قرض به مرد بخارائی بیان میکند و میگوید: میخواستم به این دوست بخارائی اجرای عدالت را در کشور خود نشان بدهم. سپس امیر قرضش را به قرضدار می پردازد و او راضی از کابل باز میگردد.<sup>۹۹</sup>

<sup>۹۹</sup> - سیستانی، برخی شخصیت های فرهنگی و اجتماعی، چاپ مرکز انتشارات دانش ۲۰۱۰، مقاله ذکر خیری از قاضی سعدالدین خان علمی.

این واقعه به سالهای ۱۸۸۶ یا ۱۸۸۷ بر میگردد که قاضی سعدالدین خان از نایب الحکومگی هرات به کابل آمده و به مقام قضاوت کابل برگزیده شده بود. امیر عبدالرحمن خان تمام مامورین و اراکین دولت و ادارات دولتی را شدیداً زیر نظر داشت و در مورد خطا کاران، وظیفه ناشناسان، رشوه خواران و اختلاسگران بیت المال (دارایی عامه) خیلی سخت گیر بود و هیچ لغزشی برایش قابل عفو نبود. مجازات چنین مامورنی عزل، حبس، شکنجه، قطع نمودن دست و حتی اعدام بود.

آقای ولی احمد نوری می افزاید که، برای بار اول پادشاهی در افغانستان ظهور کرد که به برادران اهل هنود افغانستان احترام گذاشت و آنها را باشندگان کامل الحقوق کشور دانست.<sup>۱۰۰</sup>

### توجه امیر به نقش زنان در ترقی کشور:

امیر ترقی و تعالی کشور را وابسته به تعلیم و تربیت زنان میدانست و برای تعلیم زنان نظریات مفیدی ابراز کرده رفتن زنان را برای فراگیری علم مجاز میشمارد و مینویسد:

"افغانستان ابداً نمیتواند کاملاً و صحیحاً ترقی نماید، مگر آنکه زنها هم تربیت بشوند، چون اطفال اولین سبق ابتدائی خود را از مادر می آموزند و مطالب و عقاید هم که در زمان طفولیت کسب میشود، اثر آن مادام العمر در عادات و طبایع آنها میماند و ریشه های خاطر آنها را محکمتر فرا می گیرند و به جهت همین تدبیر عاقلانه بوده است که پیغمبر ما امر فرموده است: زنها که در هیچ صورتی بدون اذن و اجازه شوهرهای خود از خانه بیرون نمی روند، باید به جهت مطلب تحصیل مجاز باشند که از خانه بیرون بروند. اگر عموم مردم و عیال های آنها و عموم زنها تربیت شده

<sup>۱۰۰</sup> - افغان جرمن آنلاین، مقاله آقای نوری زیر عنوان "باید به بزرگان تاریخ ساز وطن، ارج گذاشت!" فیروی ۲۰۱۱

باشند اشخاص سیاسی دان که مردم از بین خودشان منتخب می نمایند، یقیناً تعقل آنها بهتر و علم شان زیاد تر و مصلحت های شان مفیدتر است و بهتر میتوانند کارهای نظمیه دولتی را اجراء نمایند.<sup>۱۰۱</sup>

جناب داکتر سید عبدالله کاظم، از توجه امیر عبدالرحمن خان نسبت به حقوق زنان و بردگان یاد کرده و نکات بسیار مهم و جالبی را از روی تاج التواریخ و سایر منابع زیر عنوان مسایل زنان بدست میدهد و نوشته میکند:

" امیر عبدالرحمن خان یک سیستم واحد حقوقی را که مطابقت با شریعت داشت بطور عموم در کشور نافذ ساخت که در آن تفسیر شریعت در انحصار قاضی رسمی بود. باین اساس اهمیت پشتونوالی در موضوعات حقوقی در حاشیه رفت و فرمان داده شد که هیچ کس حق ندارد قضایای حقوقی را حل و فصل نماید، مگر قضات و مفتی های رسمی حکومت. هرگاه قاضی به چنان یک قضیه برمیخورد که در قوانین تشریح نشده بود، در آنصورت باید از امیر هدایت گرفته می شد.<sup>۱۰۲</sup> باین ترتیب نقش ملاهای محل و جرگه های قومی در حل مسائل حقوقی محدود شد و حتی از نظر رسمی فاقد اعتبار قانونی گردید.

یکی از عمده ترین مسائل در مورد زنان همانا عرف جاری از زمان احمد شاه بابای کبیر مبنی بر محروم ساختن دختران از حق میراث و سلب آزادی ازدواج زن بیوه بود که امیر عبدالرحمن خان آنرا به استناد اصول شرعی ملغی ساخت.<sup>۱۰۳</sup>

انگیزه اصلی این عرف در پشتونوالی ناشی از خصلت قبائلی نظام احمد شاهی بود، زیرا پایه های دولت در آنوقت بر مبنای روابط فئودالی و نظام "تیولداری" استوار بود و برخورداری دختران از حق میراث به اساس قوانین اسلام (نصف حق یک پسر) موجب تقسیم اراضی به شوهر دختر میگردد و در

<sup>۱۰۱</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۴۵۱ - ۴۵۲

<sup>۱۰۲</sup> - تاج التواریخ، ص ۷۰

<sup>۱۰۳</sup> - داکتر کاظم، ستیوارد ریه تالی، آتش در افغانستان، صفحه ۲۹۴ - مترجم یار

محمد کوهسار کابلی - چاپ پیشاور ۱۳۸۰.

اثر آن زمین متعلقه یک فامیل (فئودال) به مرور زمان بین فامیل ها و خانواده های مختلف تقسیم میشد. این وضع بر رسوخ "خان خانی" نظام حاکمه فئودالی صدمه میرسانید. لذا دولت درانی مغایر با اصول شرعی فقط برای حفظ منافع فئودالی دختران را از حق میراث محروم ساخت. علاوه بر این چون در اثر ازدواج زن بیوه با یک مرد خارج فامیل، عین نتیجه بار می آمد، دولت درانی حق ازدواج مجدد زن بیوه را نیز منحصر به یکی از اعضای فامیل و یا خانواده نزدیک شوهر ساخت.

از آنجایی که امیر عبدالرحمن خان بمنظور استحکام دولت مرکزی سعی داشت تا پایه های فئودالی را در کشور سست کند و قدرت امرای محلی را تضعیف نماید، لذا عرف درانی را که شامل قواعد "پشتونوالی" شده و بر اقتدار رؤسای قبائل می افزود، به استناد احکام شرعی منسوخ کرد و حکم نمود که هر زن حق میراث و آزادی ازدواج (در صورت بیوه بودن) را دارا میباشد.

امیر در کتاب تاج التواریخ در زمینه چنین بیان میکند : « به موجب قانون قدیم افغانستان، زن نه تنها ملک شوهر خود بوده است، بلکه ملک تمام خانواده شوهرش از قبیل برادرها و اقوام دیگر بوده است. لذا اگر شوهر مشارالیه فوت میشد، یک نفر از اقوام شوهرش حق داشت که اگر زن راضی هم نباشد او را به زوجیت بگیرد. این قاعده عمومی مملکت بوده است و از این جهت زن بیچاره که از بدبختی در چنگ خانواده می افتاد، دیگر موقعی برای او ممکن نبود که از دست آنها خلاص شود و اگر او را میگذاشتند که بعد از فوت شوهرش بخانه پدر و یا مادر یا جای دیگر برود، این امر را خیلی اسباب افتضاح قبیله خود میدانستند و این عقیده بسیار عجیب بود که این رفتار را بموجب شرع مطهر میدانستند و حالانکه این قاعده بکلی مخالف احکام پیغمبر است. قانونی که خودم اجرا نمودم این است: همینکه شوهر فوت شد، زن آزاد است و نمیتوان او را مجبور کرد کسی را بر

«خلاف میل خود به شوهری اختیار نماید.»<sup>۱۰۴</sup>

امیر عبدالرحمن خان در مورد فسخ نکاح دختری که قبل از سن بلوغ توسط فشار پدر و مادر عقد شده باشد، نیز برخلاف عرف معمول امر صادر کرد که :

«به موجب قانون مروجۀ من، دختری که به حد بلوغ نرسیده باشد و پدر و مادر او را به نکاح کسی در آورده باشند، پس از اینکه به سن بلوغ رسید فاعل مختار است که این نکاح را قبول یا رد نماید و علاوه بر این بعد از قبول عقد اگر شوهرش به او تعدی یا بد رفتاری نماید و متحمل مخارج او نشود، مشارالیه میتواند به محکمه عارض شود که شوهر من یا نفقه و کسوه مرا بدهد یا مرا طلاق بدهد.»<sup>۱۰۵</sup>

در مورد تعیین مهر و طویانه هم امیر عرف قدیمه را شکست و دستور داد تا این موضوع به اندازه توان شخص محدود گردد. او در این مورد مینویسد : «رسم بعضی از خانواده های بزرگ این بود که داماد های خویش را وامی داشتند بر اینکه قباله های زن های خود را بر خلاف میل شان آنقدر بسیار قرار دهند که اگر تمام خانواده او متفق می شدند و به او کمک میدادند، باز هم ممکن نبود که قباله مذکور را بتوانند ادا نمایند. (مقصد از قباله در اینجا سند دین یا مقروضیت یا تعهدی است که شوهر در حین عقد در برابر زن میسپارد. مؤلف) مثلاً از شخصیکه مداخل او ماه ۲۵ قیران بود، از وی تعهد میگرفتند که پنجصد هزار رویه قباله زن او بوده باشد و اگر این مبلغ را نمی پرداخت، مرد بیچاره به منزله غلام میشد. این قانون را محدود نمودم و قرار دادم که شهزادگان خانواده سلطنتی از یک هزار الی سه هزار قباله بکنند

<sup>۱۰۴</sup> - تاج التواریخ ۲ جلد ، ص ۳۴۲ (امیر عبدالرحمن خان، تشکیل و استحکام دولت مرکزی ومسئله زنان،افغان جرمن آنلاین)  
<sup>۱۰۵</sup> - همان اثر، ص ۳۴۳ (داکتر کاظم، همان مقاله)



و سائر مردم از سه صد الی نه صد روپیه، البته اگر قوه داشته باشند و به طیب خاطر بخواهند بیشتر از این مبلغ به زن های خود بدهند، فاعل مختارند که به موجب میل خود رفتار نمایند.»<sup>۱۰۶</sup>

نکته مهم دیگر که امیر به آن توجه کرد و برای بار اول در افغانستان معمول گردانید، همانا ثبت و درج عقد نکاح در محکمه بود، چنانچه امیر تصریح میکند: «قاعده به جهت ثبت عقود ازدواجیه را معمول داشتیم تا در صورت نبودن شهود کافی، مرافعه در میان نیاید. اگر رئیس اداره ثبت قبالة جات بگذارد که عقد نامشروع یا عقد اجباری را در کتابچه او ثبت نمایند، مشارالیه کاملاً تنبیه می شود»<sup>۱۰۷</sup>.

در اینجا دیده میشود که نه تنها ثبت نکاح در دفتر مربوط الزامی بود، بلکه هر گاه عقد نامشروع و یا اجباری صورت میگرفت. به مجری آن در دفتر یا محکمه مربوط جزا داده می شد.

اینکه این دساتیر تا کدام حد عرف مردم را در عمل تغییر داد، موضوعی است در چارچوب توافقات خصوصی بین اشخاص و فامیل ها، و اما اگر ادعای رسمی در زمینه صورت میگرفت، در آنصورت محاکم مجبور بودند به اساس احکام فوق که وجه شرعی و قانونی داشت، آنرا حل و فصل نمایند. مجادله علیه همچو عرف های قوی که ریشه در قوانین غیر مدون "پشتونوالی" دوانیده و در اثر آن حقوق زن را شدیداً مصدوم نموده و او را بحیث مایملک مرد قرار داده بود کار ساده و آسان نبود و فقط قوت نافذه امیر آهنین میتوانست آنرا به منصفه اجرا در آورد. در آن وقت هیچ کس نمیتوانست در مقابل آن قیام کند و اما بطوریکه بعداً می بینیم در دوره های بعدی عین دساتیر موجب عکس العمل های شدید در برابر دولت گردیده و تا حد سقوط رژیم پیش رفت.

### تساوی حقوق ارثیه اولاد ها :

امیر در این مورد بر اصول اسلامی اتکا نموده میگوید:

<sup>۱۰۶</sup> - تاج التواریخ، همانجا، (داکتر کاظم، همان مقاله)

<sup>۱۰۷</sup> - تاج التواریخ، همانجا، (داکتر کاظم، همان مقاله)

«دین پاک اسلام... حقوق ارثیهٔ اولاد را بدون اینکه بین مادرهای آنها امتیازی بدهد، بالسویه مقرر داشته است. تا این درجه که اگر یکی حقیرترین کنیزها اولادها داشته باشد، این اولادها مستحق اند که با اولادهایی که از خوانین یا خانوادهٔ شاهی به عمل آمده باشد، ادعای حقوق بالسویه نماید و این کنیز هم مثل سایر زنهای منکوحه، عیال شوهر شمرده می شود. . . اگر شوهر آنها پادشاه است، همهٔ آنها ملکه ها هستند، اگر شوهر آنها گدا است همهٔ آنها گدا خواهند بود.<sup>۱۰۸</sup>»

### منع برده داری:

امیر در کتاب تاج التواریخ به صراحت از ممنوعیت برده داری در نظام جاریهٔ خویش صحبت میکند و می نویسد:

« رسم وحشیانهٔ غلامی را از میان برداشته و متروک ساخته ام . . . خرید و فروش بنده (برده) قانوناً ممنوع میباشد، و غلام ها و کنیزهاییکه در خانه های مردم می باشند و سابقاً همیشه بنده بوده اند، حالا از اجزای خانوادهٔ مالکین خود محسوب می شوند.<sup>۱۰۹</sup>» امیر می افزاید: اگر شخصی بنده یی را بقتل برساند، برخلاف آنچه در سابق متداول بود، سزایش قصاص می باشد. و هرگاه در حق بنده ظلم شود و ثابت گردید که ظلم شده است، به موجب قانون، آن بنده آزاد میشود، چرا که خداوند عالم تمام افراد بشر را از یک پدر و مادر خلق فرموده است و مستحق حقوق بالسویه می باشند. هیچ دلیلی ندارد که یک نفر ظالم و دیگری مظلوم واقع شود، عموماً غلام ها و کنیزهای افغانستان، اولاد اسرای جنگ می باشند یا اولاد مقتولین جنگها هستند که کسی را ندارند از آنها پرستاری نماید. خانواده های متمول و اعیان و اشراف، آنها را مثل اولاد خود نگهداری می نمایند و مثل غلام بچه های شاهی، وقتیکه بزرگ میشوند بطور شایسته ئی آنها را داماد میکنند و بالنسبه به اکثر اشخاص فقیر به واسطهٔ نفوذ اولیای خود به

<sup>۱۰۸</sup> - تاج التواریخ، ص ۲۹۱، (داکتر کاظم، همان مقاله)

<sup>۱۰۹</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۳۶۲

مناصب بلند میرسند و به این قسم بر حسب تعلیم و لیاقت و تربیتی که در مصاحبت اطفال تربیت شده تحصیل نموده اند به مناصب جلیله ارتقا می یابند.<sup>۱۱۰</sup> امیر میگوید: "در مملکت من اشخاصی که دارای سایر ادیان می باشند، آزاد اند و بدون تعصب با آنها رفتار میشود، و در کارهای دولتی به مناصب جلیله مقرر میشوند و این فقره بکلی برخلاف قانون انگلستان می باشد."<sup>۱۱۱</sup>

### قطع مستمری خان ها، ملاها، پیرها و مرشدها

امیر مینویسد: " هر آخوند و ملا، سرکرده هر طایفه و قلعه خود را پادشاه بالاستقلال میدانستند و از مدت دو صد سال آزادی و خود سری بیشتر از این آخوندها و ملاها را حکمرانان سابق افغانستان متعرض نشده بودند. میر های ترکستان و میرهای هزاره و سرکرده های غلجانی بالنسبه از امرای افغانستان قوی تر بودند. و تا زمانیکه آنها حکمران بودند، پادشاه نمیتوانست در مملکت عدالت نماید. لهذا نخستین کار من این بود که قطاع الطریقان و سارقین و ابنای کاذب و پادشاهان جعلی را تمام نمایم. اذعان مینمایم که این کار آسانی نبود، بعضی از آنها را تبعید کردم یا عازم سفر آخرت شدند."<sup>۱۱۲</sup>

در جای دیگری امیر میگوید: " در مملکتی مثل افغانستان که خزانه اش خالی و پولی گزافی به جهت مخارج داخلی و نیز جهت ساختن و نگهداری استحکامات سرحدات از تخطی بیگانگان که مثل لاش خورهای گرسنه مایلند شکار ضعیف خود را بلع نمایند، پول خیلی لازم دارد. [مگر] تقریباً نصف مالیات تمام مملکت را دولت به مستمریات ملاها و سادات و اشخاص زیادی که خود را

<sup>۱۱۰</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۳۶۳

<sup>۱۱۱</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۳۷۲

<sup>۱۱۲</sup> - تاج التواریخ، ص ۲۱۷ - ۲۱۸

پیشوایان مذهب می نامیدند میدادند. این فقره ضرر بالمضاعف و باعث خرابی و ضعف دولت بود.

اولاً، نصف مالیات دولتی که این اشخاص میگرفتند به هدر میرفت. ثانیاً، این کار مردم را و میداشت که زندگی خود را به بیکاری بسربرده پول دولت را مفت از میان ببرند و این انعامی به جهت آنها بود که مخلوق درمانده و عاجزی بوده باشند که از وجود آنها به جهت مملکت یا به جهت خودشان هیچ فایده بی مترتب نباشد. این مستمری ها زیاد را که باری بر دوش خزانه دولت بود به یک کشیدن قلم خود موقوف نمودم و گفتم موجب فقط به اشخاصی داده خواهد شد که به موجب کفایت و لیاقت خود خدمت نمایند و باید بعضی امتحانات بدهند که استحقاق موجب داشته باشند.

به این طریق مستمری های تمام این اشخاصی که خودشان را محل اعتنا میدانستند با مستمری خانواده موش عالم (منظور امیر از موش عالم، ملامشک عالم است) و مستمری همین موشها را موقوف کردم و این وجه را به سربازهای شجاع که به جهت قتل اینگونه موشهای شقی و موذی مستخدم کرده بودم دادم تا این موش ها دیگر نتوانند بطور بی انصافی از مردم اخاذی نموده خانه های مردم را سوراخ نمایند. امیر میگوید: اکثر این ملاها عقاید غریب در باب مذهب اسلامی به مردم القا می نمودند که در احادیث پیغمبر ابداً وجود ندارد و همین عقاید سخیفه است که باعث انقراض تمام ملل اسلامی در هر مملکت شده است. . . .

این اقدام اسباب هیجان زیادی در میان ملاها و پیشوایان مذهبی و اشخاصی که خود را اولیاء میدانستند گردید. داد و فریاد زیاد میکردند و شورشی که در باب آن در این موقع مذاکره می نمایم نتیجه این رفتار اجمالی من بود.<sup>۱۱۳</sup>

امیر در دوره زمامداری خود هیچگونه تشکیلی بنام "شورای علما" یا "جمعیت العلماء" و غیره نامها نداشت و میخواست بدون شریک و بدون مداخله ملا و مولوی و پیر و سید در افغانستان حکومت کند. و خوب هم از عهده این کار بدر آمد.

<sup>۱۱۳</sup> - تاج التواریخ، ص ۲۴۵-۲۴۶

### انزجار امیر از پیرها و مرشدها وملاها:

امیر عبدالرحمن خان چون خود به احکام دینی وارد بود، از دیدار و مشورت با پیرها و سیدها و ملاها و پیشوایان مذهبی جداً نفرت داشت و همینکه سر و کله کددام پیر و سید و یا مرشد در گوشه و کنار کشور پیدا میشد، به والی و حکمران آن سمت دستور اکید میداد که هرچه زودتر وی را از ولایت خود خارج کند و مانع آمدن او به کابل گردد.

در سراج التواریخ (جلد سوم) از ورود چند تن از این سیدها و روحانیون از دیار عراق و عربستان به شهرهای جلال آباد و مزارشریف گزارش شده است که بدون شک بدستور انگلیسها به افغانستان فرستاده شده بودند، ولی امیر با جرئت و هوشیاری تمام آنها را از راهی که آمده بودند دوباره عودت داد. یکی از این روحانیون با نام سید محمد رشید بغدادی (گیلانی) که قاری کلام الله شریف بود و از راه هند به عزم دیدار امیر و اقامت در افغانستان وارد جلال آباد شده بود نزد محمد گل خان جبارخیل اقامت داشت، سپهسالار غلام حیدرخان چرخى توسط عریضه یی به امیر اطلاع داد که این پیر میخواهد امیر را ملاقات کند. امیر به غلام حیدر خان چرخى نوشت که :

" شما را چه شده که هر شخصی که از مملکت یا دولتی به تغییر لباس و زبان آمده و از راه مقصد و مدعایی که دارد داخل این مملکت شده و به بیان خودستائی خویش را در نظر شما بزرگ جلوه میدهد و اینقدر نمیدانید که اگر این شخص بزرگ و دانسته می بود، چرا کلید قفل دروازه مزار فیض آثار جناب پیر صاحب (غوٹ الاعظم) را که نزد شما اظهار کرده است با خود می آورد و شهر به شهر و ملک به ملک گردانیده از یک دولت به دیگر دولت به هوای نفس تردد و گردش میکند؟ شما اینگونه مردم را نمی شناسید و حال آنکه خدا داناست که به چه مدعای آمده خواهد بود. باری او را به ورود این فرمان از خاک این دولت بکشید که کلید دروازه حضرت (غوٹ) الاعظم علیه رحمه را به

جایش رسانیده دروازه اش را به روی زوارانش چنانچه بسته است، نه بندد. و سپهسالار او را از جلال آباد به جانب پشاور اخراج کرد.<sup>۱۱۴</sup>

فیض محمد کاتب جای دیگری مینگارد:

" در این وقت سید عبدالله بن سید خضر نامی از سادات سکنه بغداد که ایشان عبدالله او را رئیس مدینه طیبه مامور فرموده و او پس از حصول این منصب در اسلامبول رفته و از آنجا راه حاجت جانب بخارا پیموده و از آنجا روی بسوی عتبه علیای سلطنت این دولت نهاده بود، وارد مزار شریف شد که از آنجا در کابل آمده شرف بار و عز دیدار شهریار و الاتبار حاصل کند و کامیاب جانب مدینه منوره طریق آرزو درنوردد، حضرت والا از عریضه حکمران ترکستان بر تمنای او آگاه گشته فرمان کرد که سرکار ما دیدار او را به کار ندارد و امر کرد که او را با محافظ جانب کرکی (در آنسوی آمو دریا) گسیل نموده و در فرستادنش تعطیل را جایز شمارد.<sup>۱۱۵</sup>

فیض محمد بازم گزارش میدهد که :

" هم درین وقت سید عارف حافظ و سید ابراهیم خطیب و سید محمد بن سید عبدالله علوی وارد مزار شریف شدند که از آنجا به دارالسلطنه [کابل] آمده از فیض دیدار شهریار و الاتبار مستسعد گردیده بر امر منویه خویش که حصول پول بود واصل آیند، و لیکن حضرت والا از عریضه حکمران ترکستان به رسیدن هردو تن در مزار شریف آگاه گشته به تصور اینکه مبادا جاسوس باشند، فرمان کرد که ایشان را از آمدن به کابل مانع گردیده از همان راه

<sup>۱۱۴</sup> - سراج التواریخ، ج ۳، ص ۲۳۹، تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی خط دیورند، ص

۱۵۷، تألیف داکتر هاشمیان

<sup>۱۱۵</sup> - سراج التواریخ، ج ۳، ص ۴۶۱، تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی خط دیورند، ص ۱۵۷

بخارا که آمده اند مراجعت دهند.<sup>۱۱۶</sup>

امیر در جواب یکی از ملاها یعنی میرعلیجان خطیب که تقاضای موجب و معاش برای بعضی از ملاها کرده بود، سخت بر اشفت و از خطیب پرسید که: «ملایان گدا استند یا غنی؟ اگر گدا باشند پس: یارب مباد آنکه گدا معتبر شود! این کار که شما نوشته اید، ظاهراست و علانیه است که این قوم ملاها در این چندسال، هزاران مسلمان را کافر خطاب کرده اند و هزاران نفر قلیان کش (چرسی) و نساوارکش را بی نماز جنازه دفن کردند. و هر ملا دعوی نبوت میکردند! بلکه کتابهای جدید برای عوام تصنیف نمودند، گویا که مثل شیعه مجتهد دارند و مجتهدین در مذهب اهل سنت و جماعت هم بسیار شده بودند، چنانچه در قندهار ملای ذاکر و تبعه و مریدان و شاگردان او، در غزنین ملا پیشک عالم تا کوهستان- و موشک بن آدم و تبعه و مریدان او- در کابل ملا نجم الدین- در جلال آباد مردیان و طالبان او، در بلخ خاندان خلیفه دارالامان و طلاب و مریدان او، در خوست ملا اوکر و طلاب و مریدان او، در تیران ملای آنجا و طلاب و مریدانش به روی کار آمده، هر که مرید و طالب ایشان نمیشد، حکم کفر بالای آن میکردند و حال سه چهار سال است که این مردم غریب از دست این گدا معتبران قدری نجات یافته اند. باز اگر این سررشته را بنابگذارم، همان دیگ و همان آش خواهد شد! و بسیار مردم از دود آن آش نخورده، کور خواهند گشت. زیرا که همه به غذایی ملا شده و به یازده سالگی همراه طلاب در بدر گشته تا که ریش کشیده. چنانچه پدر و مادر ایشان مثلاً در غزنین و پسر در پیشاور و مادر و پدر در قندهار و پسر در لفمان و ننگهار (ننگرهار) همراه طلاب بی بضاعت جوان به سربرده، پس اینطور گدایان که معتبر شوند، بدون شر چه خیر خواهد بود؟ و همین که سررشته قاضی و مفتی را کرده ام بسیار است! خدا کند که این هم بد نشود، چرا که غیر از رشوت خواری، قاضی ها و مفتیها کاری ندارند! پس سررشته شما در این مملکت چطور خواهد شد؟ کار از اول خراب شده که آدم های نالایق ملا شده و علم شریف به ظروف ناپاک جای گزیده، پس از ظرف ناپاک چه طراوت (تراوت) خواهد کرد

<sup>۱۱۶</sup> - سراج التواریخ، ج ۳، ص ۴۷۸، تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی خط دیورند، ص ۱۵۷

و حال آنکه کم کیست که زیر دست پدر و مادر بزرگ شده باشد، مگر خداوند این سررشته را بکند، از دست بنده نمی آید. فقط»<sup>۱۱۷</sup>

این اقدامات امیر واقعاً اقدامات انقلابی و بسیار شجاعانه بود که از عهده هیچ امیر و شاه و رهبر سیاسی دیگری تا آن زمان پوره نبود. فقط شاه امان الله غازی با پیروی از همین اقدام پدر بزرگ خود، به قطع امتیازات و مستمری ملاها و رؤسای قبایل دست زد و حتی امتیازات سران محمدزائی را نیز قطع نمود. همین عمل انقلابی شاه غازی سبب مخالفت ملاها، رؤسای اقوام و قبایل و خوانین و روحانیون و حتی خاندان محمدزائی با او گردید و سرانجام به بروز اغتشاشات مردم در شرق و شمال کشور و سقوط دولت او انجامید. با سقوط دولت امانی دوباره ملاها و روحانیون مورد توجه دولت قرار گرفت و به گرفتن امتیازات و معاش مستمری خود رسیدند و در دوره سلطنت نادرشاه و ظاهرشاه و جمهوری داود خان همچنان از این امتیازات به علاوه معاش از مدرک عضویت در جمعیت العلماء یا شورای علماء مقامات دولتی را بدست آوردند. البته امروز این قشر مقتخور و جنجال برانگیز، از چنان نفوذ و قدرتی در دولت افغانستان برخوردار اند که این امتیازات را نه به عنوان حق السکوت از دولت، بلکه مزد شصت شمشیر دو دمه خود علیه مردم و دولت میگیرند.

### امیر عبدالرحمن خان و عمرانات با شکوه:

وقتی انسان کتاب تاج التواریخ را مطالعه میکند، مشاهده مینماید که امیر عبدالرحمن خان از ۱۸۸۰ تا ۱۸۹۴ در مدت پانزده سال سلطنت خود، پیوسته مصروف جنگ و لشکرکشی برای سرکوبی قیام ها و شورش های بوده است که در اکثر ولایات کشور برضد او براه افتاده بود و به غیر از سرکوبی شورشیان هیچ کار دیگری نداشته است، ولی امیر در عین حالی که مصروف خاموش کردن شورشها و بغاوت های مردم بود، دست به اقدامات مدرنیزه کردن کشور نیز زد. تاسیس کارخانه جات تولیدی (ماشینخانه کابل) و احداث جاده ها و سرکهای

<sup>۱۱۷</sup> -سراج التواریخ، ج ۳، بخش ۱، ص ۵۴۹ - ۵۵۰



بزرگ که مرکز را با ولایات قندهار و هرات و بلخ و جلال آباد و پشاور وصل میکرد و ساختن کاروانسراها برای مسافرین و تأمین امنیت راه های کاروان رو از کارهای مهم امیر در همین سالهای حکومت او بود. در پهلوی تمام این مشغله ها امیر بساختن عمارات مجلل و باشکوهی در کابل و ولایات دست زد که امروز از بهترین نمونه های معماری آنروزگار و بیانگر ذوق و سلیقه عالی شخص امیر میباشد.

جناب آصف آهنگ، یکی از اعضای مشروطیت سوم و از آگاهان تاریخ کشور، در مورد امیر عبدالرحمن خان تلیفونی بمن اظهار کرد: در افغانستان هیچیک از شاهان و امیران به اندازه امیر عبدالرحمن آبادی نکرده است. تمام بنا ها و آبادات با شکوه تاریخی در افغانستان، محصول عشق و علاقمندی امیر عبدالرحمن خان، امیر حبیب الله خان و امیر امان الله خان می باشد. آقای آهنگ گفت که از تعمیرات دولتی گرفته تا جاده ها و حتی درختان دو طرفه سرکها یادگاری از توجه و تلاش این سه امیر به اعمار وطن ما افغانستان است. قبل از امیر عبدالرحمن خان هیچ شاه و امیری بمنظور آبادی و عمران و بجا گذاشتن یادگارهای تاریخی خشتی بر روی خشتی نگذاشته اند و تمام عمر خود را به جنگها و زد و خورد های ذات البینی سپری کرده اند. اداره سرتا سری اصلاً در افغانستان وجود نداشت. امیر عبدالرحمن خان افغانستان تکه تکه و چهار پارچه را دوباره باهم وصل کرد و از آن یک کشور واحد و یک پارچه ساخت.

امیر میگوید: " این مطلب واضح است که در تمام افغانستان، یک عمارت که از آجر و گچ و سنگ ساخته شده باشد، وجود نداشت. تمام عمارات از خشت و گل بود و در نقاطی که عمارات قدیم دیده میشود، فقط خرابه شهر قدیم بلخ و غزنین و عمارت سلطنتی بالاحصار کابل و معدودی از مقابر در نقاط مختلف مملکت و تقریباً پنج شش مسجد میباشد. از اظهار این امر مشعوفم که در زمان حکمرانی من عمارات آجری و گچی ممتاز تقریباً در هریک از شهرهای معظم

این مملکت ساخته شده است" <sup>۱۱۸</sup>.

امیر در مورد عمارات مسکونی خود در کابل چنین میگوید: " تمام عمارات مسکونی من در نقاطی که نظر انداز های خوش نما دارد، ساخته شده اند و در محل فرحناک خوش آب و هوایی واقع می باشند و اطراف عمارات مذکور باغها و درختان گل میباشند و به طوری ساخته شده است که در یک عمارت اتاق های گرمخانه زمستانی و ایوانهای وسیع با درهای بزرگ به جهت تابستان می باشد. ترتیب اتاقها به این قسم است که در فصل بهار، شکوفه های اشجار و در موسم پائیز، رنگ های گوناگون برگها در منظر اتاقها جلوه گر است و از مشاهده باریدن برف زمستان که خیلی باصفا است و تابیدن مهتاب در شبها، جالسین این عمارتها که در دم دریاچه ها نشسته اند محظوظ میشوند.

عموماً خودم تابستان و بهار و پائیز را خارج از شهر به سر می برم و تا چندین هفته در چادرها اقامت می نمایم و این چادرها را در نقاطی می زنند که از آنجا تمام شکوفه ها خوش نما و سرخی مغرب و رنگهای زرد پائیزی نمایان است. همیشه مایل به نظر انداز خوش نما و گل ها و سبزه و آوازهای خوش و تصاویر و هرگونه چیزی که طبیعتاً خوشگل (زیبا) است می باشم. <sup>۱۱۹</sup>"

غبار یاد آور میشود که امیر گاه گاهی به تفریحگاه های نزدیک کابل چون: پغمان، گل‌باغ، باغ بابر و باغ بالا میرفت. البته در این سفرها قشون گارد شاهی و توپخانه با او حرکت میکرد، زیرا امیر از عکس العمل مردم در برابر ظلم های خود اندیشه مند بود. <sup>۱۲۰</sup>

بدینگونه دیده میشود که امیر دارای ذوق زیبایی شناسی بوده است و در اعمار و ایجاد بناهای مجلل و با شکوه، در محل های مناسبی که دارای مناظر زیبای طبیعی در چهار فصل سال باشند، چقدر صاحب نظر بوده است. به همین جهت امیر پایتخت و مرکز اداره کشور را در وادی های هموار "ده افغانان" واقع در عقب کوه آسمایی و شیردروازه و در دست چپ رود خانه کابل انتخاب نمود و

<sup>۱۱۸</sup> - تاج التواریخ، ص ۳۴۳

<sup>۱۱۹</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۳۷۲

<sup>۱۲۰</sup> - غبار، ج ۱، ص ۶۹۸

شروع به اعمار چندین عمارت پرشکوه نمود که از آنجمله اند :

قصر دلکش، تالار سلام خانه که محل تجمع سران نظامی و ارکان دولتی بود (و گنجایش ۱۵۰۰ نفر مهمان را دارد و امیر به فرزند خود حبیب الله خان دستور داده بود تا هفته یک بار در این تالار با سران نظامی و ملکی کشور ملاقات کرده و نان چاشت را با آنها صرف نماید.<sup>۱۲۱</sup> و قصر کوتی باغچه و قصر زرنگار در بوستان سرای واقع در عقب شاروالی کابل، محل اقامت شاه بویوجان (بی بی حلیمه) زن امیر عبدالرحمن خان و ارگ شاهی کابل، با حصار مستحکم و برج ها و کنگره های شکوه مندش.

به گفته حافظ نورمحمد کهگدای، قلعه ارگ کابل که سراسر از سنگ و آهک اعمار شده، در مدت دو سال به مصرف دو لک روپیه که در آن زمان پول زیادی بود به اهتمام غزی (باغازی) بیگ به اتمام رسید. این قلعه در کمال استحکام بعرض ۵ گز و ارتفاع ۸ گز بنا یافته که دورادور قلعه مذکور که شش هزار و ششصد گز را احتوا میکرد به دورا دور شهر کابل به اهتمام تابینان امیرالامرا صورت اتمام یافت و مورد پسند نظر فیض اثر [امیر عبدالرحمن خان] افتاد. بنابراین امیر موصوف ۴۰ هزار روپیه را برای مرمت قلعه غزنی و ۳۰ هزار روپیه دیگر را جهت بنای قلعه چهاریکار مرحمت فرمودند.<sup>۱۲۲</sup>

علاوتاً قصر باغ بالا و عمارت باشکوهی که در سمت غرب ولایت کابل امروز محل نگهداری اسناد و آثار مهم "آرشیف ملی" است، تعمیر د افغانستان بانک محل نگهداری خزانه دولت و غیره از یادگارهای این امیر با ذوق می باشد. امیر حبیب الله خان نیز در عمران شهر توجه بخص میذول کرد و چندین عمارت پرشکوه را در داخل "ارگ" بشمول حرمسرا اعمار نمود. از آن تاریخ ببعده "ارگ" کابل محل اقامت پادشاهان و رؤسای جمهور دولت افغانستان بوده است.

غبار نیز از عماراتی که توسط امیر در کابل و ولایات ساخته شده اند یاد

<sup>۱۲۱</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۳۶۴

<sup>۱۲۲</sup> - یادداشتهای حافظ نورمحمد کهگدای، افغان جرمن آنلاین، ۲۹/۱۲/۲۰۱۱

کرده مینویسد: ارگ کابل، گلستان سرای که مقابل مقبره موجوده امیر موقعیت داشت، قصر بوستان سرای، عمارت مهمانخانه امیر (که بعداً ولایت کابل در آن قرار گرفت) برج شهر آرا، سلام خانه، کوتی باغچه، مهتاب قلعه که بنام قصر ملکه مسما بود. عمارت باغ چرمگری، عمارت سرای علیا که بعد ها حریق گردید. گنبد کوتوالی (که بعداً بجای آن خیبر رستوران اعمار گردید)، مسجد عیدگاه، مسجد شاهی، قصر باغ بالا. سلامخانه پغمان، مهتاب قلعه، قصر قدیم چهلستون، همچنین عمارت زرنگار در هرات، عمارت جهان آرا و باغ جهان نما<sup>۱۲۳</sup> در تاشقرغان (خلم)، قصرشاهی جلال آباد، عمارت منزلباغ قندهار و یک عده پل ها و قشله های نظامی در کابل و خوست و دهدادی [مزار شریف] و هرات

<sup>۱۲۳</sup> - باغ جهان نما یکی از مکان های تاریخی افغانستان در ولسوالی خلم ولایت بلخ است که در حال حاضر پا بر جاست. این باغ ۱۴۲ سال قبل توسط امیر عبدالرحمان خان، یکی از پادشاهان افغانستان اعمار گردیده بود. این باغ در مساحت ۷۰ جریب زمین اعمار گردیده که دارای یک تعمیر بزرگ، حوض آبیازی، دیوار های کلان و گل ها و درختان فراوان میباشد.

فضل احمد که ۷۳ سال عمر دارد باغبانی این مکان تاریخی را به عهده دارد. در دوران امیر عبدالرحمان خان پدر کلانش این وظیفه را به عهده داشت، بعد پدرش و بلاخره خودش این مسولیت را در مقابل معاش اندکی که از طرف ریاست اطلاعات و فرهنگ بلخ داده میشود عهده دار شده است. امیر عبدالرحمان خان برای بابه کلان فضل احمد ۱۹ جریب زمین را در ولسوالی تاشقرغان بخشیده بود که همه ساله در پهلوی معاش ۲۸۰۰ افغانیگی خود از حاصلات آن باغ نیز استفاده کرده و امرار معیشت میکند. چون پدرش ۱۰ سال قبل در عمر ۱۱۸ سالگی در گذشت حالا او با یک پسرش که بعد از او وظیفه باغبانی را به عهده خواهد گرفت و با ۳ دخترش یکجا زندگی میکنند. فضل احمد ۵۳ سال میشود که مسولیت باغداری را در آن مکان دارد و در مورد امیر عبدالرحمان خان و این باغ میگوید: "زمانی که او کوچک بود پدرش میگفت که در همین باغ که در گذشته شبیه یک دشت خشک بوده پسری بنام عبدالرحمان در زیری یک سقفی کوچکی با چند پسری دیگر مشغول سبق خواندن بود و یک مردی دهقان از او مواظبت میکرد. زمانی که عبدالرحمان نزد پدرش که در منطقه دیگری از افغانستان زندگی میکرد، رفت در آنجا تخت پادشاهی برایش دست گیری کرد، چون او خاطره خوشی از این منطقه داشت امر اعمار یک باغ را در این منطقه صادر کرد که توسط دو مردی قندهاری اعمار و بنام باغ جهان نما نام گذاری شد."

بعد از امیر عبدالرحمان خان پادشاهانی دیگر چون ظاهر خان و داود خان از آنجا اکثراً برای تفریح دیدار کرده، شب ها و روز ها را در آنجا سپری مینمودند. اینجا به مهمان خانه ظاهر خان تبدیل شده بود.

امیر میگوید: " در اطراف بعضی از شهرهای معظم قلعه های مستحکم ساخته ام که از آن جمله قلعه دهدادی نزدیک بلخ و مشرف بر راهی است که از روسیه به بلخ می آیند. این قلعه از بزرگترین و محکمترین قلعه های میباشد که در افغانستان بنا شده است.<sup>۱۲۵</sup>" این قلعه از خشت پخته و گچ ساخته شده است که تا امروز از آن بحیث یک قرارگاه مهم نظامی استفاده میشود. در ولایت نیمروز قلعه نادعلی بر فراز ارگ مخروطی زرنج قدیم نیز از خشت پخته ساخته شده و برای دیده بانی از سرحد افغانستان در مقابل ایران از عمرانات عهد امیر عبدالرحمن خان میباشد. بدون تردید استحکامات نظامی در تمام ولایات سرحدی افغانستان از مصالح و مواد پخته ساخته شده اند.

### ایجاد مراکز تعلیمی و آموزشی :

وضعیت سواد و نوشتن و خواندن در زمان قبل از امیر عبدالرحمن خان در کشور خجالت آور بود. چنانکه وقتی امیر عبدالرحمن خان برای استخدام منشی دربار خود اعلان داد که به سی نفر منشی که نوشتن و خواندن را بدانند،

در سال ۱۳۵۲ این باغ به موزیم شمال کشور تبدیل شده بود که تمامی آثار آن از دیگر ولایات جمع آوری شده بود. اما در همان سال زلزله شدیدی در آنجا شد که ویرانی هایی زیادی را بجا گذاشت اما این باغ پا برجا ماند و بعد از آن تمامی آثار آن باغ را از آنجا دوباره بردند.

حال بعضی دیوار ها و دروازه های آن تخریب گردیده بود. علت آنرا فضل احمد چنین گفت: "در دوران جنگ های که در افغانستان بود، هر قدرتمند محلی که در اینجا آمد، در دیوار های این باغ را تخریب کردند و از دروازه های آن به حیث موادی سوخت استفاده مینمودند که تمامی این تخریب کاری ها توسط زورمندان محلی صورت گرفت." طی چند ماهی گذشته بازسازی هایی اندکی در آنجا صورت گرفته که گویا موسسه خارجی بعضی از چوکی ها و گلدان های را در آنجا نصب نموده است و به گفته فضل احمد، نقشه این باغ توسط کشور هالند زیر کار است. او میگوید نماینده های ریاست اطلاعات و فرهنگ بلخ اکثری اوقات در آنجا آمده و از حال و احوال شان جويا میشود و مشکل در اینجا است که او ۷۳ سال عمر دارد و دیگر توان کار را هم ندارد و خواهان تفاوت است اما برایش داده نمیشود. (بر گرفته از سایت آتش)

<sup>۱۲۴</sup> - غبار، در مسیر تاریخ، ص ۶۵۰

<sup>۱۲۵</sup> - تاج التواریخ، ص ۳۴۴

ضرورت دارد، از سراسر مملکت فقط سه نفر پیدا شد که سواد اندکی داشتند. اشارات کوتاه و متعدد امیر در تاج التواریخ ثابت میکند که امیر عبدالرحمن خان به تعمیم معارف و به تعلیم و تربیت اولاد وطن و آموزش علوم معاصر در میان جوانان افغان علاقمندی داشته است و تا آنجا که برایش ممکن بوده در این راه تلاش میورزیده است.

امیر خود میگوید: "قبل از من در تمام مملکت در تدریس اینقدر بی اعتنائی داشتند که مجبور شدم در تمام مملکت اشتهار دادم سی نفر منشی لازم دارم، که بتوانند زبان خود را بنویسند و بخوانند، فقط سه نفر به قاعده مشروط بیشتر پیدا نشدند. . . امروز حمد خداوند هزار نفر اتباع من صاحب سواد هستند و هزارها نسخه جات کتب متعدد در باب اطلاعات مضامین مختلف و نوشته جات چاپی و تمبر و اسناد و غیره در مطبعة کابل طبع و نشر می شود. در تمام شهر های افغانستان مدارس ابتدائی برای اهالی و افواج نظامی دایر شده و میشود انشاء الله. قریب در کابل دارلقنون (پوهنتون) به جهت تدریس علوم متعدده و طریقه تدریس به وضع فرنگستان دایر خواهد شد و نیز به اهالی کابل حکم داده ام که اتفاق نموده روزنامه نیمه رسمی در کابل طبع و نشر نمایند." <sup>۱۲۶</sup>

امیر در جای دیگری میگوید: «من اداره یی تحت ریاست میرمنشی خود سلطان محمد خان که قبلاً در هندوستان بود تأسیس نمودم. در اداره مذکور کتب صنایع و علوم ریاضی و شیمی و فزیک و غیره به فارسی ترجمه میشود و شعبه ای هم از این اداره در هندوستان مفتوح خواهم نمود. تا حالا چندین کتاب ترجمه شده و بعضی از آنها طبع و نشر شده است که کمک به تحصیل جوانان وطن میدهد.» <sup>۱۲۷</sup>

<sup>۱۲۶</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۳۲۵

<sup>۱۲۷</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۳۰۱

**بقول آقای ولی احمد نوری، امیر عبدالرحمن خان** در اولین ماه های سلطنت خود نخستین مکتب را بنام مدرسه اصول تحریر در داخل ارگ شاهی افتتاح کرد و در آن فرزندان همه اقشار وطن، از تبارها و اقوام مختلف افغانستان را بدون هیچگونه امتیاز شامل ساخت تا تحصیل دانش نمایند. اولین دسته از استادان خارجی را از کشورهای هندوستان، و روسیه و ترکیه برای تدریس در این مدرسه افغانستان به کابل خواست که در کنار استادان مجرب افغان به تعلیم و تربیهٔ اولاد این کشور آغاز کردند.

بسا مردان بزرگ حکومت بعدی افغانستان حاصل همان مدرسهٔ امیر موصوف میباشد. مثل علی محمد خان وزیر خارجه و معاون صدارت از یقتل بدخشان، میرزا محمد نوروز خان سفیر افغانستان در شوروی و وزیر داخله و مالیه از لوگر، محمد ولی خان وزیر خارجه و نائب السلطنهٔ افغانستان از درواز بدخشان، میرزا محمد خان یفتلی سفیر افغانستان در ماسکو و وزیر مالیه از یقتل بدخشان، عبدالاحد خان مایار وردک وزیر داخلهٔ امان الله خان و رئیس شورای ملی عهد اعلیحضرت محمد نادر شاه از شیخ آباد وردک، عبدالعزیز خان وزیر حربیهٔ افغانستان از تبار بارکزی قندهار، محمد حسین خان مستوفی الممالک از سید خیل پروان و ... و ... و ... که (نه سردار بودند و نه هم محمد زایی).

به تعقیب آن، امیر اساس اولین مکتب حکام را در کابل گذاشت تا برای ولسوالی ها و علاقه داری های کشور، حاکمان و علاقه داران با سواد و رسیده تربیه کند و در این راه بسیار موفق هم بود، چه فرزندان همه اقشار مملکت در آن مکتب درس خواندند و سیستم اداره را آموختند و به حیث مامورین وزارت داخله در رأس ادارهٔ ولسوالیها و علاقه داری ها قرار گرفتند.

در سال سوم و یا چهارم سلطنتش بود که تهادب مکتب حربیه را گذاشت و فرزندان اقوام مختلف افغانستان را در آن شامل نمود تا صاحب منصبان با سواد و آگاه از رموز اردو و سپاه تربیه شوند و قشون آیندهٔ کشور از آنها تشکیل گردد. برای این منظور از عراق و ترکیه صاحب منصبانی را برای تدریس شقوق مختلف عسکری استخدام نمود و صاحب منصبانی که در زمان خودش، در عهد پسرش امیر حبیب الله خان سراج و در زمان سلطنت نواسه اش امیر امان الله خان

به رتبه بلند عسکری نایل شدند همه ثمره همان مکتب حربیه بود.<sup>۱۲۸</sup> این مکتب در زمان امیر حبیب الله خان سراج و امان الله خان غازی و خاصاً در عهد شهید اعلیحضرت محمد نادر شاه انکشاف بیشتر یافت و در زمان اعلیحضرت محمد ظاهر شاه به مدارج عالی ارتقا نمود و منحیث پوهنتون حربی قد برافراشت.<sup>۱۲۸</sup>

### امنیت راه ها و رونق تجارت :

تجارت با امنیت راه ها رابطه مستقیم دارد، بدون امنیت راه های تجارتي، اصلاً تجارتي صورت گرفته نمیتواند. امیر در مورد راه های بزرگ چنین مینویسد:

"راه های عمده که ساخته شده است، یکی از کابل به بلخ می باشد که تا سرحد روس امتداد دارد. یکی از کابل به هرات. یکی از هرات به قندهار و از آنجا به غزنین و کابل. یکی از کابل به هزاره جات. یکی از جلال آباد به اسمار و کافرستان. یکی از کابل به پیشاور و از راه تنگی قارون میباشد و این راه در مدت ده سال ساخته شده است و هزارها نفر در این راه مشغول کار بوده اند. فایده کلی این راه اینست که مسافرینی که از این راه عبور میکنند از زحمت گذشتن از قلال جبال شامخه و دره های طویل آسوده شده اند. تمام این راه ها و پل های آنها را هر سال بازدید و تعمیر مینمایند. و هر دو طرف راه را اشجار غرص می نمایند و اهالی هر قصبه و هر ده که راه ها از اراضی آنها می گذرد تا جایی که متعلق به آنها هست به جهت خرابی که عمداً به اشجار دره ها برسانند مسئول می باشند. به همین قسم اهالی هر قریه و قصبه به جهت سلامتی مسافرین و غربای که از محلات آنها رفت و آمد می

<sup>۱۲۸</sup> - افغان جرمن آنلین، مقاله آقای نوری زیر عنوان "باید به بزرگان تاریخ ساز وطن، ارج گذاشت!" فیروی ۲۰۱۱



کنند مسئول می باشند. مثلاً اگر مسافری در حدود قصبه یا قریه ای به قتل برسند یا اموال آنها سرقت شود، اهالی آنجا باید مقصر را پیدا نمایند یا از عهده خسارت وارده بر آن اشخاص برآیند. از این جهت شخص شریر در هیچ نقطه در تمام مملکت جا ندارد، زیرا که هر جا که برود اهالی آنجا میگویند که ما نمیتوانیم جواب اعمال زشت تو را بدهیم. باید از اینجا دور شوی. از این جهت تمام راه های مملکت من برای مسافری امن است، اگر چه هیچ کس محافظت و همراهی قوافل را نمی نمایند.<sup>۱۲۹</sup>

توجه امیر عبدالرحمن خان به امنیت عمومی باعث انکشاف تجارت شده در داخل کشور مارکیت های عمومی بمیان آمد و تاجران خارجی را بخود جلب نمود. امیر امکانات بهتری را برای تاجران داخلی مهیا ساخت. در صورت ضرورت برای تاجران قرضه بدون ربح داده میشد تا تاجر به ورشکستگی مواجه نگردد. برای تاجران خارجی نیز شرایط بهتر کار و فعالیت بمیان آمد. موصوف چند اداره تجارتی را تشکیل کرد که پوست قره قل، بادام، پسته، چوب و سنگهای معدنی از طریق آنها بخارج صادر میگردد. این تجارت که به حساب دولت بعمل می آمد از مدرک صدور پوست قره قل در بخارا به هر جوبه ئی دو صد و چند هزار روپیه حاصل میکرد. میوه خشک با معدنیات به هند میرفت. تولیدات معدنی افغانستان با آلات و افزار ابتدائی سالانه به اینقرا بود: یاقوت از معدن جگدک در سال ۱۸۹۵ ده سیر کابل استخراج و در هند فروخته شد. لعل ۵۵۰ مثقال، لاجورد ۶ خروار کابل، سرب ۸ خروار کابل، در همین سال از معادن بدخشان استخراج گردیده بود. دولت همچنین از شیوع تریاک در داخل جلوگیری کرد و تجارت خارجی آنرا در دست گرفت. در زمان امیر عبدالرحمن خان افغانستان مقداری از مواد خوراکه خود را به بازارهای خارج صدر میکرد و بنابراین وقتی دولت صدور مواد خوراکه را به خارج آزاد نمود، نرخ اشیای مذکور در داخل بلند رفت. مثلاً: نرخ گوشت از یک سیر فی روپیه، به یک

چهارک فی روپیه بلند شد. و پسته قطغن که در محل دو سیر به یک روپیه فروخته میشد، بیک پاو فی روپیه رسید. دولت از اموال ترانزیتی فی بار اشتر تقریباً ۲۵ روپیه مالیات گمرکی میگرفت.<sup>۱۳۰</sup>

امیر میگوید: «بسیار سعی میکنم که حالت تجارت را بیشتر ترقی بدهم، زیرا که خوب میدانم رشته تجارت مآخذ بزرگی برای تمویل مملکت میباشد. تجارت قلیلی هم که در افغانستان وجود داشت در دست مرمان خارجه از قبیل: هندی های مسلمان و هندو بود. این فقره باعث اخلاس اهل مملکت بود، زیرا که این مردمان خارجه هر قدر پول تحصیل مینمودند بعد از وضع مخارج لازمه تجارتی، آنچه فاضل می آمد، به اوطان خود می فرستادند لهذا اهالی مملکت خود را تشویق نمودم که مشغول تجارت شوند و از خزانه دولتی، سرمایه به آنها به قرض دادم بدون آنکه سودی از آنها بگیرم، ولی باید به خاطر داشته باشند، که من شخصی نیستم که پول خود را بدون ملاحظه منفعت به کسی بدهم، لکن چون میدانم که از این پول نفع بالمضاعف عاید میشود، به این معنی که هر مال التجاره که وارد و خارج میشود، فیصدی دونیم، گمرک میدهند، و این مبلغ بیشتر از نرخ معمولی منفعت پول است، و در ظرف سال هم وجه مذکور چندین مرتبه می رود و می آید و از هر دفعه گمرک دریافت میشود و فایده دیگر اینست که رعایا مشغول تحصیل امور معاش خود میشوند و فرصت به جهت اغتشاش و ناآرامی ندارند.»<sup>۱۳۱</sup>

"صدها اقسام تمبر (تکت های پستی) و کاغذ های چاپ شده به جهت اجاره نامجات و قباله جات و اسناد و قباله های ازدواج و تذکره متداول داشتم که از اینها پولی متعدد عاید خزانه میشود و قبل از زمان من در افغانستان ابدأ اسم اینها را هم کسی نمیدانست،

<sup>۱۳۰</sup> - غبار، همان اثر، ص ۶۴۹

<sup>۱۳۱</sup> - تاج التواریخ، جلد ۲، ص ۳۴۹

ولی بهترین موارد دخل دولت، صنایع عدیده و حرف و معادن است که خودم دایر و متداول کرده ام.<sup>۱۳۲</sup>

غبار در زیر عنوان صنایع و پیشه وری مینویسد: «بعد از استقرار امنیت عمومی و انکشاف تجارتی در افغانستان شهرها رونق گرفته و مارکیت داخلی بسویۀ سراسر کشور بمیان آمد. لہذا صنایع دستی و پیشه وری دوباره زنده شد. تقاضای بازار این صنایع مخصوصاً نساجی کرک، برک، بشرویه، قنابیز، الچه، گلیم و پوستین و غیره را منکشف ساخت. تولیدات فابریکۀ حربی کابل و فابریکۀ چرم گری در رشته های فلزکاری و ساختن سامان چرمی و امثال آن، صنعت کاران و پیشه وران آزاد را رهبری خوبتری نمود. بخصوص صنعت و حرفت هنوز طرف رقابت مصنوعات خارجی قرار نگرفته بود. حمایت و تشویق دولت از این صنایع انکشاف آنرا تسریع نمود و قسمت مهم از احتیاجات داخلی را مرفوع کرد. هکذا نجاری و کلکاری و معماری، زرگری، آهنگری و غیره پیش رفت.<sup>۱۳۳</sup>

### امیر در تلاش مدرنیزه کردن کشور:

در تاج التواریخ، فصلی که در مورد تلاش های امیر برای رشد و توسعه صنعت و تجارت و تأسیس کارخانه جات تولیدی و تعمیر معارف و صحت عامه و توجه به مسئله زنان و شکستن عرف و عادات خلاف ایجابات عصر و زمان و استفاده از معادن و رونق تجارت و احداث راه های بزرگ و تأمین امنیت راه ها سخن زده شده است،<sup>۱۳۴</sup> یکی از مهمترین و بهترین فصول آن کتاب شمرده میشود.

امیر عبدالرحمن خان، طی ده سال اول سلطنتش در عین حالیکه مصروف خاموش کردن شورشها و بغاوتهای مخالفان و سرکوب مدعیان سلطنت در شهر های قندهار و هرات و زابل و غزنی و پکتیا و میمنه و بادغیس و بدخشان و ننگرهار و کنرها و غیره جاها بود، با وارد کردن تکنولوژی جدید اروپائی برای

<sup>۱۳۲</sup> - تاج التواریخ، جلد ۲، ص ۳۰۰

<sup>۱۳۳</sup> - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۶۴۹

<sup>۱۳۴</sup> - تاج التواریخ، فصل دوم صفحات ۲۹۸ تا ۳۰۲

مدرنیزه کردن کشور، نخستین گام را برداشت و اولین کارخانه اسلحه سازی را در اپریل سال ۱۸۸۷ (۱۳۰۴ق) توسط یک انجنیر انگلیسی بنام مستر پاین که از هندوستان استخدام شده بود، در محل باغ علم گنج (بین مسجد شاه دوشمیره و پل ارتن) تاسیس نمود. این کارخانه بعدها بنام ماشینخانه شهرت یافت که در آن ماشین های تفنگ سازی از قبیل تفنگ های هنری مارتینی و تفنگهای سنایدر (بغل پر)، ماشینهای بزرگ خردادی، ماشین سوراخ نمودن و رخداری کردن توپها، ماشین ذخیره کردن آب بخار به قوه صد اسپ با دیگهای بخار، چکش های بزرگ که با قوت بخار حرکت میکردند، ماشین کفش دوزی، و سراجی، کارخانه جات باروت سازی و صابون سازی و شمع ریزی، ماشین های منگنه، ماشین های ضرب سکه یا ضراب خانه، ماشین های دباغی و رنگ کردن چرم، ماشین های تهیه لوازم زراعت و باغبانی، کوره های ذوب سنگ های معدنی و فلزات برای ساختن توپهای بزرگ و عملیات آهنگری، ماشین های شمشیر سازی و نیزه سازی و چاشنی برای کارتوس، ماشین پرنمودن کارتوس، ماشین ریختن و ساختن نارنجک برای خمپاره (هاوان) و توپهای بزرگ و غیره ماشین ها برای کارهای متفرقه.<sup>۱۳۰</sup>

علاوه بر شعبات متذکره، امیر از کارگاه های متفرقه ذیل در این کارخانه یاد آور شده مینویسد: کارخانه کلاه سازی به وضع اروپا و آسیا، دستگاه ساختن دوربین، مقیاس مسافت انداخت توپ، ماشین هیوگرافی (تحصیل اخبار بوسیله آئینه از آفتاب که قبلاً مردم افغانستان از آن ابداع نداشتند) و لوازم آن، کارخانه باروت گلوله، کارخانه گلابتون دوزی و وسایل گلابتون، کارخانه قالین بافی نوع هندی و ایرانی، کارخانه پرده و موپل سازی، کارخانه لنگوته سازی، کارخانه چادری دوزی، کارخانه پارچه های زری دوزی (با آب نقره و طلا)، کارخانه نیزه و شمشیرسازی و چاشنی سازی و مهنابی جهت توپ و بیجتاب،

دستگاه تیزاب سازی، کارخانه صحافی، کارخانه نان قاق سازی و کلچه پزی، کارخانه فانوس سازی و شیشه سازی، ماشینهای سوزن سازی و اسباب خیاطی، کوره های اسباب بنائی و نجاری، کارخانه حجاری و ساختن سنگ فرش از نوع سنگ فرشهای عمارات سلاطین مغولی دهلی، ماشین های عصاره کشی، ماشینهای ساختن آلات ساز و شیپور موزیک نظامی، کوره های خشت پزی و گچ پزی، کوره های آب کردن فلزات و ریختن نقره و مس، و غیره دستگاه های درین کارخانه فعال بودند که روزانه هزارها کارگر درین کارخانه مشغول کار بودند. امیر هدایت داده بود تا اسرای که صاحب حرفه و شغلی باشند، بکار در زیر دست کارگرهای ماهرگماشته شوند و در صورتیکه از عهده کار خود بدرستی بدرآمده بتوانند، از حبس رها و دوباره در بدل مزد و معاش بکار استخدام شوند.<sup>۱۳۶</sup>

مرحوم غبار، فعال شدن اولین فابریکه اسلحه سازی امیر را در سال ۱۸۸۶ دانسته مینگارد: " امیر عبدالرحمن خان سعی بسیار میکرد که ذخیره مهمات جنگی دولت را برای یک میلیون عسکر آماده نماید. لهذا از تمام معاش خوران دولت یک ماهه معاش در سالی برای خریداری اسلحه گرفته میشد. بزودی در ۱۸۸۶ توسط یک مستخدم فرانسوی دولت بنام « شورم کریشکر » از اروپا فابریکه حربی که توسط قوه بخار بکار می افتاد خریداری و وارد شد و بنام "ماشینخانه" در کابل تأسیس گردید. در این فابریکه ۴۰۰۰ نفر کارگر مصروف کار بودند. تولید سالانه آن ۱۰۴ توپ<sup>۱۳۷</sup> و ۵۲۰۰ تفنگ و غیره لوازم نظامی قرار ذیل بود: توپ جلوی دنباله پر صحرائی، توپ قاطری کوه، توپ بزرگ استحکام و قلعه، توپ غرابین (ماشیندار)، تفنگ نوع هنری مارتین،

<sup>۱۳۶</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۳۲۶

<sup>۱۳۷</sup> - در تاج التواریخ، ج ۲، ص ۳۳۵، آمده است که سالانه ۳۶۰ عراده توپ ته پُر و هاچکس و نار و نفلت در ماشینخانه ساخته میشد. که برای هر توپ پنجصد گلوله و برای هر تفنگ پنج هزار کارتوس مدنظر گرفته شده بود.

تفنگ های ۳۰۳ بورد، تفنگ بغل پر، تفنگ دوازده تکه، تفنگ پنج تکه جاغور دار، تفنگ دو میله شکاری، کریچ، برچه، خنجر، شمشیر، کارد، چاقو، باروت، کارتوس، گله شربنل فولادی و چودنی، خول برنجی، پتاقی توپ و تفنگ، فیوز برنجی و چوبی و غیره. این فابریکه توسط کارهای دستی هم به تولیدات می پرداخت و اشیاء از قبیل: دریشی های عسکری، خیمه، بئرق، بوت و موزه، دستکش و کلاه و کمپل تولید می کرد. فابریکه دارای شعبات مختلف صنعتی از قبیل: نجاری، سراجی، حلبی سازی، مسگری، آهنگری، فلزکاری، زرگری، مسکوک سازی، گلایت کاری، سیم دوزی، گل سازی، حکاکی و ارابه سازی، صندوق سازی، چاپخانه لیتو گرافی، جراب بافی، دندان سازی، سترنجی و گلیم و قالین بافی، کاشی سازی، حجاری، نقشه کشی، چودن ریزی، اسپرت کشی، سوهان سازی و غیره بود.<sup>۱۳۸</sup>

بگفته آقای ولی احمد نوری در سالهای اول شاگردان این شعبات از طرف استادان هندی و کشمیری تدریس می شدند ولی بعد از رسیدن اولین دسته طلابیکه برای فرا گرفتن این فنون به هندوستان رفته بودند، جای مستخدمین و استادان خارجی را پر کردند.<sup>۱۳۹</sup>

### توجه امیر به انکشاف زراعت:

تمام اوقاف مذهبی که از قدیم در افغانستان موجود بود با ارقام و تصدیق نامه های روحانیون و مستمری خوران ضبط گردید و فقط برای بعضی که در خدمت دولت بودند مستمری کمتر و "رقم" جدید داده شد. برای انکشاف زراعت هم بند آب قدیم غزنه ترمیم و نه‌های جدید غموری و اجمیل در قطغن حفر گردید.<sup>۱۴۰</sup> بقول فیض محمد کاتب، حفر نه‌شاهی در بلخ در ماه رمضان ۱۳۱۰ قمری به امر امیر و به اهتمام و مهندسی عبدالرحمن خان (اورسیر هندی) از

<sup>۱۳۸</sup> - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۶۴۵

<sup>۱۳۹</sup> - افغان جرمن آنلاین، مقاله آقای نوری زیر عنوان "باید به بزرگان تاریخ ساز وطن، ارج گذاشت!" فبروی ۲۰۱۱

<sup>۱۴۰</sup> - افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۶۴۷

موضع شق النهر تا تکیه "جیشی" که سی هزار گام است، تمامی رعایای ترکستان از راه معاونت دولت به حفر نهر مذکور پرداخته، به اندک مدت [ابرا] جاری ساختند و اراضی بسیاری تحت زراعت در آورده، معمور گردانیدند.<sup>۱۴۱</sup>

غبار می افزاید که، تخم پنبه از امریکا، زرد چوبه و زنجبیل از هند، نیشکر از لاهور، تاک از سمرقند، بقولات و اشجار و گل از اروپا و افریقا، اسپ از سیلان و ایران، خر از بخارا وارد کشور شد. همچنین در داخل مملکت، انتقالاتی به عمل آمد و شیر توت بدخشان و قوی سیستان و غیره بین ولایات مبادله گردید.<sup>۱۴۲</sup>

امیر میگوید: «در اداره فلاح، ترقیات زیادی بعمل آمده است. قبل از اینکه به تخت افغانستان جلوس نمایم، سبزیجات به عمل نمی آوردند، حالا هر قسم میوه و سبزیجات تربیت میشود. زراعت نیشکر را هم در محلات قندهار و لغمان معمول نموده ام و نهالهای مرکبات و موز و غیره را از هندوستان آورده ام. "۲۰۰۰ رأس مادیان ایلی (ظ: بلخی) جهت نتایج و تقریباً ۸۰ رأس اسپ فحل نیز دارم که این ها از اسپ های فحل انگلیس می باشند. بعضی از آنها از اصطبل ولیعهد انگلیس و برخی از اسپ های عربی و معدودی از اسپ های استرالیا و ترکمانی و هندی و دیگر اقسام اسپهای ممتاز، تحصیل نموده ام. و به جهت مواظبت مزاج و سلامتی تمام اینها چندین نفر بیطار تحت امر میرآخور مقرر داشته ام. ولی اینها طرز معالجه جدید را که در ممالک فرنگستان متداول است نمیدانستند. لهذا یک نفر انگلیسی مستر کلمنتیس نامی را به جهت این کار مستخدم نمودم و مشارالیه نه فقط اسپهای ناخوش را معالجه میکرد، بلکه از اقسام مختلف حیوانات تخم میگرفت و هنر خود را به بیست نفر از جوانان افغانستان آموخت. مستر کلمنتیس چند رأس گوسفند انگلیسی را هم با خود آورده بود، خودم تعداد زیادی از این گوسفند های استرالیا را به جهت زیاد نمودن تجارت پشم افغانستان که از تجارت مذکور جزء عمده دخل مملکت عاید میشود، ابتیاع نموده

<sup>۱۴۱</sup> - فیض محمدکاتب، سراج الاتواریخ، ج ۳، ص ۳۳

<sup>۱۴۲</sup> - افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۶۴۷

و به آنها ملحق نمودم. یک قسم مخصوص از مرغ های سندی را ابتیاع نموده اولاً خودم از آنها جوجه گرفتم و بعد در میان مردم شایع کردم.<sup>۱۴۳</sup>

مرحوم پوهاند حبیبی که امیر پدرکلان وی را (مولوی عبدالرحیم آخند) را در قندهار کشته بود، در مورد امیر میگوید: «امیر در اداره داخلی شخص دلیر و ستیزه جو و اداره چی نیرومندی بود که درکشتار مخالفان نظیری نداشت، امدالاور و مدبر و از اوضاع جهان واقف بود. وی لشکری قوی را به قیادت سپه سالاران اعتمادی خود مانند سپه سالار غلام حیدرخان چرخ، سپه سالار فرامرز خان، سپه سالار غلام حیدرخان (لندی) آراست، و مخصوصاً دایر هجاسوسی قوی را در کشور تاسیس کرد، حکام کاری را به هرسو گماشت، و دفاتر پوسته راهم در ولایات و بلاد افغانی بازگشود. محاکم شرعی را مجدداً برپا کرد. علمای دینی را در مدرسه شاهی کابل بتدریس علوم گماشت، چاپخانه را از سرنو تاسیس کرد و یک کارخانه تفنگسازی را نیز در کابل احداث نمود. دفاتر مالیه را تحت نظر مستوفی الممالک مرکز و مستوفیان ولایات منظم تر کرد. اوراق راهداری برای سفر داخلی رایج نمود. دزدان و قطاع الطریق و سرکشان را بدست تعقیب و تهدید کرد و بنابراین امنیت روی داد و تجارت و صنعت نیز فی الجمله فروغ گرفت و مملکت دارای مرکز واحد اداره گردید.

اما در سیاست خارجی : امیر مردملایم و دیپلومات نیکویی بود. با دولت انگلیس به نرمی رفتار کردی و همواره مراتب دوستی و مودت را بیش از پیش پروردی و امداد معنوی و مادی پذیرفتی.<sup>۱۴۴</sup>

<sup>۱۴۳</sup> - تاج التواریخ، جلد ۲، صص ۳۴۸-۳۵۰

<sup>۱۴۴</sup> - حبیبی، تاریخ مختصر افغانستان، صص ۲۹۸-۲۹۹



## فصل پنجم

### سوقیات امیر و سرکوبی شورش های فیودالی

#### مقدمه:

امیر عبدالرحمن خان از آغاز کسب قدرت با سه نوع شورش و قیام روبرو بود، یکی قیامهای سیاسی به رهبری مدعیان سلطنت، بخصوص از سوی سردار محمد ایوب خان پسرعموی امیر که بعد از لشکرکشی و شرکت خود امیر در این نبردها رقیب خود را مغلوب و مجبور به فرار از کشور نمود. ایوب خان به ایران رفت و بعد به دولت انگلیس تحویل داده شد. بعد از سردار ایوب خان، قیام سردار اسحاق خان والی بلخ پسرعموی دیگر امیر بود که در ۱۸۸۸ برای مقابله با امیر عبدالرحمن بوقوع پیوست. او هم بعد از رویارویی با امیر شکست خورد و به روسیه پناه برد. شخص سومی که دعوی پادشاهی داشت و به خاندان شاهی پیوند سببی داشت، سید محمود کنزی داماد وزیر اکبرخان معروف بود. او هم بعد از رویارویی با قشون امیر در خود تاب مقاومت ندید و به هند برتانوی پناه برد و در آنجا مرد.

نوع دوم شورش هایی بود که برهبری فیودالها و خانها با همدستی ملاها و روحانیونی که از هواداران امیر شیرعلیخان و پسرش سردار محمد ایوب خان

بودند ولی امیر عبدالرحمن خان با هدف دست برداشتن شان از هوا داری سردار ایوب خان، معاش مستمری آنها را قطع کرده بود. آنها برای اخلال و سرنگونی امیر عبدالرحمن به بهانه دوستی امیر با انگلیس ها مردم را برضد وی تحریک و ترغیب میکردند. در این نوع شورشها میتوان از شورش خوانین غلجائی با حمایت ملا مشک عالم و پسرش ملا محمد کریم نام برد.

نوع سوم این شورشها و قیام ها دهقانی بود که از افزودی مالیات یا وضع مالیات جدید به راه افتاده بودند و برضد امیر داخل صفوف مخالفان می شدند. چنانکه قیامهای پنجشیر و نجر و درنامه و ترکمان پارسا در کابلستان، مردم راغ و شهر بزرگ در بدخشان - مردم جمشیدی و فیروزکوهی و مرغابی در هرات، مردم جاجی و جدران و منگل در پکتیا - مردم بلوچ در فراه، مردم نورزائی و اچکزائی در قندهار و کوچی های مالدار سلیمان خیل و غلجائی، همه از فشار مالیات سرچشمه میگرفت.<sup>۱۴۵</sup>

امیر تمام این شورشها را با اعزام قشون های کفیری سرکوب و رهبران آنها را یا نابود و یا زندانی و یا مجبور به فرار از کشور نمود.

غبار میگوید: امیر تمام شورشها را با تحمیل فشار و رفتار ناهنجاری در موضعش خاموش نمود، در همه جا قلعه های مستحکم فیودالی را تخریب، مردم را خلع سلاح، مواشی (شورشیان) را تاراج، مقاومت کنندگان را اعدام و حتی زنان را در ردیف مردان اسیر گرفت. چنانکه منگلی های پکتیا، و بلوچهای چخانسور چنین شدند. همچنین کروخیل ها، پنجشیری ها، نجرابی ها، جاجی ها، خدرانها، جمشیدی ها، فیروزکوهی ها، میمنه گی ها، بلوچی ها و غیره همه یکسان از این زهر قهر چشیدند، ولی در بین همه قیامها قیام قندهار (۱۸۸۱) و بلخ (۱۸۸۸) و هزاره جات (۱۸۹۱-۱۸۹۲) گسترده تر بود، زیرا منحصر به علاقه معین نی بلکه در ولایات وسیع کشور گسترده شده بود. آخرین مرحله جنگ های داخلی را سوقیات امیر بولایت نورستان در سال ۱۸۹۶، شورش های جمشیدی های هرات، کوچیان غلجائی، مردم میمنه و فیروزکوه و بلوچ های

<sup>۱۴۵</sup> - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۶۶۱

چخانسور تشکیل میداد. بعد از این حادثه مهمی تا زمان مرگ امیر در سال ۱۹۰۱ اتفاق نیفتاد.<sup>۱۴۶</sup>

### سوقیات امیر برای الحاق قندهار:



جنگ دوم افغان و انگلیس همانگونه که با قیام مردم کابل و حومه آن برضد انگلیسها گره خورده است، با جنگ میوند که یک جنگ ظفرمند و فیصله کن و نقطه عطف تاریخی آن قیام به حساب می رود نیز پیوند دارد. به سخن دیگر جنگ میوند بخش مهم و سرنوشت ساز جنگ دوم افغان و انگلیس است که هشت ماه بعد از قیام کابل و حومه، در غرب کشور، در دشت میوند در تحت قیادت سردار ایوب خان غازی بسر آورده شد که به پیروزی افغانها و شکست انگلیسها انجامید و به «جنگ میوند» شهرت یافت.

#### سردار ایوبخان فاتح میوند

قبل از روبرو شدن قوای انگلیس تحت سرکردگی و هدایت جنرال بوروز با قوای سردار ایوب خان در دشت میوند (کشکنخودحالیه)، سردار شیرعلی خان والی قندهار در رأس قوای خود که از طرف انگلیسها تجهیز شده بود تا گرشک پیش رفت و در کنار رودخانه هیرمند منتظر قوای سردار ایوب خان ماند. اما در اولین حمله قوای سردار ایوب خان به قوای شیرعلی خان اکثر نیروهای قندهار به قوای سردار ایوب خان پیوستند و سردار شیرعلی خان قبل از اینکه شمشیر خود را از نیام بکشد، شکست خورد و مجبور به عقب نشینی شد. قوای انگلیسی هنوز تا میوند نرسیده بودند که خبر شکست قوای سردار شیرعلی خان را در

<sup>۱۴۶</sup> - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۶۶۳

کنار هلمند (گرشک) گرفت و بدانسو مارش نمود. دیری نگذشت که قوای انگلیس در نزدیکی قریه میوند با سواره نظام سردار ایوب خان تحت فرمان شاه آغاسی خوشدل خان رو برو شد. آن روز ۲۷ جولای ۱۸۸۰ میلادی بود که دشت میوند در زیر آفتاب سوزان چون کوره حداد گرم و توان فرسا بود. رزمندگان افغان ابتدا با توپخانه بر دشمن آتش باری نمودند که با جواب متقابل توپخانه دشمن پاسخ داده شد. در حوالی ظهر پیاده نظام افغانی به حمله آغاز کرد. هر چند این حمله از سوی انگلیسها دفع شد، اما بساعت ۲ بعد از ظهر افغانها باز حمله کردند. توپخانه دشمن تلفات سنگینی به افغانها وارد کرد، در لحظاتی که پله جنگ به نفع دشمن سنگینی میکرد، یک دوشیزه افغان بنام ملالی با سرودن «یک لندی پشتو» کارنامه افتخار برانگیز آفرید و در تن افغانهای شکست خورده روح و روان تازه دمید و شکست آنان را به پیروزی بر نیروی دشمن اشغالگر مبدل کرد. گویند ملالی دوشیزه ایکه با مشک آب در میدان جنگ به مبارزین آب میداد، ناگاه چشمش به پرچم دار افغانی افتاد که هدف گلوله دشمن قرار گرفت و پرچم از دستش بر زمین غلتید. دوشیزه ملالی مشک آب را بر زمین گذاشت و دویده پرچم افغانی را بلند کرد و آنرا به اهتزاز در آورد و این لندی (سرود فولکلوریک) را با آواز بلند خواند:

**که په میوند کی شهید نه شوی  
خدا پرو لالیه بی ننگی ته دی ساتینه**

(اگر در جنگ میوند شهید نشدی، خدا ترا، برای بی ننگی حفظ خواهد کرد!)  
از شنیدن این بیت دوشیزه جوان که فریاد مقاومت در برابر دشمن را با تکان دادن پرچم ملی سر داده بود، حمیت افغانها تحریک شد و خون غیرت در رگ و شرانین مبارزین چنان بجوش آمد که بدون ترس از مرگ، همه از سنگرهای خویش بیرون جستند و بر قشون دشمن یورش بردند و درحالی که با شلیک توپ های دشمن جنگجویان افغان مثل برگ درخت روی هم در دشت میوند می

ریختند، اما تا گرفتن سنگر دشمن به پیش تاختند تا آنکه دشمن از سنگرهای خود پا بفرار نهاد و فتح نصیب افغانها شد.



ملالی میوند غازیان را فرامیخواند شکست سپاه انگلیس در جنگ میوند ۱۸۸۰



سواره نظام انگلیس در حال فرار و آشفته حالی

اثر **Richard Caton Woodville**

فرهنگ از قول یکنفر صاحب منصب انگلیسی، در نامه خود به خانواده اش منظره میدان جنگ میوند را اینطور تصویر میکند: «تباهی بزرگی رخ داد، بیرقها، نشانها، آلات موزیک و تتم بنه مهمات ما بدست دشمن افتاد که تعداد آن به سیزده هزار نفر یا بیشتر از آن بالغ میشد. و از هر طرف مارا احاطه کرده بود.

آنها جلگه را سر تا پا اشغال نموده ۳۴ توپ داشتند، در حالی که تعداد توپ های ما از ۸ تجاوز نمی کرد. . . . گرما و تشنگی طاقت فرسا بود. پس از آن که صفوف ما در هم شکست، من سه بار از خستگی بر زمین افتادم در حالیکه نیروی ما با خوف و دهشت در حال فرار بود. کپتان ما به قتل رسید من بدو! در بین دو نفر سپاهی هندی افتان و خیزان راه می پیمودم بعد یک نفر سوار مرا ردیف خود ساخت و بالاخره در حالیکه قوایم بکلی به تحیل رفته بود، بالای یک توپ جا گرفتم. شب تا صبح ما تعقیب می شدیم. . . آتش دسته جمعی رجمنت های ما دشمن را موقتاً متوقف ساخت اما قوای بومی شکست کرد و بعد از آن خوف و دهشت همه را فرا گرفت. من تصور کردم که راه بازگشت ما بریده شده. . . .

«۱۴۷»

"بهای این فتح گران با کشته شدن ۲۰۵۰ تا ۲۷۵۰ نفر مردان جنگی افغان و زخمی شدن ۱۵۰۰ نفر و ۹۶۹ نفر از قوای انگلیس و هندو و ۱۷۷ نفر زخمی مقام خود را در تاریخ جهان پیدا نموده است. به عبارت دیگر در این جنگ از مجموع ۲۴۲۶ نفر سرباز انگلیس ۲۱ نفر افسر و ۹۴۸ سرباز کشته و ۸ افسر با ۱۶۹ نفر سرباز زخمی شدند. . . ."<sup>۱۴۸</sup>

پس از این پیروزی سردار ایوب خان دشمن را تا قندهار تعقیب کرد و شهر را تحت محاصره در آورد، انگلیس ها دست به حيله زدند و قوماندان قوای انگلیس سنت جان در قندهار به نزد بیوه سردار رحمدل خان که او را مادر خوانده گفته بود، رفت و او را به نزد سردار ایوب خان فرستاد تا برای خروج انگلیسها از شهر بدون جنگ چهل روز مهلت بدهد. سردار ایوب خان هم به احترام وساطت بیوه عموی پدرش این مهلت را به انگلیس هاداد. اما جنرال رابرتس در ظرف ۲۲ روز (۹-۳۱ اگست ۱۸۸۰) با قوای ده هزار نفری مجهزی خود را از کابل به قندهار رساند و در اول سپتمبر بطور ناگهانی بر قوای سردار ایوب خان که در کوتل بابا ولی در شمال غرب قندهار موضع گرفته بود حمله برد. پس از نبردی مختصر اما شدید که در آن قوای محمد ایوب خان مردانه رزمیدند، بالاخره مقاومت افغانها در هم شکست و به هر طرف متفرق شدند و

<sup>۱۴۷</sup> - فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۳۷۳

<sup>۱۴۸</sup> - احسان الله مایار، مقاله جنگ میوند، افغان جرمن آنلاین

سردار ایوب خان با تنی چند دوباره به هرات رفت و در تدارک لشکر برای حمله مجدد به قندهار گردید.<sup>۱۴۹</sup>



### رهبران قومی جنگ میوند در ۱۸۸۰

سردار ایوب خان با لنگی و پتلون سفید در وسط بر چوکی نشسته دیده میشود

### شکست سردار ایوب خان در نبرد قندهار:

به نظر امیر عبدالرحمن خان سلطنت افغانستان بدون قندهار مثل رخسار یا صورتی است که بینی نداشته باشد و یا مثل قلعه ای است که دروازه نداشته باشد. امیر میگوید "من شخصی نبودم که در انظار ملت خود را جیون و کم جرئت جلوه دهم یا از تصرف پایتخت اجدادم مخاطره ای در خاطر داشته باشم."<sup>۱۵۰</sup> در اواخر جمادی اول ۱۲۹۸ هـ ق (اواخر اپریل ۱۸۸۱ م)، انگلیسها قندهار را تخلیه کرده به امیر عبدالرحمن خان اطلاع دادند که آنرا متصرف شود. امیر ابتدا

<sup>۱۴۹</sup> - فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۳۷۵

<sup>۱۵۰</sup> - تاج اتواریخ، ص ۲۱۰

سردار هاشم خان و سردار شمس الدین خان را برای تصرف قندهار موظف نمود و سپس برای جنگ با سردار ایوب خان در رأس لشکری حرکت کرد. امیر عبدالرحمن خان اعتراف میکند که شرایط از هر لحاظ برای پیروزی سردار محمد ایوب خان در تصرف قندهار فراهم بود. امیر مینویسد:

"وقتی به تخت کابل جلوس نمودم، ابدأ راحت نداشتم و دچار اشکالات گوناگون بودم. حالا نخستین جنگ سخت من به مخالفت اقوام و رعایا و اهالی وطنم شروع [می] گردید. هنوز بخوبی در کابل متمکن نشده بودم و فرصت تهیه نظامی نکرده بودم که مجبور به رفتن به جنگ شدم. بعد از اینکه محمد ایوب خان از انگلیس ها [برهبری جنرال رابرتس] در جنگ قندهار شکست خورده بود، اوقات خود را صرف تهیه جنگ میداشت و جمعیت خیلی زیاد جمع نموده از هرات بطرف قندهار روانه شد. . . [سردار] ایوب خان ۱۲ هزار سرباز تربیت شده تحت حکم صاحب منصبان [مغرب] ذیل داشت: "حسین علیخان سپهسالار، نایب حفیظ الله خان، نایب سالار، جنرال محمد خان والد ارسلان خان غلجائی، سردار محمد حسن خان، سردار عبدالله جان پسر سردار سلطان جان (نواسه دختری امیر دوست محمد خان) سردار احمد علی خان پسر سردار محمد علی خان، نورخان، سردار عبدالسلام خان قندهاری، قاضی عبدالسلام خان پسر قاضی محمد سعید (علمی). [سردار] محمد ایوب خان، موسی جان پسر [امیر] محمد یعقوب خان را با خوشدل خان لویناب و چند هزار سرباز در هرات گذاشته بود."<sup>۱۰۱</sup>

امیر علاوه میکند که "سردار شمس الدین خان و سردار هاشم خان که از جانب من حکومت قندهار را داشتند اشخاص ذیل را به مقابله لشکر سردار محمد ایوب خان مامور نمودند: غلام حیدرخان توخی سپهسالار، سردار محمد حسن خان پسر سردار خوشدل خان قندهاری، قاضی سعدالدین خان [علمی]. این اشخاص با هفت فوج پیاده نظام و دو باطری توپخانه و چهار فوج سواره نظام و سه هزار سواره ولایتی و هفت فوج پیاده ردیف به طرف دشمن روانه شدند.

در اواخر رجب سال ۱۲۹۸ هـ (جون ۱۸۸۱ م) در جنگی که میان طرفین در محلی موسوم به کاریز در حوالی گرشک رخ داد، در اول نبرد به نفع امیر



عبدالرحمن خان تمام شد، زیرا سواره نظام سردار ایوب خان شکست خورده تماماً پراکنده شدند. و فقط ۸۰ نفر از سران و سرداران لشکر او با دسته قلیلی از همراهان سردار در میدان جنگ مانده بودند. این افراد با خود فیصله کردند که بجای فرار بهتر است در میدان جنگ کشته شوند و بنابراین بطور دسته جمعی خود را به قلب سپاه امیر عبدالرحمن خان زدند و مستقیماً بطرف سپهسالار غلام حیدر خان توخی و قاضی سعدالدین خان حمله نمودند. سپهسالار و قاضی از ترس جان پا به فرار جانب قندهار نهادند. با فرار این دو سرلشکر شکست در لشکر امیر افتاد و جنگ به نفع سردار ایوب خان تمام شد. بگفته امیر عبدالرحمن خان، در این حمله سردار عبدالله جان [سرکار] و چند تن دیگر از صاحب منصبان سردار ایوب خان کشته شدند. سردار ایوب خان با بقیه قوت‌های خود بدون کدام مانعی بر شهر قندهار دست یافت (جولای ۱۸۸۱م).<sup>۱۰۲</sup> در نمازهای جمع خطبه بنام او خوانده میشد. در عین حال سردار ایوب خان فتوای کفر امیر عبدالرحمن خان را از روحانیون قندهار نیز گرفته بود.

وقتی امیر عبدالرحمن خان از نتیجه این جنگ باخبر شد، در رأس ۱۲ هزار نفر سرباز عازم قندهار گردید. فرهنگ برویت اطلاعه ای که از طرف سنت جان نماینده سیاسی برتانیه در کوئته به اداره امور خارجه هند ارسال شده بود میگوید «در وقتی که امیر به قندهار نزدیک شد، ایوب خان هنوز ب فکر مصالحه با او بود. نماینده مذکور مضمون نامه یی را که محمد ایوب خان همدست سرداران محمدزائی برای مصالحه با امیر فرستاد چنین نقل قول میکند: پس از تعارفت "ما هردو در تبعید بسر می بردیم. من خورد هستم و شما کلان، با وصف این شما چنین رفتار کنید که ما هردو در مقابل فرنگی همدست شویم. اگر چنین نمیکنید، مرا بحال خودم بگذارید. پیشنهاد من اینست: شما به ترکستان بروید که سهم پدرتان بود. اولاده اعظم خان کرم را بگیرند، کابل به یعقوب خان، قندهار به اولاده محمد امین خان، گرشک هم به هاشم خان و هرات بمن داده شود. من با کفار جنگ میکنم و اگر شما دوست من باشید، یعقوب خان را از دست ایشان رها می کنیم ورنه خود را در این راه بر باد می نمانیم. اگر شما با این پیشنهاد موافقت

نکنند من به شما حمله نمیکنم اما اگر پیش بیایید آن کار خود شما است.»<sup>۱۵۳</sup>

امیر عبدالرحمن خان که مرد قدرت طلب و هدفمندی بود این پیشنهاد سردار ایوبخان را نپذیرفت و حتی جوابی هم به آن نداد و برای رسیدن به هدف خود پیشرفت و در اواخر ماه رمضان ۱۲۹۸ هـ ق (اواخر آگست ۱۸۸۱ م) اولین حمله را بر قوای ایوبخان در محل سرپوزه قندهار آغاز کرد، در نتیجه چند حمله دیگر امیر عبدالرحمن خان بالاخره نیروهای سردار ایوب خان شکست خورد (۲۲ سپتامبر ۱۸۸۱) و به هرات عقب نشست.

امیر عبدالرحمن خان علت شکست سردار ایوب خان را چنین برمیشمارد: "به سبب چند اشتباهی که قبل از شروع جنگ محمد ایوب خان کرده بود، لشکر او تا یک درجه خود را باخته بودند، اولاً از شهر قندهار ابداً بیرون نیامد که از لشکر من جلوگیری نماید و به عوض اینکه خودش به من حمله نماید، موقع حمله را بمن داد. از این کار کم جرأتی خود را به لشکر خود ظاهر نمود. ثانیاً اشتباهش این بود که شهر قندهار را خالی گذاشت. ثالثاً از قلعه خیل ملاعلم عقب نشست. رابعاً از بدو جنگ تا خاتمه خودش درجنگ حاضر نبود و جنگ را از روی کوه چهل زینه که نیم فرسخ از اردو دور بود ملاحظه میکرد. همه این اقدامات مکفی بود لشکریانش دل خود را بیازند که به آنها ظاهر داشت خودش از داخل شدن در جنگ میترسد. خامساً هفت هزار سوار لشکر خود را عقب کوه مذکور پنهان کرده بود تا در موقعی که جنگ خوب مشتعل شود، به لشکر سواره خود حکم یورش بدهد، ولی مشارالیه اینقدر ترسیده بود که لشکر سواره خود را بکلی فراموش کرده بود که از شروع جنگ تا آخر هیچ موقع جنگیدین به جهت آنها فراهم نیامد. درحقیقت این لشکر سواره در ظرف تمام مدت جنگ عقب کوه بودند و خودش یک مرتبه هم به میدان نیامد که لشکر خود را دلداری بدهد. باوجود این بعضی از صاحب منصب های دلیر و سربازان جنگجوی او خیلی خوب جنگیدند."<sup>۱۵۴</sup>

امیر می افزاید: بعضی چیزها برای محمد ایوب خان فراهم بود که همه آنها با حالت من ضدیت داشت. مشارالیه ادوات حربیه و اسلحه بهتر و لشکر بیشتر از

<sup>۱۵۳</sup> - فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۳۸۳

<sup>۱۵۴</sup> - تاج التواریخ، ص ۲۱۴ - ۲۱۵

من داشت. علاوه بر آن ملاهای جاهل به مخالفت من اعلان جهاد داده بودند و این کار به جهت پیشرفت محمد ایوب خان خیلی مساعد بود، اینها (ملاها) میگفتند: من دوست انگلیس ها هستم و حریف من غازی می باشد. [یکی از این ملاها، مولوی عبدالرحیم آخندزاده، پدرکلان پوهاند عبدالحی حبیبی بود که فتوایی به مهر و امضای ملاها و روحانیون قندهار صادر کرده بود و در آن سردار محمد ایوب خان غازی و امیر عبدالرحمن خان به دلیل دوستی با انگلیسها کافر گفته شده و جهاد علیه او شرعاً روا گفته شده بود، مگر مولوی عبدالرحیم وقتی از شکست ایوب خان و پیروزی امیر عبدالرحمن خان مطلع شد، به خرقه قندهار داخل بست نشست. امیر بعد از تصرف قندهار اولین کاری که کرد، خود به زیارت خرقه قندهار رفت و دستور داد مولوی عبدالرحیم را از داخل بست بیرون بیاورند، لهذا او را از عمارت خرقه بیرون آوردند و امیر با ضرب گلوله او را کشت.<sup>۱۰۰</sup>]

### فتح هرات و الحاق آن به کابل:

در زمانی که امیر عبدالرحمن خان عازم جنگ قندهار بود و کار جنگ با سردار ایوب خان را یکطرفه میکرد، سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله طبق هدایت امیر از ترکستان بر هرات حمله کرد و آنرا به تصرف خود در آورد، زیرا قوتهای را که شاغاسی خوشدل خان برای دفاع از شهر فرستاده بود اندک و آنها هم بجای مقابله به سردار عبدالقدوس خان پیوسته بودند. بنابراین وقتی سردار ایوب خان از قندهار به هرات برگشت، خوشدل خان خبر سقوط هرات را در گرشک در دست راست رودخانه هیرمند به او داد. سردار ایوب خان طبعاً از این خبر سخت متأثر گردید. امیر عبدالرحمن خان نیز از قندهار به کابل بازگشت و در حالی که دوشهر بزرگ افغانستان یعنی قندهار و هرات به کابل پیوسته بود، هنوز هم خود را مالک کل افغانستان نمی شمرد، زیرا بزرگترین دشمنان او ملاهایی بودند که تا هنوز مردم را به اغتشاش و شورش علیه او فرا می خواندند. در همین سال امیر ولایت کنر را از چنگ سید محمود کنری بیرون کشید و یک سال بعد میمنه را از چنگ دلاورخان و بدخشان را از سلطه میرسلطان مراد و میر یوسف علی خان بدخشی و دیگر مخالفان سلطنت خود پاک ساخت.

یک سال قبل از فتح میمنه، حاکم شغنان و روشان بدخشان میر یوسف علی که دم از استقلال و خود مختاری میزد و با حکمران خوقند و همچنان روسها به تماس آمده و از آنها دعوت نموده بود تا شغنان و روشان را اشغال کنند، امیر با اطلاع از این خبرها به جنرال کمال خان و سردار عبدالله خان والی قطغن دستور داد با سرعت شغنان و روشان را تصرف کنند و آنها هم بعد از برخورد مختصر میر یوسف علی را دستگیر و به کابل فرستادند و امیر بجای او حاکم دیگر فرستاد.<sup>۱۰۶</sup>

### سرگذشت سردار ایوب خان در ایران:

سردار ایوب خان و سپاه او پس از شکست از امیر عبدالرحمن خان، بنابر گزارش مؤلف عین الوقایع: به کنار رود هیرمند (گرشک) رسیدند خبر یأس ورود سردار عبدالقدوس خان و گرفتن اوهرات را به سردار محمد ایوب خان دادند، آه از نهادش برآمد و مظطر و پریشان شده در منزل دیگر با نهایت افسردگی و پریشانی سردار معظم له امر کرد بیرق او را از پوش در آورند چون خشک بیرقها را در مقابلش سر پا نمودند و همراهان خود را مخاطب ساخت و گفت هرکس مرا به این حال میخواهد در پای بیرقهای خالی حاضر شده آماده رفتن به جانب ایارن شود و هرکس میل دارد به هرات برود خود داند، این را گفت و صدا را به گریه بلند کرد! افسر و سپاه آنچه داشتند بنای گریه را گذاشتند. پس از نیم ساعت ناله و فغان افاغنه، سپاهیان و سردار سواران هراتی جوقه جوقه از پیش نظرش بعلت اینکه ماندگان ما در هرات اند می گذشتند و خدا حافظی میکردن مگر معدودی افسران از جان گذشته و نوکران وفادار که تعداد شان همه متجاوز از ۱۴۰۰ نفر نبود در رکاب ماندند. سپس از آنجا طرف خاک ایران رفتند.<sup>۱۰۷</sup>

سردار ایوب خان با یاران همدل و همراکب خود به ایران رفت و دولت ایران هم او را در خراسان تحت نظارت گرفت و برای سردار و همراهانش جیب خرجی می پرداخت. هنگامی که والی میمنه، دلاور خان سر از اطاعت امیر عبدالرحمن خان برتافت و خود را برای جنگ آماده میکرد به سردار ایوب خان احوال داد که

<sup>۱۰۶</sup> - تاج التواریخ، ج ۱، ص ۲۳۲

<sup>۱۰۷</sup> - یوسف ریاضی، عین وقایع، ص ۲۱۲ (بحواله کله منارها، تالیف عیسی غرجستانی، ص ۶۱)

خود را به میمنه برساند، سردار ایوب خان همراه با شخصیت های معروفی چون: لویناب خوشدل خان، سردار هاشم خان و قاضی عبدالسلام خان علمی، و عبدالله خان ناصری، احمدعلی خان در رأس یکصد سوار به عزم پیوستن با دلاورخان از خراسان حرکت نمود. ولی حاجی محمد نام که از جواسیس امیر عبدالرحمن خان در تهران بود بوسیله تلگراف از موضوع به انگلیسها و انگلیسها به امیر عبدالرحمن خان گزارش دادند و در نتیجه امیر به نایب الحکومه هرات سعدالدین خان فرمان داد تا با شدت هرچه بیشتر از سرحدات غربی محافظت نماید و جلو ورود سردار ایوب خان را بگیرد. نایب الحکومه هرات سردار عبدالله خان تیموری را مامور حفاظت سرحدات آن نواحی کرد و هم دستور داد تا تمام مراسلاتی که از طرف هر دو کشور در رفت و آمد هستند مطالعه نمایند. از سوی دیگر جنرال الله داد خان را مؤظف به محافظت از سرحدات فراه و قلعه کاه نمود و نیز فوجی را بسرکردگی نایب سالار تیمورشاه خان غلجائی مامور مواظبت آن نواحی نمود. اما قبل از اینکه سردار ایوبخان وارد مرز هرات شود، عمال دولت ناصرالدین قاجار سد راه غازی ایوب خان شدند و در منطقه قوچان سردار ایوب خان و یارانش را مانع رفتن بسوی افغانستان شدند. بدینگونه انگلیسها و دولت مرتجع ایران ضربت خود را وارد کردند و تمام نقشه های قیام والی میمنه را نقش بر آب نمودند. امیر عبدالرحمن خان نیز برای سرکوبی والی میمنه دست بکار شد و میرمحمد حسین را با پنج هزار سوار مؤظف ساخت تا دلاور خان را دستگیر و همدستانش را سرکوب نماید. خود امیر متذکر میشود که در سال ۱۳۰۱ قمری / ۱۸۸۴ میلادی با فرستادن لشکری به جنگ دلاور خان حکمران یاغی میمنه، او نیز پس از نبردی مختصر شکست خورده دستگیر و به کابل آورده شد و میمنه در جمله ولایات هرات و قندهار تحت قلمرو حاکمیت من قرار گرفت.<sup>۱۵۸</sup> امیر همدستان دلاورخان را نیز زندانی کرد و بالای مردم میمنه بخاطر تمردشان جریمه یی به قیمت پنجمد خروار گندم و جو و جواری سالانه تحمیل نمود.<sup>۱۵۹</sup>

سه سال بعد در ۱۸۸۷ شورش های مردم اندر و تره کی و هوتکی و غیره برضد امیر عبدالرحمن خان برهبری ملا عبدالکریم و شاه خان هوتکی براه افتاد.

<sup>۱۵۸</sup> - تاج التواریخ، ج ۱، ص ۲۳۶

<sup>۱۵۹</sup> - محمدعیسی غرjestانی، کله منارها در افغانستان، ص ۶۲

در این نوبت تیمورشاه خان نایب سالار امیر نامه‌یی به سردار ایوب خان فرستاد و از او تقاضا کرد تا به هر وسیله ممکنه خود را بهرات برساند و روز ورود خود را مشخص کند تا او در همان روز قشون هرات را تحت فرمان او قرار بدهد.<sup>۱۶۰</sup> سردار ایوب خان روز هجدهم شوال (۱۳۰۴ق/۱۸۸۷م) را معین میکند، ولی تیمورشاه خان نایب سالار بخیال روز هجدهم ماه رمضان را اشتباه کرده با سپاه تحت فرمان خویش جانب قشون فرامرز خان حمله ور میشود، مقاومت او سبب میشود که تغییر جهت داده سوی انبار اسلحه هجوم می‌برند و بعد از تاراج انبار اسلحه در قشله‌های خویش به امید سردار ایوب خان میمانند. چون معلوم شد که نشانه‌یی از سردار بظهور نمی‌رسد، بناچار افسران و سربازان شورشی به هر طرف پراکنده میشوند و خود نایب سالار راه فرار بسوی ایران را در پیش می‌گیرد، مگر قبل از رسیدن به سرحد ایران از سوی افراد امیر دستگیر و به کابل فرستاده میشود و امیر او را به جرم همنوائی با سردار ایوب خان سنگسار مینماید. چون نقشه‌ها بر ملا می‌گردد از سوی والی هرات دو فوج مؤظف می‌گردد تا سردار ایوب خان را حین ورود به افغانستان دستگیر کنند. از جمله افراد اعزامی، رجب علیخان رساله دار در نزدیکی قرارگاه سردار ایوب خان تصادف میکند و جنگ ناگهانی بین طرفین در می‌گیرد و سه نفر از همراهان ایوب خان کشته میشوند و با با فرا رسیدن شب ایوبخان غایب می‌گردد و با غلام علی نام رساله دار امیر تصادف میکند. او که سردار ایوبخان را در تله می‌بیند، شجاعانه اسپ خود را به سردار میدهد تا خود را از دست دشمن نجات دهد و خود با پای پیاده مراجعت کرده میگوید که سردار را زخم زده است، اما این بهانه او را از چنگ افسران رهائی نمیدهد و زندانی میشود. ضمناً برخی از همراهان سردار ایوبخان مثل میر علم خان، کرنیل سلطان خان و محمد خان آبدار و سلطان محمد خان و عثمان خان توسط افراد امیر دستگیر و زندانی بکابل فرستاده شدند.

۱۶۱

سردار ایوب خان برای سومین بار هنگامیکه قیام غلجیان از قلات تا حصارک و بالا مرغاب را فرا گرفته بود به قصد اشتراک در قیام غلجائیان می‌خواست وارد افغانستان گردد و این بار تا خواف ایران رسید ولی دوباره از

<sup>۱۶۰</sup> - سراج التواریخ، ج ۳، ص ۵۵۵

<sup>۱۶۱</sup> - محمد عیسی غرjestانی، کله منارها در افغانستان، ص ۶۵

عزمش منصرف شد، مگر در این نوبت نیز برخی از یاران سرسپرده اش مثل احمد انورخان برگید از قوم بابری از سردار ایوب خان جدا افتاده وارد جلگه هرات گردید و با غلام حیدرخان جمشیدی تصادف کرد و در یک برخورد مسلحانه غلام حیدر خان را کشت ولی خود نیز از دست سربازان امیر کشته شد. این بار سردار ایوب خان و یاران او به دلیل فشار انگلیسها بر دولت ایران از گرفتن مستمری محروم گردیدند. سرانجام در ماه صفر ۱۳۰۵ هجری مطابق ۱۸۸۸ میلادی از طرف مقامات ایران به والی خراسان دستور داده شد تا مجاهدین افغانستان را زندانی کرده به قونسلگری انگلیس مقیم مشهد تحویل دهد. مؤلف کتاب عین الوقایع در این مورد مینویسد: "القصه نواب الدوله والی خراسان چون دید همراهان ایوب خان جمعی شجاعان هستند تدبیری کرده فوج مسلح در توپخانه ارض مقدس مخفی نموده جمعی از اجزا و سربازان و سواران حاضر در رکاب خود را به اطراف دارالحکومه واداشت و سردار معزالیه را به ارگ احضار نموده بدین امیدواری که حکم حضرت همایونی شده بشما و همراهان شما خلعت داده شود. وقتی که سردسته مجاهدین را خلع سلاح نمودند و یاران نیز که زیاده از ۲۵۰ نفر میشدند خلع سلاح گشتند به آنها گفته شد که از این ببعد اسرای حکومت انگلیس میباشند."<sup>۱۶۲</sup>

انگلیسها سردار ایوب خان و یاران او را به هندبرتانوی منتقل کردند و در راولپندی و لاهور تحت نظر گرفتند. سردار ایوب خان تا روز مرگ خود (۱۷ اپریل ۱۹۱۴ مطابق ۱۱ جمادی الاول ۱۳۳۳ هـ) بحیث یک وسیله فشار بر حکومت افغانستان در هندبرتانوی نگهداشته شد. مزار او در مقبره سید حبیب در جنوب پشاور واقع است.<sup>۱۶۳</sup>

محمود محمود مینویسد: بی مهری ناصرالدین شاه تا اینجا کشید که این مهمان اصیل و نجیب و جوانمرد شجاع را به خواهش بیجای بیگانه گرفته تسلیم دولت انگلیس کند. بعد از تسلیم دادن سردار ایوبخان و یارانش به انگلیس، عمال انگلیس سردار قهرمان و یاران فداکار او را از راه تهران و بغداد به هندوستان

<sup>۱۶۲</sup> - محمد عیسی غرجستانی، کله منارها در افغانستان، ص ۶۷

<sup>۱۶۳</sup> - حبیبی، تاریخ مختصر افغانستان، ص ۲۹۶

برده تحت نظر گرفت و از وجود آنها بحیث وسیله فشار بر امیر عبدالرحمن خان استفاده میکردند.<sup>۱۶۴</sup>

در جمله یاران وفادار سردار ایوبخان یکی هم سردار شیرعلیخان جاغوری از معززین هزاره در دربار امیرشیرعلیخان بود که در رکاب سردار ابتدا به ایران و بعد به پاکستان رفت و از آنجا پسران و اقوام خود را بر ضد امیر عبدالرحمن خان بشورش و قیام تحریک میکرد. امیر عبدالرحمن خان بعدها دوپسر او هر یک صفدرعلی و احمدعلی خان جاغوری را که به هواداری سردار ایوب خان در شورشهای مردم هزاره شرکت داشتند تعقیب و دستگیر و اعدام نمود.

### غلبه امیر بر سید محمود پاچای کنری:

یکی دیگر از کسانی که تن به اطاعت از امیر عبدالرحمن خان نمیداد و ادعای استقلال و پادشاهی داشت، سید محمود پاچای کنری بود. امیر در مورد وی مینویسد:

"در همان سالی که محمد ایوب خان شکست خورد، با یک نفر از رؤسای دیگر هم جنگ نمودم و این جنگ با سید محمود کنری فراهم آمد. سید محمود کنری داماد وزیر محمد اکبر خان معروف بود و ازین جهت خود را حامی فرقه شیرعلی خان میدانست. در وقت جلوس من به تخت سلطنت افغانستان، مشارالیه خود را پادشاه کنر که محل حکمرانی او بود اعلان نمود. وقتی عازم قندهار بودم مشارالیه با چهارصد - پانصد نفر همراهان خود که از رعایای نمک حرام من بودند به خاک من حمله آوردند. مشارالیه خیال میکرد با چهارصد پانصد نفر اشخاص مسلح به تفنگهای قدیم که با او متفق بودند، میتوانند [مرا از] سلطنت [خلع] نمایند. مامورین من سردار عبدالرسول خان و میر ثناگل به مقابله او رفتند، ولی او از جنگ اعتراض نموده بود. بعد از شش ماه به این وسیله تعداد زیادی دور خود جمع نموده به مخالفت من برخاست و این وقتی بود که پس از فتح قندهار من به کابل مراجعت کرده بودم. لهذا غلام حیدرخان چرخ سیهسالار خود را با عبدالغفور خان مامور داشتم تا با سید محمود جنگ نمایند. سیهسالار در

<sup>۱۶۴</sup> - محمود محمودف تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس در قرن ۱۹، ص ۱۱۶۸



میدان جنگ از اسب افتاده پایش شکست ولی عساکر شجاع من مشغول جنگ بودند تا سید محمود را مجبور نمودند بطرف هندوستان فرار نماید. بدینسان او را شکست داده و خانه های کسانی که او را پناه داده (حمایت کرده) بودند آتش زدند.<sup>۱۶۵</sup>

فرهنگ سید محمود کنزی را یکی از جواسیس و دست نشانندگان انگلیس شمرده در موردش مینویسد که: "از جمله خوانین و ملاکان محلی دو نفر در سرحد شرقی در خدمت انگلیسها بر سایرین سبقت جسته مستحق حمایت و انعام گردیدند. اینها عبارت بودند از اکبرخان مهمند لال پوره و سید محمود پاچای کنزی. اکبرخان برادر اندر صادق خان مامای امیر محمد یعقوب خان بود که در موقع لشکرکشی انگلیس به افغانستان رئیس عشیره مهمند بحساب میرفت. وی پس از تبعید یعقوب خان به هند علیه انگلیسها قیام کرد و با اشغال دکه خطوط مواصلات قوای برتانیه را با پشاور قطع نمود. انگلیسها اکبرخان را علیه او تجریک نموده بکمک او صادق خان را از صحنه خارج نمودند و خانی لال پوره را با حق راه گیری خیبر به اکبرخان دادند.

بعد از جنگ هم دولت انگلیس به حمایت از خان لال پوره ادامه داد. چنانچه گرفتن در نامه ۲۲ آگست عنوانی امیر عبدالرحمن خان متذکرشد که «خان لال پوره در تحت حمایت دولت برتانیه قرار دارد.» هرچند امیر به اثر این سفارش با خان مذکور مدارا نموده یک قسمت از عواید لال پوره را به او واگذار شد، اما خود او را به کابل زیر نظارت گرفت و هر دو نقطه سوق الجیشی دکه و لال پوره را توسط قوای نظامی خود تسخیر کرد و بر حیثیت مستقل خانهای آن منطقه خاتمه داد.<sup>۱۶۶</sup>

"اما سید محمود پاچای کنزی که اجدادش از وقت دولت مغولی در آن منطقه دارای حیثیت و اعتبار روحانی و ملاکی بودند، با ورود قوای انگلیس به افغانستان با آنها همکاری نمود و در مقابل انگلیسان او را زیر حمایت خود گرفته به موجب نامه مؤرخ ۲۱ دسمبر ۱۸۷۹ میجر جنرال رابرت قوماندان قوای دولت مذکور در این محاذ حاکمیت او را بر دره کنز بشکل موروثی تصدیق کردند. فرهنگ می افزاید: در موقعی که **گرفتن** در راه مسافرت از هند از جلال آباد

<sup>۱۶۵</sup> - تاج التواریخ، ص ۲۲۹

<sup>۱۶۶</sup> - فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۳۸۵

عبور میکرد، سید محمود با او ملاقات و پیشنهاد کرد که حکومت انگلیس، افغانستان را به اجزای کوچک تقسیم نماید که یکی از دیگری مستقل اما مجموع آنها تابع دولت برتانیه باشد. گرفتن در برابر همکاری و مشوره پاچا به او اطمینان داد که "حکومت تمام تدابیر را اتخاذ خواهد کرد تا او به علت وفاداری اش از دولت برتانیه زیانمند نشود."

امیر عبدالرحمن خان پس از احراز مقام سلطنت، در مرحله اول امتیازات سید محمود را برای او باقی گذاشت، اما تقاضا کرد تا یک قسمت مالیات کمر را به حکومت بپردازد و قسمت دیگر را برای خودش نگهدارد. معهذاً پس از چندی روابط بین جانبین برهم خورد، اما حکومت هند توسط نامه شخصی ویسرا، طرفداری اش از سید محمود را به امیر اعلان نموده اخطار کرد که از اقدام علیه او خود داری کند. با اینهمه امیر اصرار ورزید تا سید مالیه کمر را تادیه نموده خودش به کابل بیاید. لیکن سید از آمدن به کابل خود داری کرد و چون فشار امیر بیشتر شد باز به حکومت برتانیه مراجعه کرد و در نامه مورخ ۲۵ فروری ۱۸۸۳ متذکر شد که خدمت او برای دولت مذکور (انگلیس) برای "حصول پاداش در این دنیا بود نه در آخرت." با وصف اینها، حکومت هند از مداخله نظامی بطرفداری او خود داری کرد و در ماه نومبر ۱۸۸۲، سپهسالار غلام حیدرخان چرخه نیرویی را علیه سید سوق داد و او مجبور شد بسرزمین مهمند پناه ببرد و بعدها در ۱۸۸۶ به نزد انگلیسها به هند رفت.<sup>۱۶۷</sup>

سید محمود پاچای کمر، از خانواده مرحوم سید هاشم کنری میباشد. سید هاشم خان کنری یکی از دشمنان سرسخت انگلیس در جنگ اول افغان و انگلیس ها بود و موهن لال شرحی در باره رشادت ها و مقاومت های وی در برابر نیروهای اعزامی انگلیس در کمر نوشته است که در جلد دوم کتاب زندگی امیر دوست محمد خان آمده است.<sup>۱۶۸</sup>

### امیر و سرکوبی شورش شینواری ها:

<sup>۱۶۷</sup> - فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۳۸۵-۳۸۶

<sup>۱۶۸</sup> - موهن لال، زندگی امیر دوست محمدخان، ترجمه دکتور سید خلیل الله هاشمیان،

ج ۲، چاپ امریکا، صفحات ۲۴۹-۲۵۸

مردم شینوار ننگرهار، مردمان جنگجو و شجاعی هستند ولی از آنجا که اکثریت نفوس منطقه از لحاظ اقتصادی دچار تنگ دستی و فقر بودند، دست به غارت کاروان ها و قوافل تجارتی و مسافریین میزدند که از این راه عبور میکردند و طبعاً باعث قتل و خون ریزی میشدند. امیر عبدالرحمن خان که به امنیت راه ها سخت اهمیت میداد، باری تصمیم گرفت خود به منطقه برود و شر قطاع الطریقان را کم کند. مگر از آنجا که برخی از مخالفین امیر از افغانستان فرار کرده و در پیشاور سکونت داشتند، بنابراین همواره برای امیر درد سر تولید میکردند و مردم شینوار را با دادن پول و وعده های دیگر به شورش و امیداشتند. امیر در این خصوص مینویسد: طوایف شینواری که محل سکونت شان

جنوب شرق جلال آباد، در عرض راه پیشاور است، همیشه اسباب زحمت حکمرانان کابل بودند. عادت داشتند تا کاروان های تجارتی را تاراج نمایند و مسافریین را به قتل برسانند و اموال و مواشی قلعه ها را غارت نمایند. در زمان امیر شیرعلی خان راه جلال آباد - پیشاور خیلی نا امن و مخوف بود و هیچ کسی از ترس جان خود در این راه رفت و آمد کرده نمیتوانست، لهذا لازم دانستم به این حرکات وحشیانه خاتمه بدهم.

در زمستان ۱۳۰۱ هجری/ ۱۸۸۴م پسر خود سردار حبیب الله خان را به حکومت کابل گذاشتم و عازم جلال آباد شدم تا به وضع منطقه سرو سامانی بدهم. ابتدا روحانیون و خوانین شینوار را نزد خود خواستم و با آنها با بسیار ملایمت موضوع را مطرح کردم و خواهش نمودم تا منبهد دست به دزدی و تاراج اموال مردم و مسافریین و قوافل نزنند. بزرگان و روحانیون شینوار به محل خود برگشتند ولی نصایح مرا نادیده و ناشنیده پنداشتند. شنیده بودم که در زمان امیر شیرعلی خان، حاکم جلال آباد شاه محمد بود و اگر کسی از دست شینواری ها به او شکایت میکرد، عارض را تنبیه مینمود که میخواهد روابط بین او مردم شینوار را خراب کند. در این وقت سردار نور محمد خان پسر سردار ولی محمد خان (معروف به لاتی که در هند برتانوی اقامت داشت) با دو نفر دزد معروف از طایفه صالح خیل موسوم به سادو و دادو با شینواریها که تعداد شان به پانزده هزار نفر میرسید، ملحق گردیدند و قصد جنگ با لشکر مرا نمودند. سه

فوج پیاده نظام و یک فوج سواره نظام و دو باطری توپخانه را تحت قیادت سپهسالار غلام حیدر خان، برای سرکوبی شورشیان فرستادم. در چهار نقطه: حصارک، آچین، منگل و سنگوخیل چهاربار جنگ رخ داد، و در هر یکی از این جنگها شورشیان شکست خورده کشته و زخمی بسیار از خود برجای گذاشتند. مابقی طوایف یاغی بعجز آمدند و استدعای عفو کردند ولی طایفه سنگوخیل بکلی مقتول و معدودی که مانده بود بسوی تیرا فرار کردند. امر دادم از سرهای کشته گان جنگ دو منار، یکی در جلال آباد و دیگری در محل سکونت شاه محمد که آنها را به این کار زشت تشویق کرده بود، بسازند تا بدانند که اینست سزای کسی که مسافرین را غارت یا به قتل میرسانند.<sup>۱۶۹</sup>

امیر علاوه میکند که: "چقدر اقدامات مجدانه بجهت گرفتاری دو نفر از این قطاع الطریقان موسوم به سادو و دادو که چندین مرتبه لشکر مرا شکست داده بودند به عمل آوردم. یکی از اینها فعلاً در قفس آهنین گذاشته شده و به قلعه کوه موسوم به لته بند محبوس است."<sup>۱۷۰</sup>

### شورش غلجائی ها:

فرهنگ میگوید: امیر در صدد از میان بردن سران و رهبران جهادی بود. چنانکه در مرحله اول عصمت الله خان جبارخیل را از جمله مجاهدین به عنوان صدراعظم<sup>۱۷۱</sup> خود مقرر نمود اما محمد جان خان وردک و ملا عبدالغفور غلجائی را به اتهام توطئه علیه دولت گرفتار و بزارشریف تبعید نمود، بزودی خبر رسید که آندو نفر فوت کردند درحالی که به امر امیر در نزدیکی بلخ بقتل رسیده بودند.

<sup>۱۶۹</sup> - تاج التواریخ، ۱-، ص ۲۳۴-۲۳۵

<sup>۱۷۰</sup> - تاج التواریخ، ص ۲۱۸-۲۱۷

<sup>۱۷۱</sup> - در منابعی چون تاریخ غبار و تاج التواریخ و سراج التواریخ، از صدراعظمی بنام عصمت الله خان در سالهای اول حکمرانی امیر عبدالرحمن خان سخنی نیست، بلکه تمام امور وزارت خانه ها را خود امیر بعهده داشت و فقط بعد از خاموش کردن قیام هزاره جات است که سردار عبدالقدوس خان به حیث اعتماد الدوله یعنی صدراعظم امیر مسمی میشود، ولی فرهنگ منبع این ادعای خود را نشان نمیدهد.

در جنوری سال ۱۸۸۲ عصمت الله خان هم معزول و بجرم مکاتبه با سردار محمد ایوب خان زندانی گردید و چندی بعد در زندان اعدام شد. میرچه خان کوهدامنی که او هم خودش را در خطر میدید از کابل گریخته در ایران به سردار ایوب خان پیوست و بعد ها با او به هند رفت. ملا مشک عالم که نظر به کبر سن و نفوذش در میان غلجانیان محفوظ بود هر بار که سعی میکرد رفقای سابق خود را از چنگال امیر نجات بدهد ولی موفق نمیشد، بنا براین نمایندگانش را در منطقه غلجائی و منگل و لوگر تا حصارک فرستاد و قبایل مختلف را به قیام علیه امیر دعوت کرد.<sup>۱۷۲</sup>

شخص امیر به ارتباط علل شورش های سالهای ۱۳۰۳ و ۱۳۰۴ هـ ق (۱۸۸۶-۱۸۸۷) مینویسد: "جهاتی که منجر به این اغتشاش و شورش عمومی گردید و نتایجی که از آن حاصل شد به قرار ذیل است :

اول، این بود که در زمان شیرعلیخان و محمد یعقوب خان به سبب بد نظمی و ضعف آنها تقریباً هر ملا و هر خان خود را مطلق العنان میدانستند و در انظار مردم خود را ولی و امیر جلوه میدادند. خیلی از ملاها و خوانین از همین قبیل بودند. و اینها قویترین و جنگجوترین و شجاع ترین طوایف افغانستان بودند. در جمعیت هم یکی از سه طایفه بزرگتر مملکت یعنی درانی و هزاره و غلجائی محسوب میشدند. غلجائی ها خوانین خیلی با نفوذ و تعداد زیادی هم از مردمان جنگی داشتند. این خوانین و اتباع شان به رعایا خیلی ظلم و سختی می نمودند و تعدیات غیر محدود آنها و مالیات گرفتن زیاد و تاخت و تاراج و حمله بر قوافل و جنگ استمراری با یک دیگر و قتل نفس بطور عمومی در میان آنها شیوع داشت. لهذا طبعاً اینها از من متنفر بودند، به این جهت که من شخصی نبودم که اجازه بدهم باوجود بودن من مرتکب اینگونه رفتار ظالمانه باشند و حکمرانی مرا مختل نمایند.

دوم شیرخان توخی غلجائی را که در سال ۱۲۹۹ قمری/۱۸۸۲ میلادی یاغی شده بود محبوس نموده بودم. اکثر دوستان و اتباع او از این فقره مکرر

بودند. سوم عصمت الله خان و دیگر خوانین غلجائی دوست و اقوام خانواده مرحوم شیرعلیخان بودند و از این جهت با معاندین من مراده داشتند و در میان طوایف افساد می نمودند و بجهت اینکار عصمت الله خان را در سال ۱۳۰۰ قمری/۱۸۸۳ حبس نمودم. چون این شخص یکی از خوانین غلجائی بود، محبوس شدن او یکی از جهات هیجان طایفه غلجائی گردید. چهارم ملای معروف موسوم به مشک عالم که من او را موش عالم میگفتم، با آنهایی که اسم خود را غازی گذاشته بودند و از مردم پول اخذ می نمودند شامل شده بود، اینها خود را غازی و ملا می نامیدند تا خود را در انظار مردم اشخاص بزرگ و معتنا (قابل اعتنا) جلوه دهند، چون تمام این حرکات بی معنی را موقوف کرده بودم، اینها سعی کردند به وسیله نفوذ زیادی که بر اهالی جاهل و غیر متمدن طایفه غلجائی داشتند به جهت من اسباب زحمت فراهم آورند. تا چندین سال افساد اینها امتداد داشت و آتشی را مشتعل نمودند که جنگ داخلی از آن برپا شد و این جنگ باعث خون ریزی زیاد و خرابی چندین هزار نفر گردید. خداوند در قرآن مجید می فرماید: «ان الله يامر بالعدل والاحسان واتيى ذى القربى وينهى عنى الفحشاء والمنكر والبغى يعظكم تذكرون.» (سوره نحل، آیه ۹۰، جزء ۱۴ قرآن کریم) افسوس که حرکات ملاها بکلی بر عکس احکام دینی که آنها دارند میباشد. پنجم احکام صادر کرده بودم که مالیات ولایت غلجائی را که عقب افتاده بود اخذ نمایند، اهالی آنجا نمیخواستند که مالیات خود را بدهند.<sup>۱۷۳</sup>»

امیر ادامه میدهد که: در پائیز ۱۳۰۳ قمری/۱۸۸۶ جنگ شروع گردید. به این قسم که شیرخان پسر میر احمد خان پسر سردار گل محمد را که نواده سردار کهنل خان قندهاری بود و از کابل به قندهار میرفت در مقام بین موشکی و چهارده مقتول نموده عیال و اطفال و اموال مشارالیه را به یغما بردند. نیز غلجائی ها طایفه اندری و هوتکی به یک فوج درانی که با میرزا سیدعلی از قندهار بطرف کابل می آمدند و فوج مذکور تازه داخل نظام شده و هنوز مسلح نبودند در مقام موشکی تاخت آورده در این تاخت غلجائی ها ۱۴۰ شتر دولتی

و ۸۰ بار چادر و ۳۰ هزار روپیه نقد بردند. در باب این زحمتی که طایفه غلجائی فراهم آورده بودند و مشک عالم هم از همان طایفه بود اطلاع یافته دو فوج پیاده نظام و چهار فوج سواره نظام و دو باطری توپخانه را به سرکردگی غلام حیدر خان توخی و حاجی گل خان کمیدان که حالا جنرال است و کرنیل محمد صادق خان که حالا در قندهار جنرال می باشد، جهت سرکوبی آنها فرستادم. این قشون وارد غزنی شده زد و خورد های جزئی در دو نقطه موسوم به دهن شیر و نافی بین آنها واقع شده یاغی ها شکست خورده متفرق شدند. در زمستان مردم آرام بودند، ولی همه این اوقات مخفیانه جهت برانگیختن طایفه غلجائی به مخالفت من مشغول تهیه و اسباب چینی بودند و در تدابیر خود کامیاب گردیده در اول بهار شورش عمومی برپا شد. ملا عبدالکریم پسر ملا مشک عالم در بهار ۱۳۰۴ قمری ۱۸۸۷/ اعلان داد که ۱۲ هزار نفر مردان جنگی با من حاضر اند، اگر طوایف غلجائی تماماً با من همراهی نمایند فتح و نصرت با من خواهد بود.

امیر می افزاید که: چون به من اطلاع رسیده بود که اهالی هوتکی هم در این شورش شامل اند به [کرنیل] سکندر خان که پدر جنرال حیدرخان توخی که حالا فوت شده است حکم دادم از قندهار به محال هوتکی رفته از هر خانه یک قبضه شمشیر و یک لوله تفنگ بطور جریمه اخذ نماید. رسیدن [کرنیل] سکندر خان به آنجا باعث خشم اهالی هوتکی که قبلاً هم رنجیده خاطر بودند گردیده در تمام اندر و هوتکی و تره کی و سایر طوایف غلجائی آشوب عمومی برپا شد. طوایف مذکور عیال و اطفال خود را به میان طایفه وزیر و ژوب و هزاره فرستاده خودشان برای جنگیدن با عساکر من حاضر شدند. در آن وقت در قلات غلجائی لشکر زیادی موجود نداشتیم، فوراً حکم دادم که ۶۰۰ نفر سرباز به سرکردگی کرنیل صوفی روانه شده به دسته لشکر سکندر خان کمک بدهند و نیز حکم دادم تعدادی هم پیاده ردیف و فوج درانی جدید به اسکندر خان ملحق شوند. قشون دیگری معجلاً از کابل به کمک جنرال غلام حیدرخان فرستادم. در اول جنگ، دست یاغی ها بالا بود. عیسی خان حاکم ماروف (معروف) که به کمک

سکندر خان میرفت از یاغی ها در راه شکست خورده بود.<sup>۱۷۴</sup>

در ماه رجب ۱۳۰۴ (اکتوبر ۱۸۸۷) جنگ سکندر خان با هوتکی ها شروع شد مگر پیروزی نصیب او نگردید، پسرش جنرال غلام حیدر خان بالاخره قوتهای شورشی اندری و تره کی را عقب زده راه خود را بسوی قلات غلزائی جایی که پدرش در جنگ با هوتکی ها شکست خورده بود، باز نمود. با رسیدن قوای غلام حیدر خان به قلات هر دو قوای دولتی متفقاً به جنگ علیه شورشیان هوتکی پرداختند و سرانجام شورشیان را با شکست روبرو کردند.

فرهنگ مینویسد که: "امیر به تحمیل مالیات بر مردم غلجائی اقدام کرد. اینها تا آنزمان هیچگاه مالیه مستقیم به دولت نپرداخته بودند، بلکه مالیه شان توسط خانهای آنها و مستأجران تحصیل میشد. بطوریکه خان ها و ملاهای با نفوذ از ادای مالیه معاف بودند و افراد عادی یک اندازه مالیه تأدیه میکردند که قسمتی از آن به خان ها و مستأجران تعلق میگرفت و مبلغ اندکی بجزانه دولت میرسید. اکنون امیر مالیات مختلف وضع نمود، مثل مالیه سه کوت مساوی یک ثلث محصول زمین در مورد املاک آبی، و پنج کوت یعنی پنج یک محصول در مورد زمین های کاریزی و زکات یعنی چهل یک مواشی و مالیه خانواری و مالیه ولادت (چهار روپیه برای پسر و دو روپیه برای دختر) و مالیه ازدواج (ده روپیه در ازدواج با دختر باکره و پنج روپیه در ازدواج با زن بیوه) و بالاخره مالیه میراث به اندازه یک بر چهل مال متروک."<sup>۱۷۵</sup>

از گفته فوق فرهنگ طوری استنباط میشود که گویا امیر این مالیات را تنها بر مردم غلجائی برای تنبیه آنها وضع کرده باشد، در حالیکه همه مالیات چه مالیات اراضی و چه مالیات مواشی و چه سایر مالیات در حکومت های سابقه از زمان احمد شاه ابدالی وضع و تا عهد امیر عبدالرحمن خان وصول میشد ولی مقدار بعضی از این مالیات کمتر بود، اما امیر عبدالرحمن خان، با هدف تقویت اردو و سپاه خود به این مالیات و این پول ضرورت داشت و از همه مردمیکه واجد پرداخت مالیات بودند آنرا میگرفت و حتی بدون اعزام محصل وصول

<sup>۱۷۴</sup> - تاج التواریخ، ص ۲۴۶ - ۲۴۷

<sup>۱۷۵</sup> - فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۳۸۷



میکرد، پس روایت فرهنگ بیانگر تمام حقیقت قیام غلجائیه علیه امیر نیست و چیزهای دیگر هم نقش داشته اند که امیر در خاطرات خود آنها را تذکر داده است.

امیر تعداد شورشیان غلجائی را سی هزار بر می‌شمارد که بسرکردگی

"شاه خان هوتکی" بر ضد قشون دولتی می‌رزمیدند. امیر می‌افزاید که شورشیان از مردم میمنه و هرات و سردار ایوب خان در ایران نیز کمک خواسته بودند، و مردم هرات و میمنه استدعای شورشیان را پذیرفته بودند. در هرات به تعداد ۸۰۰ نفر از فوج هزاری غلجائی بطرفداری از شورش غلجائیان در ارگ هرات بنای شورش را گذاشتند و سپهسالار نظامی فرقه را در ارگ محصور کردند و چون با مقاومت دیگر سربازان ارگ روبرو شدند با تاراج جباخانه و سلاح زیاد از ارگ خارج شده راه بالا مرغاب در پیش گرفتند. در همین هنگام ملاحای مناطق شورشی در نمازهای جماعت شایع ساختند که هرات در تصرف شورشیان در آمده و مردم میمنه و سایر ولایات از شورشیان حمایت میکنند. اما جنرال غلام حیدرخان به این شایعات اهمیت نداده در همه جا شورشیان را از پیش بر میداشت و بسوی شمال به استقامت بالا مرغاب به پیشروی ادامه داد. امیر میگوید که در این موقع ده فوج پیاده نظام و چهار صد سواره نظام در ماه شوال ۱۳۰۴ از کابل به کمک جنرال غلام حیدار خان فرستاده شد. سرانجام در ماه ذی‌قعدة ۱۳۰۴ قمری جنرال غلام حیدرخان شورشیان را بسختی شکست داده متفرق ساخت. ملا عبدالکریم پسر ملا مشک عالم که خود را پادشاه اعلان کرده بود، بطرف کرم و کاکرستان فرار نمود و برادرش ملا فضل الله اسیر و معدوم گردید. نایب سالار تیمورشاه خان غلجائی که یکی از افسران بلند مرتبت سپاه امیر بود و اکنون یکی از محرکین غایله غلجائی شمرده میشد، بعد از دستگیری در کابل سنگسار گردید. جنرال غلام حیدرخان به گرفتن نشان الماس و رتبه نایب سالاری ارتقا یافت.<sup>۱۷۶</sup>

غبار بحواله سراج التواریخ مینویسد که امیر برضد شورش ملا عبدالکریم اندری" سپاهی به قیادت غلام حیدر خان لندی سوق نمود و در

جنگهای که بعمل آمد، جنرال فاتح شد و به حکم امیر از سرهای کشته شدگان اندری کله مناری در کابل بر افراخته شد. " همچنین از هر خاتوار اندری یک تفنگ و یک شمشیر اجباراً گرفته شد. مستمری ۳۰ نفر ملای اندری از آغاز مقرری بازگشت گردید. اراضی قیام کنندگان اندری و لوهانی و خروتی در قره باغ ضبط و به مردم هزاره داده شد. امر گردید که غله خریداری دولت از مردم اندری و سایر تاجیکان غزنی آینده به نرخی گرفته شود که نسبت به سایر مردم در هر روپیه نیم چهارک غله بیشتر تادیه کنند. از اسرای جنگ اندری فی نفر یک هزار روپیه و دارندگان شان بیشتر از این تحصیل گردد. با این ترتیب داستان مشک عالم در ذیل سایر رهبران جنگ دوم به پایان رسید.<sup>۱۷۷</sup>

### قیام مردم اندر بنابر سراج التواریخ :

در سال ۱۳۰۴ قمری (۱۸۸۷) اراضی و اشجار مردم اندری برای تعیین مالیات "عشر" (ده یکه) توسط مامورین ولایت غزنی ارزیابی گردید. در نتیجه معلوم گردید که قسمت زیادی از زمین های متعلق به مردم داخل نصاب مالیات دولتی نیستند، حکمران غزنی از مردم اندری اقرار خط گرفت که باید مالیات دولت را با جریمه تحویل خزانه دولت کنند. مردم اندر که توان پرداخت اصل مالیات خود را نداشتند، با محاسبه جریمه و مالیات زمین های اضافه جریبی، پرداخت مالیات را از توان خود بالاتر دانسته با هم جرگه نمودند تا بجای پرداخت مالیه دست بشورش بزنند. والی غزنی سردار محمد حسن خان از این تصمیم مردم آگاه شده، کس فرستاد و سران اندر را بحضور خود فرا خواند، ولی سران قوم اندر از رفتن به نزد والی امتناع ورزیدند و توسط فرستاده والی پیام فرستادند که توان پرداخت عشر شرعی را ندارند. اگر ماموران دیوان مالیات بست مالیات سابقه ما را نشکند، بشرطی که عشر شرعی را طلب نکنند، خواهیم پرداخت.<sup>۱۷۸</sup> والی غزنی موضوع را به کابل نوشت و مجدداً نوکرش را نزد سران اندر

<sup>۱۷۷</sup> - غبار، همان اثر، ص ۶۶۰

<sup>۱۷۸</sup> - سراج التواریخ، ص ۵۱۹

فرستاد و از آنها دعوت نمود به عزنی بیایند، بزرگان اندر باز هم فرستاده والی را دست خالی فرستادند ولی به والی پیغام دادند که کس نزد احمد خان میفرستیم تا به حیث نماینده قوم به ولایت بیاید و اگر او قبول نکند، ملا عبدالکریم پسر ملا مشک عالم را وکیل خود تعیین میکنیم. احمد خان وکالت مردم را قبول نکرد ولی ملا عبدالکریم اندر نمایندگی مردم را پذیرفت و بجای آنکه نزد والی عزنی بیاید، افراد خود را نزد مردم سلیمانخیل، زرمت و تره کی اعزام داشت و از آنها برای قیام برضد دولت دعوت بعمل آورد. در عین حال مکتوبی شکوه آمیزی از وضع مردم و ظلم دولت به والی فرستاد و والی هم نامه ملا عبدالکریم را به مرکز گسیل داشت و خود ترتیبات گوشمالی مردم اندر را گرفت. در این فرصت فرمان امیر روز ۱۵ ماه محرم ۱۳۰۴ هجری قمری ۱۸۸۷م عنوانی والی چنین صادر میشود:

"از گرفتن ده یک که حکم خدا و رسول است زنهار دست بر ندارند که اگر قبول نکنند به امر خدا و رسول ملامت و مخدول اند<sup>۱۷۹</sup>. امیر خطاب به بزرگان اندری چنین نوشت: شنیده ام شما راهی را برخلاف شرع شریف اختیار کرده عشر شرعی را به گردن قبول نمی نهید و از خداوند و رسول او نمی ترسید که این خیال را به خاطر راه و جا داده اید. و برای شما مینویسم که این فتنه جوئی راست است یا دروغ؟ اگر راست باشد، تهیه لشکر گماشتن کنم و از هر طرف فوج بالای شما گسیل فرمایم و الا زود جواب بگوئید که چه خیال به دماغ شما جا گرفته است؟<sup>۱۸۰</sup>

اما تا رسیدن فرمان امیر مردم اندری خود را مسلح ساخته بر یک فوج پیاده درانی که از قندهار جانب کابل روان بودند در موضع "نانی" مربوط عزنی حمله کرده اموال شانرا به غنیمت گرفتند و خود آنها را نزد ملا عبدالکریم بردند. در این وقت ملا عبدالکریم خطبه سلطنت را به اسم خود به عنوان پیشوای مذهبی مسلمانان افغانستان خوانده بود. غلام حیدرخان فرزند گلستان هزاره با

<sup>۱۷۹</sup> - سراج التواریخ، ص ۵۱۹

<sup>۱۸۰</sup> - سراج التواریخ، ص ۵۱۹

یکصد سوار قوای امنیتی به دفاع از فوج پیاده درانی پرداخت ولی مورد حمله سه جنگجوی اندری قرار گرفت و از اسب بزیر افتاد و اسیر اندری ها گشت ولی بر اثر شفاعت یک دوست اندری خود از مرگ نجات یافت، برادر غلام حیدرخان محمد اکبرخان با اطلاع از موضوع مردم چهاردسته و جغتو را به حمایت از دولت فرا خواند، ولی کاری از پیش برده نتوانست. در تاریخ ۲۱ ماه محرم ۱۳۰۴ (۱۸۸۷) نیروهای دولت تحت سرکردگی جنرال غلام حیدر خان بسوی غزنی به حرکت افتاد و در ۲۷ همان ماه در شش گاه واقع در نزدیکی غزنی رسید. این هنگامی است که جنگجویان اندری شهر غزنی را در محاصره در آورده اند و با سوراخ کردن دیوارهای شهر و مردم توخی و تره کی و علی خیل و سلیمان خیل و خوگیانی نیز برضد دولت با قیام کنندگان اندری هم‌نوا شدند. مردم تره کی حاکم خود را غارت کردند و مردم علی خیل باهم قرار گذاشتند که اگر مردم اندر ظفر یابند آنها نیز حاکم خود را غارت خواهند نمود. در هنگامی که مردم اندر بر شهر غزنی فشار خود را بیشتر ساخته بودند، ناگاه مردم هزاره محمد خواجه و چهاردسته و جغتو تحت رهبری محمد اکبرخان فرزند گلستان از عقب بر جبهه شورشیان حمله آورد. مردم اندری که خود را از دو جهت در محاصره یافتند، طرف "تاسن" و قریه جات آرزو شالیز عقب نشستند و در اینجا در روز ۲۹ محرم جنگ شدید میان قوای دولتی و شورشیان در گرفت که در نتیجه یکهزار نفر از مردم اندر کشته شدند. به دستور جنرال غلام حیدرخان سرهای کشته شدگان از تن شان جدا گردید و به کابیل فرستاده شد. از این جمجمه ها کله مناری در تپه مرنجان کابل برپا شد.

در همین موقع نواسه ملا مشک عالم و شیرجان خان در علاقه "مرغه" مربوط هوتک جرگه نموده مردم را تحریک به شورش کردند. وقتی حکمران قندهار از این جرگه و تصمیم مردم مطلع گردید قوایی مرکب از سه فوج و شش ضرب توپ بسرکردگی سکندر خان برای سرکوبی شورشیان هوتک اعزام نمود. از این طرف امیر به جنرال غلام حیدرخان دستور داد :

۱- از هرخانه مردم اندر یک میل تفنگ و یک قبضه شمشیر گرفته

شود.

- ۲- ساکنان قول سبزی خلع سلاح شوند.
- ۳- اگر مردم خواجه خیل زرمتم با مردم اندری و تره کی متحد باشند بعد از تحقیق اسلحه ایشان دستیاب گردد.
- ۴- جهت مصارف سپاه در یک روپیه سه پانزده روغن به زور گرفته شود و از تاجیک غزنی نیم چارک و بقیه اجناس را از نرخ روز ارزان تر بفروشند تا نقصان کشند و دوباره شورش نکنند.
- ۵- علمای تره کی و اندری هرچه از حکومت خورده اند پس بدهند.
- ۶- املاک فراریهای ایشان به اقارب آنها فروخته شود و بهای آن تحویل خزانه شود.
- ۷- از محبوسین گرفتاری آنها کم از هزار روپیه جریمه گرفته نشود.
- ۸- املاک هزاره قره باغ دوباره بخودشان داده شود. و پنجا در صد از آنها حاصل گردد.
- ۹- هر قدر زمینی از لوهانی و اندری و خروتی در قره باغ باشد برای دولت ضبط گردد.
- ۱۰- تاوان مال تلف شده سرکار را اندری و تره کی کاملاً بدهند.<sup>۱۸۱</sup>

تا آنجا که دیده میشود، امیر نسبت به مردم هزاره قره باغ غزنی از در لطف و مهربانی پیش آمده و زمین های شان که قبل از این توسط قبایل پشتون تصرف شده بود دوباره به خود آنها در بدل پنجاه فیصد قیمت واگذار شده است، و در مقابل آنهایی که در شورش شرکت داشته و بعد از شکست مجبور به فرار شده بودند زمین های شان به اقارب آنها داده شده است.

هنوز مسئله جمع آوری اسلحه از نزد اندریها اتمام نیافته بود که احمد شاه خان غلجائی قبیله تغر و ناوه تره کی را تشویق نمود تا به حمایت از شورش هزاره های قلندر اسلحه بردارند. بزودی هزاره های ده مرده، مسکه، حوت قول با شورش هزاره های قلندر پیوستند، و پشتونهای تره کی و علی خیل نیز با آنها

<sup>۱۸۱</sup> - سراج التواریخ، ص ۵۳۹-۵۴۰

اعلام اتحاد نمودند مگر امیر که در میان اقوام هزاره طرفدارانی چون سیدعلی نقی، شاه علی اکبر و سید محمد تقی مارقلی داشت، آنها را دستور داد پیام امیر را به گوش هزاره های مذکور برسانند: امیر در این پیام گفته بود:

« شما مردم را از روز ورود خود در افغانستان تا امروز چه پرورشها که ندادیم و چه احسان ها که نکردیم؟ از آنجمله مردم افغان (پشتون) که قاطبه شمارا بد می دیدند و شکار خود می دانستند و عیال و اطفال شما را با ملک و مال شما به خیال خویش در بین خود تقسیم کرده بودند، بر سر شما ایستادم و به طور مربی حال و جاتب دار احوال شما شده و هستم که از مردم افغان<sup>۱۸۲</sup> به مزدوری و چوپان شما آسیبی نرسد و مردم هزاره هم خدمت کردند چنانچه بزرگان دایزنگی و دایکندی به امر من رفته به سر رشته [ای] که دادیم هرات را گرفتند. حالا نیز اگر من امر کنم آیا مردم هزاره دایزنگی و دایکندی و بهسود و علاقه غزنین شما را می گذارند که سر مخالفت بالا کنید؟ و هرگاه بکنید مردم هزاره خود شما، شما را تمام میکنند. و چون از طرف ما در حق شما دل بدی و بی مهری واقع نشده و از شما نیز کم خدمتی سر نزده به محض اینکه چند نفر به قتل حاکم اقدام کرده اند، همه شما خود را پریشان نسازید و خوف نداشته باشید و به ورود این خط من، خود را از یاغیان تره کی و علی خیل جدا کرده نزد غلام حیدر خان حاضر شوید.»<sup>۱۸۳</sup>

<sup>۱۸۲</sup> - کلمه افغان تا آغاز سلطنت شاه امان الله به معنی خاص پشتون بکار میرفته است. اما شاه امان الله برای ایجاد وحدت ملی کلمه افغان را بحیث هویت ملی بر تمام باشندگان افغانستان در قانون اساسی گنجانید و در ۱۹۲۰م تأیید لویه جرگه را گرفت و برای قوم پشتون تنها کلمه پشتون را بسنده و کافی دانست. از آن تاریخ ببعد کلمه "افغان" بحیث هویت ملی افغانها رسمیت یافت.

<sup>۱۸۳</sup> - سراج التواریخ، ص ۵۴۰

این پیغام تاثیر معین خود را بر مردم هزاره بخشید و بلادرنگ طوایف مسکه، حوت قول، ده مرده از قیام بریدند و مردم تره کی و علی خیل با معدود کسانی از مردم جاغوری باقی ماندند. در برخورد با قوای غلام حیدرخان شورشیان با دادن ۱۷۰ تن کشته شکست خوردند و ملک فتح خان منجرخیل و ملک مهری خان از سران شورش دستگیر و به امر جنرال غلام حیدر خان به توپ پرانده شدند. مردم تغر نیز در روز ۱۹ رجب از سوی قوت های سکندر خان پدر جنرال غلام حیدر خان بعد از دادن ۱۵۰۰ تن کشته با شکست مواجه شدند. در این نبرد ۸۰ تن از سربازان امیر نیز جان دادند. سپس سرهای کشته گان یاغی از تن شان جدا و به قندهار فرستاده شد تا کله مناری برپا گردد. امیر قوای تازه دمی از درانی های قندهار بسوی زابل میفرستد و امر میکند تا برای هر یک شان از روز حرکت تا روز بازگشت ماهانه ده رویه معاش داده شود. همچنان قوتهای دیگری از هرات و بدخشان نیز برای سرکوبی شورشیان به کمک جنرال غلام حیدرخان گسیل شد. و به جنرال مذکور هدایت داده شد تا همه سران شورش را دستگیر کرده به کابل بفرستد و نیز اگر مردم کاکر عبدالکریم پسر ملا مشک عالم اندری را که پناه به ایشان برده بدست ندهند، دمار از روزگار کاکر نیز بکشند. . . سرانجام در وازه خوا جنگ سختی میان طرفین واقع میگردد که در آن ۳۰۰ تن از مردم ناصری به قتل میرسند و شورشیان شکست خورده پراکنده میشوند. در اینجا در موضع زرین خیل ناوه، و تره کی از سرهای شورشیان کشته شده کله مناری ساخته میشود. جنرال غلام حیدرخان ۷۵ تن از سران شورشی را دستگیر کرده با غل و زنجیر بکابل میفرستد. پس از آن جنرال با قوتهای خود داخل دره نعمتی تغر شده به قلع و قمع مخالفین پرداخت. یکصد تن را دستگیر نمود و بقیه السیف هزیمت یافتند. روز ۲۴ رمضان جنرال به عده از سواره نظام خود امر کرد تا هزیمتیان را تعقیب کرده و از کشته گان سرهای شان را از تن جدا کنند. در نتیجه ۴۵۰ سر اجساد را از تن جدا کردند و بلشکرگاه بازگشتند و از سرهای بریده در قرب قلعه کتان خان توخی به امر جنرال کله

### فرمان امیر به کوچیان ناصری!

کوچیان ناصری از قدیم الایام در سال چهارماه برای چرانیدن مواشی خود به افغانستان می آیند و مدت ۸ ماه دیگر را به خارج از سرحدات جنوب افغانستان در حرکت اند. زد و خورد های اینها با مردم محلی، سلیمانخیل و خروتی و هزاره ها و حتی عساکر دولتی در جلال آباد و غزنی و زابل در سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۴ هجری قمری امیر عبدالرحمن خان را بشدت از ایشان بیزار و رویگردان ساخته بود. بنابراین در هنگامیکه امیر مصروف فرونشاندن غایله غلجائی ها بود، کوچیان ناصری عریضه یی عنوانی امیر مبنی بر بازگشت خود از آنسوی سرحد به داخل افغانستان نمودند. امیر بجواب شان این فرمان را به والی غزنی و دیگر حکمرانان سرحد شرقی صادر نمود:

« . . . چندین طایفه را باهم یک دل و یکجهت ساخته و ریشه موافقت را ارتباط دادم تا نوبت شما [و] مردم خروتی و سلیمانخیل رسید. در ماه شوال ۱۳۰۰ هجری/ ۱۸۸۳م بزرگان هر سه طایفه را در جلال آباد طلبیده به زلال صافیه نصایح مشفقانه غبار کینه دیرینه را در دامن خاطر ایشان شستم. چنانچه عهدنامه های در بین همدیگر خود نوشته بما دادید و متعهد به خدا و رسول او و قرآن مجید شدید که خلاف عهد و پیمان خود رفتار نکنید و در صورت خلاف جوئی اقرار جریمه نمودید و در عهدنامه خود که به ما داده اید، نوشته اید که هرگاه شخص واحد یا جمع متعدد از مایان دزد و بدکار و بدخواه دولت شود و نصیحت ما را نشنود او را با دست و گردن بسته به حاکمی که از جانب پادشاهی مامور باشد، بسپاریم تا شعله آتش بدکاری او دامن اعتبار ما را نگیرد و پس از این عهد و میثاق من مطمئن و آسوده خاطر و خرسند شدم که چه نیکوکاری شد که در بین سه طایفه از طوایف افغان که چندین آدم کشته و هزاران مال و مواشی تلف گشته بود رشته صلح و دوستی انعقاد پذیرفت. . . تا که در سال



۱۳۰۳ هجری از دادن زکوة سرباز زدید عامل زکوة را جواب دادید و با او به محاربه و نزاع برخاستید و بدان اکتفا نکرده بر مردم سلیمانخیل تاخته پانزده تن را از ایشان بخاک هلاکت انداختید، ۶۰ اشتر را به غارت بردید و از این امر عریضه مورخه ماه ذیقعدة سال ۱۳۰۳ مردم مذکور از راه دادخواهی رسیده ایشان را از راه انتقام کشیدن منع فرمودم و چند تن از بزرگان شما و آنها را طلب حضور نمودم. . . بزرگان سلیمان خیل به فرمان طلب، سر را قدم ساخته شرفیاب حضور شدند [ولی] شما نا فرمانی کرده نیامدید. مردم کوچی را که هشت ماه رعیت دیگر دولت اند و از سال چهار ماه از راه چرایش مال مواشی خود ها به این حدود می آیند چه هوای باطل در سراسر است که از پله بر آمده با دشمنهای خانگی ما رفتار دوستی میکنند؟ پس وقتیکه کار به اینجا رسیده باشد شما را از داخل شدن در مملکت افغانستان چه حاصل و ما را از راه دادن شما غیر از نقصان چه منفعت؟ پس بهتر این است که نه شما داخل مملکت و سرحد ما شوید و نه مردم هر قوم که شما را بد میداند با دشمنی شما برخیزند و بی سبب خونها ریخته شود.... از آن گذشته که به اظهارات شما اعتماد کنم و مردم اطراف و نواحی شما هم اسباب خشم شما را آماده کرده اند که به مجرد مداخلت شما در خاک افغانستان به محاربه می پردازند و ما نیز به حرکات شما، ایشان را فرمان فرستاده و وعده داده ایم که به لشکر ایشان را معاونت کنیم، چنانچه لشکر در هر سرحد گسیل نموده وهم از هر طرف خواسته ایم که [اگر] ایشان را با شما محاربه روی دهد، سپاه پادشاهی [مردم را کمک کنند]. و نفع شما اگرچه زکوة بدهید قلیل است و ضرر شما کثیر و خطرات چند در آمدن به افغانستان برای شما متصور است.... خیر راه در همین است که ملاحظه کردم که در افغانستان نیابید. .... و سودگران ایشان اگر از راه کابل و پیشاور بیابند منع نیست دیگران زنهار نیابند و هرگاه به زور و زبردستی آمدند هر چه از دولت ببینند از خود دانند." ۱۸۵

### جنگ امیر با سردار اسحاق خان

امیر مینویسد: از روز اول که او را (سردار محمد اسحاق خان را) به ترکستان گذاشتم میگفت مخارج لشکر زیاد که در آنجا اقامت دارند آنقدر گزاف است که عاید مملکت به جهت آن کفاف نمیکند. لهذا اکثر اوقات پول نقد که از ولایات دیگر تحصیل مینمودم به جهت او میفرستادم که به سربازهای من بدهد. تمام این اوقات محمد اسحاق خان طلا و اسلحه جمع و مخفیانه تهیه مینمود و به مخالفت من اسباب چینی میکرد. از آن جمله خود را نزد اهالی ترکستان شخص مقدس و مسلمان خیلی پارسایی جلوه داده بود. صبح ها زود برخاسته در مسجد به نماز حاضر میشد. این رفتار او یک فرقه از مسلمان ها یعنی ملاها را مشتبه ساخته بود، زیرا که اینها فقط اشخاصی را دوست دارند که نماز طولانی میخوانند و روزه نگاه میدارند، بدون اینکه اعمال آنها را بسنجند.

این ملاهای جاهل فرمایشان عارف ربانی خواجه عبدالله انصاری را در نظر نداشتند که میفرماید: نماز زیاد کار پیره زنان است، روزه زیاد در ماه رمضان صرفه نمان است، لکن امداد به دیگران کار مردان است. وهمین عارف ربانی میفرماید: دل به خلق میند که خسته شوی، دل به حق بند تا وارسته شوی. بترس از کسی که نترسد و هرچه کند بپرسد، اگر بر روی آب روی خسی باشی، و اگر در هوا پری مگسی باشی، دل بدست آور تا کسی باشی.

فربیب دیگری که او با مسلمانان بی تربیت به عمل آورد این بود که علاوه بر اینکه مشارالیه خود را مرشد و ملا به قلم داده بود؛ داخل سلسله نقشبندیه شده بود. چون ترکمن ها مخصوصاً به این سلسله گرویده اند محمد اسحاق خان به اهالی این سلسله شامل گردید که ترکمن هایی را که تحت حکومت او بودند بسوی خود مایل نماید. پیرهای کاذب مزار شریف به محمد اسحاق خان گفتند که بما الهام شده است که خواجه نقشبند تخت سلطنت کابل را بشما مرحمت فرموده است.

امیر در ادامه این بیانات میگوید که از سه سال قبل به من اطلاع میرسید که عایدات او از ترکستان بیش از آن است که بمن گزارش میدهد و نباید پول بیشتری به او ارسال نمایم و نیز گفته میشد که او نسبت به من صادق نیست، ولی من این گفته ها را قبول نمیکردم و حتی هرگونه سخن خلافی را در مورد وی قدغن نمودم. بالاخره به وی نوشتم که به کابل بیاید و محاسبات خود را هم با

خود بیاورد. ولی بهانه آورد که مریض است و حسابهای خود را به دست یکی از معاونین خود فرستاد. در این وقت بمن اطلاع رسید که او مردم را به قرآن قسم میدهد تا به او وفادار بمانند و کسی که قسم نمیخورد تهدید به مرگ میشود. به هر حال وقتی او از مریضی خود بمن اطلاع داد یکی از اطبای خود را برای معالجه وی فرستادم، این طبیب بمن نوشت که مرض محمد اسحاق خان مرضی است نفسانی نه جسمانی. طبیب بمن اینطور حالی کرد که ابدأ علتی ندارد مگر اینکه نسبت به شما عداوت دارد. مقارن این احوال خودم به مرض نفوس شدید مصاب شدم که تا چندین ماه ادامه یافت. چون در این ایام در لغمان رفته بودم و بجز تتی معدود اجازه نداشتند به نزدم رفت و آمد کنند، در این وقت در میان مردم افواه افتاد که من فوت کرده ام. وقتی محمد اسحاق از این خبر مطلع شد، بلامعطلی ادعا نمود که امارت به او تعلق دارد و فوراً مردم را به دور خود جمع نموده خود را بحیث امیر کابل اعلان نموده به ضرب سکه پرداخت و بر روی سکه های خود عبارت " لا اله الا الله امیر محمد اسحاق خان" و خود را برای آمدن به کابل آماده ساخت. وقتی از این حرکت او مطلع شدم، جنرال غلام حیدرخان و جنرال کتان خان و کمیدان عبدالحکیم خان و جنرال فیض محمد خان که حالا رئیس فوج خاصه است و کرنیل حاجی گل خان و کرنیل عبدالحیات خان و دیگران را با چهار فوج سواره و سیزده فوج پیاده نظام و ۲۶ عراده توپ از راه بامیان به جنگ محمد اسحاق خان فرستادم.

به تاریخ شانزدهم محرم ۱۳۰۶ هجری / ۱۸۸۷ میلادی قوتهای سردار عبدالله خان والی قته غن و بدخشان در نزدیکی بلخ با قوای جنرال غلام حیدر خان پیوست. از آن طرف سردار اسحاق خان با پسرش سردار اسماعیلخان با لشکر مرکب از ۲۰ تا ۲۴ هزار نفر پیش آمدند. در تاریخ ۲۲ محرم در دره غزنیگک در سه میلی جنوب شهر تاشقرغان جنگ شدید میان طرفین آغاز شد. امیر متذکر میشود که محمد اسحاق خان مرد شجاعی نبود و از جنگ تجربه ای نداشت، اما صاحب منصبان بسیار شجاعی داشت که من برای مقابله با روس ها به او داده بودم مثل جنرال محمد حسین خان هزاره و کرنیل فضل الدین و سایرین. جنگ از صبح تا تاریکی شب ادامه یافت و سربازهای هر دو طرف با

کمال رشادت جنگیدند و تلفات هردو طرف خیلی زیاد بود. نزدیک عصر یک دسته از لشکر امیر بسرکردگی سردار عبدالله خان و جنرال کتان خان و محمد حسین خان و عبدالحکیم خان از طرف قوتهای اسحاق خان بسرکردگی جنرال محمد حسین خان هزاره بسختی شکست خوردند و چنان سراسیمه فرار نمودند که تا کابل در هیچ جایی توقف نکردند. در همین هنگام عده بی از لشکر امیر برای پیوستن به سپاه سردار بسوی تپه ایکه اسحاق خان در آنجا خیمه بر افراشته و جنگ را تماشا میکرد، اسپ تاختند تا از تسلیمی خود بوی خیر بدهند، اما سردار اسحاق خان ب فکر اینکه لشکر او شکست خورده و اینها که بسوی او می تازند قصد دستگیری وی را دارند، از ترس روی بفرار نهاد و از محل خود ناپدید شد، در حالیکه لشکر او تا تاریکی شب با رشادت با جنرال غلام حیدر خان می جنگیدند، اما سربازان او وقتی از فرار سردار محمد اسحاق خان مطلع شدند، روحیات خود را باخته دست از جنگ گرفته خود را عقب کشیدند.

بدینگونه پیروزی نصیب لشکر امیر عبدالرحمن خان بسرکردگی جنرال غلام حیدر خان شد (۲۲ محرم ۱۳۰۶ هـ.ق). امیر میگوید بعد از اینکه خبر شکست لشکر من بمن رسید با کمال بردباری صبر کردم. خوشبختانه صبح روز دیگر، خبر فتح لشکر من و شکست دشمن رسید و این قضیه ثابت نمود که فتح و نصرت از جانب خداست. سردار محمد اسحاق خان یگراست از رود خانه آمو گذشت و به ترکستان روسی پناه برد و سرکردگان لشکرش نیز ازو پیروی کردند. امیر در پاداش خدماتی که جنرال غلام حیدر خان کرده بود، نشان الماس دیگری برای او فرستاد و او را به رتبه سپهسالاری ترکستان ارتقا داد.

امیر بعد از این شکست سردار اسحاق خان خود به مزار شریف رفت و امور ترکستان را تنظیم و منطقه را از وجود مخالفان خود و هواخواهان سردار اسحاق خان تصفیه نمود و املاک و جایداد اشخاصی را که سردار اسحاق را حمایت کرده بودند چون سلطان مراد قندوزی که خود به ترکستان روسی فرار کرده بود، مصادره نمود. و بیش از یک سال را در ترکستان باقی ماند. در همین

مدت قلعه نظامی **دهدادی** را بنها نهاد و اکمال نمود.<sup>۱۸۶</sup>

امیر بعد از تصفیه و تنظیم امور ولایاتی که بنام ترکستان یاد میشد، نزدیک بود بر اثر یک سوء قصد کشته شود، ولی بطور معجزه آسایی از مرگ نجات یافت. جزئیات حادثه از اینقرار بود که در ماه ربیع الثانی ۱۳۰۶ هجری / ۱۸۸۹ میلادی، خواست از لشکر بلخ سان ببیند، در جریان گذشتن سپاه از مقابل امیر، ناگاه یکی از سربازان رو برگشتاند و بر امیر گلوله ای فیر نمود. در حالیکه گلوله درست از وسط چوکی ایکه امیر بر آن نشسته بود عبور کرد، مگر به امیر صدمه ئی نرسید. امیر میگوید، علت و محرکین این حمله معلوم نشد، زیرا با وجودی که صدا زد که ضارب را نکشید، مگر یکی از جنرالان با شمشیر خود ضربتی بر او حواله و وی را معدوم نمود. امیر علت دفع این خطر را تعویذی طلسمات میداند که در بازوی خود همیشه بسته بود<sup>۱۸۷</sup> ولی غبار این دلیل امیر را ناشی از خرافه پسندی امیر دانسته میگوید که هنگام فیر گلوله امیر خود را بطرفی مایل نموده و گلوله از پهلویش برچوکی اصابت نموده و گذشته است.

### شورش هزاره جات (۱۸۹۱-۱۸۹۲)

اکثریت مردم هزاره در قلب افغانستان بود و باش دارند و بخاطر کوهستانی بودن و عدم راه های مواصلاتی، در عهد امیر عبدالرحمن از ارتباط با پایتخت دور ترمانده بودند و با زراعت و مالداری و صنایع دستی چون برک و گلیم، بشکل منزوی تری میزیستند. این شرایط در داخل حیات فیودالی زمینة بسط و تحکیم ملوک الطوائف را در این سرزمین آماده داشت. لهذا در هر منطقه این ولایت یک تعداد کثیر ملوک الطوائف بوجود آمد و از نظر مذهب نیز، یک تعداد رهبران مذهبی بنامهای: سید، مجتهد، مبلغ، ملا و خطیب و غیره در پهلوی ملوک الطوائف قرار گرفتند. پس مردم هزاره که قبلاً قسمت عمده دست رنج کار خود را "قهرأ" در دهن میر و ارباب و سلطان و کدخدا می انداختند، اینک بقیه

<sup>۱۸۶</sup> - تاج التواریخ، ج ۱، ص ۲۵۴ - ۲۵۸

<sup>۱۸۷</sup> - تاج التواریخ، ج ۱، ص ۲۵۹

حاصلات خود را "طوعاً" در دامن این نایبان شریعت میریختند. به این ترتیب دارائی دهقان و چوپان هزاره بعنوان مالیات و بیگار و خرچ دستر خوان ملک و خان و نذر و نذور و خمس و زکات و غیره توسط ارباب و روحانی بلعیده میشد. در عین حال عناصر مرتجع افکار مردم را بطرف قهقرا و خرافات و اوهام رهنمونی میکرد. تمام چراگاه های غنی و اراضی شاداب و مزروعی هزاره در دست این گروه استثمارگر در آمده بود. از طرف دیگر نان مفت و راحت بدون زحمت روز بروز در تولید مثل و تکثیر جنس این طبقه استثمار کننده می افزود. در مناسبات اداری و رسمی بین هزاره جات و ادارات مرکزی دولت نیز فقط طبقه فیودال و روحانی بحیث وکیل و قیم مردم عمل میکردند. اینها در صورت لزوم محصل استثمار خود را با حکام محلی و مامورین رسمی دولت تقسیم کرده و نفوذ خود را در بین مردم استوار نگه میداشتند.<sup>۱۸۸</sup>

هزاره های ارزگان و مناطق مرکزی تا سال ۱۸۹۱ از امیر عبدالرحمن خان اطاعت نمیکردند، درحالیکه تا ۱۸۹۱ تمام چهار اطراف هزاره جات و حتی سراسر افغانستان امیر عبدالرحمن خان را بحیث پادشاه افغانستان برسمیت می شناختند و در مساجد در خطبه های نماز جمعه نامنش گرفته میشد، اما هزاره جات از مرکز اطاعت نداشت و میرها و بیگ ها و اربابهای هزاره که در قلعه های مستحکم در مناطق کوهستانی و صعب العبور میزیستند به امیر عبدالرحمن خان تمکین نمیکردند و نه تنها از مرکز اطاعت نداشتند، بلکه گاه گاهی دست به تاراج اموال مسافران در راه کابل - قندهار هم میزدند.

در این مورد امیر عبدالرحمن خان در خاطرات خود چنین مینویسد: «در بهار ۱۳۰۸ قمری (۱۸۹۱) بعضی هزاره ها، بنای تاخت و تاراج به مسافرین نهادند و مامورین نظامی من که در غزنی اقامت داشتند به بعضی از سرکرده های هزاره مخصوصاً سرکرده های ارزگان کاغذ نوشتند که اگر رعایای خود ما نمیخواهند آرام بگیرند، دول اربعه همسایه این امر را اسباب ضعف ما خواهند

<sup>۱۸۸</sup> - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۶۶۷، سراج التواریخ ج ۳، چاپ ایران، انتشارات سید جمال‌الدین حسینی، ۱۳۷۲، بخش دوم از صفحه ۱۹۳ تا ص ۵۳:

دانست و بدنام خواهیم شد، لهذا مصلحت چنین است که شما بیعت پادشاه ما را قبول نمائید و جنگ و جدال را موقوف بدارید.»

امیر می افزاید، هزاره ها جواب کاغذ را نوشته، ده بیست نفر از سرکرده های آنها مهر کرده [فرستادند] که مضمون مراسله قرار ذیل بود:

«اگر شما افغانها به استظهار امیر جسمانی خود مغرورید

ما به استظهار امیر روحانی خود یعنی صاحب ذوالفقار مغرور

ترمی باشیم.» و بعد علاوه کرده بودند: «ای مامورین افغان!

چرا در مراسله خود اظهار داشته اید چهار دولت همسایه شما

می باشد، چرا نگفته اید پنج دولت همسایه شما می باشد، زیرا

که دولت ما را هم باید شامل می کردید. به جهت خوبی و سلامتی

خود تان به شما صلاح میدهم که باید از ما دوری بجویند.»<sup>۱۸۹</sup>

امیر میگوید: "پس از ملاحظه این مراسله در بهار ۱۳۰۸ قمری/۱۸۹۱، سردار عبدالقدوس خان را با لشکری از بامیان و جنرال شیرمحمد خان را از هرات و جنرال زبردست خان را از کابل برای تنبیه طایفه هزاره مقرر داشتم. سردار با وجود سختی کوه های دشوار گذار شجاعانه و عاقلانه دشمن را مغلوب نموده شهر ارزگان را که محکم ترین مرکز هزاره جات بود، متصرف گردید. بعد از این پیروزی سرکرده های آنجا اطاعت مرا قبول کردند و سردار مذکور به تعداد یکصد تن را به کابل نزد من فرستاد و من با کمال ملایمت و نهایت مهربانی [با آنها] رفتار نمودم، چراکه میدانستم قرنهای گذشته که اینها مطلق العنان بوده اند. نخواستم بر آنها سخت بگیرم، بلکه سعی کردم آنها را به مهربانی طلب نمایم و به همه آنها خلعتهای فاخره داده به هریک از آنها یک هزار الی دو هزار روپیه نقد انعام دادم و این انعام تلافی ضرر زراعت و محصول آنها را در زمان جنگ میکرد. بعد آنها را مرخص کردم به اوطان خود مراجعت نمایند."<sup>۱۹۰</sup>

غبار مینویسد که: "امیر عبدالرحمن خان در سال ۱۸۹۱ سردار عبدالقدوس خان را بغرض تأمین سرتا سری هزاره جات با سپاهی از کابل و

<sup>۱۸۹</sup> - تاج التواریخ، ص ۲۶۵

<sup>۱۹۰</sup> - تاج التواریخ، ص ۲۶۶

هرات و قندهار فرستاد. او با خانها به مدارا داخل مفاهمه شد و اکثریت شان اظهار انقیاد و تادیه مالیات نمودند. خانها به نوبه خود خلعت گرفتند و ولایت آرام گردید تا جایی که سردار توانست بعضاً قلعه های مقاوم را منهدم و مقاومت کنندگان را خلع سلاح نماید و هم عده یی را بنام سرغنه شورش محبوساً به کابل گسیل کند. سردار عبدالقدوس خان در هزاره بحیث رئیس تنظیمیه با عده یی از قشون باقی ماند. بعد ها چند نفری از این قشون در ارزگان که تابع دولت بود به آبروی خانواده نی تجاوز کردند و مردم بیشتر بر آفروختند و در ارزگان وزاولی و اجرستان و غیره دست به شمشیر بردند. این آتش بتدریج در دایره وسیع تری مشتعل گشت.<sup>۱۹۱</sup>

در سراج التواریخ، علت قیام هزاره ها برضد سپاه اعزامی دولت در سال ۱۸۹۲ اینطور بیان شده است: "اصل و حقیقت شورش هزاره اینست که هم در وقت جمع آوری اسلحه بسیار تعدی دیدند و هم سه تن سپاهی در خانه یکی از مردم هزاره ارزگان برای گرفتن تفنگ وارد شده و جبراً زنا کرده و خود او (شوهر) را با سیخ تفنگ داغ همی کردند و برادر او چند نفر را خبر کرده، [مردم] هر سه تن سپاهی را کشته، بعد مردم دره پالان (خاوری، این مردم را پهلوان ضبط نموده) را واهمه بدنامی بردل جاگیر شده، جمعیت کرده، به قلعه نی که یراق (اسلحه) آن مردم را در آن جمع کرده بودند، ریخته اسلحه را گرفته، محافظین را کشتند و از این معنی مردم زاولی و سلطان احمد و حجرستان و کل ارزگان دفعتاً شوریدند.<sup>۱۹۲</sup>

محمد تقی خاوری، یکی از محققین هزاره نیز با توجه به سراج التواریخ و کتاب عین الوقایع یوسف ریاضی علت قیام هزاره جات را شرح داده مینویسد: "قیام در ماه رمضان ۱۳۰۹ قمری (اپریل ۱۸۹۲) آغاز شد. علت عمده و مستقیم

<sup>۱۹۱</sup> - غبار، ص ۶۶۷، سراج التواریخ ج ۳، چاپ ایران، انتشارات سید جمال‌الدین حسینی، ۱۳۷۲، بخش دوم از صفحه ۱۹۳ تا ص ۴۵۳  
<sup>۱۹۲</sup> - سراج التواریخ، قسمت اول، ص ۲۴۷



قیام را تجاوز سه نفر افغان از فوج زبر دست خان، نسبت به زن یکی از بزرگان طایفه پهلوان و اعدام توأم با شکنجه های شدید شوهر آن زن بود. آنها (قیام کنندگان) افغانهای متجاوز را به قتل رسانیدند. متعاقب آن تمام افراد طایفه پهلوان قیام کردند. بعد از قتل عام محافظین، تمام ذخایر اسلحه در اختیار شورشیان قرار گرفت و به دنبال آن تمام عساکر و افراد مسلح افغان که در منطقه بود و باش داشتند، سر بریده شدند.

شب هنگام با مقتول ساختن یکصد نفر دیگر، یک قلعه مستحکم دیگر در ارزگان به دست شورشیان افتاد که در آنجا اسلحه و مهمات گرفته شده از هزاره ها محافظت میشد. به دنبال عملیات فوق تمام قبایل دیگر ارزگان نیز به شورشیان پیوستند.... در مدتی بسیار کم تمام افواج مسلح افغان که در هزاره جات استقرار یافته بودند، یکی بعد از دیگری نابود شدند. پر قدرت ترین و بانفوذ ترین امیری که در شورش شرکت داشت، میر دایزنگی محمدعظیم بود. او از جمله اولین میران هزاره بود که حکومت کابل را به رسمیت شناخت و در مقابل لقب سرداری بدست آورد و معاش مستمری سالانه ۱۶۶۹ روپیه برایش مقرر شد.<sup>۱۹۳</sup>

این آتش بتدریج در سراسر ارزگان گسترده شد بخصوص که فیوالهای بزرگ چون: میر فضیلت بیگ و میر محمد رضا بیگ و غیره بر این آتش روغن میریختند.

امیر عبدالرحمن خان علت اصلی قیام را تحریکات سردار محمد عظیم بیگ هزاره و قاضی اصغر رهبر روحانی مردم هزاره دانسته مینویسد: "در بهار ۱۳۰۹ قمری (۱۸۹۲) هزاره ها باکمال اشتداد بنای یاغی گری را گذاشتند. محمدعظیم خان هزاره که لقب سرداری به او داده بودم که رتبه اش با خانواده سلطنتی من مساوی باشد و او را به حکمرانی مقرر کرده بودم، غدارانه با یاغیها ملحق گردید. در حقیقت محرک اغتشاش دومی هزاره جات

<sup>۱۹۳</sup> - محمدتقی خاوری، مردم هزاره و خراسان بزرگ، ص ۲۰۹

همین شخص بود. شخص خاین دیگری موسوم به قاضی اصغر که رئیس روحانی و پیشوای مذهبی هزاره شمرده میشد، در این اغتشاش حامی محمدعظیم خان گردیده بود. این دفعه در بند های بین کابل و قندهار و سایر نقاط، ولایتها را بستند که مانع حرکت عساکر من بشوند، به جنرال میرعطا خان هراتی که با لشکر زیاد در کابل بود و تقریباً هشت هزار نفر میشدند، حکم دادم از طرف غزنی بر سر هزاره ها حمله ببرد و به محمد حسین خان سرکرده هزاره ها که یکی از مستخدمین شخصی من و دشمن محمدعظیم خان بود حکم دادم از طرف جنوب به آن نمک بحرام حمله ببرد. یاغی ها شکست خوردند و محمدعظیم خان را اسیر با عیال و اطفال به کابل آوردند. مشارالیه در محبس فوت کرد." ۱۹۴

اما استاد داکتر خالق رشید، سابق استاد پوهنتون کابل و مدتی استاد در پوهنتون لعل نهروی هندوستان علت بغاوت هزاره ها را در مقابل امیر، تحریکات سردار ایوب خان دانسته، در یک ایمیل عنوانی من نوشته میکند: ". . . من حرکت هزاره ها را بر اساس اسناد موثق یک بعد از حرکت سردار محمد ایوب خان میدانم، که از طرف ایشان علیه عبدالرحمان خان آغاز گردیده بود. هزاره ها گاهی هم چنین ابتکار را علیه دولت مرکزی راه اندازی نکرده اند. در آرشیف هند ده ها نامه درین باره وجود دارد که سردار ایوب خان میخواست از طریق هزاره جات بکابل خود را جهت تصرف قدرت برساند، لیکن ممانعت ها از طرف انگلیس ها و امیر باعث گردید تا جنگ بنام شرارت هزاره را راه اندازی کند. همین بود که شماری زیادی از رهبران هزاره جاغوری به سرکرده گی حسین علی خان برادر شیرعلی خان با ایوب خان به هند پناهنده شد و صادق خان هزاره در جنگ میوند همراهی ایوب خان اشتراک کرده بود."

### فرهنگ راست میگوید یا فیض محمد کاتب؟

فرهنگ علت شورش های مردم هزاره را بدون ارائه کدام سند، فیصله های قضات سنی مذهب بر اساس فقه حنفی وانمود کرده مینویسد:

«در حالیکه مردم هزاره شیعه مذهب و تابع فقه جعفری بودند و تطبیق فقه جعفری را تعرض بر مذهب و اعتقاد خود می شمردند، طبعاً ملاکان و عالمان دینی شیعه که این اجراءات برحیثیت و منافع شان آسیب میرساند، بیش از سایرین متاثر شده به تبلیغات علیه آن آغاز کردند. چون هزاره ها از نظر مذهب به علمای شیعه ایران مخصوصاً مشهد وابستگی داشتند از طرف آنها هم به مقاومت در برابر نفوذ دولت سنی مذهب تحریک شدند.»<sup>۱۹۵</sup>

در حالیکه غبار و فیض محمد کاتب هر دو علت قیام هزاره های ارزگان را، تجاوز چند عسکر بی شعور سپاه بر آبروی خانواده بی گفته اند که در بالا اقتباس و تقدیم شد. در مطالب اقتباس شده از سراج التواریخ که ماخذ تاریخ غبار نیز می باشد، علت قیام مردم هزاره جات، آن چیزی نبوده که فرهنگ مدعی شده است.

قیام مردم دایزنگی و دایکندی نیز به سبب تجاوز یک عسکر سواره بر آبروی خانواده میر یزدان بخش، براه افتاده بود.<sup>۱۹۶</sup> امیر فرمانی عنوانی مردم دایزنگی و دایکندی بدین مضمون فرستاد:

«با مردم هزاره عداوت نداشته و ندارم و اگر میداشتم یکنفر آنها را در افغانستان نمیگذاشتم. چون چنین نبود سعی در غمخواری آنها نموده و چون مسلمان و اهل قبله هستند خرید و فروش پسر و دختر شانرا ممنوع قرار دادم. وقتیکه مردم ارزگان و اجرستان و زاولی و غیره تمرد کردند و باز اطاعت نمودند همه [مشمول عنایت دولت و] مشغول امور زندگی خود گردیدند. اکنون میرهای دایزنگی و دایکندی که تمرد نموده اند برای آنست که بزرگان هزاره هرچه میخواستند از زیردستان خود گرفته و

<sup>۱۹۵</sup> - فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، چاپ ایران، جلد اول، ص ۳۹۳

<sup>۱۹۶</sup> - سراج التواریخ، ج ۳، قسمت یکم، ص، ۲۴۱، ۳۰۷

دختران و پسران ایشان را می فروختند، دولت دست آزار آنها را از ارتکاب قبیح افعال بازداشت، ایشان ترک عادت را مرض مهلک دانسته آغاز فتنه و فساد کردند. باری اگر از راه انابت پیش آیند مشمول عواطف پادشاهی گردند و الا کیفر کردار خود را بقتل و تاراج خواهند دید.»<sup>۱۹۷</sup>

سران دایکندی و دایزنگی به جواب امیر چنین نوشتند:

« فرمایش جناب اعلیٰ سرا پا صحیح و مطابق واقع است، اما حکام و قضات و ضباط و افسران نظام، مال و خون و زن و فرزند هزاره را حلال دانسته از سفک دما و اسر نسا و تاراج متاع ایشان دریغ نمی نمایند. چنانچه در اوایل حال، برای مطیع ساختن طوایفی که مطیع نبودند سردار عبدالقدوس خان با سپاه قلیلی مامور شد. مردم دایزنگی و دایکندی و بهسود و مالستان و جاغوری و غزنه و دایچوپان با سردار مذکور کمر خدمت بسته جهد ورزیدند تا مردم متمرده هزاره که از بزرگان خود جور و ستم کشیده بودند سر بر خط فرمان نهادند، قلاع خود را خراب کرده و اسلحه خود را تسلیم نمودند. مگر بعد از آنکه سپاه دولت در اندرون ملک شان مقام گرفتند، همان دخترانی را که حضرت والا از فروختن باز داشته بودند، ایشان به ظلم و ستم متصرف شدند و بدان هم اکتفا نکرده زنان شوهر دار را گرفتند. پس مردم اطاعت را گذاشته بغاوت کردند تا دیدند هرچه دیدند. از جانب دیگر علمای ملت (ملاها) در وقت بغاوت تفریق مصلح و مفسد نکرده همه را تکفیر نمودند. از آن پس حکم شد که سادات و کربلائیان و زوار ها به کابل فرستاده شوند. اینها دیگر خود را کشته و مال و عیال خود را تاراج شده پنداشتند، پس تن بمرگ نهادند و تمرد

<sup>۱۹۷</sup> - غبار، همان اثر، ص ۶۶۸، مقایسه شود با سراج التواریخ، ج ۳، قسمت اول، ص ۳۱۵

آغاز کردند و البته تا پای مرگ سر برخط فرمان نخواهند نهاد.<sup>۱۹۸</sup>

در این عریضه جدی نیز هیچگونه ادعایی مبنی بر اجرای فقه جعفری بجای فقه حنفی در محاکم هزاره جات دیده نمی شود، لهذا تذکر فرهنگ خلاف واقعیت و گواهی سراج التواریخ و تاریخ غبار است و دارای سه پیام ذیل بوده میتواند:

اول اینکه، فرهنگ آگاهانه این جمله را به نمایندگی از مردم هزاره در کتاب خود آورده است تا شورش هزاره جات را برضد امیر رنگ مذهبی داده باشد. ورنه او میدانست که دولت امیر عبدالرحمن خان یک دولت دیموکراتیک مطابق نمونه و مودل کشورهای غرب نبود تا از وی توقع رسیدگی به حقوق مردم شیعه را مطابق فقه جعفری داشته باشد. یککاش احکام فقه جعفری چنانکه امروز در قانون اساسی کشور تسجیل شده و در محاکم ولایات هزاره نشین کشور رعایت و تطبیق میگردد، در زمان امیر عبدالرحمن خان نیز امکان تطبیق میداشت تاجایی برای مین گذاری های مذهبی - نژادی فرهنگ باقی نمی ماند.

دوم اینکه، فرهنگ خواسته است این ذهنیت را در مردم هزاره خلق کند که چون پیرو فقه جعفری هستند، نباید احکام فقه حنفی را (که بر ۸۰ فیصد مردم افغانستان تطبیق میشود) در مورد خود قبول نمایند. ولی فرهنگ نگفته است که در عهد امیر عبدالرحمن خان (۱۸۰ - ۱۹۰۱م) آیا در محاکم ایران قضاوت در حق مردم سنی بلوچستان و کردستان و ترکمن های ایران مطابق فقه حنفی اجرا میشد یا فقه جعفری؟ طبعاً مطابق فقه جعفری اجرا میگردد و اکنون هم اجرا میگردد و هرکس ادعای خلاف فقه جعفری را بکند، مورد پیگرد قانونی قرار خواهد گرفت.

سوم اینکه، فرهنگ در ضمن میخواهد بگوید که قیام هزاره جات به تحریکات روحانیون شیعه کشور ایران براه افتاده بود و گویا محرک مردم هزاره

<sup>۱۹۸</sup> - غبار، همان اثر، ص ۶۶۹، مقایسه شود با سراج التواریخ، ج ۳، ص ۳۱۶

برضد امیر عبدالرحمن خان آخندان مشهد بوده اند. پس در اینصورت وانمود کردن علت قیام هزاره ها به سبب اجرای فقه حنفی بجای فقه جعفری بيمورد مینماید.

بدون تردید این گونه نوشته ها، در برانگیختن هیجانات و عصبیت های قومی موثر بوده و سبب شگاف و جدائی و حتی در برخی موارد باعث برخورد های خونین اتنیکي و مذهبی گردیده اند.

امیر عبدالرحمن خان، قبل از حمله عمومی به هزاره جات ، فرمانی که در آن به قیام کنندگان هم توصیه شده است و هم تهدید و هم عذر و هم زاری، عنوانی تمام طوایف هزاره (که بیش از ۴۵ طایفه میشدند) فرستاد. در این فرمان میخوانیم:

«... من که امیر عبدالرحمن هستم و خیرخواه جمله مومنان هستم و از طرف خداوند عالم بر جمله مومنان و مسلمانان [این کشور] فرمان روائی دارم، باید که خیرخواهی مؤمنان را بکنم. اولین خیرخواهی اینست که باید از امر خدا و رسول او جمله مومنان سرتابی نکنند و اگر نافرمانی خدا و رسول او بکنند، بر من لازم است که نصیحت کنم و اگر نصیحت مرا گوش نکنند، در آن وقت به امر خدای عالم که در کلام مجید امر کرده است، باید بازخواست واجبی کنم. چرا که من هم مواخذه میشوم اگر از گناهان آن مردم چشم پوشی کنم.

بنابر آن از برای شما مینویسم و شما را می آگاهم که حیف من می آید به خرابی شماییان و میخواهم که شماییان مثل میرهای دیگر هزاره جات، در دربار افغانستان باعزت باشید و نمیخواهم خوار و خراب و بی اعتبار باشید و در نزد خدا و رسول او شرمسار باشید. از برای خیرخواهی شما گفته میشود که از این حرکت شیطان که راهزن دین محمدی (ص) است و در دل شماییان خلل اندازی میکند و شماییان را به جهل سوار و خسران دنیا و آخرت را از دست و زبان خود شما برای شما مهیا میکند. هوش کنید که خود را نزد خدا و رسول او شرمنده

نکنید و دغدغه شیطان را از دل دور کنید. فرمان خدا را قبول کنید و از فرمان شیطان دور شوید که خسران دنیا و آخرت به قبولی فرمان شیطان است. و اگر پند مرا گوش ندهید، من حمد و ثنای پروردگار را بجا می آورم که همه اسباب دنیاداری که لازمه پادشاهان عالم است، بمن کرامت کرده است و لکها نفوس از مردم اسلام را فرمانبردار من بنده حقیر کرده، تا انتقام از کسانی که نافرمانی از ذات مقدس او و رسول او بکنند، بگیرم و بازخواست کرده بتوانم.

**من از بسیار غمخواری برای شما می نویسم و**

**شما میان هم روی خدا و قرآن خدا را ببینید، از جهل بگذرید!** و در نزد سردار عبدالقدوس خان سلام کنید و سخن را به جنگ و جدال نرسانید. والا اینکه پند من به دل شما میان جاگیر نشود، پس نزد خدا و رسول او گردن من خلاص باشد. بعد از ناشنودن این سخن خطه مردم افغانستان، بلکه کل مسلمانان برکفر و عصیان بغی شما حکم خواهند کرد! چرا که در قرآن شریف همین آیه کریمه است. ملایان قوم خود را بخواهید و قرآن را باز کنید که در باب بغی چقدر حکم سخت کرده است. همه ما مردم به قرآن ایمان آورده ایم، خود را از جمله باغی حساب نکنید. و الا اگر حرف من گوشزد شما میان نشد، پس غضب خداوند عالم را خواهید دید که از چه قرار بازخواست دین محمدی را میکند؟ این چند کلمه را برای دلسوزی نوشتم، باقی خود اختیار بد و نیک کردن را دارید. از خداوند میخوام که شما را هدایت کند به راه نیک. انتها»<sup>۱۹۹</sup>

از متن فرمان فوق برمی آید که امیر در آغاز میخواد مردم را از جنگ و خون ریزی برحذر دارد، لهذا مثل یک آدم عاجز که از یک شخص زورمند تقاضای عفو و ترحم کند، میگوید: " روی خدا و رسول خدا را ببینید و از جهل در گذرید" و دنیا و آخرت خود را خراب نسازید و با این نوع نصایح عواقب بد روانسوز جنگ با دولت را برای مردم حالی میکند. در اینحال موضع گیری امیر

<sup>۱۹۹</sup> - سراج التواریخ، ج ۳، قسمت یکم، ص ۲۳۱ - ۲۳۳

یک موضعگیری اسلامی - سیاسی است که خود را در مقام امیر المؤمنین و مکلف به دفاع از کتاب الله و شریعت قرار میدهد و میگوید که در صورت نافرمانی از من که امیر افغانستان هستم شرعاً خود را مکلف به دفاع از دین محمدی میدانم و مردم را به فراخواندن ملایان و بازکردن قرآن و دوباره خوانی آیه بغی دعوت میکند و بدینوسیله میخواهد طرف را از عاقبت فتوای علمای سنی مذهب و مخاطرات آن بترساند تا دست از شورش و بغاوت بردارند، ولی متأسفانه که میران و ملایان و سیدها و مبلغان و خطیبان هزاره که موقف و حیات خود را بیش از همه در خطر میدیدند، پیام امیر را بگوش مردم هزاره جات نرساندند و گذاشتند تا مردم بدست قشون مسلح دولت مثل علف درو شوند.

فیض محمد کاتب مینویسد: "و حضرت والا پس از صدور اشتهارات کفر هزاره که به فتوای علما جاری گشت، از محاربات "یاغیه هزاره" و دستبرد ایشان به ذریعه عرایض افسران و صاحب منصبان سپاه نظام آگاه گردیده همه را فرمان کرد که هر چند مرد و زن و پسر و دختر و مال و منال آن "قوم کافر" را از راه غنیمت متصرف شوند، به قرار آئین دین مبین، پنج یک آنرا حق حضرت والا دانسته، ارسال حضور بدارند و باقی را حق و حصه خود دانسته، متصرف شوند. و از صدور این حکم بود که هزاران هزار زن و دختر و پسر از مردم هزاره به اسیری رفت و در تمامت افغانستان و ممالک خارجه به فروش رسیدند."<sup>۲۰۰</sup>

قشون دولت با گرفتن فرمان "جنگ باقوم کافر" بر ظلم و اسبنداد خود پای افشردند و کرنیل فرهاد خان خشونت علیه شورشیان را بحد وحشت ناکی رسانید چنانکه از جمله "سرکردگان اسیر دو تن را به دهن توپ بست و دو تن را پاره پاره کرد و پیش سگ انداخت، و دو تن را چانماری و یک نفر را به بزغاله تازی قطعه قطعه کرد و یک نفر را با سرنیزه سوراخ سوراخ کرد و یک نفر را مردم ملاخیل تکه تکه کردند."<sup>۲۰۱</sup>

<sup>۲۰۰</sup> -سراج التواریخ، قسمت اول، ص ۲۵۴

<sup>۲۰۱</sup> -سراج التواریخ، ج ۳، قسمت یکم، ص ۲۴۷، ۲۳۴



آخر الامر شورشیان از دست سپاه مجهز امیر که با قوت های قومی ولایات همجوار هزاره جات تقویت میشد، بشدت سرکوب گردیدند و همانگونه که امیر در نامه خود به آنها هوشدار داده بود، بیش از همه مردم دهقان و مالدار و برخی از روحانیون در این شورش سرکوب گردیدند و اکثریت فیوالها دست از مبارزه گرفتند و عفو تقصیرات خواستند.

### دلجویی امیر از مردم هزاره :

غبار اشاره میکند که " در این جنگها تلفات روحانیون نسبت به فیودالها بیشتر بود، زیرا فیوالها اغلب بدولت تسلیم می شدند، درحالیکه روحانیون کشته و یا فراری میگردیدند. در جنگ هزاره جات، از یکاوانگ، صد خانوار روحانی بدست دولت افتاد و یکهزار خانوار روحانی موفق بفرار گردید و دو هزار و یکصد روحانی درجنگ کشته شد." ۲۰۲

باید خاطر نشان کرد که، اکثریت خون افشانی های بی نظیر تاریخ، بر اثر خطابه ها و موعظه ها و فتوهای آخوندها و ملاهای معتبر و با نفوذ براه انداخته شده اند. اینها اغلب از دین بحیث وسیله کسب اعتبار و امتیاز در دستگاه دولت های بر سر قدرت برضد شورشها و قیامهای مردم استفاده کرده اند. اینها همواره پیروان مذهب خود را مسلمان و پیروان مذاهب دیگر را کافر قلمداد کرده و جنگ علیه پیروان مذاهب دیگر را جهاد و ریختن خون شان را مباح و تاراج دارائی و برده ساختن زن و ناموس طرف مقابل را یک عمل مشروع و ثواب آخرت وانمود کرده اند. تاریخ اسلام و منطقه بخصوص در عهد صفویه در ایران از این جنگها و از این خون افشانی ها که با هدایت و دستور ملا ها و آخوندهای مذاهب شیعه و سنی براه افتاده اند، بسیار بخاطر دارد. بدبختانه دستان رهبران مذهبی (شیعه و سنی) هر دو در اشتعال شورشهای مردم هزاره و اقدامات سرکوب گرانه امیر عبدالرحمن خان دخیل و با خون مردم بیگناه رنگین است.

بعد از آنکه قشون دولت عده زیادی از قیام کنندگان و روحانیون و قسماً

فیوالهای مخالف را سرکوب و مجبور به تسلیم کرد، امیر روش دلجوئی از مردم را در پیش گرفت. غبار مینویسد که :

امیر عبدالرحمن خان، آنده از افسرانی را که نسبت به مردم هزاره تعدی کرده بودند مورد مجازات قرار داد. از جمله جنرال میر عطا را محبوس نمود و دارائی او را ضبط کرد. کرنیل فرهاد خان که در هزاره جات مرده بود، تمام مایملک او را مصادره کرد. آنده فیوالان هزاره را که بطرف داری دولت خدمت کرده بودند، اعزاز نمود و رتبه و معاش داد، از آنجمله بود: سلطان علیخان جاغوری پسر سردار شیرعلیخان که مستمری سالانه چهار هزار و سه صد روپیه و پنجا و چهار خروار غله گرفت، زیرا نامبرده اکثر سرکردگان شورش را بدولت سپرده بود و هم تصادیق این خدمت را از جنرال شیرمحمد خان و کرنیل محمد حسن خان و سمندرخان حاکم ارزگان گرفته بود.

امیر دختر عظیم بیگ سه پای را که جزء اسراء بود به پسر خود حبیب الله خان تزویج نمود و اعلاناتی طبع و نشر نمود که شورشیان فراری به مسکن خود باز کردند و هم امر نمود که برای کشت و کار مردم گندم تخمی بصورت تقاوی داده شود. در نقاط قحط زده امداد آذوقه بعمل آورد. امیر در هزاره جات بین چرا گاه های مردم هزاره و چراگاه های مردم کوچی حدودی مشخص و معین نمود. امیر امر کرد که اراضی متنازع فیها بین دهقانان هزاره و فیودالها، قسماً از دست فیوالها کشیده شد و به دهقانان هزاره داده شد.

امیر امر کرد که منبهد غلام و کنیز مردم هزاره فروخته نشوند، اما آن هزاره ها که در داخل افغانستان فروخته شده بودند بحیث برده باقی ماندند<sup>۲۰۳</sup>، تا اینکه در عهد شاه امان الله آزادی آنان اعلان گردید و مردم هزاره نیز به شاه امان الله وفادار ماندند و در وقت اغتشاش بچه سقاو تا آخرین لحظه سقوط او دست از طرفداری شاه نکشیدند.

### تبعید اجباری اقوام شورشی به شمال هندوکش:

<sup>۲۰۳</sup> - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۶۷۰

**دوکتور روستار تره کی**، در یکی از مقالات ممتع خود تحت عنوان "پروسه دردناک ملت سازی در جوامع قبیله‌ی"، مقاله رابا یک شعار جالب چنین آغاز میکند: «**مرگ بر دوزخ قبیله! به پیش بسوی بهشت دیموکراسی!**» او بعد نوشته اش را چنین ادامه میدهد: متأسفانه در جوامع قبیله‌ی و کشور های عقب مانده، ملت سازی و شکل دهی هویت ملی صفحه سیاه تاریخ بشریت را میسازد. نویسنده بعد از دادن مثالهایی از تبعید های دسته جمعی اقوام در اروپا و کشورهای آسیائی نتیجه می گیرد که: خشونت همیشه با بیعدالتی توأم است. اما **سودی که در جوامع قبیله‌ی از آن متصور است، تأمین ثبات سیاسی است.**

برای جوامع قبیله‌ی و نا آشنا به اصول دیموکراسی، بکار گیری خشونت سازنده در شکل گرفتن ملت، هویت ملی، وحدت ملی و دولت پدیده طبیعی بحساب میآید. «**استبداد هدفمند**» مرحله اجتناب ناپذیر شکل دادن هویت ملی و «برادر بزرگ» یک مقوله تاریخی است.

با تأسف که هژمونیزم قومی، تمامیت خواهی قبیله‌ی که آنرا "ستم شعاران"، "فاشیزم قومی" میخوانند و چون سوتی بر فرق اکثریت قومی میکوبند، جز لاینفک و در عین حال تراژیک سیر طبیعی انکشاف جوامع قبیله‌ی است. خداوند مردم افغانستان را هرچه زودتر از مصیبت قبیله سالاری نجات بدهد و روزه های بهشت موعود دیموکراسی را بروی مبارک شان مفتوح گرداند.

علی الرغم تصادمات فزیکي و مناقشات لفظی، نویسنده رشته هایی را که افغان ها را با هم پیوند میدهد، قوی تر از فصل هایی میدانم که آنها را از هم جدا میکند: جنگ در افغانستان همیشه برای احراز قدرت مرکزی بوده تا انفصال از قلمرو ملی. و این مایه امید واری است.

افغان ها می باید برای درک یکدیگر و ایجاد فضای تفاهم و باور متقابل، بیشتر به آینده نگاه کنند نه بگذشته. اگر الزامی برای عقب نگری وجود داشته باشد باید به قصد اتصال باشد تا انفصال. نویسنده با "ستم شعاران" در قافله کردن این شعار که: "مرگ بر فاشیزم قبیله‌ی و زنده باد دیموکراسی" خود را کاملاً همنا می‌داند. اما آیا میتوان صرفاً با دادن شعار قانون تکامل جوامع قبیله‌ی

را به قانون تکامل جوامع دیموکراتیک تبدیل کرد؟»<sup>۲۰۴</sup>

اکنون خواننده را به طرز دید و پیام تاریخ نگار نامدار، مرحوم فرهنگ، دعوت میکنم که متأسفانه در تاریخ دوجلدی خود، با ذکر نکات تعصب آمیز، نقاضت های انتیکی و قومی و مذهبی را دامن زده است. توجه کنید به نوشته ذیل:

فرهنگ آنجا که از رفتن امیر به مزار شریف بعد از شکست و فرار سردار اسحاق خان به روسیه یاد کرده، مینویسد:

" مردم ترکستان که با اسحاق خان علاقمندی نشان داده بودند بطور دسته جمعی مورد خشم و غیظ و انتقام امیر قرار گرفتند و زمینداران شان مکلف شدند تا علاوه به پرداخت باقیات گذشته، مالیات سال آینده را هم پیشکی تادیه کنند. یک تعداد مردم محل که بیشتر شان ازبک بودند مجبور ساخته شدند تا محل بود و باش شان را در حواشی سرحد ترک نموده با خانواده شان به مناطق دیگری که امیر تعیین کرده بود کوچ نمایند و زمین های آنها به قبایل خانه بدوش افغان مثل: صافی، شنبواری، مومند، نورزانی و بعضاً به هزاره ها داده شد."<sup>۲۰۵</sup>

متأسفانه در این عبارت فرهنگ، هم توهین و هم تفتین هر دو نهفته است. توهین در آنجاست که میگوید: "زمین های آنها به قبایل خانه بدوش افغان مثل: صافی، شنبواری . . . و بعضاً به هزاره ها داده شد."

باید گفت که این قبایل مردم کوچی و خانه بدوش نبودند، امیر عبدالرحمن خان در سال ۱۳۰۴ هجری هنگام سرکوبی شورش غلجائیان به والیان غزنی و ننگرهار و پکتیا و مردم آن ولایات فرمانی صادر کرد و در آن ورود کوچی های ناصری را به داخل افغانستان ممنوع اعلان نمود و به آنها اخطار داد که اگر خود سرانه پا به افغانستان بنهند مردم و دولت علیه آنها دست به سلاح

<sup>۲۰۴</sup> - دکتر روستار تره کی، درنگی برپروسه در دناک ملت سازی در جوامع قبیلوی، دعونت نت، ۲۰۱۱

<sup>۲۰۵</sup> - فرهنگ، افغانستان در پنج قرنه اخیر، صج ۱، ص ۳۹۱-۳۹۲

خواهند برد و مانع ورود آنها خواهند شد<sup>۲۰۶</sup>، این فرمان ظاهراً تا ده سال آینده همچنان قابل تطبیق بود ولی بعد از ختم شورش هزاره جات در ۱۸۹۳، بقول غبار، امیر عبدالرحمن خان حدود چراگاه کوچیان را در ولایت غزنی و میدان وردک تعیین کرد تا از جنگ و زد و خورد با مردم هزاره و دیگر کوچیان محلی جلوگیری شده باشد. دولت های افغانستان بعد از امیر عبدالرحمن خان تا کنون هم نتوانسته اند مردم خانه بدوش کوچی را تشویق به اسکان در یک محل و ترک خانه بدوشی نمایند. بنابراین اقوامی را که امیر در شمال هندوکش تبعید کرده، همگی آنها باشندگان سرکش و سلحشور دره ها و جلگه های سرسبز دو طرفه رود خانه کابل و کنر و باشندگان وادی های حاصلخیز رودخانه های ترنک و ارغنداب و هیرمند و فراه رود بودند که با شورش ها و قیامهای پیهم خویش امیر عبدالرحمن خان را به بینی رسانده بودند و امیر برای آنکه خود را از شر شورش های بعدی شان نجات داده باشد، آنها را بجرم شورش علیه دولت محکوم به تبعید به سرزمین های دوردست ترکستان و باتلاق های قندوز و فاریاب و میمنه و شبرغان و بادغیس نمود. اینها همگی در محال بود و باش خویش از خود خانه و کاشانه و صاحب زمین زراعتی ولو اندک بودند و به هیچوجه خانه بدوش شمرده نمی شدند. بنابراین امیر قبایل صافی و مومند و شینواری و غلجی و نورزی و هزاره و غیره را از مناطقی تبعید کرده بود که آنها قبل از قیام سردار اسحاق خان، بین سالهای ۱۸۸۱-۱۸۸۸ و حتی بعد از قیام ۱۸۸۸ علیه امیر دست به شورش زده بودند و امیر با اعزام لشکرهای مجهز دولتی آنها را سرکوب کرده و محکوم به تبعید از اوطان شان به ترکستان در شمال کشور در زمین های متعلق به دولت نموده بود.

حتی میتوان گفت که امیر این کار را به پیروی از سیاست کشور گشایان و فاتحان نامداری چون: تیمور لنگ و نادر شاه افشار، بخاطر تهدید و تخویف قبایل شورشی و استقرار ثبات در قلمرو خود و احتمالاً ایجاد سدی از قبایل سلحشور افغان در برابر دست اندازی های روسیه تزاری در ولایات همسرحد با

<sup>۲۰۶</sup> -سراج التواریخ، ص ۵۵۸، ببعد، و نیز: کله منارها در افغانستان، تالیف محمدعیسی  
 عرجستانی، چاپ ۱۳۷۲، قم ایران، ص ۷۹

آنکشور انجام داده است، نه از روی کدام محبت به اقوام تبعید شده پشتون و هزاره و بلوچ و نورستانی که امیر بیشتر از دست شان در عذاب بود.

در همینجا باید علاوه کرد که: امیر این کار را بحیث یک سیاست ارباب و ترس و یک جزای دسته جمعی در مورد اقوامی که بر ضد سلطنت او دست به شورش میزدند، اعمال میکرد. در عین حال امیر با اینکار خود اولاً میخواست از قوت قومی و توانائی قبیلوی شورشیان بکاهد و ثانیاً به دیگران زهر چشمی نشان بدهد که اگر در مقابل او دست به شورش و بغاوت بزنند، آنها نیز محکوم به تبعید از سرزمین آبائی خود و جدا از اقوام و خویشاوندان خویش خواهند شد. ولی این سیاست هرگز به معنی قوم گرایی و یا قوم پروری امیر نیست، با اینکه اجرای این سیاست برای ملت شدن، از لحاظ ترکیب و بافت اجتماعی و جوشش اقوام با یک دیگر شان از طریق وصلت ها و پیوند های خانوادگی و برقراری مناسبات دوستانه (دختر دادن و دختر گرفتن) میان همدیگر واقعاً یک کار مفید و سودمند بشمار می آید.

و اما **تفتین** به این معنی که این عبارت میتواند برای گروه "ستم ملی" دست آویزی باشد تا مردم از یک را با پشتون های مسکون در شمال کشور به جنگ و ستیزه های قومی وادارند. چنانکه در پایان قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم دوبار اقوام پشتون شمال کشور با چنین تقاضت ها و شقاوت های قومی و تباری روبرو شدند: بار اول در دهه ۹۰ قرن بیستم همزمان با روی کار آمدن حکومت تنظیمهای جهادی و سر برآوردن رشید دوستم در شمال کشور، سیاست تصفیه قومی مبنی بر اخراج اجباری اقوام پشتون از صفحات شمال رویدست گرفته شد و کسانی که در تعمیم این تصمیم تعلل می ورزیدند بلادرنگ کشته میشدند. بسیاری از خانواده های پشتون از دم تیغ بی دریغ قوماندانان رشید دوستم و جمعیت اسلامی گذشتند و حتی خرمن های گندم و محصولات به ثمر رسیده شان آتش زده میشد تا اینکه طالبان ظهور کردند و شر آنها را از سر مردم پشتون و غیر پشتون کوتاه ساختند. بار دوم با سقوط حکومت طالبان توسط بمباردمان های B۵۲ امریکائی، پشتونهای شمال کشور بجرم همزبانی و به بهانه همکاری با طالبان در ولایات فاریاب و بلخ و قندوز و تخار و بدخشان و

بغلان و سمنگان و بادغیس و هرات مورد ظلم و تعدی و تجاوز نیروهای ائتلاف شمال قرار گرفتند، خانه ها و مال و دارائی شان به غارت برده شد و بر زنان و ناموس شان تجاوز صورت گرفت. بگزارش بی بی سی، در سال ۲۰۰۲ در حدود ۸۰ هزار نفر از پشتونهای شمال کشور در حالیکه تمام مایملک خود را از دست داده بودند، تنها خود و فرزندان خود را تا جلال آباد و هلمند و قندهار رساندند و در کمپ های بیجا شدگان داخلی پناه گرفتند و حتی تا امروز هم دوباره به محل سکونت اصلی خود باز نگشته اند، زیرا خانه و سرپناه و زمینهای شان از سوی قوماندانان ائتلاف شمال غصب گردیده و بنام افراد زورمند محلی قباله شده است و دولت تاکنون توانائی تطبیق قانون و رساندن حق به حقدار را در این ولایات ندارد.

باید یاد آور شد که دولت های گذشته افغانستان همواره از اتباع خود توقع داشته و دارند تا در برابر سیاست جاری مطیع بوده سر مخالفت نجنانند و سبب برهم زدن نظم و آرامش نشوند. از این جهت امیر عبدالرحمن خان هیچگاهی زمین های مردم عادی و مطیع و غیر شورشی را از مالکان شان نگرفته و به کسی نداده است، تا زمینه نا آرامی و شورش را خود برای خود فراهم کند، بلکه افراد و اقوام تبعید شده بیشتر بر زمین های دولتی که در هر ولایتی همواره موجوده بوده است، اسکان داده میشدند، و فقط در مواردی زمین از مالکین منتزع میشد، که بر ضد امیر شمشیر کشیده بودند و پس از شکست از جمله محرکین غایبه تشخیص میشدند. البته زمین های چنین مالکینی ابتدا جزء اراضی دیوانی یا خالصه قرار میگرفت و سپس آن زمینها در بدل خدمات فوق العاده به رجال نظامی تفویض میگردد. مثلاً میتوان گفت امیر اراضی آن عده سران و خوانینی را که با سردار اسحاق خان همدست شده و برضد امیر جنگ کرده بودند و بعد از شکست به ترکستان روسیه فرار کرده بودند، مصادره کرده و به صاحب منصبان نظامی که در آن جنگ از خود شهامت نشان داده بودند داده باشد، ولی اراضی فراریان هرگز به تبعیدیان شورش های غلجائی و شینواری و صافی و مومند و نورزائی و هزاره ها بخشیده نشده است، چه این اقوام نیز از جمله مغضوبین امیر بوده اند و اگر زمینی به آنها تعلق گرفته باشد، می باید زمین

های بوده باشند که آباد کردن آنها ایجاب کار و زحمت کثی زیادی را ایجاب میکرده است.

زمین های دولتی در ولایات شمال هندوکش همواره بیش از اسناد ملکیت مردم آن ولایات بوده است. آقای احسان الله مایار روزی برای تعریف میگرد که "در زمان صدراعظم هاشم خان بعد از کشیدن نهر گورگان دولت زمینهای تحت آبیاری این نهر را فی جریب به یک قران میفروخت، اما مردم حاضر به خریداری آن زمین ها نبودند. وی افزود که زمین دشت ارچی نیز خاره و لامالک بود تا آنکه دولت مردم بی زمین پشتون را از ولایات جنوب به آنجا اسکان داد و آنها این زمین ها را به زمین های زرخیز مبدل کردند." دولت برای استفاده بیشتر از زمینهای لامزورع در وزارت داخله کشور اداره یی بنام ریاست املاک و اسکان ناقلین بوجود آورد تا اشخاص بی زمین و مستحق را از دیگر ولایات پیدا کرده با دادن گندم بذری و حتی پول تقاوی تشویق به رفتن در ولایات شمال کشور نماید. به این ترتیب دولت مردم را بر روی زمین های لامزرع دولتی اسکان و جابجا میگرد. ظاهراً تا دهه ۵۰ قرن بیستم مردم ترک تبار شمال کشور چندان رغبتی به امور کشاورزی نداشتند و بیشتر به مالداری و قالین بافی و تربیه گوسفند قره قل و تجارت پوست قره قل و قالین به خارج علاقه داشتند و بیشتر زمین های شمال کشور به دلیل عدم علاقمندی مردم بومی به کشت و زراعت، خاره و لامزورع شده بود و یا به باطلاق ملاریا زامبدل شده بودند. چنانکه در میان مردم ضرب المثلی بود که میگفتند: "اگر مرگ میخواهی به قندوز برو"، زیرا که وجود پشه ملایار واقعاً مردم را میکشت و در قندوز کمبود نیروی بشری احساس میشد، تا آنکه دولت پروژه مجادله با ملاریا را روی دست گرفت و در محو این مرض نقش داکتر عبدالرحیم خان وزیرصحت عامه وقت بسیار قابل ذکر است. در عین حال پس از آنکه فابریکه روغن سپین زر به همت و تلاش سرور ناشر فرزند شیرخان خروتی از پشتونهای پکتیا در قندوز، فعال گردید و مردم بغلان و قندوز به کشت پنبه و لبلبو روی آوردند و ناقلین پشتون در زمین های دلدلزار و باتلاقی قندوز و بغلان با پشتکار و زحمت کثی خود توانستند نیزارها را به زمین های آباد و حاصلخیز مبدل کنند و سالانه از زمین خویش دو بار و سه



بار حاصل بگیرند و از این مدرک صاحب زندگی بهتر شوند، همان ضرب المثل عمومی چنین تغییر شکل یافت که: " اگر مرد میخواهی قندوز پرو!"

از این زمان ببعد است که ارزش زمین در صفحات شمال کشور بخصوص در قندوز و بغلان بخاطر بازدهی محصولاتش بالا رفت و چون ناقلین پشتون در تولید محصولات زمین خود پیشقدم تر بودند، دشمنان وحدت ملی افغانستان در میان مردم بومی چنین تبلیغ میکردند که حاکمیت پشتونها در افغانستان سبب ستم ملی بر مردم ازبک و تاجیک صفحات شمال کشور شده و زمین های سمت شمال با زور و عنف از مردم ازبک و تاجیک شمال گرفته شده و به اقوام پشتون جنوب داده شده است و می باید این مردم دوباره به سرزمین های اصلی خود جنوب هندوکش برگردند؟! بدبختانه نتیجه این تبلیغات اعمال سیاست تصفیة قومی پشتونها در شمال کشور از سوی قوماندانان بیسواد جمعیت اسلامی جنبش ملی - اسلامی رشید دوستم بود که در بالا بدان اشاره شد.

## فصل ششم

### امیر عبدالرحمن خان و تعیین سرحدات کشور

#### سرحدات شمال کشور:

امیر عبدالرحمن خان نخستین پادشاه افغانستان است که در فکر تعیین سرحدات کشور با همسایگان خود افتاد. با شدت گرفتن بازی بزرگ، روس ها برای نزدیک شدن به سرحدات هند برتانوی به بهانه های مختلفی دست تعرض بسوی خاک های افغانستان دراز میکردند و چون امیر عبدالرحمن خان در داخل افغانستان مصروف سرکوبی مخالفان و سرکشان و خوانین خود مختار بود، بنابراین در سال ۱۸۸۴ روسها مرو، سرخس و پل خاتون و قزل تپیه را اشغال نمودند. و یک سال بعد در سال ۱۸۸۵ "پنجه" و "آق تپیه، چمن بید و چشمه سلیم" را پس از یک نبرد کوتاه، اما خونین از تصرف سربازان افغانی خارج ساختند و به قلمرو امپراتوری تزاری ملحق نمودند.

آقای رحمت آریا در این ارتباط مینویسد: "روسها در سال ۱۸۸۴ واحه ها و دشت های مرو را که در همجواری سرحد افغانستان قرار داشتند تسخیر و با به میان کشیدن مشکل پنجه در صدد اشغال تمامی ساحاتی عمدتاً ترک تبار بودند. بعد از اینکه در بهار سال ۱۸۸۵ قوتهای نظامی افغانستان با روسها وارد معرکه شدند اینها واحه پنجه را اشغال نمودند. با اشغال پنجه نیروهای نظامی هر دو ابر قدرت وقت به حالت تیارسی در آمدند ولی بعد از مدت کوتاهی وارد نوعی از سازش و مصالحه شدند، بدین معنی که روسها خواهان اشغال واحه مذکور بودند

و برتانوی ها معتقد بودند که با اشغال پنجده، روسها بسنده خواهند کرد، بدون اینکه پای هیچ افغانی در بین باشد. کمیسیون مشترک تحدید سرحدی روسیه - برتانیه/ انگلو - روسیه به شرط در حفظ نگهداشتن پنجده با هم توافق نمودند که هر کدام ساحات متصرفه موجوده خویشرا در اختیار خویش داشته باشد. بر مبنای همین توافق بود که سرحد دایمی شمال افغانستان خط کشی شد و دریای آمو منحیث خط سرحدی افغانستان شناخته شد، بدین ترتیب افغانستان قسمت های زیاد خاک خود به خصوص پنجده را از دست داد. بخش دوم منازعه سرحدی زمان امیر عبدالرحمن خان در دهلیز سرحدی و اخان به وقوع پیوست. انگلیس ها امیر عبدالرحمن خان را زیر فشار های شدید قرار دادند تا استقلال این ناحیه دور افتاده را که محل آمد و رفت قرغز ها بود بپذیرد، امیر چاره دیگر نداشت مگر اینکه به تصمیم کمیسیون تحدید سرحدی روسیه - برتانیه پیرامون دورترین نقطه شمالی کشور تن در دهد که با چین همسرحد است ( چین تا سال ۱۹۶۴ این نقطه را منحیث نقطه سرحدی به رسمیت نه می شناخت).<sup>۲۰۷</sup>

روسیه و انگلستان بالاخره مسئله سرحدات افغانستان با آسیای میانه را در ۱۸۸۵ تا ۱۸۸۷ تثبیت و علامه گذاری کردند، و دولت روسیه در داخل سرحدات جدید خود متوقف گردید.

یکی از ساحات مرتفع، و صعب العبور بدخشان افغانستان ارتفاعات پامیر است. ارزش این منطقه هنگامی مورد توجه قرار گرفت که از یک طرف چین بر ترکستان شرقی دست یافت و از طرف دیگر روسیه تزاری حدود متصرفاتش را تا مبداء رود آمو وسعت بخشید و از جانبی هم انگلیسها در هند تا منطقه چترال پیش رفتند. این انکشافات، از زمان اوج بازی بزرگ (دهه هفتاد قرن نوزدهم) بعد، به صفت يك مسأله مورد منازعه میان روسیه تزاری و حکومت هند برتانوی کسب اهمیت کرد.

روسیه تنها به اشغال ارتفاعات پامیر قناعت نکردند، بلکه در سالهای بعد

<sup>۲۰۷</sup> -رحمت آریا، امیر عبدالرحمنخان، امیر آهین، افغان جرمن آنلاین، فبروری ۲۰۱۱

برای اشغال مناطق روشن و شغنان پامیر نیز اشکال تراشی میکردند. امیر عبدالرحمن خان میگوید: " . . . دولت روس، در باب ولایت روشن و شغنان، مشغول فراهم آوردن اشکالات برای من بود. به جهت قطع و فصل تمام همین مناقشات و زحمات بود که سفارتی را به ریاست «سر مارتیمور دوراند» به کابل دعوت نمودم."<sup>۲۰۸</sup>

امیر متذکر میشود که روسها در نظر داشتند مرغاب را نیز متصرف شوند، و میدانستم که اگر روس ها را به کار خود شان واگذارم، شهر به شهر را پشت سر هم گرفته و به عساکر من که در سرحدات می باشند حمله خواهند نمود و آنوقت جلوگیری از آنها اشکال دارد، ولی خوشبختانه این مرتبه مامورین افغانستان، چنان درسی به روسها آموختند که همیشه نمیتوانند به میل خود شان رفتار نمایند. جنرال سید شاه خان با آتش فشانی زیاد عساکر خود جواب توپ روسها را داد، روس ها همین که دیدند سربازهای من آماده کارند و این دفعه بازیچه نیستند، عقب نشسته فتح را به افغانها دادند. این فتح بر شئون لشکر افغانی خیلی افزود و از آن وقت معلوم میشود روسها تخطیات خود را در خاک افغانستان موقوف نموده اند و این اتفاق آخرین، زود و خوردی طرفین بود.<sup>۲۰۹</sup>

### سرحد شرقی و جنوبی :

سرحد شرقی و جنوبی افغانستان از واخان در شمال شروع میشود و تا کوه ملک سیاه در جنوب به طول بیشتر از ۲۵۰۰ کیلومتر امتداد دارد. ساکنان مناطق شرق و جنوب کابل و جلال آباد به علت وجود کوه های صعب العبور و قلت زمین های زراعتی اغلب از پرداخت مالیات و خراج به دولت های افغانستان سرباز میزدند و خود از کاروانهای تجارتي ایکه از هند از طریق پیشاور و خیبر به کابل و یا برعکس رفت و آمد میکردند، باج میگرفتند و با همین باج گرفتن ها امرار حیات میکردند. امیر عبدالرحمن خان در مکاتبات خود

<sup>۲۰۸</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۴۱۸

<sup>۲۰۹</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۲۷۱

با حکومت هند برتانوی باشندگان این مناطق را "یاغیستان" می نامید و ادعا میکرد که آنها از نظر دین و تبار و زبان و قومیت به افغانستان تعلق دارند، اگرچه از دولت افغانستان اطاعت چندانی ندارند و دولت افغانستان هم از وجود آنها کدام منفعتی بدست نمی آورد. امیر بمنظور تقویت سلطه خویش در صدد بر آمد تا نقاط دارای اهمیت سوق الجیشی را زیر اداره خود در آورد. بنابراین به جنرال فعال و همیشه آماده نبرد خود، جنرال غلام حیدر خان هدایت داد تا مناطق مورد نظر را قبضه نماید. نامبرده در سال ۱۸۸۷م، با وجود مخالفت قوم صافی در کنر، جاده ای را از جلال آباد تا محل چوکی احداث نمود و مقاومت صافی ها را در هم شکست. قسمت علیای دره کنر و اراضی مجاور آن در شمال و غرب که کافرستان نامیده میشد و در جنوب و شرق یعنی باجور و سوات و دیر بکلی خارج دایره حکومت امیر قرار داشت و توسط رؤسای محلی اداره میشد. امیر میخواست پیش از آنکه سرحد شرقی را با انگلیسها تعیین کند، این مناطق را اشغال نماید، اما رؤسای محلی به این امر موافقت نداشتند زیرا انگلیسها نیز با استفاده از نفاق افگنی در بین شهزادگان چترال، منطقه مذکور را بدست آورده بودند و در تلاش آن بودند تا مناطقی را که در سر راه چترال واقع اند زیر اداره خود در آورند.

در این رقابت سه جانبه، امیر موفق گردید در سال ۱۸۹۲م خان نشین اسمار را که در بخش وسطی دره رود خانه کنر واقع است بدست آورد و با استفاده از رقابت های خانهای باجور میخواست به آن منطقه نیز نفوذ نماید، اما انگلیسها که برای باز نگهداشتن راه چترال به این منطقه چشم داشتند، به سپهسالار اخطار دادند که سعی او برای تسخیر باجور از طرف حکومت هند به عنوان یک عمل خصمانه تلقی خواهد شد.<sup>۲۱۰</sup>

امیر عبدالرحمن خان در کتاب خاطرات خود، تاج التواریخ چنین مینویسد:  
 ". . . تیمور میرزا شاه، حکمران اسمار در سال ۱۸۸۷م، نسبت به من تعهد اطاعت نموده خود را و مملکت خود را تحت حفاظت من در آورد تا از بیم حمله

<sup>۲۱۰</sup> - افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۴۰۲

دشمن قوی خود حمراء خان باجوری، مطمئن گردد و چون مشارالیه را یک نفر از غلام های او مقتول نمود، سپهسالار من جنرال غلام حیدرخان، در ماه دسامبر سال ۱۸۹۱م، اسمار را تصرف نمود و این امر اسباب زیادی تغییر دولت هندوستان گردید، زیرا که آنها به تمام این محالات یاغیستان، چشم طمع داشتند. تمام این ولایات یعنی چترال و باجور و سوات و بنیر و چپلاس و وزیر، جزو یاغیستان می باشند و دولت هندوستان، اصرارها نمودند که من اسمار را تخلیه نمایم، ولی چون نقطه مذکور در دروازه محلات مملکت من یعنی کُتر و لمغان و کافرستان و جلال آباد می باشد، و مشرف بر راههای پامیر و چترال می باشد. نگهداشتن این دروازه معتنای مملکت خودم برای نگهداشتن هرات و قندهار و بلخ که درسه گوشه دیگر مملکت من می باشد لازم بود. و بهمین قسم دولت هندوستان اصرار کردند که چغایی (چاگی) راهم تخلیه نمایم و در کافرستان و تمام یاغستان و بلوچستان و سمت چمن هم مامورین سرحدی هندوستان دایماً مداخله می نمودند و چیزی که اسباب تعجب من بود اینست که یکطرف دولت هندوستان میگفتند ما بیشتر از این ولایاتی را که در سمت افغانستان بوده باشد لازم نداریم، چون مایلیم افغانستان دولت قوی و مستقلی بوده باشد و از طرف دیگر، کوه خوجک را تونل زده راه آهن خود را داخل [مملکت] من نمودند، مثل اینکه کارد به جگر من می زدند و خبر افواهی هم بود که دولت انگلیس میخواهد راه آهن خود را چه به اجازه من و چه بی اجازه من تا قندهار بیاورند و این خبر در هرجا منتشر و در مجلس پارلمان هم مطرح مذاکره بود و در این باب، وکلاء من خلاصه تمام روزنامه جات را در مسایل متعلقه به افغانستان برای من میفرستادند و مرا متصلاً اطلاع میدادند.<sup>۲۱۱</sup>

### زمینه سازی انگلیس برای امضای معاهده دیورند:

انگلیسها قبل از امضای معاهده دیورند، اوضاع را به نفع خود در طول سرحدات افغانستان معشوش ساختند و باعث خون ریزی های بسیاری بین مردم

<sup>۲۱۱</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۴۲۰ - ۴۲۱، مقایسه شود با سراج التواریخ، ج ۳، ص ۲۶۱ -

سرحد گردیدند.

امیر میگوید: در سال ۱۸۹۰ من در بلخ و مصروف ساختن قلعه نظامی ده دادی بودم که اطلاع یافتم، ویسرای هند لارد لانسدون مصروف جابجائی عساکر هند در مناطق سرحدی می باشد و میخواهد راه آهن هندوستان را به قندهار وصل نماید و حتی بعضی ها میگفتند که وی در نظر دارد قندهار و کابل را دوباره اشغال نماید. این اخبار سبب تشویش من گردید و من پس از تنظیم امور ترکستان در تابستان ۱۸۹۰ به کابل مراجعت کردم. و سردار نورمحمد خان نایب الحکومه قندهار را که مانع کشیدن خط آهن در داخل مملکت من نشده بود و در باره آن اطلاعی هم بمن نداده بود معزول نموده به کابل احضار کردم. امیر می افزاید که حکومت هند علاوه بر فراهم کردن نگرانی برای من، توپها و اسلحه ایکه از هند خریداری نموده بودم نیز مانع ورود آن به افغانستان شدند. افزون براین اموال تجارتنی تاجران افغان را که در آن آهن و فولاد و مس و غیره شامل بودند نیز ممانعت کردند. حکومت هندوستان در موقع بسیار نازکی، یعنی هنگامی که هزاره جات به شورش برخاسته بود و این شورش هر روز دامنه دار تر میگردد و خوف شورش عمومی در مملکت باعث پریشانی من شده بود، در چنین موقعی کمکی که از هندوستان بمن رسید التیماتومی بود به این مضمون که: «دولت هندوستان نمیتواند به جهت وعده های مبهم و نامعلوم شما برای دعوت نمودن سفارت انگلیس به کابل، انتظار بکشد، لهذا لارد رابرتس سپهسالار هندوستان با لشکر زیادی جهت محافظت او به کابل فرستاده میشود.» امیر می افزاید: پذیرفتن ده هزار نفر سربازی که باید آنها را مثل مهمان خود پذیرائی نمایم، کار خیلی صعبی بود، چون می بایستی صد هزار نفر سرباز را جهت پذیرائی آنها حاضر نمایم. لهذا چون دیدم که دولت هندوستان در صدد فراهم

آوردن اشکالات می باشد، بدون آنکه احدی از مامورین دولت من غیر از منشی های مخصوص از اراده من مطلع شوند، مراسله ای به عنوان لارڈ سالزبری، صدراعظم دولت برتانیای عظمی نوشته به توسط یک نفر دوست خود به انگلستان فرستادم.<sup>۲۱۲</sup>

امیر به همین ارتباط متذکر میشود: من در این وقت مشغول جنگ با هزاره ها بودم و میدانستم که مردم افغانستان از جنرال رابرتس خاطره خوشی ندارند و می ترسیدم که آمدن جنرال رابرتس با لشکر زیاد برایم درد سر آفرین شود و از طرفی چون شخص نظامی است و با شخص نظامی به توافق رسیدن خالی از اشکال نیست، پس بهتر دانستم که برای انجام مذاکرات سرحدی با شخص دیپلماتی مواجه باشم. [بجواب التیماتوم ویسرا] فوراً مراسله یی به ویسرا نوشتم و در آن تذکر دادم که سرسالتز پاین "Sir Salter Pyne" (یکی از مستخدمین انگلیسی در ماشین خانه کابل) به ملاقات شما می آید تا در باب سفارت مذکور ترتیبات لازم را صورت بدهد و در عین حال از فرمانفرما خواهش نمودم تا نقشه ای را که خطوط سرحدی را مشخص میکند برایم بفرستد. مقصود من از ارسال این مراسله این بود که حکومت هندوستان را نگذارم در این باب اقدامات بزرگی به عمل بیاورد.

۲۱۳

امیر ادامه میدهد: در نقشه ای که فرمانفرما برای من فرستاد، ولایت وزیر و چمن نو و استانسۀ راه آهن آنجا و چغائی و بلند خیل و مومند و اسمار و چترال و تمام ولایاتی که بین آنها واقع است، همه را جزء هندوستان مشخص نموده بودند. لهذا مکتوب مفصلی به فرمانفرما نوشته در باب طوایف سرحدی

<sup>۲۱۲</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۴۰۱

<sup>۲۱۳</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۴۱۵-۴۱۶



اظهارات مآل اندیشی نمودم که خلاصه آن قرار ذیل است: " این طوایف سرحدی که به اسم یاغیستان معروفند، اگر جزو مملکت من بشوند، من میتوانم آنها را وادارم به مخالفت دشمن انگلستان و افغانستان به اسم جهاد، و در تحت بیرق حکمرانی که مرد مسلمان و همدین آنها باشد (یعنی خودم) بجنگند، و این مردم که بالفطره شجاع و جنگی و مسلمانان متعصب می باشند، لشکری بسیار قوی خواهند بود تا با هر دولتی که به هندوستان یا افغانستان حمله بیاورد بجنگند. من متدرجاً آنها را رعایای آرام و مطیعی خواهم ساخت، ولیکن هرگاه شما آنها را از مملکت من منقطع نمائید به جهت شما یا من، آنها هیچ فایده نخواهند داشت و شما باید همیشه با آنها مشغول با اشکالات بوده باشید و آنها همیشه مشغول تاخت و تاراج خواهند بود...

امیر در اخیر نامه متذکر شده بود که: از جد نمودن این طوایف سرحدی از من که هم دین وهم ملت من می باشند، شما شأن مرا در انظار مردم و رعایای خودم کسر می نمائید و مرا ضعیف میکنید وضعف من به جهت دولت شما ضرر دارد، ولی نصیحت مرا نپذیرفتند. دولت هندوستان مامورین مرا عتفاً و به تهدید از بلندخیل و وانه و ژوب اخراج نمودند. آنها گفتند که اگر تا فلان ساعت [از محال مذکور] حرکت ننمائید، شما را مجبوراً بیرون خواهیم نمود. چون نمیخواستم با دولت انگلیس بجنگم و دشمن شوم، به تمام مامورین خود، دستور دادم که بعد از وصول این اطلاع فوراً از محال مذکور حرکت نمایند.<sup>۲۱۴</sup>

از این بیعد روابط امیر با حکومت هند برتانوی روز بروز خراب تر شده رفت تا آنکه در سال ۱۸۹۲ به قطع روابط انجامید. غبار میگوید که: " امیر عبدالرحمن خان گرچه در قید تعهدات قبلی خویش با انگلیس استقلال خارجی

<sup>۲۱۴</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۴۱۷ - ۴۱۸

کشور را در میدان سیاست باخته بود، اما باز هم در برابر پیشروی انگلیس ها خاموش نمانده ، کمک های مادی و تبلیغی خویش را افزایش داد. در مقابل دولت انگلستان حق ترانزیت افغانستان را سلب کرده و یک مقدار تسلیحات که افغانستان در اروپا خریداری کرده و درین مقطع زمانی به بنادر هند برتانوی مواصلت کرده بود، توقیف نمود. همین موضوع باعث آن شد که مناسبات افغانستان و انگلستان در سال ۱۸۹۲ قطع گردد.<sup>۲۱۵</sup>

فرهنگ هم در این مورد مینویسد: «در جریان جنگ هزاره جات، حکومت هند عبور اسلحه و مهماتی را که امیر از اروپا خریداری کرده بود از خاک هند متوقف ساخت و معلوم بود که مقصد آن وارد نمودن فشار بر امیر و منصرف ساختن او از نفوذ در مناطق سرحد می باشد.»<sup>۲۱۶</sup>

غبار، البته به استناد سراج التواریخ، مینویسد که در سال ۱۸۹۳ دولت انگلیس سپاه بزرگی به استقامت سرحد افغانستان سوق نمود و به امیر عبدالرحمن خان یاد داشتی فرستاد که باید هیئت سیاسی جنرال رابرتس را با یک فرقه قشون معیتی او در جلال آباد استقبال کند. امیر عبدالرحمن خان که چنین دید به اردوی افغانستان امر "تیارسی" (آماده باش) صادر کرد. بزودی صد هزار عسکر در داخل قشله ها به شوق جهاد با دشمن به جنبش افتادند. کمندهای اسپان سواری و باربر به تعداد هزارها حیوان بیرون شهر کابل و در چمن حضوری در جوار تپه مرنجان و میدان سیاه سنگ اخور بستند و منتظر امر حرکت ماندند. حکومت انگلیس که مقاومت امیر را جدی دید و جرئت سوقیات در داخل افغانستان را نداشت، فقط با فرستادن هیئت سیاسی مارتیمور دیورند که بیشتر از پانزده نفر نبودند کفایت کرد و در عوض سرنیزه مبارزه سیاسی را پیش کشید. این همان طرز مبارزه مجربی بود که همیشه دولت انگلیس را در برابر زمامداران افغانستان مظفر ساخته بود.<sup>۲۱۷</sup>

<sup>۲۱۵</sup> - غبار، در مسیر تاریخ ، ص ۶۸۷

<sup>۲۱۶</sup> • فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۴۰۴

<sup>۲۱۷</sup> - غبار، در مسیر تاریخ ، ص ۶۸۷ - ۶۸۸

بدین سان دیده میشود که امیر از مدت‌ها قبل و به انواع دسایس و توطئه های انگلیس تحت فشار قرار گرفته بود تا زمینه را برای قبول معاهده دیورند بر امیر فراهم کند و چون امیر در عین جنگ با شورشیان هزاره که گفته میشد دست انگلیس ها بوسیله هواداران سردار ایوب در این شورشها دخیل است، توانائی مقابله با انگلیس را نداشت، به ناچار به آمدن هیئت انگلیس به سرکردگی سرتیمر دیورند موافقت کرد تا غرض عقد معاهده به کابل بیاید.

امیر میگوید: "علاوه بر این، دولت روس، در باب ولایت روشان و شغنان، مشغول فراهم آوردن اشکالات برای من بود. به جهت قطع و فصل تمام همین مناقشات و زحمات بود که سفارتی را به ریاست سرمارتیموردورند به کابل دعوت نمودم. مشارالیه به جهت سلامتی و محافظت خود به من اعتماد نموده عازم کابل گردید و به همراهی معاونین خود کلنل الیس که یکی از اجزاء اداره نظامی هندوستان بود و کاپیتان ماتریس اسمیت و مستر کلارک که یکی از اجزاء وزارت امور خارجه دولت هندوستان بود و دکتر فن، حکیم باشی فرمانفرما و مستر دانالد و چند نفر از محاسبین و منشی ها و اجزاء هندی به تاریخ ۱۹ سپتامبر ۱۹۹۳م از پیشاور به طرف کابل حرکت نمودند و در ورود سفارت مذکور به کابل جنرال من غلام حیدر خان از آنها استقبال نمود. من اندکی (اندکی) = چهلستون) را که عمارت مسکونی پسر م حبیب الله بود و متصل کابل می باشد، به جهت منزل آنها تعیین نمودم. بعد از مجلس رسمی اول، فوراً مشغول مذاکرات گردیدم. چون سرمارتیموردورند، شخص سیاسی دان بسیار زیرکی بود و زبان فارسی را هم خوب میدانست، تمام مذاکرات زود اصلاح شد. . . " ۲۱۸

### معاهده دیورند در ۱۸۹۳:

هیئت انگلیسی نخست مسئله سرحد شمال شرقی افغانستان با روسیه را پیش کشید و اظهار داشت که چون دو دولت روس و انگلیس قبلاً به موافقه رسیده اند که رودخانه پنج (آموی علیا) در این قسمت سرحد شمالی افغانستان شناخته

<sup>۲۱۸</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۴۲۰ - ۴۲۱، مقایسه شود با سراج التواریخ، ج ۳، ص ۲۶۱ -

شود، امیر باید مناطقی را که در شمال رودخانه پنج در تصرف خود دارد، تخلیه کند. امیر اظهار داشت در صورتیکه روسها مناطق درواز واقع در سمت چپ رودخانه آمو را به افغانستان تسلیم کنند آنها قبول میکند. دیورند این شرط را پذیرفت و موضوع توسط موافقتنامه ۱۲ نومبر ۱۹۹۳ تسجیل یافت. روسها سه سال بعد در ۱۸۹۶ مواضع تنگی، کوفاء، واهان از مضافات درواز، روشان و شغنان بدخشان که قبلاً غصب کرده بودند به افغانستان مسترد نمودند.<sup>۲۱۹</sup> سپس هیئت موضوع تعیین سرحد بین افغانستان و هند را مطرح ساخت. نتیجه مذاکرات که با کندی و بدگمانی پیش میرفت سرانجام به موافقتنامه مورخ ۱۲ نومبر در مورد سرحد شرقی و جنوبی افغانستان از واخان تا سرحد ایران انجامید که بنام خط دیورند شهرت یافت. بموجب این موافقت نامه امیر از مناطق **سوات، باجور، چترال، وزیرستان و چمن** صرف نظر کرد و در مقابل تصدیق انگلیس را در مورد اینکه دره کمر تا اسمار و علاقه برمل در وزیرستان جزء افغانستان می باشد بدست آورد. طرفین موافقت نمودند تا حد بخشی در خود محل توسط هیئت های مختلط صورت بگیرد. در برابر این گذشت های امیر، حکومت انگلیس حاضر گردید کمک خود به امیر را از ۱۲ لک به ۱۸ لک روپیه در سال بالا ببرد.

### متن معاهده :

« از آن جا که بعضی مسأله ها به نسبت سرحد افغانستان به طرف هندوستان بر پا شده اند و چنان که هم جناب امیر صاحب و هم دولت عالی هند خواهش انفسال این را به طریق اتفاق دوستانه دارند و خواهش تقرر و تعیین حدود دایره تسلط و اقتدار خود شان را دارند تا که در آینده هیچ اختلاف رای و خیال در امر مزبور بین این دو دولت هم عهد و هم پیمان وقوع نیابد، پس به وسیله این نوشته معاهده حسب ذیل نموده شد :

۱- « حد شرقی و جنوبی مملکت جناب امیر صاحب از واخان تا سرحد

ایرانی به درازای خطی که در نقشه کشیده شده و آن نقشه همراه عهد نامه ملحق است خواهد رفت .

۲- دولت عالی هند در ملك هاي آن طرف این خط که به جانب افغانستان واقع میباشند هیچوقت مداخله و دست درازي نخواهند کرد و جناب امیر صاحب نیز در ملك هايي که بیرون این خط به طرف هندوستان واقع میباشند هیچوقت مداخله و دست درازي نخواهند نمود.

۳- پس دولت بهیه برتانیه متعهد میشوند که جناب امیر صاحب، اسما و وادی بالای آنرا تا چنگ در قبضه خود بدارند و طرف دیگر جناب امیر صاحب متعهد میشوند که او هیچوقت در سوات و باجور و چترال معه وادی ارنوی یا باشگل مداخلت و دست اندازي نخواهند کرد. دولت بهیه برتانیه نیز متعهد میشوند که ملك برم را چنانکه در نقشه مفصل که به جناب امیر صاحب از قبل داده شده نوشته شد به جناب امیر صاحب واگذار نموده شود و جناب امیر صاحب دست بردار از ادعای خود به باقی ملت وزیري و داور میباشند و نیز دستبردار از ادعای خود به چاگی میباشند.

۴- این خط سرحد بندي بعد از این به تفصیل نهاده و نشان کاری آن هر جای ممکن و مطلوب باشد به توسط بریتش و افغانی کمشنران کرده خواهد شد و مراد و مقصد کمشنران مذکور این خواهد بود، که به اتفاق یکدیگر بیک سرحد موافقت نمایند و آن سرحد حتی الامکان بعینه مطابق حد بندی که در نقشه که همراه این معاهده ملحق است باید بشود. لیکن محلیه حقوق موجوده دهات که بقرب سرحدي میباشند در مد نظر داشته شود.

۵- به نسبت مساله چمن جناب امیر صاحب از اغراض خود بر جهانوی جدید انگریزی دستبردار میباشند و حقوق خود را که در آب سرکی تلری به ذریعه خرید حاصل نموده اند به دولت برتانیه تسلیم مینمایند. بر این حصه سرحد خط حد بندي به حسب ذیل کشیده خواهد شد: خط سرحد بندي از سرکوه سلسله خواجه عمران نزدیک پشا کوتل که در حد ملك انگریزی میباشند این طور میرود که مرغه چمن و چشمه شیر اوبه را افغانستان میگذرد. چشمه شیر اوبه عدل مابین قلعه مرغه چمن نو و تھانه افغانی مشهور در انجا بنام لشکرندد میگذرد.

بعد از این خط حد عدل مابین ریلوی ستیشن و کوهچه بمیان بلاک میروود و بطرف جنوب گشته شامل سلسله کوه خواجه عمران مشود و تهانه گواشه را در ملک انگریزی میگذارد و راه را بطرف شوراوک از جانب مغرب و جنوب گواشه میروود بتعلق افغانستان میگذرد. دولت بهیه برتانیه هیچ مداخلت تا به فاصله نصف از راه مذبور نخواهند نمود.

۶- شرایط مذبوره این عهد نامه را دولت عالییه هند و جناب امیر صاحب افغانستان این طور تصور میکنند که این يك [سند] کامل و خاطرخواه فیصله جمیع اصل اختلاف رای و خیال که در بین ایشان به نسبت سرحد مذکور بوده اند، میباشد. و هم دولت عالییه هند و هم جناب امیر صاحب بر ذمه خود می گیرند که انفصال هر اختلافات فقرات جزیی به مثال آن نوع اختلافات که بر آن در آینده افسرهای مقررره جهت علامت نهی خط حد بندی غور و فکر خواهند نمود. به طریق دوستانه نموده خواهد شد تا که برای آینده حتی الامکان جمیع اسباب شك و شبهه و غلط فهمی مابین دو دولت برداشته و دور کرده شود.

۷- چونکه دولت عالییه هند از نیک نیتی جناب امیر صاحب به نسبت دولت بهیه برتانیه تشفی و اطمینان خاطر به طور کمال دارند و خواهش دارند که افغانستان را در حالت خود مختاری و استقلال و قوت ببینند. لهذا دولت مومی الیه هیچ ایراد و اعتراض بر امیر صاحب در باب خریدن و آوردن اسباب جنگ در ملک خود نخواهند کرد و خود دولت موصوف چیزی معاونت و امداد به عطیه اسباب جنگ خواهند نمود. علاوه بر این جهت اظهار اعتراف خود شان نسبت به طریقه دوستانه که جناب امیر صاحب در این گفتگو و معامله ظاهر ساخته اند. دولت عالییه هند قرار می دهند که بر آن وجه عطیه سالانه دوازده لك روپیه که آآن به جناب ممدوح داده میشود، شش لك روپیه سالانه مزید نموده شود. المرقوم ۱۲ ماه نومبر ۱۸۹۳ مطابق ۲ جمادی الاول ۱۳۱۱ هجری قمری. ۲۲۰"

امیر در تاج التواریخ نیز می نویسد: " در باب ولایت واکان که جزء مملکت من گردیده بود، قرار دادم که تحت محافظت دولت انگلیس باشد، چرا که

ولایت مذکور از کابل بسیار دور و از مملکت من فرد افتاده بود و از این جهت خیلی مشکل بود که ولایت مذکور را به خوبی مستحکم نمایم.

در باب خط سرحدی [با هند برتانوی] قرار داده شد که خط مذکور را از چترال و گردنه بروغیل تا پیشاور کشیده مشخص نمایند و از آنجا هم تا کوه ملک سیاه معین نمایند. به این قسم که واخان و کافرستان و اسمار و طایفه مومند لال پوره، قدری از وزیرستان جزء مملکت من گردید و من ادعای حقوق خود را در باب استانسیه راه آهن چمن نو و چغایی و باقی وزیرستان و بلند خیل و گرم و افریدی و باجور و سوات و بنیر و دیر و چپلاس و چترال ترک نمودم. هر دو طغرا قرارداد نامه را در باب سرحداتی که معین شده بود، خودم و اجزاء سفارت مهر و امضاء نمودیم و در قرارداد نامه مذکور نیز ذکر شده بود: چون افغانستان به طور دوستی ادعای های خود را درباب بعضی از ولایات چنانکه قبلاً مذکور شده است قطع نمود. لهذا به عوض این همراهی وجه اعانه که سالی ۱۲ لک روپیه دولت هندوستان تا به حال می پرداخت، بعد از این سالی ۱۸ لک روپیه خواهد داد.<sup>۲۲۱</sup>

### آیا امیر معاهده را چشم بسته امضا کرد؟

غبار مینویسد که: بدین ترتیب امیر عبدالرحمن خان با آنهمه هوش و قوتی که داشت، معاهده دیورند را امضا نمود، معاهده بی که میتوان آنرا در بین معادات دول «معاهده ملا نصرالدین» نام نهاد، زیرا دولت انگلیس علاقه های مسلم و عملاً داخل افغانستان را ملکیت افغانستان شناخته بود، در حالیکه امیر، آن خاک های افغانستان را که در زیر سلطه انگلیس نرفته بودند با تقریباً سه میلیون نفوس آن مال و ملک دشمن شناخت.

امیر عبدالرحمن خان در سال ۱۸۸۰ فقط به غرض استقرار تاج و تخت شخصی خود از استقلال و خاکهای افغانستان در برابر انگلیس گذشت و در سال ۱۹۹۳ باز برای حفظ تاج و تخت خود عمل سابق را تکرار کرد، (در اینجا غبار

<sup>۲۲۱</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۴۲۰ - ۴۲۱، مقایسه شود با سراج التواریخ، ج ۳، ص ۲۶۱ -

خود جواب اعتراض خود از سوی امیر میدهد و مینویسد: زیرا امیر احساس میکرد که اگر به پیشنهاد دیورند تن ندهد و جنگ سوم بین افغانستان و انگلیس مشتعل گردد، مردمی که از مظالم چهارده ساله او منزجر گردیده در داخل کشور برضد او قیام خواهند نمود. و این بضرر شخصی او خواهد بود، درحالیکه دولت انگلیس حاضر نبود یکبار دیگر با هجوم در افغانستان با شرف و حیات امپراتوری قمار زند. او (انگلیس) میدانست که تمام ملت به دفاع از دشمن دیرینه برخوانند خاست سه میلیون مردم سرحدی «۲۵۰ هزار مرد مسلح» بمقابل انگلیس حاضر میدان خواهند کرد. اردوی افغانستان نیز با دو برابر تعداد خود خواهند جنگید، اما انگلیس میدانست که امیر از مردم خود می ترسد و دل به جنگ دشمن نمی نهد، پس سیاست تهدید و تخویف را به مقابل او پیش گرفت و مظفر شد و معاهده‌یی را بالای او امضا کرد که قبلاً خودش در انگلیسی نوشته و مستخدمین هندوستانی او در فارسی مخصوصی تحت اللفظ ترجمه کرده بودند. همچنان نقشه‌یی را که ارکان حرب انگلیس در اطاق خود تهیه نموده بود، امیر بدون آنکه یک کلمه در صورت معاهده افزوده باشد و یا نقشه و خط سرحدی تعیین کرده انگلیسی را تدقیق نموده باشد، فقط در سایه تهدید و تلبیس انگلیس **چشم پت** امضا نمود و مسئولیت عظیم تاریخی را برای همیشه در گردن خود گرفت.<sup>۲۲۲</sup>

### اقدامات امیر برای آگاهی مردم:

پس از آنکه قرار داد دیورند از جانب امیر عبدالرحمن خان ونماینده انگلیس سرمارتیمردیورند امضا شد، امیر عبدالرحمن خان یکروز بعد در تاریخ ۱۳ ماه نومبر، موضوع را در طی یک مجلس دیگر در تالار سلامخانه ارگ به اطلاع رجال کشوری و نظامی دولت خود رسانید و موافقت و امضاء آنها را نیز گرفت تا مسئولیت این تصمیم بزرگ ملی تنها متوجه امیر نباشد و دیگر ارکان دولت او هم در این مسئولیت شریک گردند. در جلسه عمومی تمام صاحب



منصبان لشکری و رؤسای دواير کشور و سران و بزرگان اقوام مختلف و نیز دونفر پسرهای بزرگ امیر، حضور داشتند.

امیر خود میگوید: "در حضور اهل مجلس به جهت من باب المقدمه، نطقی نمودم و تمام قراردادهایی را که داده شده بود، به جهت اطلاع ملت و اهل مملکت خود و کسانی که حاضر بودند، اجمالاً بیان کردم. خداوند را حمد نمودم که روابط دوستانه را که بین این دو دولت حاصل بود، محکم و آنها را بیشتر از پیش باهمدیگر موافقت عطا فرمود. و نیز از سرماتیموردورند و اجزاء سفارت، اظهار امتنان نمودم که گفت و گوها را از روی عاقلی قطع و فصل نمودند." <sup>۲۲۳</sup>

امیر چند سطر بعد مینویسد: «به تمام وکلاء و مامورین دولت من که حاضر بودند، سوادی از خطابه نماینده های ملت که تماماً مهر نموده بودند، داده شد و در خطابه مذکور نماینده های مزبور اظهار رضائیت نموده قراردادها و اتفاق نامه ها را قبول نموده، از دوستی بین دولت انگلیس و افغانستان، خیلی اظهار شغف و مسرت نموده بودند.

"من مجدداً برخاسته خطابه مذکور را به جهت اجزاء سفارت و سایر حضار مجلس قرائت نمودم. آنروز به منشی باشی حکم ندادم که خود را پنهان نماید، بلکه به او حکم کردم که این سه فقره نطق ها را بنویسد و روز بعد ۲۰۰۰ (دو هزار) نسخه از اینها چاپ شده در تمام مملکت منتشر ساختم." <sup>۲۲۴</sup> پس اینکه گفته میشود قرارداد خط دیورند بدون نظر و موافقت ملت صورت گرفته و از لحاظ حقوقی بی اعتبار است، یک گفته مغت است، زیرا با توجه به متن تاج التواریخ و همچنان سراج التواریخ (جلد ۳) معلوم

<sup>۲۲۳</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۴۲۱

<sup>۲۲۴</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۴۲۲

میگردد که امیر ملت را از محتوای قرارداد دیورند توسط یک رساله کوچک بزبانهای پشتو و دری مطلع ساخته بود .  
 امیراز حصول این توافق و امضاء معاهده خط دیورند اظهار رضایت نمود که بالاخره تعهد دوستی دولت انگلیس را کمائی کرده است و منبعث میتواند اسلحه و مهمات مورد ضرورت خود را از انگلیس خریداری نماید و انگلیس هم برای نشان دادن دوستی خود با امیر مدد معاش سالانه او را ازدوازه لک روپیه به هژده لک روپیه بالا برد.<sup>۲۲۵</sup>

امیر خود اعتراف میکند که او این مسئله را در یک مجلس بزرگ در قصر سلام خانه به اطلاع عموم اراکین کشوری و نظامی مملکت رسانده و امضاء و موافقت رجال صاحب رسوخ ملت را در تأیید این قرارداد گرفته است. استاد هاشمیان در پایان مقاله داکتر روستار تره کی تبصره ای دارد و در آن نوشته میکند: مرحوم فیض محمدکاتب در جلد سوم سراج التواریخ، از طبع و توزیع رساله یی به امر امیر صاحب، مشتمل بر محتویات قرارداد دیورند به همه ماورین ملکی و نظامی در ولایات کشور اطلاع میدهد. تبصره ها و یادداشتهای مؤرخین بعد نیز در برابر یاد داشتهای روزمره فیض محمد کاتب ارزش و اهمیت خود را از دست میدهند. اینها به استثنای مرحوم غبار، سراج التواریخ را مطالعه نکرده.... جلد سوم سراج التواریخ شاهد زنده این واقعیت است که امیر عبدالرحمن خان قرار داد و نقشه دیورند را شخصاً امضاء و تصدیق نموده است.  
 ۲۲۶

### پیامد سیاسی معاهده دیورند:

پس از امضای معاهده دیورند با امیر عبدالرحمن خان در ۱۸۹۳، پنج منطقه قبایلی بطور مستقیم در زیر سلطه حکومت هند برتانوی قرار گرفت. اما قبایل آزاد برخلاف این تصور انگلیس که مردمان آنسوی خط دیورند دیگر باعث

<sup>۲۲۵</sup> - تاج تواریخ، ج ۲، ص ۴۲۱

<sup>۲۲۶</sup> - داکتر هاشمیان، تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی و حقوق خط دیورند، چاپ ۲۰۱۱،

امریکا، ص ۱۲۰

درد سر حکومت هند برتانوی نخواهند گردید، به مبارزات خود برضد انگلیس دوام دادند و به انگلیسها سرتسلیم فرود نیاوردند. دست به اسلحه بردند و در مناطق مختلف قبایل جنگهای سختی با عمال انگلیسی کردند، مانند: **جنگ چترال، جنگ باجور، جنگ ملاکند، جنگ وزیر و جنگ افریدی تماماً بعد از معاهده دیورند رخ دادند و خسارت جانی و مالی فراوان به حکومت هند برتانوی وارد نمودند.**<sup>۲۲۷</sup>

مردم وزیرستان یعنی آنهایی که در جنگ سوم افغان و انگلیس کمر دشمن را شکستند، همینکه از عقد قرارداد دیورند آگاه شدند، نامه ای به والی امیر در پکتیا نوشتند و توسط نماینده خود به "وازه خواه" فرستادند. در نامه آمده بود که: "بعضی از هواخواهان دولت انگلیس گویند که حضرت والا (امیر) باستدعای دیورند که در کابل رفته بود، سرزمین "وانه" را به دولت انگلیس اعطا کرده است. اگر راست باشد مردم وزیر از اطاعت پذیری دولت مذکور ابا دارند و از سردار امیدوارند که از صدق و کذب این امر آگاه کند تا فکری بکار خویش کرده و راهی که صواب باشد در پیش گیرند."<sup>۲۲۸</sup>

وقتی که امیر از این مکاتبه مطلع شد، به سردار گل محمد خان والی پکتیا و نورمحمد خان واقعه نگار چنین نوشت: "به مردم وزیر بگویند که غیر از دو موضع مرغه و پرمل دیگر مواضع مسکونه قوم وزیر و دوری و مسعود (یعنی تمام وزیرستان) متعلق بدولت انگلیس اند، زیرا که مردم و طوایف مذکوره از ۱۴ سال است که حضرت والا را رنجیده خاطر ساخته، هرچند به ایشان اظهار خودی و هم دینی و هم قومی کرد، گوش به گفتار سعادت آتارش نداده و هر قدر اندرز و نصیحت نمود نشنیدند، پس ناچار ملک ایشان را بدولت انگلیس واگذار شد. حالا خود میدانند و کار ایشان و حضرت والا بدون از مردم پرمل و مرغه و غیره که این طرف خط فاصل واقع اند، در امور دیگر مردم که آنسوی

<sup>۲۲۷</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۴۲۳

<sup>۲۲۸</sup> - غبار، ج ۱، ص ۶۹۳، مقایسه شود با سراج التواریخ، چاپ ایران، ج ۳، ص ۲۳۸-

خط باشند مداخلت نمی کند.<sup>۲۲۹</sup>

با مواصلت این نامه بدست بزرگان وزیرستان، مبارزه با انگلیسها در سرلوحه مردم قبایل قرار گرفت و هر روز درد سر فراوانی برای انگلیسها ایجاد میگردد. حکومت هند برتانوی که مقاومت مردم و قبایل وزیرستان را علیه قرارداد دیورند مشاهده کرد، هئیتی به نزد امیر به کابل فرستاد و تقاضا نمود که برای آرام ساختن مردم وزیرستان معاهده دیورند توضیح و نقشه حد بخشی چاپ و در تمام سرحدات منتشر گردد تا عموم مردم مکفیت خود را دریابند. امیر چنین کرد و اعلاناتی در سرتاسر کشور بدین مضمون منتشر ساخت:

" در وقتی که کمیشن دولت انگلیس در کابل آمده بودند و رئیس آن فارن سکرتر دیورند بود، چنین قرار داده شد که خط فاصل از حدود درواز و شغان و واخان طبق نقشه ۱۸۹۲ میگذرد و از واخان در سر کافرستان و چترال رفته به صندک میرسد و از آنجا به سرحد جبال کنر که بین کنر و باجور واقع اند و از آنجا به جبال مردم مومند که بین مومند و باجور افتاده میروند و به کوتل لوارگی و حدود آشگاسعلی میرسد و از آنجا به حدود سپید کوه بالا شده و مردم افریدی را از مردم شینوار جدا میکند و بر بلند ترین قله سپید کوه نشان نصب میگردد. تا به سرحد جاجی و چمکنی و خوستی و باتوری و میروند به سرحد خوست و داور و از آنجا به سرحد مردم برمل و وزیر و غیره که برمل را به افغانستان میگذارد و از آنجا میروند به تروه و کاکرستان و جبال آن که در بین مردم سلیمان خیل و کاکر و وزیر تقسیم میشوند و از آنجا در چمن جدید تا حدود نوشکی میروند، و از نوشکی تا چاگی و کوه ملک سیاه، بواسطه گرمی تا زمستان آینده معطل است، زیرا کارکنان انگلیس تصمیم دارند که واخان و چترال و کافرستان و کنر و باجور و مومند را از هم جدا کنند. پس تمام طوایف و اقوام سکنه مملکت دیانت ارتسام افغانستان بدانند که در این امر زیاد و کم را جای گفت و شنیدی نیست. مگر اقوامیکه دو طرف خط فاصل متوطن اند اینقدر حق دارند که در باب اراضی موروثی و جبال هیزم دار و مراتع علفزار مواشی

خود مذاکره و مکالمه نمایند و مامورین این دولت آنرا تصفیه خواهند کرد. و در وقوع امر بزرگ خودم با دولت برتانیه گفت و شنید خواهم نمود و بعد از رفع منازعات و قناعت اقوام، نصب علایم سرحدی بعمل خواهد آمد. این بود حقیقت ابتدای کار تقسیم و تعیین در بین دولتین که خبر داده شد و در این باب هر چه گفته و نوشته شده تغییر و تبدیلی واقع نخواهد شد. فقط.<sup>۲۳۰</sup>

کار حد بخشی، طبق معاهده دیورند - تقریباً دوسال در شرق و در جنوب افغانستان طول کشید و بالاخره تمام شد و نقشه ها امضا گردید، البته با مشاجرات کم و زیادی که بین نمایندگان افغانی (سپهسالار غلام حیدرخان چرخ‌چی والی و قوماندان نظامی ولایت ننگرهار، سردار شیرین دلخان والی پکتیا، سردار گل محمد خان (پدر سردار حبیب الله هلمند وکیل دوره سیزدهم شورای ملی) حاکم ارگون و محمد عمر خان نورزائی فراهی، (پدر جنرال محمد انور جان سریاور ظاهرشاه) و نمایندگان انگلیسی واقع میشد.

### عکس العمل امیر در برابر انگلیس ها:

اولین عکس العمل امیر در برابر انگلیس ها ممانعت امیر از کشیدن خط آهن به داخل افغانستان از راه چمن بود. در آن زمان انگلیسها و روسیه در آنچه "بازی بزرگ" نامیده می شد، با هم در رقابت بودند و هر دو تلاش داشتند تا برای انتقال آسان تر و سریع تر مواد و نیروهای نظامی خود، در منطقه راه های آهن بسازند. هر دو امپراتوری در کشور های همسایه افغانستان راه های آهن ساختند اما امیر عبدالرحمان خان مانع احداث راه آهن در داخل کشور شد. دلیل این کار امیر، آن بود که با عدم موجودیت راه های آهن، نظامیان کشور های قدرتمند نتوانند مناطق کوهستانی را عبور کرده و وارد افغانستان شوند. این پلان عبدالرحمان خان موثر واقع شد و افغانستان برای مدات طولانی تحت اشغال هیچ قدرت بزرگ نبود.

بقول غبار، امیر عبدالرحمن خان بعد از امضای معاهده دیورند، وقتی

اوضاع مردم و کشور را دید، مجدداً در صدد فعالیت برآمد. او توسط پول و اسلحه و تبلیغ و اعزام گماشتگان خود در سرحدات آزاد، به مردم مجاهد کمک نمود و آتش مقاومت را دامن زد. او به نشر رسالات تبلیغی جهاد پرداخت و هم به مأمورین موظف حد بخشی دستور العملی صادر و مواضع عمده را دقیقاً مشخص کرد و نام برد و تأکید کرد که انگلیس بیشتر از آن تجاوز نکند. امیر حد بندی حصه غربی خیبر را که طبق معاهده دیورند تعیین شده بود، مورد تردید قرار داد و پیشنهادات سپهسالار چرخی را که در جبهه شرق به مقابل دسایس انگلیس مقاومت میکرد پذیرفت و هم به تأمین نورستان متوجه گردید. این حرکات امیر مجدداً مردمان سرحدات شرق کشور را متوجه امیر ساخت و نوشته های متعددی راجع به قبول اطاعت او و مقاومت در برابر انگلیس از مناطق متعدد سرحدات به نزد امیر رسید و بعدها رهبران بزرگ جهاد، ملانجم الدین صاحب هده و ملا پیونده وزیری و غیره به عناوین مختلفی بکابل آمدند و اغلب با هدیای و کمک هایی برگشتند و سالها علم جهاد را بر افراشته نگهداشتند. از طرف دیگر امیر به ذخیره کردن اسلحه و مهمات جنگی و حتی نعل اسب و کلچه های خشکیده پرداخت<sup>۲۳۱</sup>.

انگلیسها برای جلب نظر اقوام سرحدی بهانه های جستجو میکردند تا اقوام دو طرف سرحد را بجان هم اندازند و بعد سعی میکردند که در اصلاح این فتنه ها بیشتر خود شان را مرجع صلح و خیرخواهی مردم نشان بدهند. چنانکه قسمتی از مردم توری را واداشتند تا جوی جدیدی در زمین دیگران (زمین پتالا) حفر کردند و مردم بدفاع برخاستند و زد و خورد های بسیاری واقع شد. در جبهه شرق نیز انگلیسها اعلاناتی منتشر ساختند که به معاش خوران سرحدی افغانستان دو چند معاش می پردازند بشرط آنکه اطاعت نامه ئی بنام دولت انگلیس بنویسند. وقتیکه امیر عبدالرحمن خان این اطلاعات را از زبان غلام حیدرخان سپهسالار و نیز خود مردم مومند و ترنکزائی و حلیمزائی شنید، به سپهسالار خود درننگرهار نوشت که اگر انگلیس به فسانه و افسون و زر پاشی در بین ملت اسلام نفاق نمی

انداخت چگونه میتوانست ممالک اسلامی کشور هند را گرفته، از نهرسند که سرحد ذاتی افغانستان است پیش آمده پشاور و دیره جات و سند را بگیرد و اراضی افغانستان را با دولت افغانستان تقسیم نماید.<sup>۲۳۲</sup>

همچنین انگلیسها در سرحد ننگرها نیز مردم را تحریک به حفر نهر جدیدی در موضع مچینی نموده و آتش عداوت را بین مردم بر افروختند. این فتنه انگیزی نیز دوام دار بود و سعی کرد بین افغانهای دو طرف حدود توسط خائنین اجیر خود زد و خورد تولید و امیر عبدالرحمن خان را به دفاع از افغانان علاقه خود مجبور نماید، تا به تدریج نفوذ او از ماورای سرحد کاسته گردد. چنانکه در بین مردم شینوار و اتمانزائی دو طرفه حدود، جنگی مشتعل ساخته شد و امیر بناچار امر هجوم به متجاوزین آنطرف حدود را صادر کرد. انگلیسها داره هایی بواسطه دادن پول و تفنگ و جباخانه در آنطرف سرحد تشکیل دادند و به حمله در این طرف خط اتصالاً پرداخته میرفتند و در نتیجه کشت و خون و استخوان شکنی بین برادران هموطن ایجاد میکردند، و آنگاه فهرست هایی از اموال تلف شده مردم آنطرف حدود را ترتیب کرده بحیث وکیل و خیرخواه مردم" از حکومت افغانستان طالب غرامات میشدند.<sup>۲۳۳</sup>

غبار میگوید که انگلیسها برای تضعیف مردم و دولت افغانستان از هیچ دسیسه و توطئه ئی دریغ نمی ورزیدند تا مقاومت در برابر انگلیس ها معدوم گردد، بهمین سبب بود که حکومت هند برتانوی از یک طرف پشاور و کاکرستان و تیرا را آشیانه فساد برای تولید اغتشاش برای افغانستان ساخته بود و گماشتگان خود (سردار نور محمد خان پسر سردار ولی محمد خان لاتی، سردار پیر محمد خان برادر زاده لاتی، سردار باز محمد خان نواسه سردار محمد شریف خان، سردار محمد حسن خان نواسه وزیر فتح خان، سعدوی کروخیل و غیره) را با پول و اسلحه و اشتهاارات وقتاً فوقتاً در داخل حدود شرقی افغانستان میفرستاد تا با تحریک و تولید شورش دولت مرکزی را مشغول وضعیف نگهدارند. چنانکه

<sup>۲۳۲</sup> -سراج التواریخ، ج ۳، ص ۳۲۱، غبار، ج ۱، ۶۸۶، داکتر هاشمیان، تحقیق پیرامون

سوابق تاریخی و موقف حقوقی قرارداد و خط دیورند، مارچ ۲۰۱۱، ص ۱۵۵

<sup>۲۳۳</sup> - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، ص ۶۸۶-۶۸۷

سردار نور محمد خان سالها شورش شینواریها را به مقابل امیر رهبری میکرد. از طرف دیگر انگلیسها فیوالهای گریزنده از مرکز را در داخل افغانستان تحریک به اغتشاش میکردند. بالاخره انگلیسها سردار محمد ایوب خان را از حکومت ایران محبوس خواستند و در لاهور مقیم ساختند و امیر عبدالرحمن خان را تحت تهدید همیشگی قرار دادند.<sup>۲۳۴</sup>

امیر در ۱۸۸۵ در اولین صحبت خود با ویسرای هند گفت که دولت انگلیس دشمنان مرا در پیشاور حمایت میکند و آنها مردم را برضد من می شورانند. هکذا در ۱۸۸۷ امیر توسط احمد خان سفیر افغانستان در هند به حکومت انگلیس یاد داشتی تقدیم کرد که شورشیان پناهنده کارکرستان به افغانستان سپرده شوند و الا عساکر افغانستان در ماورای خط سرحد آنانرا تعقیب خواهند نمود.

غبار با توجه به سراج تواریخ مینویسد که انگلیسها نامه هایی به مردم حلیم زائی، ترنگزائی، عیسی خیل، برهان خیل و پندعلی فرستاده گفتند که کوهستان مردم مومند متعلق به انگلیس گردیده است و مردم نباید به افغانستان ارتباط داشته باشند. حلیم زائیها به ملا نجم الدین صاحب هده مراجعه کردند و او توسط سعید محمد خان، پسر ملاخیل و سلطان محمد خان به تبلیغات ضد انگلیسی مشغول و پیروانش به موعظه مصروف گردیدند. پس ملاها و رؤسای آزادیخواه به اتفاق مردم قیام کرده و آتش جنگهای ضد انگلیسی را مشتعل ساختند. ملا نجم الدین که در بین مردم مومند سرحد آزاد مرکز گرفته بود در سرتاسر سرحدات آزاد افغانستان جهاد علیه انگلیس را شعار میداد. دسته های مجاهدین متشکل در پیشاور و دیره جات و غیره به حملات ضد انگلیسی پرداختند، تا جائیکه حکومت انگلیس توسط پیشاوری ها به ملا نجم الدین غازی در تماس آمده و پیشنهاد کرد که اگر ملا از حملات دسته جات افغانی برضد انگلیس جلوگیری کند و مومندها را به اطاعت از حکومت انگلیس وادارد، تمام مالیات علاقه مومندها به وی داده خواهد شد. ملا نجم الدین پیشنهاد انگلیس را رد کرد و هنوز بیشتر افغانها را از یوسفزائی و سوات تا کارکرستان برضد انگلیس ها برانگیخت. همچنین سپهسالار



چرخى در ننگرهار امر کرد که اگر باز هیئت انگلیسی نزد ملا نجم الدین بیاید، دستگیر گردند.

در سال ۱۸۹۷ نمایندگان مردم بونیر به کابل آمده بدولت افغانستان اظهار اطاعت و به غرض طرد انگلیسها استمداد نظامی کردند. البته معاهده دیورند دستان امیر را بسته بود ولی در باطن فعالیت او دوام داشت و منجمله ملا نجم الدین صاحب هده که در کابل آمده بود به عنوان فرار از کابل در علاقه سوات فرستاده شد و در آنجا فعالیت ضد انگلیسی تشدید گردید امیر عبدالرحمن خان به رهبران مردم سرحدات آزاد افغانستان کمک پولی و در بعضی حالات اسلحه در اختیار مبارزین ملی قرار میداد و از مبارزه برحق آنها طرفداری میکرد. یکی از بزرگترین دشمنان انگلیس در سرحد مجاهد مشهور ملا نجم الدین آخنده زاده معروف به "آخوند صاحب هده" بود که از طرف امیر تقویت و کمک میشد. ملا نجم الدین عالمی با عمل و مثل مرشد خود ملا عبدالغفور معروف به «آخوند صاحب سوات» مرد مجاهد و فداکار و دشمن استعمار انگلیس بود.<sup>۲۳۰</sup>

ملا نجم الدین آخندزاده مشهور به ملا صاحب هده، عالم، عارف و مبارز ملی بزرگ، اصلاً از شلگر غزنی بود که بعد از فرا گرفتن عقاید و فقه در شلگر برای کسب علوم بیشتر به لوگر، کابل و ننگرهار سفر نموده بعداً در "هده ننگرهار" مسکن گزیده است. ملا صاحب هده از پیروان ملا عبدالغفور معروف به بابا صاحب سوات بود. جنگهای تاریخی ضد انگلیسی ملا صاحب هده بین سال های ۱۸۶۳ تا ۱۹۰۰ در مناطق آزاد بونیر، ملکند، چکدره، باجور و مهمند، انگلیسها را سخت مضطرب و پریشان ساخته بود. جنگهای چمرکند و جروبی ملا نجم الدین آخندزاده شهرت زیاد دارند. وی در سال ۱۸۹۲ بکمک قبایل مهمند انگلیسها را در "سیکهو دیری" شکست داد.

بعد از امضای قرارداد سال ۱۸۹۳ انگلیسها بر امیر عبدالرحمن خان فشار آوردند تا ملا را گرفتار کند، اما به نسبت نفوذ زیاد ملا صاحب هده در بین قبایل، امیر عبدالرحمن خان از رویارویی مستقیم و کشتن خودداری نمود. [سردار محمد رحیم شیون مینویسد که: "امیر عبدالرحمن خان بعد از امضای

موافقت نامه مشهور با جنرال دیورند طوری سازماندهی نمود که گویا ملانجم الدین آخوندزاده (ملای هده) از نزد امیر عبدالرحمن خان از هده جلال آباد فرار کرده و میان قبایل پشتون سرحدی پناهنده شده است. فرار ملانجم الدین آخوندزاده که قیام قبایل را علیه انگلیسها به راه انداخته بود و به نوار سرحدی نزد انگلیسها پناه برده بود، در عین زمان از امیر عبدالرحمن خان کمک مالی و پولی دریافت میکرد.<sup>۲۳۶</sup> [مریدان معروف و مجاهد ملا نجم الدین آخوندزاده عبارت بودند از ملا صاحب بابره، میر صاحب جان معروف به پاچا صاحب اسلامپور، جناب عبدالشکور معروف به حضرت صاحب بتخاک، حاجی صاحب ترنگری، آخوندزاده امیر محمد معروف به ملا صاحب چکنور، میا صاحب سرکانی و مولانا محمد اسرائیل باجور.<sup>۲۳۷</sup>

انجنیر «مارتین»، مؤلف کتاب "امیر آهین" می نویسد: امیر بعد از سفر پسرش سردار نصرالله خان به انگلستان در سال ۱۸۹۵ بسیار مأیوس و ناراضی بود. این سفر به منظور اعزام یک نماینده افغان به دربار لندن صورت گرفته بود. از آن تاریخ ببعده که انگلیس تقاضای امیر را برای ارتباط مستقیم با لندن رد کرد، احساسات امیر نسبت به انگلیسها تغییر نمود. هرکس که این حالت را در دربار مشاهده میکرد باید وضعیت خود را با اوضاع درست میکرد. سردار محمد عمر (پسر امیر) به برادر اندر خود سردار امین الله میگفت: احتیاط کو که به حضور امیر صاحب با بوتهای انگریزی نروی و هیچگونه لباس انگریزی بتن نکنی! همچنان امیر را نامه های وپسرای هند نیز سخت رنجانده بود که در آن امیر را در شورش مردم اپریدی در آگست سال ۱۸۹۷ شریک دانسته بودند و به امیر بطور واضح نوشته بودند که تکرار این شورش ها به از دست دادن تاج و تخت امیر تمام خواهد شد. در نامه به امیر خاطر نشان شده بود تا جلو فعالیتهای ملانجم الدین آخوندزاده را در میان قبایل بگیرد.<sup>۲۳۸</sup>

### چند نظر منصفانه در مورد امیر به ارتباط معاهده دیورند:

برخی از نویسندگان و تحلیل گران افغان، در مورد اینکه امیر عبدالرحمن

<sup>۲۳۶</sup> - رحیم شیون ضیائی، صفحاتی از تاریخ معاصر افغانستان، چا ولی احمدنوری، ص ۲۶

<sup>۲۳۷</sup> - دکتر عبدالرحمن زمانی، جنگ استرداد استقلال افغانستان (جبهه چارم)، ضمیمه اول

<sup>۲۳۸</sup> - دیولادی امیر تر سیوری لاندی، ص ۸۶

خان با امضای معاهده دیورند، بخشی از خاک کشور و قبایل پشتون را به انگلیسها واگذار شد، بر امیر سخت می تازند و تا سرحد خیانت ملی او را محکوم میکنند. این هموطنان از منظر معیارهای قرن بیستم و قرن ۲۱ با مقولاتی چون مسایل ملی و منافع ملی و غیره به سراغ قضایای افغانستان در قرن ۱۹ می روند و مینگرند و بر امیر ایراد میگیرند که چرا با انگلیسها نه جنگید؟ و چرا بخاطر رسیدن به تخت کابل تن به قبول شرایط انگلیسها مبنی بر تأیید معاهده گندمک داد؟

متأسفانه سر نهادن بشرايط و دستورات قدرتهای بیگانه در کشور ما، تا یکقرن بعد از امیر عبدالرحمن خان، نیز از سوی رهبران و لیدران احزاب سیاسی که صد برابر آن امیر تحصیل و دانش و تخصص و تجربه و حمایت سیاسی ممالک خارجی را باخود داشتند تکرار شده و بخاطر رسیدن بقدرت در ارگ کابل، در پای قدرتهای بیگانه زانو زدند و سجده کردند و بدستور حامیان خارجی خود بر فرق ملت خود بمب و راکت باریدند، صدها هزار انسان را کشتند و میلیونهای دیگر را دربدر و از وطن آواره کردند و نتیجتاً کابل پایتخت زیبای وطن را به کندواله (ویرانه) وحشتناکی مبدل ساختند، که اکنون هر بیننده و باشنده آن شهر بر عاملین آن جنایات نفرین و لعنت ابدی میفرستد.

برخی از نویسندگان و تحلیل گران افغان، در مورد اینکه امیر عبدالرحمن خان با امضای معاهده دیورند، بخشی از خاک کشور و قبایل پشتون را به انگلیسها واگذار شد، بر امیر سخت می تازند و تا سرحد خیانت ملی او را محکوم میکنند. این هموطنان از منظر معیارهای قرن بیستم و قرن ۲۱ با مقولاتی چون مسایل ملی و منافع ملی و غیره به سراغ قضایای افغانستان در قرن ۱۹ می روند و مینگرند و بر امیر ایراد میگیرند که چرا با انگلیسها نه جنگید؟ و چرا بخاطر رسیدن به تخت کابل تن به قبول شرایط انگلیسها مبنی بر تأیید معاهده گندمک داد؟

متأسفانه سر نهادن بشرايط و دستورات قدرتهای بیگانه در کشور ما، تا یکقرن بعد از امیر عبدالرحمن خان، نیز از سوی رهبران و لیدران احزاب سیاسی که صد برابر آن امیر تحصیل و دانش و تخصص و تجربه و حمایت سیاسی ممالک خارجی را باخود داشتند تکرار شده و بخاطر رسیدن بقدرت در ارگ

کابل، در پای قدرتهای بیگانه زانو زدند و سجده کردند و بدستور حامیان خارجی خود بر فرق ملت خود بمب و راکت باریدند، صدها هزار انسان را کشتند و میلیونهای دیگر را دربدر و از وطن آواره کردند و نتیجتاً کابل پایتخت زیبای وطن را به کندواله (ویرانه) وحشتناکی مبدل ساختند، که اکنون هر بیننده و باشنده آن شهر بر عاملین آن جنایات نفرین و لعنت ابدی میفرستد.

تبصره های صاحب نظران افغان در این خصوص در کتاب تازه داکتر صاحب هاشمیان تحت عنوان "تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی و موقف حقوقی قرارداد خط دیورند" بسیار دلچسپ است. این کتاب که در سال ۲۰۱۱ در ۱۶۶ صفحه تتبع و در امریکا چاپ شده است، مجموعه ایست از مقالات صاحب نظران افغان در مورد خط دیورند. استاد هاشمیان در پایان این کتاب در حدود ۳۲ صفحه از جلد سوم سراج التواریخ را که به موضوع معاهده خط دیورند و تعیین هیئت های افغانی برای علامه گذاری سرحدات جنوبی و شرقی کشور ارتباط دارد، کاپی گرفته و در پایان کتاب خویش ضمیمه نموده است که برای قضاوت خوانندگان خدمت بزرگی انجام داده است، زیرا کتاب سراج التواریخ نزد همه افغانها موجود نیست. از روی همین اثر ما نظریات چند تن از دانشمندان افغان را در زیربازتاب میدهیم:

### نظر استاد نگارگر:

یکی از نویسندگان و صاحب نظران افغان جناب استاد نگارگر میباید که با در نظر داشت اوضاع سیاسی - نظامی افغانستان در دو دهه اخیر قرن نهم، نظریات منصفانه بی درمورد امیر عبدالرحمن خان ابراز کرده مینویسد: «خواهشمندم برای یک لحظه غرور ملی و غیرت افغانی خود را کنار بگذارید و موضوع را از دیدگاه یک امیر مصلحت اندیش که میخواهد قدرت را در دست خود و فرزندان خود نگاه دارد مطالعه بفرمائید و خود را به جای او قرار بدهید و صادقانه بگوئید که شما در موقف او چه میکنید؟»

شما یک محل را به حمایت مالی و اخلاقی یک قدرت استعماری بدست آورده اید و هنوز عرق پای تان خشک نشده است که با گرفتن نماینده آن قدرت

عهد و پیمان کرده اید، در شمال و شمال شرق محلی که قرار است شما امیرش باشید، میرحکیم خان شبرغانی و میر جهاندار شاه بدخشی بر ضد تان شوریده اند، و شما زور در بازوان و زر در همیان ندارید و نمیتوانید سلطنت مرکزی را که میخواهید پایه گزاری کنید و در همین حالت یکی می آید و میگوید: «آنجا در مرز شرقی کشور تو مردمی استند که برای تو یک قران سود ندارند و تو اگر نگاه شان داری غیر از مصرف برای تو هیچ خیری رسانده نمیتوانند، ولی ما آنرا برای امنیت هند ضرورت داریم و هر سال برای تو دوازده یا هژده لک روپیه میدهیم آن را بما بگذارید!

بیاد داشته باشید که آن امیر با مفاهیم امروزی شما آشنا نیست. شما حق ندارید اشخاص تاریخی را با معیارهای روزگار خود مورد قضاوت قرار بدهید. اگر شما در موقف آن امیر، این کار را نمی کنید حق دارید که بسوی آن بیچاره هرچه تیر ملامت دارید، حواله نمائید. آری امیر بدان مناطق ضرورت نداشت، برتانیه بخاطر امنیت هند ضرورت داشت و تا بعد از جنگ عمومی دوم که برتانیه در منطقه بود آنرا نگاهداشت و بعد از جنگ عمومی دوم آن را به میراث خوار خود یعنی پاکستان گذاشت.»<sup>۲۳۹</sup>

استاد نگارگر می افزاید: «متأسفانه ما مردم عادت کرده ایم که همیشه انگشت ملامت را بسوی دیگران دراز کنیم و همیشه این حقیقت را از یاد برده ایم که اگر دیگران بر ما ستم کرده اند، همکاری ما در آن ستم دخالت داشته است. وقتی که امپراتوری برتانیه منطقه را رها میکرد و آنرا به حساب دین به دو کشور هند و پاکستان تقسیم نموده بود، در آنسوی دیورند که صوبه سرحد خوانده میشد وضع از چه قرار بود؟ حقیقت آنست که امپراتوری برتانیه نتوانسته بود که بر مناسبات قبیلوی این منطقه غلبه کند و به شهادت کتاب خان عبدالولی خان، هنگامیکه آن ریفرنند معروف در آنجا برگزار میشد، صوبه سرحد به مناطق نفوذ خوانین آتی تقسیم شده بود:

<sup>۲۳۹</sup> - تفریظ استاد نگارگر بر کتاب: تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی و حقوق خط دیورند، تألیف داکتر سیدخلیل الله هاشمیان، چاپ ۲۰۱۱، امریکا، ص دو و سه

نواب باز محمد خان (کوهات)، نواب ظفرخان (بنو)، نواب زاده الله نواز خان (دیره اسماعیل خان)، خان صاحب اسدالله خان (دیره اسماعیل خان)، نواب زاده محمد سعید خان، خان بهادر سعدالله خان، خان بهادر محمد زمان خان، خان صاحب عبدالمجید خان، خانصاحب راجه عبدالرحمن و خان صاحب محمدعطا خان (ضلع هزاره). و چون جنبش خدائی خدمتگار نمیتوانست این همه خانها را با خود متحد سازد، بنا برآن مصلحت خود را در تحریم آن ریفردم دید.

استاد نگارگر از اینهم جلوتر می‌رود و مینگارد: هنگامیکه خدائی خدمتگار از این ریفردم پا بیرون کشید، مسلم لیگ از آن استفاده کرد و خیبرمیل در شماره پنج اپریل ۱۹۴۶ نامه ایرا چاپ کرد که در آن از جانب خیبر ایجنسی گفته میشود: "خیبر ایجنسی قبایل په جناح باندی مکمل اعتماد لری، مسلمانان د پاکستان نه علاوه بل هیچ چیز نه قبلوی." مسلم لیگ توانست که برخلاف تلاش های باچا خان در صوبه سرحد احساسات ضد هندی را تحریک کند. . . تمام اسناد آن دوره حکایت از این دارد که خدائی خدمتگار به دو جناح راست و چپ تقسیم شده است، بطوریکه جناح راست در داخل فدراسیون پاکستان برای پشتونها خود مختاری و هویت میخواهد.

به گفته های جناب شیر اعظم در رساله استاد هاشمیان نیز گوش میدهم: "دا پشتانه ولی هویت نلری؟ دا پشتانه ولی خپل نوم نلری؟ تا داسی یو څوک لیدلی چی دبل په نامه باندی واوسیژی؟ زما نوم دی احمد؟ او ته راته محمود وائی." استاد نگارگر از این نظر عضو "پشتونخوا عوامی نشنل پارٹی" نتیجه میگیرد که، اینان از پاکستان تنها تثبیت هویت میخواهند و فکر میکنم که با اطلاق کلمه پشتونخوا بر صوبه سرحد، اینان به آرزوی خود رسیده اند.

و جناح چپ نیز تا سرحد جدائی پیش می‌رود و میخواهد پشتونستان را کشور مستقل ببیند و اما، تمایل و پیوستن به کشور مادر یعنی افغانستان هرگز شنیده نشده، و اگر شده است، متاسفانه من از آن خبر ندارم. و اما کم از کم دو بار وزرای اعلا صوبه سرحد از خانواده باچاخان بوده اند. داکتر خانصاحب و میرمن نسیم ولیخان، و معنایش این میشود که آنان فدراسیون پاکستان را برسمیت

ساخته اند و در شورا های مرکزی و ایالتی نماینده های خود را داشته اند.<sup>۲۴۰</sup>

### عبدالعلی نور احراری:

صاحب نظر دیگر افغان، آقای نور احراری، نیز در مورد امیر عبدالرحمن خان نظریات منصفانه ای ابراز کرده میگوید: «تمام افغانها امیر عبدالرحمن خان را به باد سرزنش و ملامتی میگیرند که چرا این معاهده را امضاء کرده و بخش بزرگی از خاک ما را از بدنه مادر وطن جدا کرده است؟ تاریخ شاهد است که امیر عبدالرحمن خان نمیخواست به تقاضای انگلیسها مبنی بر تعیین سرحدات خود بدانگونه که ایشان میخواستند تن در دهد. این کار بزور بر امیر تحمیل شده است. فرض بر این میگیریم که اگر امیر این معاهده را امضاء نمیکرد، چه اتفاق می افتاد؟ آیا میتوانست در موقعیتی که قرار داشت، موقعیتی که از یکسو با دشمنی مخالفین داخلی خود بسرمی برد، و از سوی دیگر امیر محمد یعقوب خان و سردار محمد ایوب خان، پسران امیر شیرعلیخان در هندوستان در حمایت دولت انگلیس قرار داشتند و هر زمان که انگلیس میخواست میتوانست آنها را جانشین امیر عبدالرحمن خان گرداند. و افزون بر آن با کدام قوای مجهز عسکری یا قوای قومی که از وی طرفداری کنند، قادر بود با دولت انگلیس بجنگد؟ از اینها گذشته خطر تهاجم و تعرض قوای روسی که پنجه را تصرف کرده و هرات را تهدید میکرد، در آنزمان بسیار محسوس بود. هرگاه این معاهده را امیر امضا نمیکرد و مانند سلف خود امیر شیرعلیخان به امید کسب کمک روسها به مزارشریف میرفت، آیا انگلیسها کس دیگری را جانشین وی نمی ساختند و امیر عبدالرحمن خان بسرنوشت امیر شیرعلی خان مواجه نمیشد؟ اگر کسی خودش را بجای امیر عبدالرحمن خان قرار دهد و شرایط آنزمان را در نظر بگیرد و بخواهد بحیث امیر دست نشانده انگلیس بار ننگ تاریخی را بکشد، چنانکه کسانی امروز این بار سنگین را می کشند، شاید همان کاری را میکرد که امیر عبدالرحمن خان کرده است.<sup>۲۴۱</sup>

### داکتر سید عبدالله کاظم:

دانشمند دیگر افغان جناب داکتر سید عبدالله کاظم، در تقریظی که بر کتاب استاد هاشمیان نگاشته، به پرسش های چند صاحب نظر افغان که ادعا میکنند: " امیر معاهده را امضا نکرده، و یا اینکه نقشه های منضمه به امضای امیر نرسیده است".

" امیر از محتوای معاهده آگاهی کامل نداشته و به اصطلاح " چشم پت." آنرا امضا کرده است."

" معاهده "حدودنفوذ" را نشان میدهد، نه "سرحد" بین دو دولت را."

" امیر مردم را از جریان امضای معاهده آگاه نساخته است."

" این معاهده یک جانبه و با فشار بالای امیر تحمیل گردیده است." پاسخ های مناسبی داده است.

آقای داکتر کاظم پس از نقل چند مورد از سراج التواریخ که در پایان کتاب استاد هاشمیان ضمیمه شده، استنتاجی نموده که بعد از نقل آن گزیده ها، آن استنتاج در اینجا بازتاب خواهد یافت.

فیض محمد کاتب در سراج التواریخ در باره تعیین هیئت افغانی برای حد بخشی سرحدات شرقی مینویسد که: ". . . چون در این اوقات شروع و افتتاح بکار تصفیه و تعیین حدود سرحدیه واقع بین دولتین میشود و از این امر چندی قبل بذریعۀ رسالۀ کوچکی که به افغانی و پارسی طبع و نشر و به عموم مردم افغانستان خبر داده شده بود و حالا از تعیین کسانی برای این کار شرف انتخاب یافته و مامور شده اند، آگاهی داده می نگارد که غلام حیدرخان سپهسالار اول و سردار گل محمد خان و سردار شیرین دلخان مامور امر مذکور شدند و هر کدام را با دستورالعمل و منشور رفت که با اعیان و بزرگان هر موضعی که بقرب سرحد واقع است و از سهول و جبال و اودیه و قفار و صحاری و براری و

<sup>۲۴۱</sup> - همان اثر، تقریظ آقای عبدالعلی نور احراری بر کتاب داکتر هاشمیان، صفحه شانزده



هامون و کشت زار و مراتع و انهار نیک آگاه بوده علم و معرفت داشته باشند و از روی نقشه امضا یافته حدود داخله و فاصله و خارجه را بداند با خود همراه گرفته هرکدام در مواضع و مقام ماموریهای خویش رفته با امنای دولت انگلیس که از راه انجام و اهتمام نمودن این کار پیش می آیند طریق تقسیم و تعیین حدود برگرفته خطوط و نقاط فاصله را معین کنند و دستورالعملی که به امر دولت تفویض هر سه تن مامورین شده است جداً جهت اطلاع و استحضار خواطر انام از خواص و عوام و اقوام مرقوم و مرسول گشت که همگان از صورت و معنی تقسیم حدود کما ینبغی دانش بهم رسانده از حدود و مواضع متعلقه افغانستان نیک مستحضر شوند. تا طوایف و قبایل و اقوام و اشخاصی که در سرحد و قرب آن موطن و مسکن دارند از حوادث روزگار مرفه الحال بوده اراضی و عقار و دشت و کهسار و چراگاه و مرغزار خود را به وجه شایسته بشناسند و رعایای طرفین از خطی که دولتین در میان قرار داده علایم و فاصله بر افراشته استوار می سازند از یکسو بدیگر سوی تجاوز ننمایند. فقط" ۲۴۲

"اقوامی که در دو طرف خط فاصل متوطنند این قدر حق دارند که در باب اراضی موروثی و جبال هیمه دار و اودیه و مراتع علف زار دواب و مواشی خود مذاکره و مکالمه نمایند و عزت مندان مذکوره فوق که از طرف این دولت مامور اند تصفیه آنها خواهند کرد و اگر امر بزرگی روی دهد، قرار داده شده است که خودم با دولت برطانیه گفت و شنود نموده بر امری که امضا شود کارگزاران این دولت را هدایت و آگاه کنم و همچنین کارکنان آن دولت را خود او رهنمونی خواهد کرد و آنگاه که رفع مرافعات کوچک از میان شده دفع منازعات بروی روز آمد و هر قوم بحد خود راضی و قانع گشت به امضای امنای هر دو دولت تعیین خط فاصل و نصب علایم بروی کار خواهد آمد. این بود حقیقت ابتدای کار تقسیم و تعیین حدود بین دولتین که خبر داده شد و در این باب هر چه گفته و نوشته شد تغییر و تبدیلی واقع نخواهد شد. فقط." ۲۴۳

<sup>۲۴۲</sup> - سراج التواریخ، ج ۳، ص ۲۶۰ - ۲۶۱، هاشمیان، تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی و حقوق

خط دیورند، ص ۱۳۰

<sup>۲۴۳</sup> - سراج التواریخ، ج ۳، ص ۲۶۲، هاشمیان، همان اثر، ص ۱۳۱

طوریکه از هدایت امیر در متن فوق برمی آید برای اقوامی که در دو طرف خط قرار دارند حق مذاکره و مکالمه داده شده است: در جای دیگری از سراج التواریخ آمده است که: "با همه این اقوام که تعیین حد و خط و نقاط فاصله در میان می آید تعلق به دولت افغانستان دارند که به قرار نقشه ممضی بها دیگری را در آنها حق دخل و تصرف نیست و آنانی غیر از طوایف مسکونه مواضع مسطوره اند و تعلق به دولت انگلیس دارند نیز از راه اتحاد ملت و قومیت عزیز دولت افغانستان اند که در روز حاجت شریک هم خواهند بود و دیگری ایشان را در راه دین و از هم جدا نتوانند نمود چنانچه در سالهای گذشته که تعیین حدود در بین دولتین افغانستان و انگلیس قرار داده نشده بود دولت افغانستان آن مردم را اندرز و نصیحت بسیار فرمود که شاید خیر و منفعت دنیا و آخرت خود را دانسته به مضمون صدق مشحون (اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم) طریق اطاعت اختیار کرده از جهالت و سرکشی برکنار باشند و لیکن به گوش قبول جا ندادند تا اینکه خط و نقاط فاصله در بین دولتین تعیین و تقرر پذیرفت. . ."<sup>۲۴۴</sup>

در مورد منازعه بین هیئت های دو طرف برای تطبیق نقشه چنین می خوانیم: "شش قطعه نقشه چاپی متضمن بر مواضع و نقاط و خط فاصل سرحدی را نایب السلطنه هند ارسال داشته و نوشته است که چون در امور تعیین حدود مابین کمیشن (کمیشنر) های مامور خدمت تقسیم سرحد در بعضی از مواضع اختلاف واقع میشود این نقشه ها را از اصل نقشه زمان انعقاد معاهده که در کابل حضور والا و دیورند بر آن دست خط کرده آید نقل برداشته فرستاده شد که یک قطعه به هریک از افسران دولت افغانستان داده شود تا نزاع و مذاکره مقوله بی سببی که در بین افسران وقوع می یابد رفع شود و چون ویسرا نقشه اصل را تغییر داده به طبع رسانیده بود و حضرت والا در ذیل عبارت مذکور نامه ویسرای به سردار شیرین دلخان نوشت که این نقشه های ارسال داشته او (ویسرا) با اصل نقشه زمان معاهده که در کابل حاضر و موجود است مقابله فرموده شد، اختلاف زیاد ظاهر گردید. بنابراین آن نقشه های ارسالی ویسرا را

<sup>۲۴۴</sup> - سراج التواریخ، ج ۳، ص ۲۷۷، هاشمیان، همان اثر، ص ۱۳۴،

نگاه داشت و نقل اصل نقشه زمان معاهده را که دیورند بر آن دست خط کرده است صحیح و طبق النعل بانعل برداشته و به ویسرا ارسال داشته شد و چون او تصدیق نقشه ارسالی حضرت والا را کرده در نامه خود نگار داده بود که این نقشه مرسوله آن مهربان صحیح و بی تفاوت است. و در نقشه های ارسالی خود که نقاط سبز و رنگین نشان داده بودم از این سبب بود که خط فاصل سرحد را در هر جا به وضاحت نشان بدهند. ۲۴۵"

داکتر کاظم میگوید: "از این واضح می شود که امیر در مورد تطبیق نقشه و مقایسه اسناد با دقت عمل میکرد."

جای دیگری امیر به مامورین موظف چنین تذکر میدهد: "این را نیک باید دانست که مواضعی را که انگلیس به کار داشتند اگر چه از افغانستان دانسته از خود نمی پنداشتند به نیرنگ هفت میل و کسر را از خاک افغانستان داخل خاک مقبوضه خویش کرده یکصد و پنجاه و یک میل و کسری را از خاک خویش که در بین جانبین واقع و موقع فتنه و بی فایده بود به افغانستان گذاشته در ظاهر شما را خاموش ساخته و در باطن مدعای خویش را حاصل کردند." ۲۴۶

مطلب مهم دیگری بیان میکند که: "هر موضعی که مزارع و مراتع رعایای این دولت بان سوی خط فاصل که تعلق دولت انگلیس است اتفاق افتد و یا از رعایای آن دولت به این سوی خط فاصل واقع گردد بالای رعایای دولت انگلیس فروخته میشود و هم چنین اگر چیزی از زمین شخصی به اینسوی خط فاصل و چیزی به آن سوی «واقع آید و مالک آن خواهش مسکن گزیدن در آنسوی نماید زمین و قلعه و واقعه این سوی خط فاصل او را دولت خریده خودش را رفتن به آنسوی [اجازه] دهد." ۲۴۷

### استنتاج داکتر عبدالله کاظم:

۲۴۵- سراج التواریخ، ج ۳، ص ۳۵۷، داکتر هاشمیان، همان اثر، ص ۱۳۷،  
 ۲۴۶- داکتر کاظم، ص نه تقریظ کتاب هاشمیان، سراج التواریخ، ج ۳، ۳۷۵، هاشمیان،  
 ص ۱۴۰  
 ۲۴۷- تقریظ داکتر کاظم، بر کتاب داکتر هاشمیان، ص نه، هاشمیان ص ۱۴۷، سراج  
 التواریخ، ج ۳، ص ۳۱۴

از محتوای متون فوق بر می آید که امیر نه تنها در معاهده، بلکه در نقشه های منضمه با دقت غور و تعمق کرده و بر آن مهر تائید گذاشته است. حتی وقتی ویرا نقشه را تغییر داده و به امیر غرض تطبیق ارسال کرده بود، امیر آنرا مسترد و نقشه اصلی را برای ویرا فرستاد و این خود نشان میدهد که امیر "چشم پت" اسناد را امضاء نکرده است. در متون فوق بطور واضح و صریح از "تصفیه و تعیین حدود سرحدیه واقع بین دولتین" در چند جا ذکر گردیده همچنان امیر با نشر "رساله کوچکی" به پشتو و دری موضوع را به آگاهی عموم مردم افغانستان رسانیده بود. از اینکه امیر از بعضی اقوام آنطرف خط فاصل بخاطر سرکشی رنجیده بود، معلوم میشود که امیر موجودیت آنها را در داخل قلمرو خود موجب درد سر و ایجاد مشکل دانسته و خواسته از آنها فاصله بگیرد، چنانکه امیر آن مناطق را در تاج التواریخ، اکثراً بنام "یاغیستان" (مردمان سرکش و تابع نشدنی.س) یاد کرده است.

استاد کاظم می افزاید: گمان میکنم آنچه مرحوم پوهاند میرامان الدین انصاری در جمعی از استادان پوهنتون در زمینه مثال داده است یک توجیه درست است که در صفحه ۶۳ کتاب چنین آمده است: "شخصی را در نظر بگیرید که قصداً زیر موتر شده اما نمرده، او را به شفاخانه بردند و داکتران تجویز نمودند که اگر میخواهی زنده بمانی، از یک پا محروم میشوی، مریض زخمی میگوید: مرا از مرگ نجات دهید، میتوان با یک پا گذاره کرد." آنگاه پوهاند انصاری مرحوم افزود: وضع امیر عبدالرحمن خان در برابر طلسم انگلیس، به وضع همین مریض زخمی شباهت داشت. او از "حد فاصل" دیورند گذشت، اما افغانستان را نگاه داشت.<sup>۲۴۸</sup>

یک نکته دیگر نیز از سوی برخی نویسندگان مطرح میشود که: معاهده دیورند، مثل قرارداد هانکانگ با انگلیسها، برای ۹۹ سال عقد شده و بعد از انقضای این مدت باید سرزمین های آنسوی خط دیورند دوباره به افغانستان مسترد گردد. ادعای اعتبار ۹۹ ساله دیورند، نمایانگر بی خبری و عدم آگاهی

<sup>۲۴۸</sup> - تقریظ داکتر کاظم بر کتاب جناب داکتر هاشمیان، ص نه.

سران دیورند جرگه است که حتی تا کنون سراج التواریخ، یعنی تاریخ رسمی عهد امیر عبدالرحمن خان را که سطر سطر آن بعد از ملاحظه شد امیر درج صفحات تاریخ گردیده، خوانده اند، داکتر هاشمیان با نقل متن انگلیسی معاهده دیورند و ترجمه آن در صفحات ۱۲ تا ۱۴ کتاب خود داده است و دیده میشود که در هیچ ماده آن قرارداد، کلمه ۹۹ سال بکار نرفته و بنابراین این هم یک ادعای پوچ و ناسودمند است.

### رحمت آریا:

آقای آریا، یکی از محققان و پژوهشگران جوان افغان در عرصه تاریخ و جامعه افغانستان است و در سالهای اخیر مقالات استوار و پرقوتی از وی خوانده ایم. یکی از مقالات قابل توجه وی، امیر عبدالرحمن خان، امیر آهنین، می باشد. که نکات بکر و تازه در مورد امیر عبدالرحمن خان دارد. وی مینویسد:

«ساحه ایرا که بازی بزرگ غرض تسلط سیاسی در بر میگرفت، از کوه های پربرف قفقاز در غرب شروع، دشتها، صحرا ها و سلسله کوه های آسیایی میانه، افغانستان، ترکستان چینی و تبت را در شرق احتوا مینمود. طول مجموعی این ساحه ۳۰۰۰ کیلومتر و عرض آن به ۱۰۰۰ میرسید. باید یادآور شد که ساحه این بازی بهر اندازه ایکه بزرگ بود ولی محراق آن افغانستان بود و افغانستان معبر تاریخی آسیایی میانه، شرق میانه و هند برتانوی را تشکیل میداد. البته قابل ذکر است تمام این فعالیت ها در اوایل قرن ۱۹، هنگامیکه روسیه تزاری شروع به باز نمودن راه به جانب جنوب و جنگ قفقاز آغاز، اتفاق افتاد. با سرکوبی اقوام مسکون قفقازی، روسها نگاه های حریصانه ای بسوی شرق نمودند، که از لحاظ ساختمان اراضی و توپوگرافی مشتمل بر صحرا های پهناور و سلسله کوه های بلند و پُر از برف، دریا ها و جلگه های سرسبز بوده که خان نشین های مسلمان خیوه، بخارا و خوقند در آن قرار داشتند، چنانچه پیشروی روسها به سوی این سرزمین ها زنگ خطری را برای لندن و کلکته به صدا در آورد.»

بنابراین افغانستان آنوقت از دو زاویه مورد تهدید بود. بعد از اثرات دو

جنگ افغانها با انگلیس و نبود یک دولت مستحکم، کشور را به خان نشین های محلی چنان منقسم ساخته بود که هر خان در منطقه خویش در واقع پادشاه بالقوه و مطلق العنان منطقه خود بود، تمام اوامر و نواهی از طریق قدرت مطلق العنان وی به منصفه اجرا در می آمد. درست مثل خان نشین های کشورهای آسیای میانه آنوقت که سرانجام در اثر نبود دولت های مرکزی طعمه حرص امپراتوری در حال پیشرفت روس شدند. افغانستان آنروز در حقیقت پارچه های کنفدریشن های قومی درهم شکسته و پارچه پارچه بود که به بسیار آسانی میتوانست در محور دو قطب متضاد در حال پیشرفت و مترصد جذب شود لذا کشور به زعمی چون امیر عبدالرحمن خان نیاز داشت تا همه این اجزا را از طریق ریفرم و اعمال فشار با هم متصل سازد.<sup>۲۴۹</sup>

" تا آنجا که به منافع انگلیس ربط میگیرد، انگلیسها منتظر بودند تا در افغانستان زعامتی بمیان آید که رهبری آن قادر به انسجام و وحدت ملت پارچه پارچه شده باشد و آنرا زیر زعامت یک دولت مرکزی قرار دهد: امیر بالآخر فشار شدید انگلیس ناگزیر شد تا سیاست خارجی کشورش را در حیطه کنترل انگلیس گذاشته و بموقف دولت حایل تن در دهد. موصوف طی ۲۱ سال زعامت خویش با سعی و تلاش فراوان توانست تا اساس مدرنیزه شدن و طمنش را توأم با کنترل و گسترش حیطه قدرت شاهی خود در کشوری بنیاد گذاری نماید که مرز های آن به وسیله دو ابر قدرت تحمیلاً خط کشی شده بود. امیر عبدالرحمن خان تمام انرژی و وقت خود را صرف ایجاد یک دولت مدرن در افغانستان کرد.<sup>۲۵۰</sup>"

آقای آریا ادامه میدهد: اولین منازعه مهم سرحدی، بحران سال ۱۸۸۵ پنجاه بود که از طریق دست اندازیهای سریع روسیه در آسیای مرکزی جان گرفته بود. روسها در سال ۱۸۸۴ واحه ها و دشت های مرو را که در همجواری سرحد افغانستان قرار داشتند تسخیر و با بمیان کشیدن مشکل پنجاه در صد

<sup>۲۴۹</sup> - رحمت آریا، امیر عبدالرحمنخان، امیر آهنین، افغان جرمن آنلاین، فبروری ۲۰۱۱

<sup>۲۵۰</sup> - ۲۰. Afghanistan: Past and Present /Comprised of Afghanistan:p.

این اثر تحقیقی در سال ۲۰۰۷ در لاس انجلس امریکا نوشته شده است. (آریا)

اشغال تمامی ساحاتی عمدتاً ترک تبار بودند. بعد از اینکه در بهار سال ۱۸۸۵ قوت‌های نظامی افغانستان با روسها وارد معرکه شدند اینها واحه پنجه را اشغال نمودند. با اشغال پنجه نیروهای نظامی هردو ابر قدرت وقت به حالت تیراسی در آمدند ولی بعد از مدت کوتاهی وارد نوعی از سازش و مصالحه شدند، بدین معنی که روسها خواهان اشغال واحه مذکور بودند و برتانوی ها معتقد بودند که با اشغال پنجه، روسها بسنده خواهند شد، بدون اینکه پای هیچ افغانی در بین باشد. کمیسیون مشترک تحدید سرحدی روسیه - برتانیه/ انگلو - روسیه به شرط در حفظ نگهداشتن پنجه با هم توافق نمودند که هرکدام ساحات متصرفه موجوده خویش را در اختیار خویش داشته باشد. بر مبنای همین توافق بود که سرحد دائمی شمال افغانستان خط کشی شد و دریای آمو منحیث خط سرحدی افغانستان شناخته شد، بدین ترتیب افغانستان قسمت های زیاد خاک خود به خصوص پنجه را از دست داد.

بخش دوم منازعه سرحدی زمان امیر عبدالرحمن خان در دهلیز سرحدی و اخان بوقوع پیوست. انگلیسها امیر عبدالرحمن خان را زیر فشار های شدید قرار دادند تا استقلال این ناحیه دور افتاده را که محل آمد و رفت قرغزها بود بپذیرد، امیر چاره دیگر نداشت مگر اینکه به تصمیم کمیسیون تحدید سرحدی روسیه - برتانیه پیرامون دورترین نقطه شمالی کشور تن در دهد که با چین همسرحد است (چین تا سال ۱۹۶۴ این نقطه را منحیث نقطه سرحدی به رسمیت نمی شناخت). کشیدن خط سرحدی با هندوستان ( از ورای قلب پستونها) دارای اهمیت فوق العاده برای امیر عبدالرحمن خان بود که بنام خط دیورند کشیده شد. در سال ۱۸۹۳ امیر عبدالرحمن خان تحت فشار خیلی شدید وادار به پذیرش هیأت هند برتانوی بر رهبری سر مارتیمر دیورند Sir Mortimer Durand شد تا خط سرحدی میان هند برتانوی و افغانستان را در بین ساحات پستون نشین مشخص گرداند. قبل از پایان سال ۱۸۹۳ خط سرحدی مذکور بین هیأت برتانوی و امیر پذیرفته شد. در رابطه با خط دیورند علایم و مشخصاتی وجود دارد که آنرا به نام ساحات مسوولیت سیاسی قلمداد کرده اند نه منحیث یک سرحد رسمی بین المللی، و به

امیر هرگز اجازه کنترول ساحات مشخص چون (کرم و چترال) داده نشد زیرا این ساحات قبلاً در اثر معاهده گندمک در استیلای انگلیس قرار گرفته بود. خط دیورند از قلب قراء و قصبات قومی گذشت ولی هرگز قادر به تغییر دایمی و حقیقی توپوگرافی، دیموگرافی و حتی ستراتیژی نظامی این منطقه نشد. این خط نه اینکه اساس صلح و امنیت را در منطقه بجا نگذاشت بلکه اساس منازعات میان دولتین افغانستان و هند برتانوی و بعداً افغانستان و پاکستان را نهادینه ساخت»<sup>۲۰۱</sup>.

\* \* \*

به نظر این قلم، می باید در مورد امیر عبدالرحمن خان یک لحظه فکر کرد که او چگونه بار آمده بود و دارای چه شخصیتی بود؟ او در نهایت یک شهزاده بود که بخاطر تاج و تخت کابل ۱۲ سال قبل با عموی خود امیر شیرعلی خان در افتاد و از قدرت بر افتاد و با هزاران مشکل و جنگ و گریز هزاران کیلومتر راه با پای اسپ پیمود تا بالاخره خود را به بخارا رسانید و مدت ۱۲ سال در خاک روسیه، رنج محتاجی و آوارگی و بیوطنی و در بدری و گرسنگی را دیده بود. او وقتی از جهاد افغانها برضد انگلیسها مطلع شد بخت خود را در گرفتن تاج و تخت سلطنت کابل آزمود و با عبور از راه های دشوار گذار بالاخره به افغانستان رسید و سرانجام به همان چیزی دست یافت که برای کسب آن کمر بسته بود. به سخن دیگر، امیر عبدالرحمن خان را میتوان در سطح یک قوماندان جهادی تصور نمود که هدفش از اشتراک در جنگ با انگلیس کسب سلطنت کابل بود، و وقتی انگلیس ها به او وعده و واگذاری سلطنت را دادند، دیگر او به هدف نخستینش رسیده بود و ضرورتی به جنگ با انگلیس ها نداشت، زیرا که انگلیسها خود حاضر به خروج از افغانستان شده بودند.

امیر عبدالرحمن خان از تاریخ کشور درس سیاست و اداره را بخوبی یاد گرفته بود و با شناختی که از انگلیس و روسیه و نیز مردم افغانستان داشت، نمیتوانست قبل از تحکیم پایه های قدرتش و تأمین وحدت دوباره افغانستان،

<sup>۲۰۱</sup> - رحمت آریا، امیر عبدالرحمنخان، امیر آهنین، افغان جرمن آنلاین، فیروزی ۲۰۱۱



برای اعاده سرزمین های شامل معاهده گندمک با انگلیسها زور آزمائی کند، زیرا هنگام ورود امیر به کشور بعد از تجاوز دوم انگلیس، افغانستان عملاً به شش هفت قسمت جدا از هم تجزیه شده بود. در قندهار سردار شیرعلیخان، درهرات سردار محمد ایوب خان، در کنر سید محمود پاچا، در میمنه دلاور خان، در شبرغان میر حکیم خان، در بدخشان میر سلطان مراد و میر نصرالله و شاهزاده حسن، در شغنان و روشان میر یوسف علی خان و در هزاره جات بنیاد بیگ و سردار عظیم بیگ و پسران سردار شیرعلیخان هزاره و بیگ های دیگر، دم از استقلال و خود مختاری میزدند. فراخواندن این سرکردگان و میران و اربابان متکی به قبایل و اقوام سرکش محلی که هیچگونه دلچسپی به قدرت مرکزی بخاطر همبستگی ملی نداشتند، کار بسیار دشوار و حتی غیر ممکن بود. پس از رسیدن به سلطنت کابل است که امیر عبدالرحمن خان استعداد و درایت و کیاست سیاسی اش را تبارز میدهد و با توسعه حاکمیت خود در داخل کشور و تأمین امنیت سر تا سری و احداث جاده ها و بنیاد عمرانات شکوه مند و وارد کردن تکنولوژی اروپائی به کشور بمنظور صنعتی ساختن وطنش، انگلیس متیقن میشود که امیر مردی است آهنین که میتواند نه تنها امنیت را در این کشور قایم کند بلکه میتواند چون سدی آهنین در برابر پیشروی روسیه بسوی آبهای گرم نیز ایستادگی کند.

امیر با وجود تعهدات خود با انگلیسها، در دهه دوم حکومت خود حد اقل دوبار در سالهای ۱۸۹۳ و ۱۸۹۷، دست به تحریکاتی برضد انگلیس ها در سرحدات جنوبی و شرقی کشور زد که نشان میدهد او برای باز پس گرفتن سرزمین های آنسوی خط دیورند نیاتی در سر می پروراند. بهمین جهت امیر تلاش هایی بمنظور تقویت و تزئید اردوی مسلح تا سقف یک میلیون نفر و تدارک اسلحه و مهمات و تهیه آذوقه برای دو سال جنگ با قوت های خارجی انجام داد. در تاج التواریخ امیر از آمادگی خود برای مقابله با هر قدرت متجاوز خارجی یاد میکند و این اشارات بگمان غالب برای همین منظور بوده است، اما مرض مهلکی که عاید حالش بود نگذاشت به این نیاتش جامه عمل ببوشد.

### الحاق نورستان بمرکز:

امیر دلایل خود مبنی بر تصرف کافرستان را در تاج التواریخ چنین بیان میکند: «جهاتی که مرا واداشت در لشکرکشی به کافرستان تعجیل نمایم، این بود که، اولاً خیال نمودم که اگر روسها کافرستان را بغتاً (ناگهان) متصرف شوند، یقین داشتم بعد از اینکه ولایت مذکور را متصرف شوند اشکال دارد که آنها را به تخلیه آنجا مجبور نمایند. ثانیاً چون اکثر قصبات افغانستان، در محلات پنجشیر و لغمان و جلال آباد، در ازمنه قدیم در تصرف کافرپها بوده است، شاید روس ها آنها را ترغیب نمایند که متصرفات قدیمه خود را از حکمران های افغانستان، استرداد نمایند. و به این قسم اسباب خرابی دولت افغانستان فراهم خواهد آمد، چرا که بهانه ای بدست روس ها خواهد افتاد که به افغانستان مداخله نمایند.

ثالثاً این طایفه جنگجو که در تمام حدود شرقی و شمالی افغانستان به امتداد شرقی و غربی افتاده اند، اگر یک وقتی دولت من با مملکت دیگری جنگ داشته باشد، اینها از عقب سر خیلی اسباب تشویش خواهند بود و نیز به جهت تجارت و افتتاح راه ها از جلال آباد و اسمار و کابل بطرف نقاط نظامی افغانستان که در شمال و مشرق مملکت واقع است خیلی مهم میدانستم که این طایفه را مغلوب نمایم. دلیل آخری که بجهت مغلوبیت آنها از جهات دیگر کمتر اهمیت نداشت، این بود که این طایفه همیشه با طوایف افغان اطراف مشغول زد و خورد بودند و از هر دو طرف جمعی کثیری به قتل می رسید و طریقه زشت برده فروشی هم شیوع داشت و اینان چنان طایفه شجاعی بودند که میدانستم به مرور زمان تحت حکومت من سربازان کار آمدی خواهند شد.<sup>۲۰۲</sup>

با در نظر داشت دلایل فوق امیر مصمم شد در موسم زمستان بر کافرستان حمله صورت گیرد و برای اینکار در موسم پائیز تمام وسایل و مهمات حمله را در چهار نقطه تهیه کرد. سپس امیر به چهار دسته از قشون خود بگونه ذیل دستور حمله داد: دسته بزرگ تحت قیادت کپتان محمد علی خان از راه پنجشیر به قلعه فلوم که محکمترین قلعه مرکزی کافرستان بود، حمله کنند. دسته دوم تحت

سرکردگی جنرال غلام حیدرخان چرخی از راه اسماز حمله کنند. دست سومی از بدخشان تحت قوماندانی جنرال کتان خان حمله کنند و دسته چهارمی از راه لغمان بسرکردگی حاکم لغمان فیض محمد خان چرخی حمله کنند. این چهار دسته حاضر و منتظر بودند که هروقت حکم شود، حمله کنند. تا لحظه آخر هیچ کس گمان نداشت که مقصود از این تجمع لشکر چیست؟

لذا روزی در زمستان حکم دادم که این چهار دسته به یک وقت یورش ببرند. این تدابیر بطور خوب پیشبرده شد و در ظرف چهل روز تمام ولایت کافرستان مسخر گردید و در بهار سال ۱۳۱۳ قمری/ ۱۸۹۶م به کابل مراجعت کرد. وقتی کشیش های عیسوی این خبر را شنیدند هیجان زیادی در انگلستان برپا نمود، اظهار داشتند که کافری ها، عیسوی و همکیش ما می باشند، لیکن من هیچ عیسوی در میان آنها پیدا نکردم. دین این کافری ترکیب عجیبی از بت پرستی و عقاید قدیم بود. کافری های که اسیر شده بودند و با لشکر انتقال داده شده بودند برای آنها زمین های که آب و هوای آن مشابه محال شان بود، یعنی لغمان به آنها داده شد.

و جهت تدریس شان چند باب مدرسه مفتوح گردید و ملاها و مدرسین مذهبی از مرکز و ولایت همجوار با مصرف دولت برای تدریس مناسک اسلامی به آنجا موظف شدند<sup>۲۰۳</sup> بعد از آن کافرستان نورستان نامیده شد و از آن وقت به بعد این مردم به دین اسلام گرویدند.

### آخرین سخنان امیر بربالین مرگش:

امیر عبدالرحمن خان، مدت ۲۱ سال با انضباط و دسپلین آهین در افغانستان سلطنت کرد. این سلطنت توأم بود با قیام ها و شورش های فیودالی و مدعیان سلطنت بر ضد امیر که همه از سوی امیر با شدت سرکوب گردید و بالاخره در شب اول اکتبر سال ۱۹۰۱ از جهان چشم پوشید.

حامدمحمود، یکی از دیپلماتان سابقه دار کشور که اکنون درس ۸۵ سالگی

قرار دارد و در شهر هامبورگ آلمان زندگی میکند، پس از مطالعه کتاب "سیمای امیر آهنین، امیر عبدالرحمن خان در تاج التواریخ" در پورتال افغان جرمن آنلاین، بمن زنگ زد و ضمن اظهار خوشنودی از تألیف این کتاب، با احساس عمیق قدرشناسی از خدمات امیر به افغانستان، آخرین سخنان امیر عبدالرحمن خان را بر بالین مرگش از قول خسر خود (جنرال غلام حیدر خان بارکزائی، یاور امیر) حکایت نمود که من تا کنون از زبان هیچکس و هیچ نویسنده بی دیگر نشنیده بودم. آقای حامد محمود پس از صحبت تلفونی، صفحاتی از مجله درد دل افغان را که سالهای زیادی از سوی ژورنالیست ورزیده وطن سراج و هاج در امریکا به نشر میرسید، برایم فرستاد که حاوی آخرین سخنان امیر عبدالرحمن خان در واپسین لحظات زندگی اش به قلم آقای حامد محمود می باشد. پس چه بهتر تا این خاطره را از زبان یکی از شاهدان عینی بر بالین آن امیر یاد داشت نمایم و بدست تاریخ بسپارم.

آقای محمود در مقدمه کوتاه، اما پرمحتوای خویش چنین مینویسد: «پس از چهل سال، فرصتی میسر شد تا کتاب "تاج التواریخ" نوشته پرقیمت اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان را بار دوم مطالعه نمایم. این بار بیشتر از پیش دریافتم که لقب "بیسمارک شرق" که مؤرخین به وی داده بودند، در مورد آن مرد آهنین کاملاً صدق میکند. وی وحدت ملی و یکپارچگی مملکت را تأمین کرد، ملوک الطوایفی را از بین برد. برای آبادی کشور اساس مبنی نهاد، سیاست معقول و لازم آن زمان را حفظ کرد و در حراست حدود و ثغور مملکت، با در نظر داشت شرایط سنگین و دشوار آن زمان، کوشید. مساعی وی در راه تربیت اولاد وطن که با دیدگاه وسیع و فکر مترقی و اداراک شرایط زندگی آینده، صورت گرفت، زمینه آن شد که شخصیت های با ارزشی در کشور به وجود آیند و در اجرای وظایف مهم و پرمسئولیت دولتی موفق باشند.

آقای محمود در ادامه مینویسد: «۵۲ سال قبل از امروز - قبل از ۱۹۹۹م - جرنیل غلام حیدر خان بارکزائی (یاور و قلعه بیگی ارگ و مسئول حفاظت خزانه دولت در عهد سراجیه) که من بعداً افتخار دامادی ایشان را حاصل کردم، با برادر شان، جرنیل محمد سرور خان (جرنیل ماشینخانه کابل در عصر

سراجیه، نایب الحکومه مزار شریف و نایب الحکومه قندهار در عصر امانیه و والی کابل در اوایل سلطنت شهید محمد نادر شاه) در منزل شان در قندهار تشریف داشتند. آن دو برادر مجرب و دانا فرامین و اسناد تقدیر و تمجیدی را که در اثر خدمات شایسته شان از طرف شاهان وقت اعطا شده بود، از جعبه ها بیرون کرده در باره وظایفی که در زمان امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب الله خان داشتند و وقایعی که در آن زمان به وقوع پیوسته بود، باهم صحبت میکردند، من هم که ذوق شنیدن وقایع تاریخی را داشتم و تا اندازه یی هم برخی از حوادث مورد بحث شان را از زبان پدر مرحوم خود (میرزا محمود خان پوپلزائی، نخستین وزیر مالیه در کابینه امانی) شنیده بودم، به موضوع علاقه گرفته، ضمن سوالات متفرق، جرئت کرده پرسیدم :

«چرا بعضی مردم، امیر عبدالرحمن خان را یک مرد ظالم، سختگیر و مستبد می دانند؟ . . . میگویند در عصر شان کسی قدرت حرف زدن را نداشت، زیرا فوراً می گرفت و میزد و می بست و میکشت. . . ؟»

در آن وقت من در صنف دوم فاکولته حقوق و علوم سیاسی بودم و هنوز به آن پختگی نرسیده بودم که فشار این سوال خود را که از منتهای کم تجربگی طرح شده بود، درک کنم. بنابراین، سؤال من، مرحوم جنرل غلام حیدرخان را برافروخته ساخت و بعد از توصیف و تمجید از اعمال و گفتار امیر موصوف که همه اش با لهجه تند ادا شد، فرمودند: بخوان این اسناد مرا و بدان که من در سن ۳۵ سالگی " سر جماعه غلام بچه های حضور " بودم که تعداد شان به چند صد نفر میرسید. غلام بچه ها همه فرزندان سران و سرکردگان اقوام ولایات وطن ما بودند که به وسیله پدران شان آورده شده بودند و زیر نظر شخص امیر، تعلیم می گرفتند و تربیه می شدند. این بخش سرای امیر، شبیه مدرسه عالی بود که در آنجا تعلیم و تربیت غلام بچه ها، سرپرست ها و ملازمین با معاش تعیین شده بود که همه در خود ارگ شاهی اعاشه و اباته می شدند. همان غلام بچه ها، بعداً بحیث شخصیت های بزرگی تبارز کرده، کرسی های پر مسئولیتی را در ادارات دولتی افغانستان اشغال نمودند و مصدر خدمات بزرگی برای مملکت شدند. . . . « پیشانی جنرال مرحوم بارکزائی در ختم این گفتار کمی کشاده شد و بمن خطاب کرده گفتند: " نزدیک بیا !" من اطاعت کرده قریب شان نشستم، آنگاه پنجه های دست مرا در پنجه های خود گرفته فرمودند: در آن شبی که امیر

صاحب مرحوم (عبدالرحمن خان) جان به حق می سپرد، نوکری و وظیفه من بود که در خدمت شان می بودم.

امیر صاحب در اتاق کوچک خواب عمارت باغ بالا (این اتاق در سالهای اخیر برای آرایش عروس ها اختصاص یافته بود)، در بستر بیماری افتاده بود. طبیب معالج شان، حکیم (اسم طبیب را گرفتند ولی فعلاً درحافظه من نمانده) آمده، دوی مجوزه را برایش داده و مرخص شد. لحظه بی بعد، خود را در بستر راست ساخت و بمن امر کرد که نزدیکش بروم. همینگونه که من ترا خواستم - همینکه به وی نزدیک شدم، پنجه های دست مرا در لای پنجه های خود گرفت، بگونه بی که من از ترا گرفته ام - بعد با صدای گیرا اما شاهانه فرمود: «فرزندم غلام حیدر، بشنو، حرف های مرا خوب بشنو! برای یک دهقان، زمین خاره بی را سپردند که آنرا آباد کند، دهقان اطراف زمین را سنگ قاله کرد، دیوار بست، کرد کشی کرد، نهالهای ثمر بخش را غرس نمود، آب را بر آن جاری ساخت، گیاه های هرزه و مضره را از میان و اطراف آن، خیشاوه کرد و از نهال های ثمر بخش غمخواری نمود. . . ولی، ولی همینکه میخواست ثمر درختان را بچشم سر ببیند، دهقان سالخورده از میان رفت.» امیر صاحب این بگفت و سر را دوباره بر بالشت نهاد و چشمانش متوجه سقف شد و من با تعجب دیدم که دوباره به حرف آمد و با آواز بسیار بلند، شبیه به فریادی که در گنبد بیچد، گفت: "می آیم، می آیم. . . از من می پرسی که خدایم کیست؟ خدای من یکتا و بی مانند است. خدای من همان خداییست که زمین و زمان و عبدالرحمن را آفریده است.!" سپس کلمه شهادت را بلند بلند ادا کرده جان بحق سپرد.<sup>۲۰۴</sup>

آقای حامد محمود علاوه میکند که: چشمان خسرم در این وقت پر از اشک شد و هر دو برادر گریستند و یکی بعد دیگر گفتند: او نه تنها امیر و پادشاه ما، بلکه پدر ما بود. هر مسلمانی که در آخرین لحظات حیات، کلمه شهادت در زبانش جاری شود و خدای خود را با یگانگی اش یاد و وصف کند، خالق لایزال یقیناً او را می بخشد و ایمان دارم که خدای عالمیان آن پادشاه مدبر وطن دوست را آمرزیده است. بدگویی های مخالفین، همه مغرضانه و حتی از تحریکات

<sup>۲۰۴</sup> - حامد محمود، خاطره ها، مجله درد دل افغان، شماره ۷ سال دوم، سپتمبر ۱۹۹۹، ص ۴۷-۴۸

دشمنان افغانستان است. این دشمنان، نه تنها امیر عبدالرحمن خان را بلکه همه زمامداران صادق و خیرخواه افغانستان را به باد ناسزا میگیرند، تا تاریخ پرافتخار ما را لکه دار جلوه بدهند.»<sup>۲۵۵</sup>

این روایت ۴۶ سال بعد از مرگ امیر در زمان حکومت شاه محمود خان از سوی یکی از رجال مقرب در بار امیر بیان شده است و ۹۸ سال بعد از مرگ امیر در نشرات برون مرزی افغانها بازتاب یافته است و از روایات ثقه و صادقه می باشد. روایت بیانگر این حقیقت است که امیر تا آخرین لحظات زندگی توان اندیشیدن و سخن گفتن داشته است و آنچه را جنرال بارکزائی نقل قول کرده، دارای معنی و پیام صحیح و آموزنده برای تاریخ است. علاوه بر حکایت بر داستان خوراندن زهر به امیر عبدالرحمن خان از سوی ولیعهدش سردار حبیب الله خان که غبار آنرا در تاریخ خود از قول میرزا محمد ابراهیم ذکر کرده<sup>۲۵۶</sup>، خط بطلان می کشد، زیرا کسیکه زهر خورده باشد، باید بیهوش شده و از سخن گفتن مانده باشد و یا اگر بخواهد سخنی بگوید باید از درد و رنج خود فریاد بزند، نه اینکه به اطرافیان خود درس حکمت بگوید. پس روایت خوراندن زهر به امیر یک روایت جعلی و عاری از حقیقت است. غبار میگوید که: مرگ امیر سه روز از اطلاع مردم پنهان نگهداشته شد و بعد افشا گردید، درحالیکه یک شاهد عینی دیگر میگوید، مرگ امیر در شب اول اکتوبر ۱۹۰۱ اتفاق افتاد و در همان لحظات نخستین به اطلاع عموم شهزادگان و مامورین بلند پایه که در اتاق انتظار در باغ بالا نشسته بودند اعلان و بلافاصله به پسرش امیر حبیب الله خان بحیث امیر جدید بیعت گرفته شد.

سر انجنیر ماشین خانه کابل، انجنیر "مارتین"، که نزد امیر و پسرش قرب و عزت زیاد داشت، در کتاب خود "د پولادی امیر تر سیوری لاندی" (در سایه امیر آهنین) نوشته میکند: "یک روز قبل از مرگ امیر، که دیگر امیدی برای زنده ماندنش نمانده بود، سردار حبیب الله خان و سردار نصرالله خان با

<sup>۲۵۵</sup> - همان مجله، همانجا

<sup>۲۵۶</sup> - غبار، در مسیر تاریخ، ص ۶۹۹

یک تعداد از مامورین عالی رتبه دولتی در باغ بالا جلسه کردند تا همزمان با مرگ امیر چه اقدامی باید بکنند، زیرا بیم آن میرفت که با خبر مرگ امیر، مبادا از سوی اردو کدام اقدامی خلاف توقع صورت بگیرد. علت این تشویش، نفوذ ملکه سلطانه (بی بی حلیمه، ملقب به شاه بوبو جان جیغه دار) بر سپاه بود و فکر میشد که او پسر خود شهزاده محمد عمر را که هنوز ۱۱ ساله بود بجانشینی امیر اعلان کند و ارگ و خزانه را که در ارگ قرار داشت، برای پسر خود تصاحب نماید. در جلسه فیصله شد که سردار حبیب الله خان جانشین پدر خود شود و همچنین امیر وفات نماید، وی بلا وقفه به ارگ داخل شود و خزانه و گدام اسلحه را در قبضه بگیرد تا در صورت بغاوت اردو دست او بالا باشد. فردای آن تمام مامورین بلند رتبه و شهزادگان از وقت نماز پیشین در انتظار خانه باغ بالا حاضر بودند.

مرگ امیر در شب اول اکتوبر ۱۹۰۱ اتفاق افتاد، و همان شب خبر مرگ امیر به اراکین دولت اعلان شد، یکی از مامورین حاضر کلاه امیر فقید را بر سر سردار حبیب الله خان گذاشت و او را به حیث امیر خطاب و بیعت خود را به او اعلام کرد. بقیه حاضرین هر کدام دست بیعت به امیر دراز کردند و یکی از آنها به اتاق مجاور رفته شهزاده محمد عمر را با خود آورد و برایش گفت: به امیر بیعت کن، شهزاده نیز رسم بیعت را بجا آورد. سپس امیر حبیب الله خان با اکثر مامورین عالی رتبه برای اشغال ارگ حرکت کرد و سردار نصرالله خان را با نعش امیر در باغ بالا گذاشت. همان شب تمام فرش و ظرف و اشیاء گران قیمت از باغ بالا به ارگ انتقال داده شد و فردا صبح سردار نصرالله خان نعش امیر را تحت مراقبت شدید قطعه گارد مسلح به ارگ انتقال داد. ملکه (بی بی حلیمه) نیز از ارگ به قصر خودش، گلستان سرای واقع در جوار جنوبی ارگ منتقل شد.<sup>۲۰۷</sup>

روز دوم اکتوبر نعش امیر در بخش شرقی بوستان سرای (پارک زرنگار) خاک سپرده شد. بعد ها بر مقبره امیر ساختمان مجلی با سبک معماری همان زمان ساخته شد که نمودار هنر معماری هنروران آن دوران افغانستان است.

<sup>۲۰۷</sup> - مارتین، "د پولادی امیر ترسیوری لاندی"، مترجم، معصوم هوتک، صص ۹۸-۹۹



## فصل هفتم

### تحلیل مقایسی از دو مرحله تاریخی افغانستان (۱۸۸۰-۱۹۰۱) با (۱۹۸۰-۲۰۰۱)

#### مقدمه:

تصادف عجیبی است که دوره ۲۱ سال فرمانروایی امیر عبدالرحمن خان در پایان قرن نوزدهم برابر است با دوره حکومت سه نظام ایدیولوژیک در پایان قرن بیستم. این سه نظام ایدیولوژیک یعنی رژیم سوسیالیستی حزب دیموکراتیک خلق افغانستان، رژیم اسلامی تنظیمهای جهادی و رژیم امارت اسلامی طالبان. این سه رژیم با کودتای اپریل ۱۹۷۸ (۷ثور ۱۳۵۷) آغاز شد و تا سقوط امارت طالبان در اکتوبر ۲۰۰۱ توسط امریکا، دوام داشت.

تحلیل مقایسی این دو دوره در واقع استنتاج کلی از مطالب و مستندات است که در مورد امیر آهنین عمدتاً بر محور تاج التواریخ و قسماً سراج التواریخ و تاریخ های غبار و فرهنگ میچرخد.

#### مکثی بر موضوع گیری های غبار در قبال امیر:

در میان مؤرخین افغانستان هیچ یکی به اندازه میر غلام محمد غبار از امیر عبدالرحمن خان نفرت نداشته و از او مذمت و بدگوئی نکرده است. غبار برای

مجسم ساختن سیمای خشن امیر، او را با "چنگیزخان مغول" یکسان می بیند. غبار همچنانکه سیاست داخلی امیر را بخاطر از میان برداشتن رهبران سیاسی و مذهبی در جنگ دوم افغان و انگلیس نکوهش میکند، شدت عمل امیر را در سرکوبی شورش ها و بغاوت های فیودالان محلی و سران قومی در افغانستان که در آنها طبقه دهقانان وسیعاً شرکت داشتند نیز محکوم میکند. در حالیکه هر دولتی برای خاموش کردن هر غایله بی مجبور است از قدرت و نیروی نظامی استفاده کند و در چنین صورتی طبعاً هر قدر مقاومت مردم بیشتر باشد، خشونت و سرکوب هم شدت می یابد و تلفات انسانی بیشتر می گردد. پس تأمین نظم و آرامش در مناطق شورشی بدون توسل به زور نیروهای مسلح کاری نا ممکن بنظر میرسد.

امیر عبدالرحمن خان اگر دست به چنین سیاستی نمیزد، چگونه میتوانست افغانستان از هم پاشیده را دوباره بهم متحد و یک پارچه و یک کاسه نماید؟ از اینست که غبار، اقدامات امیر را در راستای ایجاد یک افغانستان واحد با از بین بردن سیستم ملوک الطوائفی و تأمین امنیت عمومی در شهرها و شاهراه ها و رونق تجارت و نضج گرفتن بورژوازی تجاری و انکشاف صنایع ملی و مدرنیزه کردن کشور را تائید میکند. در عین حال غبار سپردن استقلال خارجی کشور را از سوی امیر به انگلیس ها و متعاقباً امضای معاهده دیورند را که باعث از دست دادن دایمی بخش بزرگی از مردم و سرزمین های افغانستان به هند برتانوی گردید نیز بشدت محکوم مینماید، معهذاً غبار از اقدامات امیر برضد انگلیس از طریق کمک به سران مبارزان آنسوی خط دیورند نیز به نیکوئی یاد میکند و اشاره مینماید که چگونه انگلیس ها برای تحت فشار قرار دادن امیر در سرحدات شمال و شمال غرب و غرب و جنوب شرقی زمینه سازی میکردند تا امیر را همواره در ید قدرت خود داشته باشند.

غبار با نظر داشت این مقوله که: **چونکه عیبش بنمودی هنرش نیز بگو!** بسیاری از کارهای امیر را تائید میکند چنانکه مینویسد: «امیر عبدالرحمن خان توانست بار دیگر در شرایط فیودالی دولت را مرکزیت بخشد و امنیت سرتاسری

کشور را قائم نماید. لهذا با آنکه اقتصاد رژیم، اقتصاد فیودالی باقی مانده بود. تبادلۀ جنس به پول رو به انکشاف نهاد و مقدمۀ پیدایش سرمایۀ تجارتي را در دایرۀ وسیعی فراهم نمود. یعنی هسته یی که با دورۀ امیر شیرعلی خان یکجا معدوم شده بود احیاء گردیده و سرمایۀ تجارتي "بسویۀ ملی" به میان آمده و در طی ۲۰ سال آیندۀ طبقۀ بورژوازی تجارتي متراکم گردید و در پهلوی آن فرهنگ جدید ظهور کرد.

امیر عبدالرحمن خان در حفظ امنیت بشدت کوشید تا جائیکه بقول میرزا یعقوب علی خان خافی نویسنده معاصر امیر، شخص متهم به دزدی به دار کشیده میشد و کاروانهای تجارتي اگر مورد سرقت قرار میگرفت، اموال مسروقه کاملاً پیدا و به تجار مسترد میگردد. او میگوید: روزی مقداری پول در دستمالی پیچیده در معبرعام (شور بازار) افتاده بود، و کسی جرئت برداشتن نداشت تا سپاهی کوتوالی (پولیس) رسید و برداشت و در چوک شهر آویخت، صاحبش آمد و نشانی گفت و بگرفت.»<sup>۲۰۸</sup>

غبار می افزاید: «امیر عبدالرحمن خان با مردم محشور و از معاشرت با حرم دور بوده و شب و روز در محیط مردانه میزیست. بازی ها و سپورت های ملی را تماشا میکرد و صنعت کاران را تشویق مینمود. او به عرایض مردم گوش میداد و در تمام شهرهای کشور صندوق های مقل توزیع و نصب کرده بود تا هرکس هرچه میخواهد بنویسد و در آن بیندازد. سال دوبار محتویات صندوقها باز و به امیر پیش میشد. . . امیر که روزنامه نداشت تمام مقررات خود را توسط اشتهاارات چاپی ب مردم کشور میرساند. تحصیل مالیات را بدون محصل - مثل عهد امیر شیرعلی خان - مقرر نمود و فقط باقیات را توسط محصل حصول میکرد. رسالۀ «مرآت العقول» را تألیف و نشر نمود که محصلش توجیه مردم از نظر مذهب به تسریع در تحویل کردن مالیات بود. [امیر] مصارف شخصی حکام و مامورین را که از مردم میگرفتند، منع کرد و اعلان نمود که مردم بدون

مالیات معین دولت به هیچ مامور پول و جنس ندهد. اگر کسی هدیه یی به اینها می داد، آنها مجبور بودند که نقد و جنس را تحویل خزاین دولت نمایند. مامورین مراقبت می‌شدند و در صورت تکثر دارایی بنوعی از انواع مصادره می‌گردیدند. راجع به مامور متجاوز از مردم رأی می‌خواست و در صورت شکایت مردم مجازات مینمود. این مجازات بعضاً در منظر عام و چوک کابل عملی می‌گردید. به علاوه اداره عهد نامه تأسیس کرد که هر ماموری عهد عدم خیانت به مردم و دولت ببندد و در صورت تخلف از بین برده شود. امیر بست خرقه قندهار را که پناهگاه مجرمین بود درهم شکست و پناهنده آن (محمد یوسف برادر سردار عبدالله خان) را کور کرد.<sup>۲۵۹</sup>

در دوره سلطنت امیر امنیت عمومی موجود بود. در بازارها قصه سرایان رزمی و در مساجد مبلغین جهاد دینی مصروف فعالیت بودند. از طرف دیگر میله های اصناف اهالی و پیشه‌وران با ساز و سرود و رقص و آواز دوام داشت. در پایتخت محله «خرابات» مرکز ساز و آواز و رقاصه ها شمرده میشد. در میدان های مخصوص چوب بازی و پهلوانی و قچ جنگی و مرغ بازی رواج داشت و اسپ دوانی و شمشیر و نیزه بازی معمول بود. خانواده شخصی امیر (به استثنای سردار حبیب الله خان در امور نظامی و سردار نصرالله خان در امور مالی) حق مداخله در امور کشور را نداشتند. رویهمرفته هیچ کدام از پسران امیر تاجر و سرمایه دار در داخل و خارج کشور نبودند و فقط با معاش دولت و رتبه اعزازی می زیستند».<sup>۲۶۰</sup>

غبار اعتراف میکند که: « تحریکات و دسایس دولت انگلیس در حواشی شرقی مملکت موجب بروز اغتشاشات می‌گردید و گماشتگان انگلیس از قبیل

<sup>۲۵۹</sup> - فیض محمدکاتب (سراج التواریخ، ج ۳، قسمت اول، ص ۵۸۷) مینویسد: دیوان چندهندو که ۹۲ هزار روپیه از دولت باقیدار شده بود و در بست خرقه پناه برده بود از سوی امیر به میرزا محمد حسین خان (سردفتر سنجش) امر شد تا وی را از بست بیرون کشیده پول دولت را از وی حصول کند.

<sup>۲۶۰</sup> - غبار، در مسیر تاریخ، ص ۶۵۷

سردار نور محمد خان، سردار پیر محمد خان و سردار باز محمد خان و سردار محمد حسن خان و سعدوی کروخیل و امثال آن، در پکتیا و شنوار و کنر و باجور و سرحدات شرقی، متناوباً آتش فتنه بر ضد امیر عبدالرحمن خان می افروختند. چنانکه دولت روس در شمال افغانستان این آتش را توسط سردار اسحاق خان روشن نمود.<sup>۲۶۱</sup>

امیر عبدالرحمن خان در داخل سرحدات آزاد افغانستان شرقی روح جهاد و دشمنی با انگلیس را می دمید و کتب و رسالاتی در این موضوع منتشر میساخت و در سرحدات آزاد توزیع مینمود. او علناً در دربارهای خود از بیوفائی و غداری دولت انگلیس و دشمنی او با اسلام سخن میگفت و مردم را تشجیع می نمود. امیر به رهبران مردم سرحدات آزاد پول و اسلحه کمک میکرد تا برضد حکومت انگلیس بکار ببرند. علاوه بر این او به نشر رسالات تبلیغی جهاد پرداخت و هم به مامورین موظف حدبخشی دستور العملی صادر و مواضع عمده را دقیقاً مشخص کرد و نام برد و تأکید کرد که انگلیس بیشتر از آن تجاوز نکند.<sup>۲۶۲</sup>

### موضعگیری فرهنگ در برابر امیر:

فرهنگ، در سراسر فصلی که به دوره امیر عبدالرحمن خان در کتاب خود اختصاص داده، تا توانسته امیر را با نوک قلمش تخریش و تخریب کرده و حتی یک جمله یا یک پراگراف و یا سطری که در آن کارهای مثبت و ماندگار امیر عبدالرحمن خان تائید شده باشد، رقم نزده است. فرهنگ نه از وحدت مجدد افغانستان توسط امیر عبدالرحمن خان اظهار رضایت و حمایت کرده و نه از تأمین امنیت عمومی در کشور، نه از سرکوبی مدعیان سلطنت و فیودالان و سرکردگان قومی مرکز گریز، که عامل جنگ های خونین داخلی شده بودند. نه از اقدامات امیر برای مدرنیزه کردن کشور با وارد کردن تکنالوژی جدید و تأسیس نخستین کارخانه تولیدی صنایع عصری. نه از آوردن نظم اداری و

<sup>۲۶۱</sup> - غبار، همان اثر، ص ۶۸۲، ۶۶۱

<sup>۲۶۲</sup> - غبار، ص ۶۸۲-۶۸۳

توظیف مامورین دولتی و قضات در سراسر افغانستان تا نقش روحانیت متنفذ را تقلیل دهد. نه از رونق یافتن دوباره تجارت و صنایع و پیشه‌وری، نه از وضع قوانین، نظامنامه‌ها و دستورالعمل‌ها برای بهتر شدن امور کشور. از هیچکدام اظهار حمایت نمی‌کند. گویی که به نظر وی تجزیه کشور و به تحلیل رفتن آن خیلی بهتر بود نسبت به ظهور دوباره افغانستان توسط امیر عبدالرحمن خان و صاحب هویت شدن افغانها با داشتن کشوری بنام افغانستان.

تنها در یک مورد و آنهم لغو ازدواج بیوه با اقارب شوهر متوفی و لغو محرومیت دختران از میراث که از زمان احمد شاه بیعد معمول بوده است در کمتر از یک سطر چنین تأنید میکند: "از این حیث در راه تخفیف فشار اجتماعی بالای زنان خدمت شایسته کرد."<sup>۲۶۳</sup>

فرهنگ، امیر عبدالرحمن خان را بعنوان "مستبد با کفایت" با لوی یازدهم و پطر کبیر و محمد شاه قاجار هم‌تراز دانسته، از جهت خصلت او را با جدش امیر دوست محمد خان مقایسه کرده می‌گوید: "امیر عبدالرحمن خان برعکس [جدش امیر دوست محمد خان] خصلت خشن و سختگیر داشت. با اینکه در زیرکی و حيله وری از جدش عقب نمی‌ماند، اما استعمال زور و قوت را در کارها ترجیح میداد و میخواست هر مانعی را خواه واقعی می‌بود، خواه وهمی و تصویری، با خون و آتش و آهن از میان بردارد."<sup>۲۶۴</sup>

فرهنگ در جای دیگری می‌نویسد: "از مطالعه سوانح امیر و سایر خصوصیات او میتوان باین نتیجه رسید که در این حرکات خوی و خصلت او با محاسبه و سنجش بغرض تولید ترس و خوف در قلوب رعایا و تقویة حکومت مرکزی در برابر عناصر سرکش هر دو دخیل بوده و از ترکیب هر دو شخصیتی حسابگر و بیرحم بوجود آمده بود که نام او هنوز در افغانستان مرادف هوشیاری و جدیت توأم با ستمگری و قساوت است."<sup>۲۶۵</sup>

فرهنگ خود جواب سوال روش مستبدانه امیر را چنین میدهد: «در این

<sup>۲۶۳</sup> - فرهنگ، ج ۱، ص ۴۲۶

<sup>۲۶۴</sup> - فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۴۱۳، ۳۸۶

<sup>۲۶۵</sup> - فرهنگ، ج ۱، ص ۴۱۹

شکی نیست که دولت های مشرق زمین تا سده بیستم عموماً ماهیت شخصی و استبدادی داشتند و فقط در دهه اول قرن بیستم بود که در اثر نفوذ افکار جدید از اروپا و امریکا و مجادله و قیام مردم بعضی از دولت های خود کامه مشرق زمین به رژیم مشروطه و بعد تر به جمهوری مبدل گردیدند، بنابراین **تحصیل حاصل خواهد بود اگر بگوئیم که طرز اداره امیر ماهیت استبدادی داشت.**"<sup>۲۶۶</sup>

واقعیت اینست که جغرافیای سیاسی تمامی کشورهای جهان در آغاز از راه اعمال زور و جبر و خشونت یا به اصطلاح فرهنگ " آهن، آتش و خون" شکل گرفته است. علاوه یکی از خصوصیات نظام های فیودالی در مشرق زمین، اعمال زور و استبداد و حمله بر همسایه ها و تاراج و تابع کردن ملل مغلوبه است. در نتیجه چنین حملات و فتوحاتی بود که دولت ها در شرق از حقوق و اختیارات فوق العاده وسیعی برخوردار میشدند و با برخورداری از چنین اختیاراتی بود که میتوانستند جان افراد را بگیرند یا اموال و دارئی از کسانی دیگری را مصادره کنند و یا گروهی از مردم و طایفه بی را از جا و مکانش به اجبار بجای دیگری کوچ دهند.

**"مارکس" همین خصوصیت دولتهای شرق را بنام «دسپوتیزم شرقی»** یا **"استبداد آسیائی"** یاد میکند. مصداق این گفته را میتوان در سراسر تاریخ کشورهای اسلامی از جمله، افغانستان و ایران و آسیای میانه در دوره های سامانی و غزنوی و سلجوقی و غوری و مغول و تیموری و صفوی و نادر افشار و سدوزائیان و محمدزائیان ملاحظه نمود.

مثال زنده دسپوتیزم شرقی، حکومت های حسنی مبارک رئیس جمهور سابق مصر و معمرفذافی رئیس جمهور سابق لیبیا و علی عبدالله صالح رئیس جمهور یمن و بشار اسد رئیس جمهور سوریه استند که هر یکی به عنوان رئیس جمهور بیش از سی - چهل سال را بر قدرت باقی مانده اند و برای بقای خود پیوسته مخالفان خود را به بهانه های مختلف درو کرده اند. اکنون که کارد استبداد شان به استخوان مردم رسیده است و مردم در هر یکی از این کشورها دست به

عکس العمل های مدنی یعنی تظاهرات زده اند و نمی خواهند آنها دیگر حاکم بر سرنوشت مردم باشند، اینها با بیرحمی دست به اعمال جنایت بار زده با مدرن ترین سلاح های کشتار جمعی بر فرق مردم خود بمب می بارند تا چند صباح دیگر بر عمر حکومت خود بیفزایند، مگر تاریخ این رهبران مستبد عرب را محکوم به زوال کرده و باید از میان بروند و در دادگاه های مردم کشور خود جواب آن همه ظلم و استبداد و جنایت در حق مردم خود را بدهند. چنانکه حسنی مبارک بر اثر همین تظاهرات مردم مصر از قدرت بزیر کشیده شد و اکنون تحت محاکمه قرار دارد. در لیبیا قذافی با حالت فجیح از یک زیرخانه برون کشیده شد و در زیر ضربات قنذاق تفنگها و لغت زدن مردم خود جان داد. در سوریه از ۱۵ ماه مارچ ۲۰۱۱ بدینسو مردم همه روزه در تمام شهرهای آنکشور دست به تظاهرات میزنند و روزانه ده ها تن از این تظاهر کنندگان جان می بازند، اما نه بشار اسد به خواست مردم تن میدهد و از قدرت کنار میرود و نه خشم مردم از ظلم و استبداد خاندان اسد فروکش میکند. در بیانیه ای که ۲۰۰ گروه فعال حقوق بشر از ۲۷ کشور جهان منتشر کردند از شورای امنیت سازمان ملل خواستار تنظیم قطعنامه ای متحد شدند که استفاده از خشونت، شکنجه و بازداشت های بی دلیل توسط دولت سوریه را محکوم کند. در بیانیه این گروه از جمله دیده بان حقوق بشر، کریستین اید و موسسه حقوق بشر قاهره، آمده است: "به مدت یک سال تمام، کشته شدگان سوریه به تعداد وحشتناک ۸۰۰۰ نفر رسید که بسیاری از آنها کودکان هستند." در ادامه این بیانیه آمده است: "زمان آن رسیده تا جامعه بین المللی متحد شود و به این کابوس پایان دهد." (بی بی سی ۱۵/۳/۲۰۱۲)

بقول دکتور روستار تره کی: «استبداد آسیایی، مبنای تشکیل حاکمیت های ملی و هویت های ملی در آسیا قرار گرفت :

چینایی ها ترکمن ها را از ایالت سی کیانگ (۵۰ فیصد باشندگان)، مغل ها را از منگولیای داخلی (۲۰ فیصد باشندگان) و تبتی ها را از ایالت تبت (۲۰ فیصد مردم ایالت) راندند و جای شانرا با چینایی ها پر کردند.

در عراق از ۱۹۷۰ به بعد ترکمن ها و کُرد ها از شهر کرکوک که دارای منابع بزرگ پترول است، رانده شدند و جای شانرا اعراب گرفت. صدام



حسین نیم ملیون کرد را بطرف ایران دواند.

در ایران ملت سازی و شکل دهی هویت ملی با سرکوبی کُرد ها، آذری ها، عرب ها و بلوچ ها توسط فارسی های بر سر اقتدار سازماندهی شد و ضدیت با اعراب خوزستان و سنی ها تا همین اکنون ادامه دارد.

تشکیل دولت ملی و هویت ملی در ترکیه با تصفیة نژادی ارمنی ها در ۱۹۱۵م آغاز شد: در ۱۹۲۰نوبت اخراج یک ملیون و ۲۰۰ هزار یونانی اناتولی جانب یونان رسید. در همین کشور در پنج می ۱۹۳۲ از طریق انفاذ یک قانون اختصاصی، تبعید کُرد ها هدف قرار گرفت. بین سالیان ۱۹۲۵ و ۱۹۳۵ دو ملیون کُرد در مجموع قلمرو ملی و ده ها هزار تن دیگر در بیرون آن پراکنده و رانده شدند. سیاست تبعید کُرد ها با ظهور جنگ عمومی دوم و الزامات آن قهراً متوقف شد.

کشور های قفقاز و آسیای مرکزی پس از فروپاشی اتحاد شوروی برای تشکیل حاکمیت های ملی و شکل دادن هویت ملی، پروسه معمول جوامع عقب مانده قبیله‌ای را تعقیب کردند که در مواردی توأم با تشریفات دیموکراتیک بود: در قزاقستان ۱۳۰ قوم و قبیله زندگی میکند. قزاق ها ۵۳ فیصد نفوس را میسازند، روس ها ۳۰ فیصد، اوکراینی ها چهار فیصد و بقیه سه فیصد. (زبان رسمی زبان قزاقی است). حکومت قبیله‌ای قزاق برای بلند بردن کمیت نفوس قزاق ها، در حالیکه ورود قزاق های فراری در خارج را بوطن تشویق مینمود، به بازگشت ازبک ها، ترکمن ها و چین های قزاق الاصل مهاجر قیود وضع کرد و حتی بسیاری را با ورود به سرحد زندانی نمود.

ازبکستان پس از رهایی از چنگ امپراتوری شوروی مدت ها در صدد دریافت سمبول قدرتمند تاریخی برای ورود به جرگه ملت ها بود، که در محور آن زندگی ملی «والبعث بعدالموت» را شکل بدهد. بعد از آنکه از ازبک های شیبانی که در قرن ۱۴ خانان تیموری را فتح کردند، آدم با صلابت و ترس آفرین دریافت نشد به یکی از چهره های هولناک مغل یعنی تیمور لنگ پناه بردند: مجسمه چندین متره تیمور لنگ جای مجسمه های مارکس و لینن را در میدان شهر تاشکن گرفت.

در افغانستان برخلاف کشورهای دیگر پروسه ملت سازی و تأمین وحدت ملی با درهم کوبیدن مقاومت مخالفین بدون تشخیص قوم و قبیله و اکثریت و اقلیت صورت گرفته و حکام مستبد به مقایسه موارد تاریخی از احتیاط و اعتدال کار گرفته اند:

امیر عبدالرحمن خان عصیان هزاره ها را درهم شکست و غلجایی های غزنی و قلات را وادار به اطاعت از سلطنت نمود. وی نورستان را به حاکمیت ملی پیوند داد. اسکان ناقلین در شمال جز پروسه ملت سازی امیر بود که بصورت قطع با مثال های تاریخی آسیا همردیف نیست.

از آنچه گفتیم بر میاید که اعمال خشونت از جانب طبقه حاکم بقصد تشکیل دولت ملی صفحه سیاه تاریخ بشریت را میسازد و اختصاص به افغانستان و دوران عبدالرحمن خان و هاشم خان ندارد.<sup>۲۶۷</sup>

هیتلر در کتاب "نبردمن" در مورد اینکه قدرت ایجاد حق میکند میگوید: «... هیچ ملتی در روی زمین خاکی را که بر روی آن زندگی میکند بدون اعمال قدرت بدست نیاورده است. مرزهایی که حدود کشورها را تشکیل میدهند و مبنای حاکمیت ملی هستند بدست انسان ترسیم شده و بدست انسان هم قابل تغییر است. اگر ملتی در یک شرایط زمانی مناسب توانسته است بر سر زمینی مسلطه شود دلیل حق حاکمیت ملی جاوید آن ملت بر آن سرزمین نیست. تسلط بریک سرزمین را نمیتوان «حق حاکمیت ملی» تلقی کرد، بلکه این دلیل قدرت آن ملت و ضعف ملل دیگری است که این سرزمین را از دست داده اند. پس تنها قدرت است که ایجاد حق میکند. بعبارت دیگر حق با کسی است که قدرت دارد.»<sup>۲۶۸</sup>

### عبدالرحمن خان، شاهی که افغانستان را دوباره ساخت:

میگویند انسان مولود شرایط اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی محیط خود است. اگر این مقوله درست باشد، امیر عبدالرحمن خان نیز، در شرایط مناسبات خان خانی و در محیط پر دغدغه قدرت طلبی و پادشاه گردشی در یک خانواده

<sup>۲۶۷</sup> - دکتور روستار تره کی، پروسه ملت سازی در جوامع قبیله‌ای، دعوت نت، ۲۰۱۱

<sup>۲۶۸</sup> - چهره واقعی هتلر، نوشته جان تولند، ترجمه و تلخیص محمد بامداد، ص ۲۶۷

اشرافی فیودالی در نیمه قرن نوزدهم (۱۸۴۴) پا به عرصه زندگی گذاشت. در آن زمان و در محیط پیدایش و رشد عبدالرحمن خان، مراکز آموزشی و تعلیمی تمام خانزادگان و امیر زادگان افغانستان، همانا مدرسه های دینی خانگی برای آموختن اساسات دینی و در خارج مدرسه محیط و ماحول نشست و برخاستهای قومی و قبیله‌ای بود. در این نشست ها اغلباً مسایل زمینداری و رقابت های خان خانی و برتری خواهی های قبیله‌ای و مجراهای رسیدن به این برتری ها از طریق شرکت در جنگهای قدرت طلبانه، مطرح میگردد.

در واقع نصاب تعلیمی و آموزشی فرزندان خانواده های اشرافی همان مسایلی قدرت طلبی ها و برتر بینی های قومی بود که در بالا بدان اشاره شد. به همین خاطر سعی میشد تا جوانان خانواده های فیودالی خود را برای اشتراک در هنگامه ها و شورش ها آماده کنند.

امیر عبدالرحمن خان نیز در یک چنین محیط اشرافی مملو از بحث ها و مشاجرات قدرت طلبی بزرگ شده بود و در هنگامه های ضد سلطنت در ولایات قته غن و بدخشان شرکت جسته و در اکثر این نبردها میدان را فتح کرده بود.

این تجارب جنگی از او مردی شجاع و جنگجوی مصمم بار آورد که وقتی غایله یا شورش در سمت شمال روی میداد با شدت آن را سرکوب میکرد و تا مخالفین را مغلوب نمیکرد و به هدف خود نمیرسید دست از پیکار بر نمیگرفت با چنین خصوصیات و روحیاتی بود که با دست خالی ولی عزمی راسخ توانست خود را از آوراگی و بدبختی مهاجرت برهاند و به سلطنت برساند.

در هنگام به قدرت رسیدن امیر عبدالرحمن خان، افغانستان در نتیجه دومین تجاوز انگلیس، عملاً دچار ازهم پاشیدگی بود. در قندهار سردار شیرعلیخان، در هرات سردار محمد ایوب خان، در کنر سید محمود پاچا، در لال پوره و دکه اکبرخان مومند، در میمنه دلاورخان، در شبرغان میرحکیم خان، در بدخشان میر سلطان مراد و میر نصرالله و شاهزاده حسن، در شغنان و روشن میر یوسف علی خان و در هزاره جات میرها و بیگ ها دم از استقلال و خود مختاری میزدند. دوباره بهم پیوستن این ولایات با سرکردگان و میران و اربابان و روحانیون متکی به قیابیل و طوایف سرکش که هیچگونه دلچسپی به مرکز قدرت

بخاطر همبستگی ملی نداشتند، کار بسیار دشوار و حتی غیر ممکن به نظر می آمد.

امیر عبدالرحمن خان برای انسجام مجدد افغانستان طی سالهای ۱۸۸۰ تا ۱۹۰۱ با قدرتمندان و مخالفان و مدعیان سلطنت جنگید و با لشکرکشی ها به سرکوبی ملوک و خوانینی پرداخت که از حکومت مرکزی اطاعت نداشتند و هریک خویشان را پادشاه قوم و منطقه خود می پنداشتند. بدین سان او با جنگ همراه با استبداد کم سابقه توانست متمرین را از هر قوم و هر قبیله ای که بودند سرکوب و باطاعت از دولت مرکزی و ادار سازد و امنیت را دوباره به افغانستان باز گرداند.

با آنکه هرگز در صدد بزرگ نمائی امیر نیستم و تسلیمی او را به شرایط انگلیس و همچنان استبدادش را تا مرز برپاکردن "کله منار" ها (به پیروی از تیمور لنگ و بابر و نادر افشار)، تائید نمیکنم، ولی میخواهم این را یاد آور شوم که وقتی دیگران یک جنگسالار خونریز و تجزیه طلب و جاسوس معلوم الحال را که از آغاز فعالیتهای سیاسی تا روز مرگش در خدمت سازمانهای استخباراتی کشور های بیگانه چون: ISI پاکستان و KGB اتحاد شوروی سابق و USR بخش نظامی آنکشور، و CIA سازمان اطلاعات مرکزی امریکا و (MI۶) سازمان جاسوسی خارجی انگلیس و غیره<sup>۲۶۹</sup> قرار داشت، او را با پروئی تا سطح

<sup>۲۶۹</sup> - دیده شود مقالات رادمرد، زیر عنوان "تاریخ سخن میگوید- بخش هفتم" و نیز مقالات دکتر میر عبدالرحیم عزیز در پورتال افغان جرمن آنلاین و مقالات بروس ریچاردسن در مورد احمدشاه مسعود در همین پورتال. رادمرد در مورد سران ائتلاف شمال از جمله فهیم وداکتر عبدالله و سیاف و عطا و دوستم از قول گری شرون مدیر "سیا" مینویسد: در این اواخر کتابی بنام **In First** ویا برای نخست در داخل توسط یک مامور سابق سازمان استخبارات امریکا ( سیا ) بنام **گری شرون** نوشته شده است و یکی از پر خواننده ترین کتاب ها در امریکا بشمار میرود. کتاب دارای مطالب تازه ی از فعالیت های سیا در افغانستان میباشد. به روایت شرون او در زمان ماموریتش در سیا تقریباً با تمام مهره های خورد و بزرگ سه دهه اخیر تاریخ افغانستان دیدار نموده و از احمد شاه مسعود و مسعود خلیلی بمثابه "دوست های نزدیک خود" یاد آور شده است. یکی از ویژه گی های عمده این کتاب آن است که نویسنده ی کتاب از کمک های پولی سیا که در مدت

ماموریتش به " رهبران " و فرماندهان ائتلاف شمال کرده به تفصیل یاد آور شده است، در این کتاب گری شرون ادعا کرده است که تقریباً مقدار پنج میلیون دالر را در مدت ۴۰ روز به " رهبران " و مسوولین ائتلاف شمال وقت پرداخته است، بدین شرح :

- انجینر عارف ( رئیس دفتر استخبارات ائتلاف شمال ) مبلغ پنجصد هزار دالر در شب ۲۶ سپتمبر ۲۰۰۱، بازارک، پنجشیر

- قسیم فهیم، یک میلیون دالر، به تاریخ ۲۷ سپتمبر ۲۰۰۱، بازارک، پنجشیر،

- سیاف، صد هزار دالر، به تاریخ ۲۹ سپتمبر، ۲۰۰۱، گلپهار

- انجینر عارف، ۲۲ هزار دالر، به تاریخ ۱ اکتوبر، ۲۰۰۱، و ۱۰ هزار دالر به تاریخ ۲ اکتوبر، بازارک، پنجشیر،

- انجینر عارف، دوصدو پنجاه هزار دالر، به تاریخ ۷ اکتوبر، بازارک پنجشیر.

- قسیم فهیم، یک میلیون و دوصد هزار دالر، داکتر عبدالله، دوصدو پنجاه هزار دالر به تاریخ ۱۷ اکتوبر ۲۰۰۱، آستانه، پنجشیر.

- قوماندان عطا دوصدو پنجاه هزار دالر ( پول به فهیم داده شده است تا به قوماندان عطا فرستاده شود ). به تاریخ ۱۷ اکتوبر ۲۰۰۱

فهیم کلاه پکول کشمیری بسر داشت و هنوز هم مانند مجری مافیا به چشم میخورد. فهیم منحیث زعیم ائتلاف شمال، بعد از قتل مسعود، فرماندهی را بدست گرفته بود. او از طریق ترجمان برایم گفت: "اگر من به شما کمک کنم و شما با من کمک کنید، ما هردو برنده میشویم. اگر مساعی هردو طرف ما به طور مشترک صورت بگیرد، نتایج مثبت خواهد داد. " من گفتم: " هنوز شما چیزی ندیده اید؟ " از او پرسیدم : " آیا به قیمت زنده گی خود بر من اعتماد کرده میتوانی؟ " وی گفت: " ما عسکر می باشیم و دیگر انتخابی نداریم. " او خوب حرف میزد. دلیلی وجود داشت که او مسوول مالی خود را آورده بود. فهیم گفت، قوای هوایی شما باید بمباران خود را در اینجاها (تالقان و قندز و مزار شریف) تمرکز دهد تا به قوای ما اجازه داده شود که این شهر ها را به تصرف درآوریم. بعداً من بطرف جنوب، بسوی بگرام خواهم رفت. " فهیم گفت تالقان اولین هدف مهم میباشد. و از طریق آن یک میدان هوایی برای قوایش بدسترس قرار میگیرد. من پرسیدم و کابل؟ فهیم با چشمان فرورفته مرا خوب بررسی کرد و گفت : " تا زمانیکه شما اجازه ندهید، ما داخل کابل نخواهیم شد! " این یک پاسخ درست سیاسی بود. آیا او صادق بود؟ این یک سوال خیلی مهم بود.

در پاکستان من با شماری از رهبران پشتون مخالف طالبان صحبت نموده بودم، احساس برانگیز ترین شان حامد کرزی بود، او یک آدم عصری و چند لسان میدانست. مرکز CIA در اسلام آباد از او حمایت به عمل میآورد، چون او قادر به متحد ساختن گروه های مختلف بود. بر من هم تاثیر گذاشته بود، ما برای ساختن قوتهای پشتون که علیه طالبان بجنگد، نیاز داشتیم. وقت آن رسیده بود که درباره قیمت قالین صحبت شود(منظور از قالین خاک افغانستان است) من از فهیم پرسیدم : " بیشتر از این از ما چی میخواهی؟ " « به چی ضرورت داری؟ فهیم گفت: " جنرال دوستم به سلاح و مهمات بیشتر نظر به ما نیاز دارد و افزود. " اگر شما کمک کنید او مزار شریف را زود تر اشغال کرده میتواند. " ما میدا نستیم که دوستم چنین توانمندی را دارد. فهیم شروع کرد:

"قهرمانی ملی" تقدیس میکنند، پس نباید ما از بیان حقایق در مورد کارهای مثبت امیر عبدالرحمن خان چشم پوشی نمایم. در حالیکه میدانیم در باره اقدامات خشونت بار امیر که بخاطر سرکوبی شورشیان داخلی صورت گرفته بطور مبالغه آمیزی قلم زده شده و در سطح ملی تصویری بس خشن و ناهنجار از وی بدست داده اند، ولی از اینکه اعمال این استبداد هدفمند بوده و منجر به وحدت خاک های افغانستان و تحکیم حاکمیت ملی گردید، از ذکر آن نکات صرف نظر میکنم. من با دقت در عملکرد امیر و شورش های ضد امیر به این نتیجه رسیده ام که خیلی از کسانی که علیه امیر نوشته اند، به اصطلاح سر شکسته شورشیان و بغاوتگران را دیده اند، ولی دل پر خون امیر را هنگامی که عساکر دولتی توسط شورشیان بخصوص در هزاره جات مثل گوسفند سر بریده شده اند، دیده نتوانسته اند.

محمد تقی خاوری، یکی از محققان هزاره، در کتاب خود "مردم هزاره و خراسان بزرگ" در مورد خشم قیام کنندگان هزاره علیه عساکر امیر عبدالرحمن خان به استناد سراج التواریخ و عین الوقایع ریاضی چنین مینویسد: «... قیام کنندگان در مرحله اول بالای استحکامات عسکری هجوم بردند، زیرا تمام اسلحه ایرا که از آنها گرفته شده بود، در آنجا حفاظت میکردند. بعد از قتل عام محافظین، تمام ذخایر اسلحه در اختیار شورشیان قرار گرفت و به دنبال آن تمام عساکر و افراد مسلح افغان که در منطقه بود و باش داشتند سر بریده

" اگر من تالقان و میدان هوایی آنرا در تصرف در آورم،" بعداً رو به مسؤول پولی خود کرد و در گوشش زمزمه کرد و بعداً ادامه داد: " من در ماه به سه میلیون دالر امریکایی ضرورت خواهم داشت. من پرسیدم: " شما ۳ میلیون دالر جهت راه اندازی عملیات میخواهید و اگر مزار شریف را بدست آورید؟" هینک و من منتظر پاسخ ماندیم، فهم گفت: " اوه! نه خیر، برای تمام عملیات! من در ماه به هفت میلیون دالر ضرورت خواهم داشت." Hank سری تکان داد و بعداً با فهم حرف زد: درست است، موافقه شد. پنج میلیون دالر برای تمام ماه خودت باید مزار شریف را قبل از فرا رسیدن ماه رمضان تسخیر کنی و تا زمانیکه اجازه دخول به پایتخت برایت داده نشده، بیرون کابل توقف میکنی. " فهم گفت: " بلی! " زمانیکه فهم و مسؤول مالی اش از طیاره بیرون میرفتند بوجی های را که با میلیون ها دالر پر شده بودند با خود در موتر مرسد س ( بنز ) حمل کردند. (<http://www.esalat.org> تاریخ سخن میگوید، بخش هفتم)

پیش از به قدرت رسیدن امیر عبدالرحمن خان، ماموران بلند رتبه و والیان و حکام از مرکز تا ولایات در همدستی خان ها و ملک ها، داره های دزدی تشکیل داده بودند و برجان و مال مردم و مسافرین می تاختند و آنچه بدست می آوردند میان خود تقسیم میکردند. شکایت مردم از دست تجاوز به حقوق شان بگوش کس نمیرسید و بازخواستگری سراغ نمیشد که بفریاد مردم گوش کند. راه های مواصلاتی پرخطر و نا امن و هیچکس را یارای مسافرت از شهری به شهری و یا از روستایی به شهری نبود. دزدان و قطاع الطریقان در پس هر گردنه و کوتلی کمین کرده بودند و دست به تاراج مسافرین و اموال شان میزدند. در ولایات هیچ خان و اربابی از دولت مرکزی اطاعت نداشت و هر زمیندار و ملاکی در منطقه خود امیر و سلطان مطلق العنان خود بود. هرج و مرج و بی قانونی و دزدی و غارت همسایگان قانون عمومی بود.

امیر عبدالرحمن خان در تاج التواریخ مینویسد: « هر آخوند

و ملا، سرکرده هر طایفه و قلعه خود را پادشاه بالاستقلال می دانستند و از مدت دو صد سال آزادی و خودسری بیشتر از این آخوندها و ملاها را حکمرانان سابق افغانستان متعرض نشده بودند. میرهای ترکستان و میرهای هزاره و سرکرده های غلجانی بالنسبه از امرای افغانستان قوی تر بودند. و تا زمانی که آنها حکمران بودند، پادشاه نمیتوانست در مملکت عدالت نماید. ظلم و تعدی این اشخاص از درجه تحمل گذشته بود. یکی از مزاحهای آنها این بود که سرهای مردها و زنها را بریده بر روی ساج های آهن تافته میگذاشتند که جست و خیز سرها را تماشا کنند»<sup>۲۷۱</sup>

<sup>۲۷۰</sup> - محمد تقی خاوری، مردم هزاره و خراسان بزرگ، چاپ تهران، ۱۳۸۵، ص

۲۰۸

<sup>۲۷۱</sup> - تاج التواریخ، ج ۱، ص ۲۱۷

این یاد آوری امیر عبدالرحمن خان، قساوت و سنگدلی و تجاوز و جنایات سران تنظیم های جهادی را در سالهای ۱۹۹۲-۱۹۹۶ در ذهن انسان تداعی میکند که برخی از تنظیم ها به تماشای رقص مرده ها می نشستند و یا افراد گروه مخالف خود را اسیر گرفته بر فرق آنها میخ های شش انچه می کوبیدند و زنان مظلوم را بعد از تجاوز جنسی بر آنها، پستان می بریدند و یا انسان هایی مظلوم را فقط بخاطر تلفظ "کروت" بجای "قروت" در کوره های شعله ور خشت پزی می انداختند تا زنده بسوزند و بدینطریق رعب و ترس و هیبت خود را در دل باشندگان ستمدیده کابل جاودانه کرده باشند.

هنگامیکه امیر عبدالرحمن خان قندهار و هرات را به کابل پیوند داد، پادشاه افغانستان شمرده میشد که بنامش خطبه و سکه زده میشد و روحانیت سنی شاه را بعنوان «ظل الله» (سایه خدا) می شناختند و اطاعت از اوامر پادشاه را مطابق آیه «اطیع الله و اطیع الرسول و اولی الامر منکم» یک مکلفیت دینی می شمردند، و مخالفت با اوامر شاه، مساوی مخالفت با امر خدا و رسول او تلقی میگردید و متخلف متمرّد و باغی نامیده شده مستوجب اشد مجازات بود. بنابراین آنهایی که امیر عبدالرحمن خان را در سرکوبی قیامها و شورش ها، آدم سفاک و خونریزی می شمارند، باید نقش روحانیت مسلمان را در مجاز شمردن خون افشانی و تاراج و غارت مردم و برده کردن زن و فرزند بغاوتگران فراموش ننمایند.

باید خاطر نشان کرد که، اکثریت خون افشانی های بی نظیر تاریخ در کشور های اسلامی، بر اثر خطابه ها و موعظه ها و فتوای آخوندها و ملاهای معتبر و با نفوذ براه انداخته شده اند. اینها اغلب از دین بحیث وسیله کسب اعتبار و امتیاز در دستگاه دولت های برسر قدرت برضد شورشها و قیامهای مردم استفاده کرده اند. اینها همواره پیروان مذهب خود را مسلمان و پیروان مذاهب دیگر را کافر قلمداد کرده و جنگ علیه پیروان مذاهب دیگر را جهاد و ریختن خون شان را مباح و تاراج دارائی و برده ساختن زن و ناموس طرف مقابل را یک عمل مشروع و ثواب آخرت وانمود کرده اند. تاریخ اسلام و منطقه بخصوص در عهد صفویه در ایران از این جنگ ها و از این خون افشانی ها که با هدایت و دستور ملاها و آخوندهای مذاهب شیعه و سنی براه افتاده اند، بسیار بخاطر دارد.



بدبختانه دستان رهبران مذهبی (شیعه و سنی) هر دو در اشتعال شورش های مردم هزاره و اقدامات سرکوبگرانه امیر عبدالرحمن خان دخیل و با خون مردم بیگناه رنگین است.

آقای محمد تقی خاوری به حواله تاج التواریخ مینویسد که: "رهبران روحانی، عامل اصلی برای بسیج کردن نفوس سنی مذهب افغانستان بودند. علمای روحانی مذکور فتوایی دادند که در آن صحیح بودن جهاد مقدس ضد شورشیان ذکر شده بود. ملاها هر روز بعد از ادای نماز در مساجد، در خطبه هایی که برای مردم میخواندند، مردم را علیه هزاره ها تحریک میکردند."<sup>۲۷۲</sup>

البته امیر برای خاموش کردن شورش های محلی علاوه بر نیروی سپاه دولتی از قوت های قومی مناطق اطراف نیز کمک میخواست تا دولت را در خاموش کردن غایله یاری کنند و فیوالبهای محلی هر یک با نیروهای قومی خود در سرکوبی قیام آمادگی خود را به دولت نشان میدادند. چنانکه امیر در خاموش کردن شورش هزاره جات که بسیار وسیع و گسترده بود از قوت های قومی ولایات اطراف هزاره جات این تقاضا را کرد در نتیجه بر علاوه سپاه دولتی، در حدود ۴۰ هزار نفر از قوت های قومی از قندهار و فراه و هرات و میمنه و سمنگان و بدخشان و پروان و غزنی و غیره نیز برای سرکوبی قیام کنندگان که از نظر امیر و روحانیون سنی مذهب "سر زمین بغاوت به حیثیت دار لاجرب" قلمداد شده بود، اشتراک ورزیدند. برای اطلاع بیشتر به سراج التواریخ، جلد سوم، قسمت اول، قیام هزاره جات دیده شود.

هموطنان عزیزی که از دسترسی به تاریخ واقعی کشور محروم بوده اید، آیا کوتاه کردن دست دزدان و قطاع الطریقان و تضعیف یا نابودی خانها، میرها و ارباب ها و بیگ های مستبد که جز مکیدن خون دهقان و مالدار و پیشه ور طایفه خود کار دیگری نداشتند، عمل نادرستی بود که امیر آنرا عملی نمود؟ و آیا آوردن امنیت و تحقق عدالت بدون توسل به زور و خشونت و نادیده گرفتن خاطر خان و ملا و روحانی در افغانستان ممکن بوده است؟ از آنهایی که امیر را

<sup>۲۷۲</sup> - مردم هزاره و خراسان بزرگ، ص ۲۱۲

متهم به ظلم و استبداد و قساوت مینمایند میخواهم بپرسم که اگر شما بجای امیر می بودید، برای وحدت دوباره افغانستان و تأمین امنیت سرتاسری در کشور چه میکردید؟ آیا با موعظه کردن میتوان فیودالان و روحانیون متنفذ و اربابانی را که هر یک دعوای پادشاهی داشتند، وادار به گذاشتن اسلحه بر زمین و همبستگی ملی نمود؟ هرگز نه؟ اما امیر اینکار را نیز میکرد ولی سودمند واقع نمی شد.

امیر عبدالرحمن خان، قبل از هر لشکرکشی با ارسال نامه ها و اعلامیه های توصیه آمیز عنوانی هر یک از سران قومی و رهبران مذهبی شورشیهای محلی از آنها میخواست تا سلاح بر زمین گذارند و با دولت از در بغاوت و یاغی گری پیش نیایند و دولت را مجبور به اعمال زور و خشونت نکنند، زیرا امیر میدانست که جنگ عواقب ناگواری در پی دارد و محرکین این شورها فقط چند تن از فیودالان و روحانیونی هستند که مسمتری و امتیازات خود را از دست داده اند و آنها برای انتقام گیری از دولت اقوام خود را علیه دولت تحریک کرده اند. امیر بعد از ارسال نامه ها به شورشیان منتظر میماند تا جواب سران و رهبران شورش به وی باز گردد، ووقتی میدید که رهبران شورش حاضر به اطاعت از دولت مرکزی نیستند و هنوز هم بر خر غرور و زور خود سوارند، آنگاه مجبور میشد تا به قوت های مسلح خود فرمان دهد تا به سرکوبی قیام کنندگان پرداخته شود.

امیر قبل از حمله بر شورشیان هزاره ارزگان ضمن نامه مفصل و تزرع آمیز اینطور نوشت: «من از بسیار غمخواری برای شمایان مینویسم و شمایان هم روی خدا و قرآن خدا را ببینید، از جهل بگذرید! و در نزد سردار عبدالقدوس خان سلام کنید و سخن را به جنگ و جدال نرسانید. والا اینکه پند من به دل شمایان جاگیر نشود، پس نزد خدا و رسول او گردن من خلاص باشد. بعد از ناشنودن این سخن خطه مردم افغانستان، بلکه کل مسلمانان برکفر و عصیان بغی شما حکم خواهند کرد! چرا که در قرآن شریف همین آیه کریمه است. ملایان قوم خود را بخواهید و قرآن را باز کنید که در باب بغی چقدر حکم سخت کرده است. همه ما مردم به قرآن ایمان آورده ایم، خود را از جمله باغی حساب نکنید. والا اگر حرف من گوشزد شمایان نشد، پس غضب خداوند عالم را خواهید دید که از

چه قرار بازخواست دین محمدی را میکند؟ این چند کلمه را برای دلسوزی نوشتیم، باقی خود اختیار نیک و بد کردن را دارید. از خداوند میخواهم که شما را به راه نیک هدایت کند. انتها»<sup>۲۷۳</sup>

امیر با استفاده از این شیوه، (دعوت به صلح و در غیر آن شمشیر) که در سراج التواریخ (جلد سوم) نمونه های فراوانی منعکس یافته است، نه تنها مخالفان دولت خود را از میان برداشت و بقیه را تابع قدرت مرکزی ساخت، بلکه اساس یک نظام قوی شاهی را پایه گذاری نمود که در سرتا سر آن اگر مسافری با پشتره هایی از پول عبور میکرد، کس جرئت گرفتن پول او را نداشت.<sup>۲۷۴</sup> غبار از قول میرزا یعقوب علی خان خافی نویسنده معاصر امیر روایت میکند که: " شخص متهم به دزدی به دار کشیده میشد و کاروانهای تجارتی اگر مورد سرقت قرار میگرفتند، اموال مسروقه کاملاً پیدا و به تجار مسترد میگردد." <sup>۲۷۵</sup>

در هر صورت نباید فراموش کرد که، کشوری که امروز در جغرافیای جهان بنام افغانستان یاد میشود، ساخته و پرداخته امیر عبدالرحمن خان است که با جنگ و دندان آنرا از نابودی نجات داد. این امیر عبدالرحمن خان بود که با اتخاذ سیاست احتیاط آمیز توأم با تدبیر در میان دو ابر قدرت رقیب استعماری یعنی روس تزاری و انگلیس استعمارگر که یکی از شمال چنگ می انداخت و هرچه به دستش می آمد مثل خرس گرسنه می بلعید (چنانکه مرو و پنجه و آق

<sup>۲۷۳</sup> - فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، ج ۳، قسمت یکم، ص ۲۳۲ - ۲۳۳

<sup>۲۷۴</sup> - داستانی معروفی است که دهقانی باخرش راهی کابل بود و در بین راه اندکی توقف کرد تا دمی بیاساید، چون خیلی خسته بود خوابش برد و خرش را دزد برد. دهقان از گم شدن خرش به امیر شکایت کرد. امیر گفت: بابا باید خواب نمیشدی تا خرت گم نمیشد دهقان جواب داد که فکر میکردم اگر من خواب شوم، امیر بیدار است و نخواهد که خرم گم شود. امیر از این گفته دهقان خوش شد و فرمانی نوشت و به دهقان داد و گفت این فرمان را ببر به همان سنگی نصب کن که بر آن تکیه کرده و بخواب رفته بودی. اگر تاسه روز خرت پیدا نشد دوباره نزد من بیا! امیر در نامه نوشته بود که اگر در ظرف سه روز خرت این مرد پیدا نشود، دمار از روزگار باشندگان محل خواهد کشید. دهقان همان کار را کرد و روز سوم رفت دید خرش برکنا همان سنگ به میخی بسته است. بعد همین فرمان امیر را بر سنگ نقر کردند که تا امروز آن محل به سنگ نوشته معروف است.

<sup>۲۷۵</sup> - غبار، ص ۱۴۸

تپیه و پامیر و غیره را بلعید) و دیگری از جنوب دهن باز کرده بود و تا پک بخش میهن را قورت نکرد، دست از دسیسه نگرفت، پیکر پاره پاره و زخم خورده میهن را از شر دشمنان خارجی و داخلی نجات داد.

آنهايي که بر ضد امير مقاله و کتاب نوشته اند، باید فراموش نکنند که این

امير عبدالرحمن خان بود که برای نخستین بار کشور را بسوی مدرنیزه کردن سوق داد. امير عبدالرحمن خان اولین شاهی است که افغانستان را در شاهراه تکنولوژی معاصر، از طریق بکار اندازی اولین کارخانه تولیدی وسایل حربی و دیگر صنایع قرار داد. در این کارخانه علاوه بر شعبه ساخت و ساز وسایل حربی مثل: تفنگ و شمشیر و کارتوس و توپ و گلوله های توپ و هاوان، بخش های دیگری چون: صابون سازی، شمع سازی، بوت سازی، دباغی و تهیه لباس های عسکری و غیره تولید می شد. امير به جلب تکنیسین ها و متخصصین صنعتی، مواصلات، چاپ و ترویج سیستم مخابرات و زراعت عصری توجه خاص مبذول مینمود. آیا این کارهای امير قابل یادآوری و تحسین نیست؟

کسانیکه از امير بدگویی میکنند، می باید به این نکته توجه کنند که همه عمرانات و آبدات تاریخی قابل ذکر افغانستان، مربوط به عصر امير عبدالرحمن خان است. جناب آصف آهنگ، یکی از اعضای مشروطیت سوم و از آگاهان تاریخ کشور، در مورد امير عبدالرحمن خان بمن اظهار کرد: در افغانستان هیچیک از شاهان و امیران به اندازه امير عبدالرحمن خان آبادی نکرده است. تمام بنا ها و آبدات با شکوه تاریخی در افغانستان، محصول عشق و علاقمندی امير عبدالرحمن خان، امير حبیب الله خان و امير امان الله می باشند. آقای آهنگ گفت که از تعمیرات دولتی گرفته تا جاده ها و حتی درختان دو طرفه سرکها یادگاری از توجه و تلاش این سه امير به اعمار وطن ما افغانستان است. قبل از امير عبدالرحمن خان هیچ شاه و امیری بمنظور آبادی و عمران و بجا گذاشتن یادگارهای تاریخی خشتی بر روی خشتی نگذاشته اند و تمام عمر خود را به جنگها و زد و خورد های ذات البینی سپری کرده اند. اداره سرتا سری اصلاً در افغانستان وجود نداشت. امير عبدالرحمن خان افغانستان تکه تکه و چهار پارچه را

دوباره باهم وصل کرد و از آن یک کشور واحد و یک پارچه ساخت.  
وقتی انسان کتاب تاج التواریخ را مطالعه میکند، مشاهده مینماید که امیر عبدالرحمن خان از ۱۸۸۰ تا ۱۸۹۴ در مدت پانزده سال سلطنت خود، پیوسته مصروف جنگ و لشکرکشی برای سرکوبی قیامها و شورش های بوده است که در اکثر ولایات کشور برضد او برافه افتاده بود و بغیر از سرکوبی شورشیان هیچ کار دیگری نداشته است، چنانکه خود مینویسد:

"... نخستین کار من این بود که قطاع الطریقان و سارقین را و ابنای کاذب و پادشاهان جعلی را تمام نمایم. اذعان مینمایم که این کار آسانی نبود، زیرا پانزده سال جنگ کردم تا اینها آخر الامر به من اطاعت نمودند." <sup>۲۷۶</sup> ولی امیر در عین حالی که مصروف خاموش کردن شورشها و بغاوت های مردم بود، دست به اقدامات مدرنیزه کردن کشور نیز زد. تأسیس کارخانه جات تولیدی (ماشینخانه کابل) و احداث جاده ها و سرک های بزرگ که مرکز را با ولایات قندهار و هرات و بلخ و جلال آباد و پشاور وصل میکرد و ساختن کاروانسراها برای مسافرین و تأمین امنیت راه های کاروان رو از کار های مهم امیر در همین سالهای حکومت او بود. در پهلوی تمام این مشغله ها امیر به ساختن عمارات مجلل و باشکوهی در کابل و ولایات دست زد که امروز از بهترین نمونه های معماری آنروزگار و بیانگر ذوق و سلیقه عالی شخص امیر میباشد. ارگ سلطنتی و عمارات داخل آن از قبیل کوتی سلامخانه و قصر دلکشا و کوتی باغچه و قصر باغ بالا و قصر زرنگار و غیره از یادگارهای باشکوه همین سال های سلطنت امیر است.

غبار نیز از عمراناتی که توسط امیر در مرکز و ولایات کشور در همین سالها ساخته شده اند یاد کرده مینویسد: ارگ کابل، گلستان سرای که مقابل مقبره موجوده امیر موقعیت داشت، قصر بوستان سرای، عمارت مهمانخانه امیر (که بعداً ولایت کابل در آن قرار گرفت) برج شهر آرا، سلام خانه، کوتی باغچه،

مهتاب قلعه که بنام قصر ملکه مسمی بود. عمارت باغ چرمگری، عمارت سرای علیا که بعد ها حریق گردید. گنبد کوتوالی (که بعداً بجای آن خیبر رستوران اعمار گردید)، مسجد عیدگاه، مسجد شاهی، قصر باغ بالا، سلامخانه پغمان، مهتاب قلعه، قصر قدیم چهلستون، همچنین عمارت زرنگار در هرات، عمارت جهان آرا و باغ جهان نما در تاشقرغان (خلم)، قصرشاهی جلال آباد، عمارت منزلباغ قندهار و یک عده پل ها و قشله های نظامی در کابل و خوست و ده دادی [مزار شریف] و هرات و غیره.<sup>۲۷۷</sup>

آقای ولی احمد نوری که پدر مرحوم شان یکی از منشی های دربار امیر حبیب الله سراج الملت بوده و اکثر کارهای امیر را از زبان پدر خویش شنیده است، علاوه بر ذکر عمارات تاریخی فوق الذکر از سایر کارهای امیر چنین یاد میکند:

\* اعمار پل های بیشمار بر رودخانه های افغانستان از جمله چهار پل بزرگ بر رودخانه کابل در خود پایتخت پل محمود خان، پل باغ عمومی، پل شاه دو شمشیره، و پل های دیگر بالای دریا های افغانستان.

\* اولین جاده بزرگی که در کابل برای نخستین بار با غرس درختان پشه خانه در دو طرفش اعمار گردید در زمان همین پادشاه میباشد. این جاده از چهار راهی صدارت شروع و در برج معروف شهرآرا ختم میشد. از زبان پدرم مرحوم میرزا سلطان احمد خان که در روز افتتاح این جاده حضور داشت شنیده ام که خود امیر عبدالرحمن خان در هنگام افتتاح این جاده تشریف آوردند و با هر یک از کارکنان و عمله و فعله ای که این جاده را ساخته بودند مصافحه نموده و جاده را افتتاح کردند. بعد از مراسم افتتاح دستانش را بطرف آسمان بلند کرده چنین دعا نمود: «خداوندا، پروردگارا تو مارا یاری رسان و کمک کن که جاده های بیشمار دیگری در پایتخت و در شهرهای بزرگ وطن خود آباد کنیم. خداوندا تو این وطن را به حفظ خود نگاه کن و بما توفیق عنایت کن که آبادش

بسازیم. آمین»

\* برای بار اول یک چاپخانه عصری در آن زمان وارد کابل شد و بعد از مدت کمی به فعالیت آغار نمود. چون امیر عبدالرحمن خان بسیار آرزو داشت که مردمش صاحب فرهنگ مطالعه و خواندن شوند همه دانشمندان و نویسندگان را تشویق نمود تا بنویسند و در مدت سلطنت او بیشترین کتاب تحریر، ترجمه و طبع گردیده است که این هم یکی از افتخارات این پادشاه میباشد. من در یکی از آثار زنده یاد پوهاند عبدالاحمد جاوید رئیس پوهنتون کابل خوانده بودم که در زمان سلطنت امیر عبدالرحمن خان بیشتر از دوصد عنوان کتاب چاپ شده بود.

\* ترتیب نظامنامه ها و قوانین جدید برای سازماندهی مجدد دولت: بصورت عاجل قانونی را برای روند بهتر امور قضایی بنام «اساس القضاة» توشیح نمود - برای بهتر شدن امور ادارات حکام و نایب الحکومه ها قانونی به نام «دستور العمل حکام و ضباط» را مرعی الاجرا قرار داد - برای کنترول حسابات دولت و عاید و مصرف، رساله ای بنام «شهاب الحساب» را در دسترس محاسبین دفاتر مالیات و مستوفیت ها قرار داد. لایحه وظایف پولیس مملکت را که در آن زمان کوتوالی نامیده میشد ترتیب داده به منصفه اجرا قرار داد. برای بار نخست قانونی برای صدور پاسپورت وضع نمود. تا آن زمان در افغانستان پاسپورت وجود نداشت. توشیح قانون پاسپورت و بوجود آوردن پاسپورت برای اتباع افغانستان خود گویای آزادی و تمامیت کشور میباشد.

\* اساس پوسته در افغانستان برای نخستین بار در عصر امیر شیرعلی خان مرحوم نهاده شده بود، ولی در زمان امیر عبدالرحمن خان مغفور به سیستم پوسته افغانستان هم توجه بسیار جدی مبذول شد و دفاتر پوستی در سر تا سر افغانستان اعمار و افتتاح گردید. اولین تکت پوسته در زمان این پادشاه با نشان محراب و منبر که به اثر هدایت خودش تهیه شده بود به بازار پوستی عرضه گردید. محراب و منبر گفتم باید اضافه کنم که در تاریخ افغانستان برای اولین بار اوراق رسمی مکاتبات دولتی هم در وقت همین پادشاه و بر اثر هدایت او مزین با نشان محراب و منبر گردید. حالا میتوان استنباط نمود که چه اداره آهنبینی در کار بود

که چرخ های دولت و مملکت را به حرکت آورد و از اتلاف وقت، سهل انگاری در وظیفه، فساد اداری، غبن و خیانت جلوگیری نماید.<sup>۲۷۸</sup>

آقای رحمت آریا در مقالتهی که به ارتباط امیر عبدالرحمن خان نوشته بجواله کتاب تحقیقی ایکه زیر نام Afghanistan: Past and Present در سال ۲۰۰۷ در (لاس انجلس) امریکا به چاپ رسیده مینگارد:

" امیر آهنین، امیر عبدالرحمن خان (۱۸۸۰ تا ۱۹۰۱): موصوف طی ۲۱ سال زعامت خویش با سعی و تلاش فراوان توانست تا اساس مدرنیزه شدن و طنش را توأم با کنترول و گسترش حیطة قدرت شاهی خود در کشوری بنیاد گذاری نماید که مرز های آن به وسیله دو ابر قدرت تحمیلاً خط کشی شده بود. امیر عبدالرحمن خان تمام انرژی و وقت خود را صرف ایجاد یک دولت مدرن در افغانستان کرد.

امیر عبدالرحمن خان تمامیت ارضی کشورش را از سه طریق استحکام بخشید: وی متعاقب احراز قدرت با تطبیق سزای شدید حتی اعدام، توانست تمام نیروهای یاغی، متمرد و مرکز گریز را سرکوب نماید. امیر عبدالرحمن از طریق پالیسی ناقلین کمر نیرومند ترین مرکز اقوام پښتون را درهم شکستاند. خلجی (غلجی) ها یکی از رقبای و دشمنان سرسخت امیر بودند؛ امیر از طریق انتقال اجباری آنها از جنوب و صفحات مرکزی به شمال کوهپایه های هندوکش که عمدتاً ساحات غیر پښتون نشین بود، توانست این دژ مقاوم را ضعیف سازد. سر انجام امیر توانست دژهای اتحاد قومی قدیم را درهم شکسته و جای آنها را به سیستم تازه مرکزی ولایتی بسپارد. والیان دارای نیروی نظامی قوی ساحوی بودند که از مرکز اداره می شدند و در قسمت جمع آوری مالیات و کوبیدن یاغیان و معاندین دولت مرکزی سعی میکردند.

امیر عبدالرحمن خان تمام والیان کشور را از طریق سیستم استخباراتی

<sup>۲۷۸</sup> - افغان جرمن آنلاین، مقاله آقای نوری زیر عنوان "باید به بزرگان تاریخ ساز وطن، ارج گذاشت!" فیروی ۲۰۱۱



خیلی مستحکم و مؤثر از نزدیک زیر کنترل خود داشت. در زمان امیر عبدالرحمن خان بود که سیستم قدیمی حکومت محلی قومی به فرسایش گرایید و در واقع از طریق همین سیستم بود که اقوام از مرز های اداری قومی خود بیرون آمده و در تحت سیستم جدید قدرت مرکزی در محوطه دولت وارد عرصه داد و ستد گردند.<sup>۲۷۹</sup>

من بالاخره به این راز پی بردم که نخستین اروپائی ایکه امیر عبدالرحمن خان را به صفت امیر آهنین نامیده است همان فرانک مارتین انگلیس بوده است. "فرانک ای. مارتین" انگلیس، سر انجنیر ماشینخانه کابل (۱۸۹۵ - ۱۹۰۳) مدت شش سال در عهد امیر عبدالرحمن خان و مدت دو سال در عهد امیر حبیب الله خان بحیث سر انجنیر ماشینخانه کابل کار کرده و در دربار امیر عبدالرحمن خان و پسرش امیر حبیب الله خان از عزت و قرب زیادی برخوردار بود. او از نزدیک با امیر و خوی و خصلت وی آشنائی داشته است. این شخص بعد از بازگشت به لندن کتابی بنام ۱۹۰۷. London. Frank A. Martin: by: Under The Absolute Amir) نوشت.<sup>۲۸۰</sup>

فرانک مارتین، در فصل دوم کتابش در مورد امیر عبدالرحمن خان می نویسد: "امیر عبدالرحمن خان، یک شخصیت استثنائی و لایق و چنان کسی بود که تمام وقت و توجه خود را به کاری که باید تمام میکرد، با خوشی وقف کرده بود. همان کاری که از زمان پرخاستن از بستر خواب تا دوباره رفتن به بستر خواب دوام داشت. با اینهمه به تمام کارها رسیدگی کرده نمیتوانست. زیرا نبود

۲۷۹ - Afghanistan: Past and Present /Comprised of

۲۰. Afghanistan:p. این اثر تحقیقی در سال ۲۰۰۷ در لاس انجلس امریکا نوشته شده است. (آریا)

۲۸۰ - این کتاب بالاخره توسط نویسنده گرانقدر افغان معصوم هوتک تحت عنوان "دپولادی امیر تر سیوری لاندی" (زیرسایه امیر آهنین) بزبان پشتو ترجمه شده که در سال ۲۰۰۴ از سوی مرکز انتشاراتی دانش به چاپ رسیده است.

پرسونل با مسئولیت وقت زیاد امیر را ضایع میکرد.<sup>۲۸۱</sup>

و در جای دیگر مینویسد: " امیر شخص پرکاری بود. تمام نامه های که به او میرسید، میخواند و تا همه را جواب نمیداد نمی خوابید. امیر هر شب تا چهار صبح کار میکرد و بعد به بستر خواب میرفت. به این رئی نمیزد که چه کارهای دیگری زیر دستش است. هر روز صبح همینکه لباس به تن میکرد، مردم بحضورش می شتافتند و یا شکایت های خود را می شنوایند. یا برای محکمه نمودن برایش آورده میشدند و همچنین از اطراف و اکناف مملکت نمایندگان اقوام و طوایف را بحضور می پذیرفت و به شکایات آنها گوش میداد. تا وقتی یک کار را تمام نمیکرد به کار دیگری نمی پرداخت. سعی میکرد کارهای هر روز را در همان روز به پایان برساند.<sup>۲۸۲</sup>

مارتین مینویسد: امیر بعد از سفر پسرش سردار نصرالله خان به انگلستان در سال ۱۸۹۵ بسیار مایوس و ناراضی بود. این سفر بمنظور اعزام یک نماینده افغان به دربار لندن صورت گرفته بود. از آن تاریخ ببعد که انگلیس تقاضای امیر را برای ارتباط مستقیم با لندن رد کرد، احساسات امیر نسبت به انگلیسها تغییر نمود. هرکس که این حالت را در دربار مشاهده میکرد باید وضعیت خود را با اوضاع درست میکرد. سردار محمد عمر (پسر امیر) به برادر اندر خود سردار امین الله میگفت: احتیاط کو که بحضور امیر صاحب با بوتهای انگریزی نروی و هیچگونه لباس انگریزی بتن نکنی! همچنان امیر را نامه های ویسرای هند نیز سخت رنجانده بود که در آن امیر را در شورش مردم اپریدی در آگست سال ۱۸۹۷ شریک دانسته بود و به امیر بطور واضح نوشته بود که تکرار این شورش ها به از دست دادن تاج و تخت امیر تمام خواهد شد. در نامه ای به امیر خاطر نشان شده بود تا جلو فعالیتهای ملانجم الدین آخزاده را در میان قبایل بگیرد.<sup>۲۸۳</sup>

<sup>۲۸۱</sup> - دیولادی امیر تر سیوری لاندی، فرانک ای. مارتین، ترجمه پشتواز محمد معصوم

هوتک، طبع ۲۰۰۴ ص ۷۷

<sup>۲۸۲</sup> - دیولادی امیر تر سیوری لاندی، ص ۸۲-۸۳

<sup>۲۸۳</sup> - دیولادی امیر تر سیوری لاندی، ص ۸۶

بدینسان میتوان گفت که مارتین از اوضاع و احوال سیاسی - اجتماعی و تشنت و پراکندگی جغرافیائی افغانستان بخوبی آگاهی داشته است و بالاخره می دانسته است که سر و سامان دادن و به هم پیوستن دوباره این کشور از هم پاشیده باشنندگان و قبایل سرکش و یاغی، بدون اراده آهنین یک مرد مصمم و قاطع مثل امیر عبدالرحمن خان، کار بسیار مشکل و حتی ناممکن بوده است. به همین سبب او را به این لقب **امیر آهنین** خوانده است.

سروالنتین چپرول (۱۸۵۲-۱۹۲۹) یکی از سیاستمداران انگلیس معاصر امیر عبدالرحمن خان در مورد امیر می نویسد: "مهمترین وسیله موثر امیر عبدالرحمن خان علاوه بر عقل و استعداد ذاتی او، قشون نیرومند او بود که خود آنها را تربیت کرده بود و خودش دائماً مواظب آنها بود، حتی پرداخت حقوق و مقرری آنها هم تحت مراقبت خود او انجام میگرفت. در کار امیر عبدالرحمن خان فقط یک نقص وجود داشت و آن این بود که در زمان حیاتش قدرت و نفوذ در یک نفر تمرکز یافته بود و آن یک نفر هم شخص امیر بود. **امیر عبدالرحمن خان بزرگترین رجال عصر خود بود**، فقط او بود که توانست دستگاه حکومت افغانستان را که خود موجد آن بود بگرداند."<sup>۲۸۴</sup>

غبار بحواله سراج التواریخ از قول امیر بجواب ملا مشک عالم میگوید: «... صرف همت ما در ترقی ملت و ترویج شریعت است. تا چه اندازه زنان مسلمان مستور گردیده و فاسقان و دزدان ترک اعمال شنیعه کرده اند که در تمام مملکت از بیم سیاست، کسی توان اقدام به امر خلافی ندارد. مجازات شرعی به فتوای علما و جنایات دولتی به عقوبت و یاسا و یا عفو و مواسات بعمل می آید... از شنیدن عرض و داد گوش نبسته ایم، ما در حفظ امانت الهی که بار سلطنت و حراست عرض و ناموس رعیت است کوشیده زحمت را راحت می پنداریم. هر که بدخواهی نسبت به دولت و ملت نماید مستحق غضب کردگار است و به امر کتاب خون و مال چنین شخصی حلال خواهد بود.»<sup>۲۸۵</sup>

<sup>۲۸۴</sup> - محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹، ج ۳، ص ۱۸۳

<sup>۲۸۵</sup> - غبار، در مسیر تاریخ، ص ۶۵۹

### جهان بینی و مبهن دوستی امیر عبدالرحمن خان:

جهان بینی امیر، قسماً انعکاس ذهنیت مذهبی و دینی او است و قسماً بازتاب دهنده چشم دیده‌ها و اطلاعات او از پیشرفت کشورهای اروپائی است. چیز مهمی که در جهان بینی امیر جلب توجه میکند، عدم تعصب او نسبت به همه گروه های اجتماعی و پیروان همه ادیان و مذاهب و حتی آنهای که هیچ دینی ندارند، میباشد.

امیر معتقد بود که پادشاهی از جانب خداوند به او داده شده است و حفاظت این کشور از دست کفار و هرج و مرج داخلی برعهده او گذاشته شده است. از همین لحاظ روحانیت مسلمان و بتیغ او شاه را سایه خدا می‌شمرد و اطاعت از او امر شاه را، اطاعت از او امر خدا و رسول او میدانست و عدم اطاعت از شاه را برابر تمرد از امر خدا دانسته متمردين را بشدت سرکوب و توبیخ میکرد. بنابراین امیر تصور میکرد آنقدر اختیار دارد تا هرکاری که برای تامین این اهداف لازم باشد اجرا کند و نباید هیچکس و هیچ چیزی صلاحیت او را محدود سازد. با چنین تصور و چنین ذهنیتی او سرنوشت مردم را در جغرافیای افغانستان رقم میزد.

امیر در تاج التواریخ میگوید: " سلاطین به ممالک خود " ظل الله " هستند. خوش بختی و حیات و ممت رعایای آنها یا مستقیماً یا به توسط وزراء شان در کف اقتدار [او] میباشد، ولی همیشه در خاطر داشته باشند، چنانکه قادر مطلق پادشاه پادشاهان است و سلاطین نواب او می باشند، مترصد است که با تمام مخلوقات او در ملاطفت و عدل بدون اینکه در لون (رنگ) آنها تفاوتی بدهد، خواه سیاه باشند، یا سفید یا قرمز(سرخ) و دارای هر دینی باشند، خواه مسلمان یا عیسوی یا یهودی یا هندو و یا بودا[ئی] یا آنهایی که در هستی خداوند هم قایل نیستند، بالسویه رفتار نمایند و به این دلیل پادشاهان باید بی غرضانه سلوک نمایند، بدون ملاحظه اینکه ملت یا دین آنها چه چیز است. حقوق و امتیازات اشخاصی که مستخدم آنها میشوند یا در مملکت آنها سکونت اختیار می نمایند بالسویه مرعی بدارند، مثل اینکه رعایای خودشان بوده باشند تا از آثار پادشاه قادر مطلق که در امورات دنیوی آنها را مظهر جلال خود قرار داده پیروی کرده باشند.

از سوی دیگر امیر سپردن کار را به اهل علم و صاحب تجربه و اشخاص لایق توصیه میکند و بر اهمیت اشخاص عالم و زیرک و آزموده تأکید مینماید.

در تاج التواریخ از قول امیر میخوانیم: " در هر دولتی که اشخاص عالم و مجرب و زیرک و کارآمد بیشتر وجود داشته باشد، ترقی و نشوونمای آن دولت بیشتر خواهد بود. و به همین دلیل دول، اشخاص با کفایت را مستخدم نموده وجود آنها را مغتنم میدانند. این عجب است که ما همه در کشف قباحت دیگران و دیدن محسنات خود خیلی شایق هستیم، ولی از دیدن قبایح خود و محسنات دیگران صرف نظر داریم. شخصی که به دقت و توجه رویه‌ی حالیه مملکت و سلطنت های متعدده را در نظر داشته باشد میتواند به سهولت بخود مدلل دارد. من افتخار دارم به اینکه اظهار نمایم اشخاصی در دولت من مستخدم شده اند که نسبت به نزدیک ترین اقوام خودم به مقامات عالی تر نایل شده اند و این مقامات: ریاست دارالانشاء و ریاست امور عسکریه و ریاست اداره استیفا و ریاست اداره مالیات و طبابت شخصی من و خانواده ام می باشد. و این فقره ثابت مینماید که در نظر من قابلیت و کفایت بیش از حقوق وابستگی و دوستی شخصی، ارزش دارد."<sup>۲۸۶</sup>

### یک ملیون عسکر بخاطر صیانت افغانستان:

امیر از ترقی و پیشرفت سایر ملل آگاه است و از اینکه افغانستان مثل کشورهای پیشرفته، نیست و خطر بلعیدن آن از سوی دو قدرت استعماری وقت زیاد حس میشود، پریشان و ناراحت است. او در تاج التواریخ اذعان میدارد که: هرچه بیشتر می بینم که سایر ملل و ادیان چگونه بسرعت رو به ترقی میروند، خواب و استراحت من کمتر میشود. تمام وقت متفکرم در اینکه چگونه خواهم توانست مملکت خودم را محافظت نمایم، زیرا که ملاحظه می کنم افغانستان، به

منزله گوسفند بیچاره ایست که از یک طرف شیری و از جانب دیگر خرس مهبیی به او تند(تیز) نگاه میکند و حاضرند که به نخستین موقعی که به دست آنها بیاید او را بلع نمایند.<sup>۲۸۷</sup>

امیر بخاطر حفظ افغانستان از خطر دول خارجی در نظر داشت تا اردوی افغانستان را به یک میلیون عسکر ارتقا دهد و میگوید: "یک میلیون اشخاص جنگی به جهت محافظت افغانستان از تخطیات دول خارج کفایت میکند. با داشتن این تعداد مرد جنگی افغانستان نباید دیگر از معظم ترین دول دنیا واهمه داشته باشد."<sup>۲۸۸</sup>

امیر یکی از راه های صیانت افغانستان را اتحاد و اتفاق مردم آن میداند و میگوید: " فقط اتفاق (اتحاد) می تواند افغانستان را دولت بزرگی بنماید. تمام خانواده های سلطنتی و ادنی مملکت باید یکدل و یک جهت و هم خیال بوده باشند تا وطن خود را محافظت نمایند. از طفولیت تا این ساعت روزی نبوده است که قدری از تاریخ مملکتی یا ملتی را خودم نخوانده باشم یا دیگری به جهت من نخوانده باشد. از مطالعه تمام این تواریخ همین یک نتیجه را استنباط مینمایم که باعث انقراض اکثر سلطنت ها مخصوصاً مسلمانان مشرق زمین، نفاق و نزاعات داخلی بوده است. از اخلاف و ملت خود خواهش مینمایم که در پیشرفت مملکت و وطن خود یک دل و یک جهت بوده باشند و در باب این تدبیر اتفاق بر اثر نقش قدم من پیروی نمایند و باید همان اصول را مرکوز خاطر خود داشته باشند که من به موجب آن رفتار نموده اجزاء خانواده سلطنتی و اعیان و سرکرده هایی را که در هندوستان و روسیه و ایران مهاجرت نموده بودند به اطراف خود جمع نمودم و از این اقدام مهربانانه آنها را از آن حالت عداوت به حالت محبت برگردانیدم ..."<sup>۲۸۹</sup>

امیر میگوید: "نصیحت دیگری که باید به جهت پسرها و اخلافم بگذارم این است که وجود هر دولت و دوام آن بیشتر در دست رعایا میباشد. لهذا پسرها و

<sup>۲۸۷</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۳۵۱

<sup>۲۸۸</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۴۴۶

<sup>۲۸۹</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۴۳۶

اخلافم باید روز و شب به جهت آسودگی و خوشی و رفاهیت رعایای خود سعی باشند. اگر اهالی مملکت متمول باشند، مملکت متمول است، اگر رعایا آسوده باشند، دولت آسوده است. اگر رعایا با علم و عاقل باشند، اشخاص سیاسی دان و وزراء سلطنت که سفینه دولت را به راه می برند چون از خود رعایا منتخب میشوند و نماینده خیالات (آرزوهای) مردم می باشند، شایسته تر خواهند بود.<sup>۲۹۰</sup>

امیر نیات قلبی خود را برای رفاه و ترقی وطنش چنین بیان میکند: " از خداوند مسئلت مینمایم که اگر در زمان حیات خودم به این آرزوی بزرگ نایل نشوم که راه های آهن بسازم و تلگراف و کشتیهای بخار متداول نمایم و معدن مفتوح کرده و بانک ها را دایر نموده و بلیت (تکت) های بانکی را رواج داده و سیاحان و اهل ثروت را از تمام نقاط دنیا به افغانستان خوانده و درالعلوم ها و سایر مؤسسات جدیده را در افغانستان دایر نمایم، پسر و اخلافم این آرزوی قلبی مرا اجرا نمایند و افغانستان را به حالتی که من میل دارم برسانند."<sup>۲۹۱</sup>

### فراست و استعداد کاری امیر:

با مطالعه سرگذشت امیر عبدالرحمن خان، به نظر میرسد که امیر مردی سخت با فراست و پرکار و پر استعداد و خستگی ناپذیر بوده است. وی هر روز از صبح تا نیمه های شب بدون وقفه کار میکرد و در بسا مواقع فراموش مینمود که غذا صرف کرده یا خیر؟

امیر در این مورد میگوید: "در ظرف بیست و چهار ساعت روز و شب مشغول کار هستم، هیچ وقت معینی یا ترتیب صحیحی برای من نمی باشد. از صبح تا شام و از شام تا صبح مثل یک نفر فعله مشغول کار میباشم، وقتی گرسنه میشوم، غذا میخورم و بعضی روزها به خاطر من نمی ماند که غذا خورده ام یا نه؟ و بعضی روزها بکلی غذا خوردن را فراموش میکنم. از تحریر سرم را برداشته از اهل دربار میپرسم که امروز غذا خورده ام یا نه؟ وقتی خسته و مایل به خواب میشوم بر همان تختی که صندلی (چوکی) کار من است به خواب میروم و هیچ

<sup>۲۹۰</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۴۵۱ - ۴۵۲

<sup>۲۹۱</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، ص ۴۶۲

اتاق شخصی و خوابگاهی معینی ندارم و نیز اتاقی به جهت خلوت یا برای پذیرائی های بزرگ لازم ندارم، با اینکه اقسام اتاقها در عمارت من متعدد میباشد، ولی هیچ وقت فراغت ندارم از اتاقی به اتاقی دیگر حرکت نمایم.<sup>۲۹۲</sup>

هیچیک از اهالی وطن من، عشر زحمت مرا ندارند، تا وقت سحر روز مشغول کار هستم و باز همان ترتیب قبل را معمول میدارم، ولی فقط چند دقیقه به جهت غذا خوردن از کار طرفه میزنم، لکن همان وقت هم اهالی دربار و نوکرها متصلاً با من مشغول مذاکرات می باشند.<sup>۲۹۳</sup>

فرهنگ، در مورد زیرکی و فراست امیر می نویسد: «ذکاوت و سرعت انتقال او را تقریباً تمام کسانیکه با او در تماس آمده اند تأیید کرده اند. گریفن نماینده سیاسی انگلیس پس از ملاقات با امیر در کوهدامن (در ماه آگست ۱۸۸۰) مینویسد: "امیر عبدالرحمن خان مردی تقریباً ۴۰ ساله، میانه قد و نسبتاً تنومند است. سیمای نهایت زیرک، چشمان قهوه ئی، تبسم مطبوع، اطوار صمیمی و مؤدب دارد. وی تأثیر نیکی در ذهن من و سایر حاضرین باقی گذاشت. او بدون شبهه با وفارترین سرداران بارکزائی است که من در افغانستان دیده ام و در ضمن صحبت عقل سلیم و قضاوت سیاسی مستقیم خود را ظاهر ساخت. در جریان صحبت هیچگاه از موضوع خارج نشد و نظریاتی که اظهار میداشت از زیرکی و فراست او حکایت میکرد."<sup>۲۹۴</sup>

امیر خود را معمار افغانستان نوین میدانست، و بنابراین هرگز بکسی اجازه نمیداد تا در کار اعمار این کشور خللی وارد نماید، و آنانی که قصد اخلاص داشتند با خشم و خشونت امیر رو برو میشدند و از صحنه زندگی محو می گردیدند. از اینست که امیر به هیچ کس دیگر اعتماد نمیکرد و تمام امور مملکت را از کلی تا جزئی همه روزه از نظر میگذشتاند و اگر در جایی کمی و کاستی میدید در رفع آن میکوشید و اشخاص غفلت کار یا گنهکار و خاطی را به سزای اعمالش می رسانید. در عین حال توجه به تقویت قوتهای مسلح کشور بخاطر تأمین امنیت

<sup>۲۹۲</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، صص ۳۵۶

<sup>۲۹۳</sup> - تاج التواریخ، ج ۲، صص ۳۵۷

<sup>۲۹۴</sup> - فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر ج ۱، ص ۴۲۵



عمومی مملکت که همه جا همیشه بغاوتها و سرکشی ها جریان داشت، و تطبیق ریفورم های اجتماعی و اقتصادی و مالی و اداری و قضائی، سعی در مدرنیزه کردن کشور با وارد کردن تکنالوژی معاصر از اروپا و توجه به رونق تجارت و صنایع وغیره بیشترین وقت و نیروی امیر را می گرفت. این درحالی بود که رسیدگی و خواندن هزاران راپور استخباراتی از گوشه و کنار مملکت چه در مورد مامورین حکومت و چه در مورد اشخاص و افراد مخالف دولت و تصمیم گرفتن در مورد هریکی از این راپورها طاقت و انرژی امیر را کاملاً به تحلیل می برد.

امیر خود میگوید " اکثر مواقع به سبب بد رفتاری رعایای خودم که همیشه مشغول یاغی گری و دعوا و اسباب چینی برای یکدیگر می باشند و به مخالفت همدیگر خبرهای دروغ به من میرسانند، بسیار دل شکسته می شوم. آن وقت باید به جهت تحقیق صحت مطلب رسیدگی نمایم و این فقره اسباب تضییع نصف وقت من میشود، به این معنی که هر چه سعی مینمایم رو به ترقی قدم بزنم، آنها مرا عقب میکشند، از این جهت خیلی خسته می شوم. بعضی اوقات خیال میکنم که این حالت تغییر پذیر نیست . . . و فکر میکنم خوب است از این زندگی پرغصه و زحمت کناره گرفته جای دیگری زندگی آسوده و آرامی اختیار نمایم. ... " ۲۹۰

پرداختن به تمام عرصه های حیاتی کشوری عقب مانده با مردمان اکثراً سرکش و یاغی و در بسا موارد دشمن یک دیگر با سطح نازل سواد و دانش، واقعاً از توان یک شخص ولو از فولاد باشد بیرون است، به همین لحاظ است که فشار بیحد کار و تفکر بسیار در مورد حل پرابلم های گوناگون و تمام نشدنی مردم افغانستان امیر را از پا در آورد. امیر نسبت به تمام شاهان و امیران افغانستان از عمر کمتری برخوردار شد. او فقط پنجاه و پنج سال عمر کرد و این

یک عمر خیلی پائین و غیر طبیعی است. امیر در حالیکه از همه نعمات مادی چون خوراک و پوشاک و تفریح میتوانست برخوردار باشد، مگر او بجای استفاده از لذات زندگی، بیشتر به کار و رسیدگی به امور و وطنش عشق و علاقه داشت و در اینراه چنان خود را وقف و غرق کرده بود که شب و روز در پشت میز کار نشسته بود. استفاده نکردن از نور آفتاب و عدم تحرک لازم جسمی یا پیاده گردی سرانجام او را مصاب به مرض کشنده نقرص کرد که درد و رنج آن کمتر از رنج انواع شکنجه های یک زندانی محکوم به اعدام نبود.

### مانیفست امیر، وصیت نامه او به پسرش:

برای آنکه طرز دید امیر عبدالرحمن خان را نسبت به وطن و آینده کشور دریابیم، در ذیل وصیت نامه او را که برای جانشین خود امیر حبیب الله خان نوشته است مرور میکنیم:

#### آخرین وصیت امیر عبدالرحمن خان به ولیعهدش امیر حبیب الله

فرزند عزیزم! پوشیده مباد آنکه من در حیات خود زمام حکومت را بتو سپردم، میدانم که این حرکت بلاشک از نظام حکومت های دول غربی و شرقی مخالف است لکن غرض من درین محل آنست که ترا از طرز حکومت و اجراءات آن با خبر گردانم و هم فرصتی که مملکت را مالک و بر اریکه سلطنت جلوس نمایی صاحب تجربه و بلدیت باشی.

بعلاوه مقصدم اینست که مقام و رتبه، ترا رؤسای قبایل افغانستان دانسته از قوه، تو خائف و به پیروی آراء و افکار تو مطیع و منقاد باشند.

اکنون من اراده دارم که آخرین کلمات نصیحت آمیز خود را برایت بگویم یقین نما اگر به خط مشی من رفتار نمودی مملکت به امن و سلامت خواهد بود. نیز آنطور خطایی را در حکومت خود مرتکب نخواهی شد که ضیاع نفوذت را نتیجه دهد.

وصایای من اینست :

۱- ای فرزند بر تو واجب است که بر مبادی دین شریف خود متمسک بوده مقام اول و مهم را قبل از مشاغل و سیاست خود منصب مذهبی تعیین نموده به واجبات مخصوص آن جداً پایبند باشی و بعبارت دیگر لازم است که در دیانت و تقوا نظر بعموم رعایا تقدم نموده جمیع حسنات را اجرا نمایی.

۲- لازم است که بغرض سعادت قوم و استراحت رعیت و ثبات پایه امنیت و آرامی در اطراف مملکت نهایت کوشش و اهتمام نمایی و باید بدانی که کامیابی و نجات بلاد به ثروت موقوف است و ثروت و نفوذ بدون زراعت و تجارت و صنعت میسر نمیشود و ترقیات اینها به تعلیم و تربیه عمومی احتیاج دارد.

فرزندم! قوم ما تا کنون در ابتدای درجات مدنیت میباشد و افراد شان بجانب تحصیل علوم و تنویر افکار همت و توجه نمی گمارند، من از دل خواشمندم که بغرض تأسیس مکاتب عرفانی و انتشار انوار آن در تمام اطراف افغانستان به اصولیکه در بلاد غریبه وجود دارد اقدامات نمایی، لکن امثال هم چه مطالب بلند بمجرد اراده در اندک زمان میسر نمیگردد، زیرا این مقصد به نمو و ترقیات تدریجی محتاج است بر شما لازم است که در زمان حکومت خود عطف توجه تامه خود را به این موضوع مهم گماشته یقین نمایی که احیای این مطلب بزرگ از مقدس ترین فرایض شماسست. زنهار در ملت خود حس ذوق و رغبت تعلیم و تربیه را تولید نموده دروازه این مقصد و آرزوی مقدس ما را بگشایی.

۳- چون بعد از مدت قلیلی زمام مهام حکومت بتو تسلیم شدنی است، آن وقت بهترین و عاقل ترین و بزرگترین و معتبر ترین رجال ملت خواهی بود. پس در حسن گذاره و اخلاق مامورین و منسوبین خود نهایت غور و خوض نموده با رعیت خود به لطف و محبت پدرانیه رویه کنی! تا آنکه از شفقت و محبت تو به سعادت و راحت خود یقین کنند، زیرا این محبت موجب بزرگی منزلت تو گردیده وقارت را به انظار آنها می افزاید، لکن با اجانب این وضعیت و معامله پدرانیه را معمول مدار، تا جسارت و بیبایکی آنها اضافه تر نگردد.

۴- بر تو لازم است که کار روانی های اشخاص خود را تقدیر نمایی و هم فضیلت افراد برجسته مملکت را فراموش نکرده آنها را با عزم و خوشوقت ساخته حوصله ایشان را بیفزایی تا به خدمت تو به نهایت دقت و اخلاص و استقامت بیشتر اقدامات نمایند.

۵- از لحاظ و خاطر داری و رعایت سابقه پرهیز نموده در غور رسی مظلوم از ظالم و باز خواست از مجرم اگر چه مجرم پسر و پاره ای جگر تو باشد، هیچ مضایقه نکنی زیرا با این شیوه دل‌های عموم آنها را شکار و مطیع و منقاد خود خواهی ساخت.

۶- اجانب را بدریافت هرگونه حقوق و امتیازات فرصت مده و اگر آنها را به تحصیل ادنی امتیازی نایل سازی گویا بدست خود برای خرابی و بربادی مملکت خود تمهید می‌گذاری.

۷- طوریکه حکومت برطانیه با من تا کنون با اوضاع مسالمت کارانه و مصالحه آمیز پیش آمده تو هم با آنها چون من روش نما لکن به هر حال نصب العین خود را باید به امنیت و استقلال افغانستان دوخته باشی.

۸- از نخستین واجباتی که نفس خود را با آن باید مکلف بنمایی همانا حمایت مصالح رعیت باید باشد.

۹- آن موادیکه به مسایل سیاسی تعلق می‌گیرد، لازم است که در حل و فصل آن به وزراء و اعوان خود اعتبار نکرده بر مسایل جزوی و کلی آن شخصاً اهتمام و غور نمایی.

۱۰- لازم است که قوای حربی تو طوری مستعد و آماده باشد که گویا فردا بمیدان جنگ یک عسکر قوی را در مقابل آنها سوق میدهی.

ای فرزند! تجارب عصری ما را خوب دانسته باید که از فرصت استفاده نمود، یقین نمائیم که قشون ما همیشه به یک پیمانۀ کاملی مستعد و حاضر باشند، سپس در اوقات سلم و راحت تزئید آلات جنگ و ذخایر حربی را فراموش نکنی، زیرا در زمان جنگ قشون تو عندالضرورت به آذوقه و ذخایر و آلات مکفیه حربی محتاج بوده و تهیه آن در آن زمان دشوار است.

۱۱- بر سلاطین لازم است که در تولید محبت و دلجویی قشون کوشش کنند، یعنی عساکر خود را چنان خوشوقت و سعادتمند نگاه دارند که نسبت به حقوق و دوستی آنها در موقع لزوم پشت نگردانند و به کمال شوق، حیات خود را در وفا به شؤونات ایشان از روی محبتی که نسبت به آنها دارند نثار کنند. دانسته باش که عساکر جان عزیز خود را در مقابل مراتب و معاشی که به آنها داده میشود میفروشند، اگر در اوقات صلح و سلم با آنها در رعایت، این موضوع مراعات کرده نشود به ایام سختی در فروش جانهای خودشان ولو به قیمت گران تر و سنگین تر هم تمام شود، با شما بخل خواهند ورزید.

فرزند من! بدان که بیت المال حکومت ملک و مال ملت است. سلطان یا امیر در پول بیت المال بدون امانت و محافظت حق دیگری ندارد. هرگاه حاکمی در مصالح شخصی خصوصی بصرف مالی که در نزد او امانت گذاشته شده اقدامات نماید، در مقابل حقوق ملیون ها امانت دهنده که به امانت داری و صداقت او اعتماد و اعتقاد نموده اند، خائن به شمار میرود. پر واضح است که خائن در انظار ملت هیچ قیمت و اعتبار ندارد و در نزد خداوند تعالی و خلق مبعوض شناخته میشود. باید که بیت المال همیشه پر و مملو باشد زیرا نسبت به نداشتن دیگر چیزها در قلت بیت المال ضعف و ناتوانی حکومت زود تر و بیشتر تر ظاهر میگردد.

همچنان بر تو لازم است که در اقسام واردات و مصارفات غور و خوض نموده آنچه مقدور و ممکن باشد در تزئید و تولید ثروت بیت المال وسایل (...). اتخاذ نمایی تا در اوقات مناسب به تجهیزات حربی و وسایل سیاسی و تجارتي صنعتی و تعلیمی موفق شده بتوانی، زیرا عصر و ضرورت، انسان را به تمام این امور محتاج می سازد، پس با این اسلوب محکم و نظام صحیح رفتار و عمل نما تا به دولت و قوت و عزت خویش در حیات موفق شده بتوانی.»<sup>۲۹۶</sup>

## ایدیولوگ هایی که افغانستان را تباه کردند:

وقت آنست تا سر انصاف در گریبان خود فرود آوریم و از خود بپرسیم که پیامد و عواقب اینهمه جنگها و خون ریزی ها و خشونت ها در هر دو دوره بر کشور ما چه بود؟ آن یکی (امیر عبدالرحمن خان) کشوری از هم پاشیده را دوباره وحدت بخشید و امنیت را در سر تا سر آن تأمین کرد، چنانکه در سالی بیش از پنج واقعه قتل در آن رخ نمود، و این دیگر (رهبران تحصیل کرده و متجدد رژیم های ایدیولوژیک) با سقوط دادن مؤسسه سلطنت در کشور، افغانستان منظم و منسجم و با امن را چنان منقلب و ویران کردند که لا اقل یک قرن آنرا به عقب انداختند.

امیر عبدالرحمن خان اساس یک نظام قوی سلطنتی را در افغانستان گذاشت که تا یک قرن (۱۸۸۰ - ۱۹۷۸ م) بحیث مرجع اتحاد و اتصال همه اقوام و طوایف ساکن در این کشور بخوبی کار داد، ولی با برچیدن شالوده مؤسسه سلطنت در افغانستان توسط کودتا ها و جاگزینی نظامهای ایدیولوژیک، این کشور دچار بحرانهای عمیق سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی گردید که دامنه این بحرانها تا امروز کشیده شده است و کشور را در وضع خطرناکی قرار داده است.

به کلام دیگر نو به دوران رسیدگان مست از حمایت قدرتهای خارجی، همانگونه که از لحاظ تحویلات عصری نسبت به امیر عبدالرحمن خان برتری داشتند، در کشتار و سرکوبی مردم افغانستان نیز از امیر عبدالرحمن خان گوی سبقت ربودند و چنان بر فرق هموطنان خود با مدرن ترین سلاح ها و توپ ها و تانک ها و راکت ها و سلاح ریاکتیف بیم ۴۰ و بیم ۳۰ و طیارات میگ ۲۱ و هلیکوپتر های توپدار، کوبیدند که در ظرف کمتر از پانزده سال حاکمیت متزلزل خود، دو میلیون انسان این کشور کشته شدند و پنج میلیون دیگر آواره و در بدر و معیوب گردیدند. افزون بر این تمام زیر بناهای اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و نظامی و خدماتی کشور نابود شدند.

با به قدرت رسیدن رهبران تنظیمهای اسلامی که هر یک خود را پروفیسر

و استاد الهیات و پیشوایان مذهبی مردم لقب داده بودند، جنگها و راکت پراניהا و بمباری های و مثله کردنها و شکم دریدنها و میخ کوبیدنها بفرق سر مردم و گوش و بینی و آلت تناسلی مردان و پستان زنان را بریدن و تماشای رقص مرده و مسموم نمودن ذخایر آب نوشیدنی و آلوده ساختن ترکاری باب و غیره جنایات ضد بشری چنان اوج گرفت که شهریان کابل و تمام مردم افغانستان دعای سرکفن کش سابقه را میکردند. تنظیمهای جهادی با صد ها قوماندان خون آشام و لجام گسیخته شهر کابل را به بیش از ده مرکز قدرت مبدل کرده بودند که جان و مال و ناموس هیچکسی مصئون نبود. تنظیمهای جهادی علاوه بر خون افشانی های بینظیر، وغارت و تاراج دارائی های عامه و شخصی، شهرکابل مرکز تمدن چندین قرنه را به ویرانه و خاکدان وحشت ناکی مبدل ساختند، و اردوی ملی تحصیل کرده و مجرب افغانستان را با تمام وسایل و مهمات نظامی به اشاره آئی. اس. آی. پاکستان نابود کردند بدون آنکه امنیت را به کشور باز گشتانده باشند، امنیت تمام کشور چی که حتی امنیت شهر کابل را تأمین کرده نتوانستند.

با بخاطر آوردن جنگهای قدرت طلبانه تنظیمهای اسلامی در دهه ۹۰ قرن بیستم و جنگهای تمرکز خواهی امیر عبدالرحمن خان در دهه ۹۰ قرن نوزدهم با اطمینان میتوان گفت که مجموع کشته ها و اعدام شده های عهد امیر عبدالرحمن خان، بشمول قلع و قمع رهزنان و دزدان و بغاوتگران و گردنکشان و مدعیان سلطنت که منجر به آوردن امنیت عمومی کشور شد، هرگز باندازه تاراج و خون افشانی دوره چهار ساله حکومت ربانی نبوده است در حالیکه هیچگونه امنیتی را باخود حتی در شهر کابل نیاورد. گشتار و تخریبات و تاراج عهد امیر عبدالرحمن خان که با تفنگ های بغل پر و ۳۰۳ بُر و غیره صورت میگرفت، میزان تلفات آن در مقایسه با بمباردمانهای طیارات و هلیکوپتر ها و توپهای غول پیکر تانکها و زرهدارها و ماشین های محاربوی و هاوان و اسلحه ریاکتیف بیم ۴۰ و بیم ۲۱ و غیره به مراتب کمتر بوده است. در آنزمان اگر تاراج مردم با پشتاره بر پشت یک نفر مهاجم تا محل محدودی ممکن بود، در دهه ۹۰ قرن بیستم، این چپاول و تاراج ها با لاری ها و تانک ها و زرهپوش ها و حتی طیارات حمل و نقل

صورت می‌گرفت که از هر لحاظ غیر قابل مقایسه باهم اند، هرچند هر دوی این اعمال مورد تائید این قلم نیست.

گزارش‌های رسانه‌های معتبر بین‌المللی و ویدیو کلیپ‌های مستند حاکی است که جنگسالاران حکومت ربانی در ماه اسد سال ۱۹۹۳ مردم جمال مینه کابل را از فراز گردنه سخی با توپ و تانک‌های ثقیله مورد حملات وحشیانه قرار میدادند و در ظرف ماه اسد در حدود سی هزار از مردم غرب کابل کشته و زخمی شدند. همچنان کشتار دسته جمعی چندین هزار نفر از مردم هزاره در افشار کابل در روز ۱۰ فبروی ۱۹۹۳، بسیار بسیار وحشتناک تر و سفاکانه تر از تلفات اغتشاش مردم هزاره بر ضد امیر عبدالرحمن خان در سالهای ۱۸۹۱-۱۸۹۲ بوده است. کتاب جنگ‌های کابل (۱۳۷۱-۱۳۷۵ش)، تالیف جنرال سید عبدالقدوس را ورق بزنید تا از عمق فاجعه حکومت اسلامی برهان الدین ربانی - مسعود - گلبدین و مزاری و سیاف و شیخ آصف محسنی و شرکای دیگر شان بهتر آگاه شوید.

آقای ولی احمد نوری در مورد تلفات انسانی جنگ‌های امیر عبدالرحمن خان در هزاره جات چنین می‌نویسد: "من ایماناً و وجداناً می‌گویم که تلفات دوساله غایله هزاره جات برابر با تلفات یک هفته کابل و کشتار مردم بیگناه آن از طرف تنظیم‌های ساخت پاکستان نبوده است. . . ."

**اگر وجدان خود را داور قرار بدهیم امیر عبدالرحمن خان در افغانستان بجز آبادی و احداث بناهای تاریخی و عمرانات آبرومند هیچ نوع ویرانی نکرده است. باید خدای خود را حاضر ببینیم و صادقانه اعتراف کنیم که همه آبدات بزرگ وطن ما در زمان پادشاهی همین بزرگ مرد اعمار شده اند. بعد از دوران تیموری‌ها و بابری‌ها تا ظهور امیر عبدالرحمن خان هیچ نوع آبادی و بنای تاریخی قابل ذکر در افغانستان اعمار نشده است.**

آقای ولی احمد نوری از قول پدر مرحوم خود که در روز تاج پوشی امیر حاضر بوده چنین مینویسد: از نخستین روزهای تاج پوشی اش اولین مشوره و توصیه اش بفرزندان، مامورین عالیرتبه دولت، اطرافیاناش و به بزرگان اقوام



این بود: « ما نمیتوانیم بملت خود سعادت آوریم و امنیت سراسری را در مرکز و اطراف مملکت قایم کنیم تا وطن خود را به شاهراه ترقی هدایت نکنیم و این آرزو زمانی میسر خواهد شد که زراعت و صنعت را مانند کشورهای دیگر جهان از حالت بدوی بحالت مدنی و تجارت خود را مثل جهان دیگر رونق بدهیم. این آرزو وقتی بر آورده خواهد شد که برای تربیهٔ اولاد وطن مکاتب عصری و مدارس علمی و عرفانی به اصولیکه در بلاد غربیه وجود دارد، تأسیس کنیم».

اگر صادقانه قضاوت کنیم ممکن برای ساختن افغانستان از هم پاشیده و الغای ملوک الطوائفی هایی که در سراسر مملکت بیرق افراشته بودند و بالاخره برای استقرار امنیت سراسری و اعمار وطن در آن وقت یک دسپلین شدید را (اگر استبدادش نخوانیم) ایجاب مینمود.<sup>۲۹۷</sup>

بقول "لودویک آدمک"، افغانستان شناس امریکائی، هدف امیر عبدالرحمن خان از سلطنت: « زیر نظم درآوردن صد ها رئیس و سالار خورد و بزرگ، چپاولگران، دزدان و قطاع الطریقان همه ایجاب میکرد تا سیستم قبائلی نابود و جامعهٔ آبرومند که در آن یک قانون و یک حکمروا باشد، تعویض گردد.»<sup>۲۹۸</sup>

سروالنتین چیرو (۱۸۵۲ - ۱۹۲۹) یکی از سیاستمداران انگلیس، معاصر امیر عبدالرحمن خان درمورد امیر می نویسد: "مهمترین وسیلهٔ موثر امیر عبدالرحمن خان علاوه بر عقل و استعداد ذاتی او، قشون نیرومند او بود که خود آنها را تربیت کرده بود و خودش دائماً مواظب آنها بود، حتی پرداخت حقوق و مقرری آنها هم تحت مراقبت خود او انجام میگرفت. درکار امیر عبدالرحمن خان فقط یک نقص وجود داشت و آن این بود که در زمان حیاتش قدرت و نفوذ دریک نفر تمرکز یافته بود و آن یک نفر هم شخص امیر بود. امیر عبدالرحمن خان بزرگترین رجال عصر خود بود، فقط او بود که توانست دستگاه حکومت

<sup>۲۹۷</sup> - افغان جرمن آنلاین، مقالهٔ آقای نوری زیر عنوان باید به بزرگان تاریخ ساز وطن، ارج گذاشت! فبروی ۲۰۱۱

<sup>۲۹۸</sup> - لودویک آدمک. Ludwig Adamec : Historical and Polical Who's Who.

— ۱۹۴۵, P۶۶ - ۱۷۴۷ of Afghanistan) (بحوالهٔ داکتر سیدعبدالله کاظم، امیر

عبدالرحمن خان، تشکیل و استحکام دولت مرکزی و مسئلهٔ زنان، افغان جرمن آنلاین)

افغانستان را که خود موجد آن بود بگرداند.<sup>۲۹۹</sup>

### ضرورت یک دیکتاتور با کفایت دیگر:

وظیفه و رسالت اصلی نویسندگان با درک و مؤرخین آگاه کشور اینست تا رخداد های تاریخی را با در نظر داشت اوضاع و شرایط همان زمان، بر روی اسناد و مدارک معتبر بررسی و ارزیابی نمایند و نباید اوضاع و شرایط زمان گذشته را با معیارهای عصر خود، محک بزنند و فیصله صادر نمایند. چنین قضاوت هایی از سوی هر که باشد، نشانه عدم درک درست وی از پدیده های تاریخی خواهد بود.

شکی نیست که عمل هر انسان دارای دو خصوصیت یا دو پهلوی خوب و بد (که هر دو نسبی اند) میباشد. انسان هر قدر که تلاش کند تا کارهای نیک و سودمند و عام المنفعه انجام دهد، تا زمانیکه شرایط برای انجام چنین کارها مساعد نباشد، نمیتواند آنرا بسر رساند. امیر عبدالرحمن خان برای فراهم کردن چنین زمینه هائی مجبور شد دست به لشکرکشی های بزند که با وجود برآورده شدن هدفش یعنی سرکوبی شورشیان و تأمین وحدت و امنیت کشور، قسماً کارهای خوب او را تحت الشعاع قرار میدهد، اما امیر این لشکرکشی ها را برای آوردن امنیت در کشور قابل توجه میداند و انتقادات مردم را بر عملکرد خود از سر نا آگاهی منتقدین می شمارد و در این مورد چنین مینویسد:

« در خصوص جنگهای داخلی که از زمان جلوس من تا امروز طول کشیده است، اظهار خواهم نمود. . . بدو لازم بود که تمام اشخاصی را که مخالف عدل و تمدن و ترقی و ترتیب و آزادی مردم بودند از میان بردارم. اکثر اشخاص مغرض و جاهل هستند که به جهت این جنگهای داخلی مرا ملامت می نمایند و خیال می کنند رفتار من نسبت به این اشخاص خیلی جابرانه بوده است، ولی در ممالک متمدنه حالیه هم امثال اینگونه واقعات بوده است که سلاطین آنجا در

<sup>۲۹۹</sup> - محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹، ج ۳، ص ۱۸۳

شروع تاریخ تمدن شان مجبور بودند به مخالفت اهالی وطن خود بکنند، چرا که اهالی وطن آنها در بدو امر حالت تمدن را نمی فهمیدند. در همین صد سال جماعت کارگری در انگلستان به مخالفت دولت خود شان اغتشاشات سخت نموده اند. افتخار دارم از اظهار اینکه در زمان قبلی اهالی وطنم تحت حکمرانی من اینقدر در تمدن ترقی کرده اند که اشخاص خیلی متمول و صاحب مکننت چه در روز و چه در شب میتوانند سالمأ در تمام قلمرو مملکت من مسافرت نمایند.»<sup>۳۰۰</sup>

این سخنان را امیر پنج سال بعد از احراز قدرت در سال ۱۸۸۵ در جلد اول تاج التواریخ گفته است. بنابراین از نظر امیر، امنیت اولین شرط آوردن تمدن است که از نظر بسیاری منتقدین امیر چندان با اهمیت پنداشته نشده است، در حالی که امروز مردم ما قدر امنیت را دانسته و آنرا برای ادامه حیات مثل آب و هوا پراهمیت و ضروری می دانند.

همین اکنون که در قرن ۲۱ قرار داریم و سخن از دیموکراسی و آزادی بیان و حقوق بشر مطرح است، دولت و جامعه بین المللی برای تأمین امنیت در افغانستان از چه روشی کار میگیرد؟ آیا عملیات های تصفیه ئی در ولایات جنوبی و جنوب شرقی و حتی شمال کشور به خاطر تقسیم کردن حلوا صورت میگیرد، یا برای سرکوبی مخالفان دولت انجام داده میشود؟ طبعاً برای نابودی مخالفان و از میان بردن فزیکوی شورش ها بعمل می آید تا بقیه مردم در امن و صلاح زندگی کنند. اجرای این عملیات در مناطق شورش همانقدر درد آور است که برای مردم شورش در عهد امیر عبدالرحمن خان ناگوار بوده است. پس آنهایی که عملیات سرکوبگرانه امیر عبدالرحمن خان را محکوم میکنند، آیا لازم نیست تا کشتار مردم پشتون را که از ده سال بدینسو شب و روز در زیر بمبارد مانهای نیروهای امریکا و ناتو و قوتهای مسلح دولت و راکت باری های پاکستانی ها خورد و خمیر شده میروند، محکوم و اظهار تاسف کنند؟

واقعیت اینست که برای وحدت و یک پارچگی افغانستان آنروزی، وجود

<sup>۳۰۰</sup> - امیر عبدالرحمن خان، تاج التواریخ، ج ۱، ص ۲۱۸

یک دیکتاتور قاطع و مصمم ضروری بود و بدون روی کار آمدن یک چنین شخصیت آهین اراده مثل امیر عبدالرحمن خان، دوباره به هم پیوستن این کشور کوهستانی و از هم جدا افتاده با اقوام سلحشور و خان‌ها و فیودالان مرکز گریز کاری سخت دشوار و ناممکن بود.

باید خاطر نشان نمود که امیر عبدالرحمن خان، از مردم افغانستان شناخت عمیق داشت و در امور نظامی و اداره مملکت دارای تجارب و آگاهی کافی بوده است. تجاری که او در دوران جوانی از حکومت کردن بر مردم شمال هندوکش و از جنگها و بردن و باختن‌ها کسب کرده بود، در رسیدن او به سلطنت و حفظ قدرت و تأمین امنیت سراسری کشور به او کمک کرد و چنانکه گفته آمدیم، او با درایت و کیاست و استفاده از شمشیر، توانست از یک کشور از هم پاشیده و متفرق یک مملکت یک پارچه و با امن بسازد که برای سلطنت اعقابش از هر لحاظ مساعد و آماده فرمان روائی باشد.

نظامهای بعدی با آنکه از لحاظ شکل و محتوای با نظام سلطنتی فرق داشتند، اما هیچ یک از این نظام‌ها با وجود حمایت کشورهای خارجی، و با وجود استفاده از انواع سلاح ثقیله و مخرب بر خانه و کاشانه مخالفین خود در شهرها و قصبات و گرفتن جان میلیون‌ها انسان این کشور، باز هم نتوانستند خوشبختی و آرامش را که رهبران این نظامها ب مردم وعده داده بودند، نصیب هموطنان ما بکنند. وضع امنیتی و اقتصادی هر روز از روز پیشتر بد و بدتر شده رفت. جنگ‌های قدرت طلبی چه از سوی روشنفکران دست چپی و چه از جانب روشنفکران دست راستی، جز ویرانی و مصیبت‌های خانه‌برافگن هیچگونه دست‌آوردی نداشت و ده‌ها و صدها هزار انسان این کشور را سر به نیست نمود و یا آواره دیار بیگانگان و از آغوش مادر وطن بدور ساخت.

حادثه ناگوار ۱۱ سپتمبر که منجر به لشکر کشی امریکا و ۴۴ کشور دیگر جهان به افغانستان گردید، با آنکه نظام اسلامی طالبان را در افغانستان ساقط کرد و بجای آن یک نظام عصری پارلمانتی را جاگزین نمود، اما به دلیل روی کار آمدن تنظیم‌های جهادی زیر نام ائتلاف شمال که بی‌کفایتی و درنده‌خوئی و

جنایت کاری خود را بمردم افغانستان در سالهای ۱۹۹۲-۱۹۹۶ به اثبات رسانده بودند، با حمایت امریکا دوباره برشانه های مردم سوار شدند و هرچه از دست شان آمد در حق مردم و بخصوص اقوام پشتون ساکن در بخشهای جنوب و جنوب شرق و شرق کشور کوتاهی نکردند و با راپورهای دروغ و غلط خود ده ها هزار انسان بیگناه را در زیر بمباردمان های کور نیروهای خارجی نابود کردند. علاوه بر سران و قوماندانان ائتلاف شمال که بر مقامات بلند و عمده دولتی دست یافته اند، کمکهای بین المللی را بجای اعمار مجدد کشور و ایجاد شغل برای مردم بیکار و فقیر کشور، ته جیب میزنند و با غصب ملکیت های شخصی و دولتی، و اخاذی و رشوه خواری از قرارداد های ساختمانی، و حتی سهمی شدن در شرکت های خصوصی امنیتی برای پروژه های اقتصادی و امنیت راه ها جهت رساندن اکمالات نیروهای خارجی در داخل کشور، ثبات و امنیت کشور را بیش از پیش با خطر مواجه ساخته اند و با رواج کشت مواد مخدر و قاچاق آن به بازارهای بین المللی، چنان گوی سبقت ربوندند که افغانستان از لحاظ فساد اداری و کشت و قاچاق مواد مخدر در جهان جای اول را بخود اختصاص داده است.

نجات کشور از یک چنین وضع بحرانی وحشت آور، از توان یک زعیم نرم خوی و ملاحظه کار و غیر قاطع چون حامد کرزی ناممکن است. هر والی و هر قوماندان جهادی منسوب به اتحاد شمال در محلات حکومت و فرمانفرمائی خود، مثل پادشاه مطلق العنان مردم محل را با زور تفنگ و ادار به اجرای هر امر ناروایی میکند، نمونه عینی از اینگونه والیان جاه طلب و حق کش، عطا محمد والی بلخ و اسماعیل خان والی سابق هرات و رشید دوستم والی سابق شبرغان میباشند. بنا برین برای نابود کردن ستمگران و ظالمان افغانستان کنونی، ظهور یک امیر عبدالرحمن خان دیگر ضروری است. باری حتی کشورهای پیشرفته جهان نیز ضرورت یک **دیکتاتور با کفایت** را در افغانستان مطرح ساختند و ما نیز بر این عقیده هستیم که برای نجات کشور از چنگ زورگویان و ستمگران تنظیمی یک دیکتاتور با کیاست ضرورت است که برای چند سال محدود لباس کشاد دیموکراسی را در طاق نسیان بگذارد و با قاطعیت کارها را به اهل کار بسپارد و دست جنایتکاران را از یخن مردم مظلوم افغانستان کوتاه سازد و عدالت

را بدون در نظر داشت مقام و موقف اشخاص در کشور عملی سازد. بدون تردید اگر عدالت در کشور عملی گردد، امنیت خود بخود تأمین میگردد و مردم مظلوم از دولت خود پشتیبانی و حمایت خواهند نمود.

**پایان کتاب**

**صفحه چارم پستی**

**کاندید اکادمیسین محمداکرم سیستانی: ۱۹۳۸**



سابق عضو علمی اکادمی علوم افغانستان، در زمینه تاریخ و جامعه شناسی و نظام زمینداری در افغانستان، صاحب تالیفات بسیار است. برخی از این تالیفات عبارت اند از:

\* - مالکیت ارضی و جنبشهای دهقانی در خراسان قرون وسطی، چاپ اکادمی علوم افغانستان، کابل ۱۳۶۲=۱۹۸۳ م.

\*- سیستان، سرزمین ماسه هاو

حماسه ها (۴ جلد) طبع اکادمی علوم

افغانستان، کابل ۱۹۸۵-۱۹۸۸

**سیستانی در سن ۷۰ سالگی**

\*- مسأله اصلاحات ارضی در افغانستان دهه ۷۰ قرن ۲۰، چاپ ۱۳۹۰ ش کابل

\*- مردم شناسی سیستان، طبع اکادمی علوم افغانستان، ۱۳۶۸=۱۹۸۹ م

\*- مقدمه یی بر کودتای ثور و پیامدهای آن در افغانستان، چاپ ۱۹۹۶، سوند

\*- دو نایغه سیاسی - نظامی افغانستان در نیمه قرن ۱۹ م، چاپ ۱۹۹۹، سوند

\*- رستاخیز قندهار و فروپاشی دولت صفویه در ایران، چاپ ۲۰۰۵ پیشاور

\*- علامه محمود طرزی، شاه امان الله و نقش روحانیت متنفذ، ۲۰۰۴ پیشاور

\*- سیمای زن افغان در تاریخ افغانستان، چاپ ۲۰۰۴، سوند

\*- آیا افغانستان یک نام جعلی است؟ (مجموعه مقالات) چاپ، پیشاور ۲۰۰۷

\*- ظهور افغانستان معاصر و احمدشاه ابدالی، چاپ پیشاور، ۲۰۰۷

\*- سرگذشت سیستان و رود هیرمند (از ۱۷۴۷ تا ۱۹۷۳) چاپ ۱۳۶۹ ش کابل